

انتشارات مجمع عرفان

# سفینه عرفان

مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

دفتر هجدهم



'Asr-i-Jadíd Publisher  
Darmstadt, Germany

۱۷۲ بدیع - ۱۳۹۴ شمسی - ۲۰۱۵ میلادی

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادیبا مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان، در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا و در مرکز مطالعات بهائی در آکتوو (ایتالیا) و به زبان آلمانی در تامباخ (آلمان) تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این دفتر درج شده در مجامع مذکور که به زبان فارسی برگزار شده ارائه گردیده است.

▪ مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسنده‌گان آنها است.

▪ نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

### نشانی مجمع عرفان:

'Irfán Colloquium  
c/o Bahá'í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, IL 60201-1611  
USA  
Phone: 1(847) 733-3501  
Fax: 1(847) 733-3527  
E-mail: [contact@irfancolloquium.org](mailto:contact@irfancolloquium.org)

صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند

انتشارات مجمع عرفان

**سفینه عرفان**

دفتر هجدهم

۱۷۲ بدیع - ۱۳۹۴ شمسی - ۲۰۱۵ میلادی

ISBN 978-3-942426-02-2

# سفینه عرفان : دفتر هجدهم

## فهرست مندرجات

٥ حلوات بیان الہی

٧ پیشگفتار

## لئالی عرفان

۱۲ منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ  
۱۵ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

## گلچین عرفان

مسعود کشاورز رہبر	۲۴	نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش اول)
مسعود کشاورز رہبر	۶۱	نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش دوم)
سہیل کمالی	۱۰۳	بحثی پیرامون رمز کوششی برای گشودن رمز لوح حوریہ
سہیل کمالی	۱۴۳	و کلمات عالیات
روح اللہ طائفی	۲۰۰	جواهر کتب مقدسہ در قمیص اختصار

## نظر اجمالی به توقعات حضرت شوقي ربّانی

۲۱۷	مراحله دوم دوران ولايت (۹۴۱-۹۴۹)	شاپور راسخ ظهور و بروز عنایات الهیه
۲۳۲	فاطمه زهرا هدایت	بواسطه تحمل بلايا
۲۶۸	وحید رأفتى	قائم مقام فراهانى در آثار بهائي
۲۹۴	شاپور راسخ	صدمين سال جنگ اوّل جهانى
۳۱۶	فاروق ايزدى‌نيا	سلب نسبت حق با خلق
۳۴۱	ايرج ايمن	زيستن‌شناسي در آئين بهائي

## رشحات عرفان

۳۵۸	فاروق ايزدى‌نيا	ظلمات ثلاث
۳۶۳	فاروق ايزدى‌نيا	ذاکر و مذکور
۳۶۴	فاروق ايزدى‌نيا	عدد هشت
۳۶۸	فاروق ايزدى‌نيا	عمه کيست
۳۷۶	فاروق ايزدى‌نيا	يوم جمعه يوم ظهور
۳۸۷	حسن ممتاز	کدر آشام

## شاخصار عرفان

۳۹۵	خسرو دهقاني	شمّهای در انقلابات عالم
	عبدالحميد اشراق‌خاوری	توضیحاتی در باره کتاب بدیع (بخش سوم)
۳۹۹	به اهتمام وحید رأفتى	

## یادنامه عرفان

۴۴۱

کامران اقبال

### ضمایم

- |     |  |
|-----|--|
| ۴۴۶ | کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری           |
| ۴۵۳ | فهرست مقالات سفینه عرفان – دفتر اول تا دفترهفدهم |
| ۴۶۹ | انتشارات مجمع عرفان                              |
| ۴۷۰ | فروشندگان انتشارات مجمع عرفان                    |
| ۴۷۱ | آرمان و هدف‌ها و چگونگی مجامع عرفان ایرج ایمن    |
| ۴۷۲ | صفحات انگلیسی                                    |

از آثار قلم اعلیٰ

## حلاوت بیان الهی

کویا ذننه د عالم قطع شده و قوه اد را ک مفتوه، چه ک اکثری از عباد حلاوت بیان حضرت رحمن را نیافتنم  
و آنچه از ملکوت قدرت ظاهر شد اد را ک تند و اند به نعاق مشغوند و از نیر آفاق محجب. از حق  
می طلبیم نفسی که از بحر حوان آشامیده اند و به رحیق مثوم فائزگشته اند به کتاب الله و آیاته مسک  
شوند یعنی ملاحظ کنند و نظر نمایند و مردگان ارض را از نفحات آن به حکمت و بیان زنده کنند.

به بصر خود د امر الهی نظر نمایند و به گوش خود آیاش را بشنید. قسم به اسم اعظم هر نفسی الیوم حلاوت  
یک آیه از آیات مشرله را بسید و اد را ک نماید از من فی السموات والارض بکذربد و به شطر دوست  
توجه کند.

از حق می طلبیم عباد را مونید فرماید بر اد را ک حلاوت بیانش، چه اگر حلاوت بیان را بسیند کل از ما  
عنه هم به ما عنده مسک نمایند. از حق می طلبیم نفسی مبouth فرماید که حلاوت امر و حلاوت بیان و  
عظمت یوم را بسیند و از عالم و عالمیان خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند.  
(آیات الهی، جلد دوم)

## پیش‌گفتار

# محمد مقدس از بیان، سلطان امکان و ملیک آکوان را سراست<sup>۱</sup>

حضرت بهاءالله می‌فرمایند "انسان بمثابة شجر است ... آب این اشجار کوثر بیان محبوب امکان" (آیات الهی، ج ۱، ص ۳۳) و نیز می‌فرمایند "دریای بخشش و دهش خداوند پر جوش است. بشتابید و شنا نمائید و فرو روید و گوهر شاهوار آبدار برآرید" (یاران پارسی، ص ۱۰۱) مجتمع عرفان کوششی است بمنظور ترویج و اجرای این توصیه و راهنمائی شارع امر بهائی. هدف و منظور اصلی این کوشش تشویق پژوهش و ژرف‌نگری در کلمات الهی و آثار مبارکه است. دفترهای سفینه عرفان مشتمل بر منتخباتی از حاصل این گونه مطالعات و ارائه آن گوهرهای شاهوار است که به همت و کوشش دانشوران گرامی بدست می‌آید.

بخش لئالی عرفان در صدر این دفتر شامل منتخباتی از آثار قلم اعلی و مکاتیب حضرت عبدالبهاء است که تا کنون طبع و نشر نشده و برای انتشار در سفینه عرفان از مرکز جهانی بهائی واصل گردیده است.

در بخش گلچین عرفان ابتدا مقالهٔ مروری بر مندرجات کتاب بدیع از آثار قلم اعلی درج شده. کتاب بدیع که در رفع شباهات اهل بیان نازل شده کمتر از سایر آثار حضرت بهاءالله که تا کنون انتشار یافته مورد مطالعه و پژوهش قرار گرفته است. در این مقاله شأن نزول و سابقهٔ تاریخی و مباحث و مضامین کتاب مذبور مطرح شده و شباهات اهل بیان طبقه‌بندی گردیده و شیوهٔ استدلال حضرت بهاءالله در برابر شباهات مذبور ارائه شده است و نیز مطالب کتاب در دو بخش شامل موضوع‌های مرتبط با اصول اعتقادی و موضوع‌های مربوط به تاریخ امر تقسیم‌بندی شده است.

کوششی برای گشودن رمز لوح حوریه و کلمات عالیات در دو بخش مجزا درج شده که بخش اول بحثی پیرامون رمز و شرح جامع و آموزنده‌ای است در

<sup>۱</sup> آیات الهی، ج ۲، ص ۱۴۸

باره علل و موجبات استفاده از کلام رمزی در آثار الهی. بخش دوم کوششی است برای رمزگشائی از مندرجات لوح حوریه با استفاده و بر مبنای رمزگشائی از مندرجات لوح کلمات عالیات. این مبحث در این دو مقاله با دو مقاله دیگر در شرح برخی از عبارات و مضامین لوح حوریه که در دفتر نوزدهم سفينة عرفان درج خواهد شد تکمیل می‌گردد.

**نظر اجمالی به توقیعات حضرت شوقي ربانی** دو مین مقاله از سلسله مقالاتی تحت همین عنوان کلی است. آثار و توقیعات دوران ولایت حضرت ولی امرالله را میتوان به سه مرحله تقسیم کرد. مقاله اول که در دفتر شانزدهم آمده است مربوط به اقدامات حضرت شوقي افندی در دوره اول تصدی ولایت امر است که معطوف است به سه زمینه اصلی تشریح و توضیح جنبه اجرائی نظم اداری، ارائه نظام جهانی حضرت بهاءالله و دفع و رفع مشکل نقض عهد و میثاق. مقاله دوم که در این دفتر درج شده مربوط به مرحله دوم دوران ولایت است از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۴۱ که صدور چهار اثر عمده را معرفی و مورد بحث قرار می‌دهد. آثار مذبور عبارتند از "نظم جهانی حضرت بهاءالله"، "ظهور عدل الهی"، "روز موعود فرا رسید" و "قد ظهر يوم الميعاد".

**مقاله ظهور و بروز عنایات الهیه بواسطه تحمل بلایا بررسی و ارائه منتخباتی** از آثار مبارکه است پیرامون این بیان مبارک حضرت بهاءالله در کلمات مبارکه مکنونه عربی که می‌فرمایند: "بلائی عنایتی ظاهره ناز و نقمه و باطنه نور و رحمة..."

**قائم مقام در آثار بهائی** شرح حال مختصری از میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، صدر اعظم ایران، و ارائه چند منبع عمده در باره احوال و آثار او و صورت مطالعات و مقالاتی است که در کتب و انتشارات بهائی در باره او انتشار یافته و نیز شامل شمه‌ای از آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در باره مناقب و محامد و کمالات قائم مقام است، و همچنین نقل عباراتی از قائم مقام که در آثار مبارکه بهائی نقل شده و یا به آنها استشهاد گردیده است.

**صدمین سال جنگ جهانی اول** جنبه‌های مهم و جالبی از جنگ جهانی اول و تبعات آن را مطرح می‌سازد: (۱) نخستین قدم بزرگ بسوی جهانی شدن امور عالم

بود. (۲) در خطابات حضرت عبدالبهاء صریحاً پیش‌بینی شده و عالم را از آن برحدتر داشته بودند. (۳) زمینه‌ساز جنگ دوم جهانی شد، همان طور که حضرت عبدالبهاء صریحاً نتائج و عواقب مصیبت‌بار جنگ و مسابقهٔ تسليحاتی را پیش‌بینی فرموده بودند. (۴) پرزیدنت ویلسون، محتملاً با اطلاع از خطابات حضرت عبدالبهاء در بارهٔ محکمةٌ کبری، اساس اوّل سازمان سیاسی بین‌المللی، یعنی جمعیّت اتفاق ملل، را نهاد. (۵) تأثیرات و عواقب جنگ در خاورمیانه، از جمله تسريع سقوط سلطنت قاجار، پاشیده‌شدن امپراطوری عثمانی، قیوموت انگلستان بر فلسطین، و برخی نتائج و پیامدهای دیگر.

**سلب نسبت حق با خلق** مبحث حساس و مهمی در حیات روحانی است. در این مقاله نحوه و کیفیت ارتباط روحانی فرد با منشأ آفرینش از طریق شناختن و ایمان آوردن به مظهر ظهور الهی که در اصطلاح نسبه‌الله نامیده می‌شود و مسئلهٔ قطع و سلب این نسبت و ارتباط روحانی و ایمانی فرد با استناد به آثار اسلامی و بیانی و بهائی مورد بحث و مطالعه قرار گرفته است.

**جواهر کتب مقدسه** در قمیص اختصار تحقیقی است در بارهٔ بیان حضرت بهاء‌الله در کلمات مکنونه حاکی از آن که کلمات مکنونه جواهر آنچه بر انبیاء قبل نازل شده بود را بصورت اختصار در بر دارد. این مقاله کوششی است که نشان می‌دهد کدام فقره از کلمات مبارکهٔ مکنونهٔ عربی و فارسی جوهر و خلاصه چه آیه‌ای از آیات کتب مقدسهٔ انجیل و قرآن و یا احادیث معتبرهٔ اسلامی است.

**زیستن‌شناسی در آئین بهائی** به مبحثی از اخلاقیّات بهائی می‌پردازد که شامل تعالیم و رهنمودهایی برای نحوهٔ رفتار و حیات بهائی است، و بویژه نحوهٔ اجراء و عملی‌ساختن آن اخلاق و رفتار را مورد بحث و راه‌گشائی قرار می‌دهد و این نکته را شرح می‌دهد که تنها اطلاع بر آموزه‌های مزبور بکار بستن آنها را تضمین نمی‌کند، یعنی دانستن ضامن اجرای آن تعالیم نیست و بکار بستن هر رفتار آن طور که شایسته و منظور هست رویدادی نیست که یک دفعهٔ واقع شود و به طور کامل تحقق یابد بلکه سیر تحول و تکاملی است که جریان می‌یابد و یکسان پیش نمی‌رود و بتدریج و بطور نسبی تبدیل به عادات مطلوب می‌شود.

بخش رشحات عرفان مشتمل بر توضیحاتی است در باره نکات و اصطلاحات و مطالبی که در آثار مبارکه بدانها بر می‌خوریم. در این دفتر مفاهیم "ظلمات ثلاث"، "ذاکر و مذکور" و "کدر آشام" شرح داده شده و سوابق و مقصد و منظور از "عدد هشت"، "یوم جمعه یوم ظهور" و "عمه" که در آثار مبارکه ذکر شده شرح داده شده است.

بخش شاخسار عرفان در این دفتر اختصاص به سومین قسمت توضیحاتی در باره کتاب بدیع دارد و شامل یادداشت‌های جناب عبدالحمید اشراق‌خاوری است درباره معانی لغوی و شرح اعلام و بعضی از عبارات و اصطلاحات مندرج در کتاب بدیع که به همت و با ویراستاری جناب دکتر وحید رأفتی برای درج در سفینه عرفان آماده شده است. این بخش همچنین شامل مجموعه‌ای از نصوص مبارکه درباره "انقلابات عالم" است.

یادنامه عرفان در این دفتر به سپاس‌داری از همکاری زنده‌یاد دکتر کامران اقبال اختصاص یافته است. کامران اقبال استاد تاریخ و معارف اسلامی و از اولین همکاران باوفای مجمع عرفان بود که در سال ۲۰۱۴ جهان فانی را وداع گفت و جایش در جلسات مجمع عرفان خالی و نمایان خواهد ماند.

بخش ضمائم در پایان این دفتر متضمن معرفی اجمالی آرمان‌ها و هدف‌های مجمع عرفان و فهرست انتشارات عرفان و فهرست مقالات سفینه عرفان در هفده دفتر گذشته سفینه عرفان و کتاب‌شناسی و شناسائی عنوان‌های اختصاری مآخذ و مراجعی است که در متن مقالات ذکر شده است.

مجمع عرفان و انتشارات آن با پشتیبانی صندوقی یادبود حاج مهدی ارجمند پایه‌گذاری شده و اقدامات آن ادامه یافته و کمک‌های اهدایی دوستداران و پشتیبانان مجمع عرفان و همکاری ارزشمند دانش‌پژوهان گرامی ادامه منظم و مستمر اقدامات مجمع عرفان را در بیست سال گذشته امکان‌پذیر ساخته است. این مساعدت‌ها و همکاری‌ها مایه کمال امتنان مجریان و خادمان مجمع عرفان است.

## لئالی عرفان

## از آثار قلم اعلى<sup>١</sup>

### باسم ربنا العلي الأعلى

هذا كتاب ينطق بالحق و فيه ما يكفى الذين هم آمنوا بالله المهيمن القيوم ان يا امة الله قد حضرو بين يدينا كتابك و فيه سطر ما يدل على حبك و كذلك فاشهدى بأن كل شئ يشهد يوم القيمة لصاحب ليطمئن بذلك قلبك و قلوب الذين هم في شاطئي القرب يوطنون و يسمعون نغمات الفردوس ثم عنها في كل حين يستجذبون ان الذين هم استبشروا ببشرى الروح في ايام الله او لتك هم الذين في طماطم ذكر الله يسبحون و يذكرون الله بقلوبهم و يعبدون الله بأركانهم و يوحدون الله بسرهم بحيث جواهر التوحيد يظهر من اعمالهم و او لتك من جند الله الا ان جند الله هم الغالبون و ينصرون الله في كل حين بأعمالهم و افعالهم و بكل ما يظهر منهم لو انت في اسرار النصر بعين الله تنظرون

و انك انت يا امة الله فاشكري بارئك فيما اعطيك بالحق و البسك من قميص قدس الذي به يعرفنك اهل سرادق البقاء و يشيرن اليك بأناملهن في غرفات عز مكنون و يجدن منك رواية الایمان كما ان الناس رواية العطر يجدون اذا فاجهدي لتكوني مستقررا في حبك مولاك ثم احفظني نفسك لثلا يتزع الشيطان قميص القدس عن هيكلك و تبقى عريانا في ملائكة الفردوس حين الذي كل العيون اليك يوجهون كوني مستقيما على امر الله و لا تلتفت الى احد ولو يمنعك كل من في الأرض قوله سبحان الله عما انت تقولون فوالله لو تكشف عن وجه قلبك حجبات العرضية لتنصعفين في الحين عما تأخذك جذبات الشوق عن كل

الجهات بحيث تجدين نفسك في مقام تنقطع عنه افئدة الذين هم في خيام العز  
يسكنون اذاً قولى

سبحانك اللهم يا الهى انت الذى اكرمنى بفضلك الذى ما سبقه احد من  
الممکنات و اعطيتني بجودك ما لا يعرفه نفس من الموجودات بحيث عرفتني  
نفسك الاعلى' و مظهر اسمائك الحسنی' في اسمك العلی الاعلى' و اقمتني  
على' صراط الذى زلت عنه اقدام الذين هم كانوا في ايام عمرهم يركعون اذاً يا  
الهى لما حشرتني باسمك القیوم و بعثتني عن تراث القبور و اقمتني على' اقامة  
حبك و مذقتني حلاوة ودك اسئلتك باسمك الذى به كشفت الأسرار عن وجه  
الأبرار بأن تثبتني على' محبتك و ترزقني لقاءك و تشرفني بزيارة جمالك و انك  
انت المقتدر على' ما تشاء و انك انت العزيز المحبوب ثم اقمني يا الهى في  
مشهد المقربين في قيمة الآخرى' حين الذى تشرق فيه شمس الأحديّة عن جمال  
بدع محمود لأنّ هذا املی بك و رجائی منك و انك انت المعطى المتعالى  
القدوس

## هو العلی

حمد خدا را که بشرافت کبری' فایز شدی و بعطیّة عظمی' مفتخر گشته پس تا  
وقت باقی است و بلبل قدسی بر سدره معنوی در تغّی است جهدی باید تا  
انشاء الله از خمر صافیه و فواكه طبیّه مرزوق و مشروب شوید هرگز حزن بخود راه  
مدھید که دنیا دار فانی است و برای شیء فانی حزن و هم و غم جایز نه دل  
بجمال باقی بند تا در اقلیم بقا در آئی این لوح را درست تعليم گرفته تلاوت نمائید  
خصوص از اوّل مناجات

## هو الأرفع الأحسن الأقدس الأعلى

ای حسن ایام ایام امتحان کبری' است و افتتان عظمی' بحبل عنایت متمسک شو و بذیل رحمت متشبث قلب را از صور سجینیه ظلیله مقدس و طاهر نما و بفضای عزّ احديه وارد شو جز حقّ معدهم دان و ماسوایش را مفقود شمر ببصراً اظهر بمنظر اکبر ناظر شو الیوم کلّ ابصار محجوب و کلّ انتظار منعو مگر نفوسيکه بعنایت الهی و بدايع مکرمت سبحانی حجبات را خرق نمودند و بسرادق مليک اسماء و صفات وارد شوند بگو ای عباد حقّ بدونش معروف نبوده و نخواهد بود بلکه ماسوایش باو معروف بوده و هر نفسيکه از امرش اعراض نمود از اهل نار و سجینین بين يدى الله مذكور ولو از اجلة زمان باشد و هر نفسيکه بعرفانش فایز شده از اهل جنت اعلیٰ و رضوان ابهی' محسوب ولو از پستترین خلق باشد اين است فضل الهی و رحمت او بر دوستانش و البهاء عليك

ای دوست بشنو کلمه دوست را و بجان اصغا نما صعبست بر دوست مفارقت دوست ولكن دوست چنین خواسته دوست را چه لایق تسلیم و رضای دوست دوست میفرماید دوست من آنچه من دوست دارم البته دوست داری پس برضای دوست و آنچه از اوست راضی شو ای دوست علت حرکت حرارت و سبب صعود د خفت انشاء الله نار حبّ الهی که در کلمات نظمیهات مodusت سبب صعود و علت حرکت خواهد شد و دوستان را بدستان ملحق خواهد ساخت

## از آثار حضرت عبدالبهاء

### هوالله

ای یاران باوفای جمال ابھی در این غوغای و ضوضا که بیخردان برپا نمودند در مشکلات عظیمه افتادید و بصدمات شدیده مبتلا گشتید گروه ظلوم جهول برخاستند و جنگ و جدل خواستند و میدان ستم را بخیل و حشم طغیان آراستند کلمًا اوقدوا ناراً للحرب اطفاء الله آنچه در قوه داشتند کم و کسر نگذاشتند و هر اذیت و جفای روا داشتند الحمد لله نصرت الهی در آن میدان جلوه کرد نیران فتنه و فساد را خاموش نمود و نائزه غضب درنده‌گان را محمود کرد عون و عنایت الهی حفظ و صیانت نمود و حراست و حمایت کرد تا حزب الهی منصور و مظفر شد و الہامات غیبیه قلوب اولیاء امور را متنبه و بیدار نمود تا عدل و انصاف مرعی دارند و ظلم و اعتساف را از میان بردارند و الطاف اعلیحضرت شهریاری و عدالت جناب صدارت پناهی مجسم گشت و حقانیت ظاهر و محقق شد حال ای یاران الهی با حزب ستمکار بعدوان مقابلى نمائید و در دفع مضرت دست تطاول نگشائید جفا را بوفا مقابلى نمائید و در مقابل اذیت بمحبت رفتار کنید نهایت مهریانی و بردباری و صبر و تحمل و خوش رفتاری را مرعی و مجری دارید حزب طغیان آنچه کنند نتائج مضره‌اش بخود آنها راجع گردد مانند نفسی که سنگی را بخط ممستقیم رو با سمان بمرغ بیگناهی بیندازد آن سنگ از هوا بر سر خود او فرو آید پس باید بحزب طغیان رحم نمود و مرؤت فرمود زیرا آنان بر نفس خویش جفا نمودند و مغلوب و مقهور و مغضور و مظلوم نفس امارة خود گشتد ستمدیده‌اند باید مرحمت نمود و رحم کرد و چنان بوفا قیام نمود که مرهم زخم آن بیچارگان گردد و دوای درد آن دردمدان شود ملاحظه نمائید که چه قدر مظلومند

در دست دشمنی گرفتارند یعنی نفس امّاره که مانند عقاب کاسر که هجوم بر صعوّة مظلوم نماید این نفس امّاره با صولتی بی اندازه ایلغار نماید و این بیچارگان نیز اسیر و بی مجیر و بی دستگیر و ذلیل و حقیر ماندند و تا ادنی مراتب ذل و هوان و خذلان ابدی افتدند پس اسیران را باید دستگیر شد و بیچارگان را باید معین و مجیر گشت مقصود اینست که یاران الهی باید با ارباب ضوضا و اصحاب غوغای بنهایت مهر و وفا برخیزند بلکه انشاء الله سبب تنبه و تربیت ایشان گردد سبحان الله جاهلان چون تعدی کنند خود را غالب و مظفر شمرند و حال آنکه مغلوبیتی و مقهوریتی اعظم از این نیست آیا هیچ ذلتی و حقارتی اعظم از تطاول بر نفوس است لا والله لكن درزندگان افتخار نمایند تباً لهم من هذا الخسنان المبين شما ای یاران الهی در هر دمی صدهزار شکرانه بیارگاه احادیث تقدیم نمایید که الحمد لله در سبیل الهی مورد ستم جاهلان گشته و در راه حق معرض تعدی بیخردان و عليکم التحية والثناء ع

## هو الله

اللَّهُمَّ يَا رَبِّيَ الْمَجِلِّي عَلَى الطَّورِ وَ مَالِكَ يَوْمِ النَّشُورِ نُورُ السَّمَاوَاتِ بَاعَثُ الْكَائِنَاتِ  
مُوْجِدُ الْأَكْوَانِ مُحَدِّثُ الْإِمْكَانِ فِي حِيزِ الظَّهُورِ لَكَ الْحَمْدُ بِمَا أَيْقَظْتَ النُّفُوسَ وَ  
طَيَّبَتِ الْأَرْوَاحَ وَ شَرَحَتِ الصَّدَورَ وَ مَنَّتِ عَلَىٰ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ وَ كُلَّ اُمَّةٍ صَبُورٍ  
بِبِزوغِ شَمْسِ الْهَدِيٍّ سَاطِعَةُ الْأَنْوَارِ عَلَىٰ الْأَقْطَارِ مُحِيَّةً لِلْأَرْوَاحِ كَاشِفَةً لِلْأَشْبَاحِ  
تَبْعَثُ مِنْ فِي الْقِبُورِ رَبَّاً هُؤْلَاءِ مَا مَنَعَهُمْ مِنَاعَ الغَرُورِ عَنْ تَجْرِيعِ الْكَأسِ الظَّهُورِ  
مَزَاجُهَا كَافُورٌ بَلْ طَفَحَتْ قُلُوبُهُمْ بِالسَّرُورِ عِنْدَمَا سَمِعُوا النَّدَاءَ مِنَ الْمَلِإِ الْأَعْلَىٰ وَ  
لَبَّا وَ قَالُوا آمِنًا وَ صَدَقُنَا قَدْ هَتَّكَتِ الْأَسْتَارُ بِظَهُورِ الْأَسْرَارِ وَ شَرُوقَ الْأَنْوَارِ وَ شَاعَ  
الآثارُ فِي هَذَا الْقَرْنِ الْمَشْهُودُ رَبَّ اجْعَلْهُمْ آيَاتِ الْهَدِيٍّ وَ كَلِمَاتِ التَّقْوَىٰ وَ رَأِيَاتِ

مندفعه على صروح المجد في الأوج الأعلى حتى يذيعوا الآثار ويسعوا  
الأسرار و يقوموا على خدمتك مع الأبرار ويرفعوا راية وحدة الإنسان في قطب  
الامكان و ينكشف الظلام بالنور الساطع من غيب الأكونان انك انت الكريم  
الرَّحْمَنُ وَ انْكَ انتَ الْعَزِيزُ الْمَنَانُ وَ انْكَ انتَ الْغَنِيُّ الْمَتَعَالُ

ای یاران عزیز عبدالبهاء از نسیم جنت ابهی شرق معطر است غرب معنبر است  
رائحة نافه اسرار در آفاق منتشر است یاران هر یک مانند غضنفر در بیشه خاور و  
با ختر نعره زنند و فریاد یابهاءالابهی برآرند و جهان را شور و آشوب اندازند  
کرمان که همیشه مشکاة سراج عرفان بود و مصباح زجاج علم و ایقان چگونه تا  
بحال ساكت و صامت و ساکن است و حال آنکه باید بر کل سبقت یابند و  
بخدمت پردازند و بر جهان آستین افشارند و ید بیضا بنمایند و حمال و عصی اهل  
اوہام را طعمه ثعبان نمایند ای یاران وقت آنست که علم پیمان برافرازید و بساط  
روح و ریحان بگسترید جشن الهی گیرید بزم ربیانی بیارائید آهنگ ملکوت ابهی  
بلند کنید و فرهنگ ملا اعلی بنمائید جام حقیقت بدور آرید و از باده پرنشنه  
وحدت عالم انسانی سرمست گردید اغیار ندانید بیگانه نشمارید با کل درآمیزید و  
بخلق و خوی دلبر مهریان بیامیزید تا کرمان را رشک جنان کنید و آن سامان را  
وادی ایمن جنان نمائید آن یاران نزد عبدالبهاء عزیزند و الحمد لله با فرهنگ و  
تمیز امیدوارم که شوری انگیزند و سبب حیات نفوس و ترقی عقول و انتباه قلوب  
و احیاء ارواح گرددن برahan میین بنمایند و حجت قاطعه اقامه کنند دلیل جلیل بیان  
نمایند و بتسبیح و تقدیس دلبر جمیل زیان بگشايند تا آن خطه و دیار گلشن و  
گلزار گردد و آن مرز و بوم زنده بروح حی قیوم شود و لیس ذلک علی الله عزیز  
و علیکم البهاء الابهی ع ع

## هوالبھی

ای مسجون محزون پریشان سرحلقه اسیران در سبیل رحمن ناله پر حسرت آن طیر  
در دام و کمند در راه خداوند بگوش این بینوای مستمند الهی رسید و از اثر و  
معانی جانسوزش که از شدت احتراق آتش فراق محبوب آفاق ناطق بود تلاوت  
بانین و حنین و نحیب بکا کشید سبحان الله این اثر خامه و مداد بود و یا ناله و  
فغان روح و فؤاد دلها را بربان نمود و چشمها را گربان و چون بفقرات ثبات و  
استقامت آن اسیر کوی دوست رسیدم بشکرانه عنایت حضرت احادیث زبان  
گشودم که بقوه الهی و قدرت ربائیه نفوسي مبعوث فرموده که حصن حصینند و  
بنیان رصین سجن و زندان را در سبیل رحمن بر قصر و ایوان ترجیح دهند و غل و  
زنگیر را بر حلقه های زلف مشکین اختیار کنند الشکر و الفضل للرب الودود آن  
رؤیاء اخیره که جمال مبارک روح العالمین له الفداء شما را در آغوش گرفتند  
بسیار مبارک است و اظهار عنایت فرمودند نور علی نور و یختص بر حمته من  
پشاء ع

## هوالله

يا بادع الأكوان و بارع الانسان و ذارء الامكان انت المنان انت الرَّحْمَن ليس لك  
نظير في ذاتك المقدس عن عرفان زمر البيان و اهل التبيان المتفرد بالأسماء و  
الصفات المستدعاية لظهور الكلمات و وجود الكائنات في حيز الشهود بالرَّقد  
المعروف ترى يا الهى عبادك المخلصين و رجالك المقربين و عبيدك المنجذبين  
بنفحات قدس و انفاس طيب عبقت في مشارق الأرض و مغاربها فتعطرت منها  
الآفاق بأسرها رب انئهم خدمة امرک و سفرة زبرک و برة عبادک و خزنة اسرارک

قد أقبلوا اليك بوجوه نوراء واعين ناظرة الى ملوكتك الابهی وآذان واعية صاغیه للنداء وقلوب طافحة بصہباء حبک بين ملاا الانشاء رب اجعلهم امواج بحر الهدی وافواج الملاا الأعلى وجنود الحياة وجيوش النجاة وایدهم في كل حين بقوّة نافذة في حقائق الأشياء وقدرة محیطة على القلوب والأحشاء انك انت المقتدر على ما تشاء وانك انت العزيز المهيمن المحبوب

ای اهل وفا و یاران جمال ابهی جناب آقا نصرالله نامه‌ای نگاشته و علم محمد و نعوتی افراسته که یاران آن دیار یاورانند و دوستان آن اقليم اشجار بوستان جنت نعیم بذکر حق محفل آرایند و بستایش موحد آفرینش نغمه و آهنگ بسرایند جز بنفحات قدس نیاسایند و زیانزا بذکر دون خیر نیالایند تأسیس مشرق الأذکار خواهند و بنیان مسافرخانه نهند مانند دریا پر جوش و خروشند و از جام لبریز محبت الله مست و مدهوش این خبر چنان اثر کرد که انجمن رحمانی بوجد و طرب آمد و ضجیع تهلیل و تکبیر گوشزد قریب و بعيد شد که الحمد لله جمال ابهی را یاران باوفا و درگاه احادیث را عبادی صابر بر بلا و جفا دمبدم جوشی تازه زنند و خروشی بی اندازه برآورند جز رضای حق مقصدى ندارند و بجز نشر نفحات آرزوئی نخواهند نهایت آمال انجذاب بانوار جمال است و اشتعال بنار محبت ذی الجلال

باری ای یاران امروز روز فیروز است و ایام حضور و بروز هر یک از احبابی الهی باید آگاهی طلب و بحکمت بتبلیغ پردازد احیاء نفوس کند و بیان برهان مؤنس گردد اگر چنانچه هر نفسی از احبابا در سالی یک شخص زنده نماید و بنسیم جنت ابهی تر و تازه فرماید ایامی نگذرد الا آنکه مشاهده نمایند که کشور معطر گشته و اقليم جنت النعیم شده سرور و حبور احاطه نموده و مرغان چمن نغمه سروده نشئة

دیگر حاصل گردد جهان جهان دیگر شود ولی باید در نهایت حکمت بتبلیغ پرداخت و اگر نفسی شخصی را بنور هدی مهتدی نمود بقدر امکان مکتوم دارد و آن شخص مکتوم بهدایت دیگری پردازد و مستور دارد مقصود این است که بسیاری از نفوس نهایت آرزوی دخول در ملکوت دارند ولی از شهرت و شیوع اندیشه نمایند زیرا احبابی الهی بمجرد اقبال نفسی با طبل و دهل ایمان و ایقان او اعلان کنند باری بحسن تدبیر پردازید و قلوب تطهیر کنید و چنان رفتار نمائید که بحسن تدبیر شهیر آفاق شوید اگر چنانکه حسب المرقوم معمول گردد یعنی هر نفسی که دیگری را تبلیغ نماید مبلغ احبابی سائره را ذکر نکند و همچنین آن شخص مهتدی را مکتوم و مستور دارد بهیچوجه فرع و ضوضا نگردد و خفتگان فراش غفلت از امور یاران خبر نگیرند و عاقبت مبهوت و حیران شوند و من از فضل و موهبت پروردگار امیدوارم که یاران باین ترتیب شب و روز بکوشند آرام نگیرند فراغت نخواهند تا آنکه جهان ظلمانی نورانی شود و احزاب مختلفه در ظل کلمه واحده محشور گردند بغض و عدوان نماند بیگانه و اغیار ندانند بلکه جمیع ملل و مذاهب را بنهايت محبت و مهربانی یار و آشنا دانند و باین قاعده مشی و حرکت کنند

الله الهی اید احبابیک علی نشر نفحاتک و قو اصفيائیک علی اعلاء کلمتك و  
اقامة حججک و برهانک انک انت القوى العزيز المقتدر العظيم لا اله الا انت  
الخالق الباعث السلام المهيمن القيوم ع ع

یاران روحانی من جناب محمود و احمد بعد از تبلیغ امر الله در اقلیم هند و تحمل مشقت و جانفشانی در سیل حضرت احادیث و موقفیت بهدایت بعضی از اهالی آن مملکت بیقعة مبارکه وارد و بتقییل عتبه مقدسه فائز در این بین خواهش

نگارش نامه خطاب به احبابی زرقان نمودند و بیاد هموطنان خویش افتادند من نیز این انعطافات ایشانرا از انجذابات قلوب رحمانی یافتم لهذا بنگارش این نامه پرداختم تا بدانید که در این انجمن چه قدر عزیزی و عبدالبهاء چگونه در محبت و ثنا ثابت و برقرار است بجان یاران را مشتاقم و بدیده و دل آرزوی دیدار مینمایم و از درگاه پروردگار مستدعاً عون و عنایتم و از فضل و موهبت حضرت بیمثال متنمی تجلی و جلوه لطف و جمال تا هر یک از یاران مانند مه تابان بنور هدی درخشند و از جام سرشار موهبت کبری' سرمست گردند و قدح بدهست رقص کنان در انجمن عالم بنشر نفحات قدس پردازند و در بین خلق آیات الفت و انس ترتیل نمایند بلکه انشاء الله ابر کثیف وحشت و دهشت و اختلاف و بغضاً و عناد و بیداد از افق عالم زائل گردد و شمس حقیقت بنهایت حلاوت و قوت بر آفاق وجود درخشید جهان جهان دیگر گردد و عالم آفرینش زیبایش و آرایش دیگر جوید جنت ابهی در قطب غبرا خیمه زند و سدرهٔ منتهی بر جمیع آفاق سایه افکند و دلبر این موهبت در انجمن عالم وقتو جلوه نماید که بموجب وصایا و نصایح جمال مبارک عمل و رفتار شود یاران باید مانند شهد هر کامی شیرین نمایند و بمثابة ابر بر هر زمین فیضی عظیم مبنول دارند کوکب آسا نور بشرق و غرب دهند و مانند دریا موج بهر ساحلی زندند و دراری مواهب الهیه بیفشناند با اهل عالم بصدق و محبت و خلوص و مهربانی بیامیزند و شور و ولھی انگیزند و مشک معطری بیزند و قند مکرری ریزنده در دستان حقیقت درس و سبق آموزند و ادیب عشق را معلم اوّل نمایند شاید کودکان بدرجۀ رشد و بلوغ رسند و بینایان بانوا گردند اسیران آزاد شوند و حزینان دلشاد گردند فاقدان بگنج روان پی برند و گمگشتنگان بره رشاد رسند ای یاران بجان و دل همت کنید با علاء کلمة الله پردازید و بهداشت امم برخیزید حکمت عبارت از اتقان در تبلیغ است نه صمت و سکوت و خوف و هراس و علیکم الرُّوح والْبَهَاءُ وَ التَّحْيَةُ وَ التَّنَاءُ



# گلچین عرفان

## نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش اول)

**بررسی اجمالی چگونگی شکل‌گیری شباهت اهل بیان  
نسبت به ظهور «موعد بیان»**

مسعود کشاورز رهبر

مقاله پیش رو مقدمه‌ای است کوتاه در بررسی پاره‌ای از مسائل مطروحه در کتاب بدیع که از آثار نازله از قلم حضرت بهاءالله در دوره ادرنه است که در پاسخ شباهت و اعتراضات اهل بیان و تابعان یحیی ازل نازل گردیده است. این مقاله در دو بخش ارائه می‌گردد. بخش اول بررسی اجمالی است در باب چگونگی شکل‌گیری شباهت اهل بیان نسبت به ظهور «موعد بیان» در طی تاریخ کوتاه اما پر فراز و نشیب تکوین بایه و بخش دوم بررسی مختصری است در باب بعضی از این شباهت.

در باب معرفی و بررسی کتاب مستطاب بدیع، تأیفات و تحقیقات متعدد و مفصلی توسط محققان و فضلای بهائی صورت گرفته است که شایان توجه و تقدیر است. لیکن همچنان این اثر منع را باید در زمرة آثاری قرار داد که چنانکه شایسته و بایسته آن سفر قویم است مورد توجه قرار نگرفته است و جا دارد که بیش از گذشته به آن توجه شود و از مطالب متنوع مندرج در این کتاب مستطاب در جهت اثبات امر بدیع و رفع شباهت بهره برد.

بیت العدل اعظم الهی در پیام مورخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ خطاب به «پیروان امر حضرت یزدان در کشور مقدس ایران» درباره اقدامات سوء مخالفان امر الهی و

همدستی ایشان با معاندان دیرین امرالله – یعنی همان بقایای پیروان ازل – در ایجاد فضای شک و شبه در میان اهل بهاء چنین میفرمایند:

«این بیدادگران ناآگاه، وقتی که از تعدادیات همه جانبه خود نتیجه دلخواه نمی‌گیرند به دنبال طرق دیگری برای اعمال فشار و سرکوبی می‌گردند. با دشمنان دیرینه امرالله همدست می‌شوند تا به زعم خود با کاشتن بذر شک و شبه در قلوب احباب، در جامعه ایجاد اختلاف و نفاق نمایند. زمانی که گفتمان‌های شما را در زمینه جامعه‌سازی برای دوستان، آشنایان و همسایگان‌تان مؤثر و جذاب می‌یابند به تحریف حقایق و کژنمایی واقعیات می‌پردازند و به تلاشی مذبوحانه برای انتشار شایعات دروغ و مباحث سفسطه‌آمیز دست می‌زنند تا چون ایام گذشته با پیش کشیدن مسائل خشک مذهبی گفتگوهای مفید و صمیمانه را با مجادله لفظی جایگزین کنند.»

با توجه به هدایات معهد اعلی و بیداری‌اشی که در این پیام منبع، خطاب به پیروان جمال یزدان در خطه ایران، فرموده‌اند می‌توان به حساسیت زمان حاضر و اهمیت هشیاری اهل بهاء در این برده از زمان پی برد. بنابر این مقدمات، بررسی دقیق تر حقایق نازله در متن «کتاب مستطاب بدیع» از نظر نگارنده حائز اهمیتی خاص است. با نگاهی گذرا به وقایع دوران ادرنه در زمان حیات جمال قدم و اعمال سوء اهل بیان و تابعان یحیی ازل اهمیت این بیداری و هشیاری، بیش از پیش، مشهود و معلوم می‌گردد.

وقایع دوران ادرنه در تاریخ امر بدیع جایگاهی خاص دارد و توجه به این وقایع و تحقیق در آن دوران حقایق بی‌شماری را روشن می‌نماید. در آثار طلعتات مقدسه امر بهائی این دوران به «فصل اکبر» و «ایام شداد» موسوم و موصوف گردیده است.

دوره ادرنه هرچند از نظر زمانی نسبت به دوره‌های طهران، بغداد، و عکا کوتاه‌تر است اما به لحاظ تعدد وقایع و شدت و اهمیت آن وقایع از مهمترین دوره‌های حیات حضرت بهاءالله محسوب می‌گردد<sup>۱</sup>. زیرا در این دوران است که میرزا یحیی' پرده از منویات خود برداشته و دعاوی خود را اعلان میدارد و همین امر سبب تشتن و تفرقه میان اصحاب می‌گردد و در این میان کسی مانند سید محمد اصفهانی در تحریک میرزا یحیی' نقشی بسیار اساسی دارد. البته این پرده‌افکنی پیش‌زمینه‌هایی از دوره طهران و بغداد دارد که نگاهی گذرا به آن پیش‌زمینه‌ها در روشن شدن وقایع بعدی کمک می‌کند.

حضرت ولی عزیز امرالله در توصیف اعمال میرزا یحیی' از لحنین می‌فرمایند:

«... میرزا یحیی' که در اثر معاشرت و مصاحبت مستمر با سید محمد، آن مظہر خباثت و آزار و معدن شقاوت و تزویر فاسد و تباہ شده بود، در ایام غیبت حضرت بهاءالله از بغداد و حتی' پس از معاودت وجود مبارک از سلیمانیه اعمال و افعالی مرتکب گردید که تاریخ امرالله را لکھدار نمود. از جمله به تصحیف و تحریف کلمات الهیه مشغول شد و در مضمون اذان کلمات مجعله‌ای وارد نمود و مدعی مقام الوهیت و ربویت گردید. و بیانات عالیه طلت اعز اعلی را با عبارات خود منضم ساخت و خود و اولاد و احفادش را وصی و خلیفه آن حضرت معرفی نمود و پس از شهادت آن مظہر احادیه آثار تردید و تزلزل از وی ظاهر گردید و حکم قتل جمیع مرایای بیان را که خود یکی از آنان محسوب می‌گردید، صادر نمود و به علت حسدی که نسبت به مقام جناب دیان داشت به قتل آن مخزن امانت حضرت رحمن قیام کرد و در غیبت مبارک به کشتن جناب میرزا علی‌اکبر ابن عم حضرت نقطه اولی اقدام نمود و اقبح و ارزل از جمیع این حرکات، خیانت عظیمی بود که در همان ایام

نسبت به عصمت حضرت اعلیٰ مرتکب گردید و دست تصرف در حرم رحمانی بگشود. تمام اعمال و افعال به طوری که جناب کلیم شهادت داده و نبیل در تاریخش مذکور داشته، چون با اقدامات و حرکات بعدی وی در ارض سرّ منضم گردید، پرده از قبایح اعمالش برداشته شد و سرنوشت او محظوظ گردید . . .<sup>۲</sup>

با چنین پیش‌زمینه‌ای کاملاً مشهود است که در ایام ادرنه، چه وقایع هولناک و خطیری رخ نموده است. از طرفی میرزا یحیی<sup>۱</sup> و اعوانش علم مخالفت بر علیه جمال قدم برافراشتند و از جانبی اصحاب باوفای حضرت بهاءالله خود را موظف به دفاع در مقابل اعمال ایشان دانستند. در همین دوران ادرنه است که امر بهائی «هویت مذهبی» و «حیات اجتماعی» خود را بدست آورد. علل و عوامل متعددی در شکل‌گیری این امر مؤثر بوده‌اند که به شرح ذیل می‌توان فهرست نمود:

- ۱- با نزول الواح حجّ، مراسم حجّ برای نخستین بار در بیت مبارک جمال قدم در بغداد و بیت مبارک حضرت نقطه اولی در شیراز توسعه جناب نبیل اعظم انجام شد.
- ۲- از میان تکبرات اربعه در بین اهل بیان تکبیر «الله ابهی» که نشانه انتساب به اهل بهاء است متداول گردید.
- ۳- واقعه مباھله در همین دوران میان جمال قدم و میرزا یحیی<sup>۱</sup> - به شرحی که در کتاب «قرن بدیع» به نقل از شاهدان این واقعه - صورت گرفت سبب انفصل امر بهائی از بایه و ازلیه گردید.
- ۴- ندای حضرت بهاءالله در بلاد جدیده مانند قفقاز و سوریه منتشر گردید و به شکل‌گیری اولین جوامع محلی بهائی منتهی گردید.
- ۵- با نزول الواح صیام ، مقدمات نزول احکام و تعالیم جدید فراهم گردید.<sup>۳</sup>

میرزا اسدالله فاضل مازندرانی مورخ شهیر امر الهی در تاریخ بی‌نظیر خود در شرح وقایع ایام ادرنه (سنه ۲۴ از ظهور، مطابق با سال ۱۲۸۳ هجری قمری و ۱۸۶۸ میلادی) چنین می‌نویسد: «به نوعی که در خاتمه بخش سابق نگاشتیم، جمال ابھی و عائلهٔ جلیله در ادرنه در خانهٔ معروف رضا بیگ استقرار گرفته و رایت استقلال امر اعظم را مرتفع فرمود و منتسبین و اصحاب با وفا در خانه‌های دیگر که نام بردیم قرار یافته، شبانه روز طائف حول ارادهٔ الهی شدند و الواح مهمهٔ صادره از قلم ابھی مانند سورة الدّم، سوره‌الحج، لوح الروح، لوح الرّضوان، لوح التّقی و غیرها پی در پی برای مشاهیر محبّان در عراق و ایران رسیده، سطوت و عظمت کلمات و آیات مقدسه ارکان وجودشان را خاضع و ساجد ساخت . . . ملا محمد زرندی (نبیل اعظم) با لباس درویشی و میرزا آقا منیر کاشانی و میرزا احمد و میرزا جعفر یزدی و غیرهم که حسب الامر به سیر و سفر در ایران و عراق برای ابلاغ امر الهی پرداختند . . . و عده‌ای از معاريف متقدمین و متأخرین مانند ملا صادق مقدس و میرزا احمد از غندی و ملا میرزا محمد دوغ آبادی (فروغی) و ملا احمد حصاری و آقا محمد فاضل (نبیل اکبر) قائی و ملا زین‌العابدین (زين‌المقربین) نجف‌آبادی و سید مهدی (اسم الله المهدی) ده‌جی و آقا جمال (اسم الله الجمال) بروجردی و آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی و غیرهم مخصوصاً منیر (اسم الله المنیب) کاشی و نبیل زرندی مذکور و بالاخص میرزا آقا جان (خادم الله) کاشی علم هدایت برافراشتند و رساله در اثبات امر ابدع ابھی' و رد شبهات یحیائیین نگاشته با دلائل و براهین واضحه و بشارات و اشارات مؤثوروه از دوره اسلام و به آثار ثابتة حضرت مبشر اعظم ثابت و روشن داشته منتشر ساختند؛ چنانچه جمال ابھی' در مواضعی از الواح نقل عبارات از رساله اثباتیه آقا شیخ کاظم قزوینی (سمندر) فرمودند . . . »<sup>۴</sup>

چنانچه در شرح جناب فاضل آمده است، دوره ادرنه دورانی حساس بوده است که علاوه بر اقدامات مهمهای که از طرف جمال ابهی صورت گرفت، قیامی عام را از جانب اصحاب و مؤمنین جمال قدم ایجاب می‌نمود، زیرا در همین ایام است که - چنانچه ذکر گردید - میرزا یحیی «پرده از قبایح اعمالش برداشت» سرنوشتی را محظوم می‌نماید. در این میان تابعان و پیروان وی هم در یاری او به جدّ تمام کوشیدند. چنانکه بسیاری از مشاهیر بایهی مانند ملا رجبعلی قهیر، ملا علی محمد سراج، ملا محمد جعفر نراقی، ملا جعفر کرمانی، ملا هادی قزوینی و میرزا محمد حسین متولی قمی، حاجی میرزا هادی دولت‌آبادی و حاجی میرزا احمد کاشی و غیرهم، دست به نگارش رسالات و مکاتیب مشحون از شباهات و اعتراضات بر علیه جمال ابهی زدند و آن رسالات و مکاتیب را نزد محبین جمال قدم ارسال نمودند.<sup>۵</sup> و در پاسخ این شباهات و اعتراضات وهمیه - چنانچه ذکر گردید - اصحاب جمال قدم به نگارش رسالات اثباتیه پرداختند. و در همین ایام است که از قلم معجز شیم جمال قدم جلّ ذکره الاعظم الواح و رسائل عدیده در پاسخ به شباهات اهل اعراض نازل گردید. جمال ابهی در کیفیت آن ایام وحملات اهل ارتیاب به امرالله در لوح علیّ محمد سراج چنین می‌فرمایند:

«... و در این سنّه شداد بعضی از عباد این گونه مسائل سؤال نموده‌اند و عبد حاضر لدی العرش جوابهای محکمه شافیه کافیه نوشته ارسال داشته، عجب است که شما ندیده‌اید و در این ارض هم بعضی از شباهات القاء نموده‌اند که شاید نفوس قدسیه را به حجبات کلمات قبلیه محتاج دارند، ولکن غافل از این که نفسی که در هوای با فضای قدس الهی طیران نمود و از خرمنهای علوم نامتناهی ربّانی التقاط فرمود به شباهات وهمیه ممنوع نشود و محروم نگردد.»<sup>6</sup>

هیکل اطهر در لوحی دیگر که به اعزاز ملا عبدالرحیم نازل گردیده و به امضاء «خادم‌الله» است درباره آن ایام چنین می‌فرمایند:

«... معروض می‌دارد این عبد فانی که مکتوب آن جناب واصل شد و از بداع کلمات و جواهر معانی که در اصادف حروفات آن مستور بود مشهود گشت و کمال فرح و انبساط در این ایامی، که گویا نشاط ابداع مرتفع شده و ظلم و اعتساف معرضین جمال ملیک اسماء و صفات، عالم را احاطه نموده، حاصل شد چه که آن جناب سؤال نموده بودند از بعضی شباهتی که اهل شبهه بر امر سلطان احديه وارد آورده‌اند و اگر چه ایوم بر نفسی جایز نه که به غیر حق ناظر باشد تا شبهه و اشاره او را از ساحت عز قدمیه محروم دارد، ولکن چون جمال قدم سائلین را دوست داشته و می‌دارد لذا فرح روی نمود و انبساط رخ گشود، والا ایوم قسم به محبوب مطلق که به شأنی احزان بر جمال رحمٰن وارد شده که کل اشیاء به نوحه و ندبه مشغولند، چه که در هر عصر هر ظالمی که ظلم نموده به فعل و ظلم خود مقر بوده و دیگر دعوی مظلومیت نکرده و ظالمان این عصر با اینکه فوالله الّذى لا اله الا هو اراده قتل سدرة ربائیه نموده‌اند و همچنین نزد اعجم این بلد نسبت تسنن داده‌اند و همچنین نزد اهل سنت نسبت تشیع و رفض، مع ذلک برداشته و در اطراف و اکناف دیار نامه‌ها نوشته‌اند و جمیع این ظلم‌های وارده را به نفس الله القائمة بالعدل داده‌اند. حال ملاحظه کن که چقدر ضر وارد شده چه که ناس را احمق دیده‌اند و بی‌شعور فرض گرفته‌اند و همچو دانسته‌اند که به این کلمات، این ظهور قدس صمدانی را می‌توان ستر نمود و غافل از این که خدا را عبادی هست که صد هزار امثال این وجودات را معدوم شمرند و به ساحت قدس

محمود شتابند. جز کلمه حق در قلوبشان اثر ننماید و جز نفحات سبحان  
بر افتدۀ مقدسشان مرور نکند . . . »<sup>۷</sup>

در چنین ایامی، یعنی سنه ۱۲۸۳ هجری قمری است که کتاب مستطاب بدیع از قلم  
اعلی، عزّ نزول یافت. این کتاب مستطاب، بر حسب ظاهر، در پاسخ اعترافات و  
ایرادات شخصی به نام میرزا مهدی گیلانی ازلی، که بعضاً به میرزا مهدی  
اصفهانی - به خاطر طول اقامتش در اصفهان - نیز نامیده شده است، نازل  
گردیده است؛ لیکن در حقیقت پاسخی است به شباهت اهل بیان و تابعان ازل.

از احوالات میرزا مهدی مطلب چندانی در دست نیست. همین قدر معلوم است  
که وی در ایام اقامت در اصفهان با امر بدیع آشنا شده و اظهار ارادت و ایمان  
نموده و در سلک بایه درآمده است. اما آنچنان که مشهود است در اظهار ایمان  
و تقدیم به آن چندان تلاشی ننموده است. بعد از مدتی، تقریباً مقارن با سرگونی  
جمال قدم به ادرنه وی به اسلامبول می‌آید و در آنجا مورد توجه میرزا حسین خان  
مشیرالدوله سفیر کبیر ایران قرار گرفته به عنوان قاضی شرع ایرانیان مشغول به  
فعالیت می‌گردد. در همین ایام است که سید محمد اصفهانی اقدامات سوء  
خویش را توسعه می‌دهد و به جهت تخدیش اذهان اولیای امور ایران و عثمانی به  
اسلامبول می‌رود و در این سفر با میرزا مهدی گیلانی آشنا گشته، وی را کاملاً  
تحت نفوذ خود می‌گیرد. در نتیجه میرزا مهدی در زمرة سرسپردگان ازل قرار  
گرفته و اقداماتی بر علیه جمال ابهی صورت می‌دهد. از جمله به نگارش  
اعتراضیه‌ای سراپا دروغ و افتراء خطاب به یکی از آشنايانش که در اصفهان با  
وی رفاقتی داشته می‌پردازد. شخص مخاطب بنام آقا محمدعلی تباکوفروش  
اصفهانی است که از مؤمنین مخلص جمال ابهی بود.

جمال قدم جل ذکره الاعظم در یکی از الواح نازله از لسان «خادم الله» درباره  
اعمال سید محمد و چگونگی نزول کتاب بدیع چنین می‌فرمایند:

« . . . سید محمد ملحد که بعضی از تفصیل احوال آن در قبل به عرض سامی رسانید که چون ابليس ملحد بر سر هر مرصدی در آن شهر و شهر کبیر معروف، به فسون و فتن، اغوای هر نفس عامل، و در هر محلی بوده هر نسبتی که مردود نزد خلق است و راجع است به نفس آن خبیث و مرشدش نسبت به حق داده و به جهت تضییع امرالله و هنک حرمه الله به آنچه افسادی که توانسته نموده و به جهت تکدی و طلب نان، بعد از آن زن به سرایه فرستادن و به هر در ظلام ملتجمی شدن، ثمر جمیع اعمالشان از این کوشش آن بوده که وجه محدودی که در هر شهر از دولت می‌داده‌اند نصف آن را به اسم خود گذرانیده و بعد از آن بقیه‌ای که مانده از ساحت اقدس امر شده که رد فرموده‌اند چه که این وجودات معرضه که داعی انقطاع از دنیا بوده خود را هلاک نموده به جهت حصول این چهار درهم و بعد از آنکه به غایت مقصد خود که دراهم محدوده است رسیدند آن سید ملحد رفته در شهر نزد میرزا مهدی نامی است عجم که از جانب سفیر عجم قاضی اعجام است در آن ارض، و به قدر قوّه همسات و نفحات ناریه در آن دمیده و بعض اعتراضات و محاربات تلقین او نموده چه از جانب نفس خبیث خود و چه از جانب شجره اعراض، و بعد از آن میرزا مهدی خبیث برداشته این تلقینات مردوده سید محمد و مرشدش را اعتراضاً علی الحق به یکی از احباب که در تلقاء عرش رحمانی می‌باشد نوشته و اراده نموده اغوای او را کرده باشد و آن ورقه خبیثه او را آن شخص که از عبادالله است تلقاء عرش حاضر نموده و جمال ابهی روح من فی اعراش الظہور له الفداء از لسان عبد خود که مورد آن ورقه بوده در جواب آن خبیث فقره به فقره اعتراضات او را ذکر فرموده و جواب نازل فرموده‌اند ...»<sup>۸</sup>

جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در بیان شرح حال و عاقبت میرزا مهدی گیلانی چنین می‌نویسد: «... میرزا مهدی بود رشتی، شارب الخمر و بیمار. این در طهران اظهار اقبال کرد و با من و میرزا اسدالله قرار داد که برویم ادرنه. در موقع حرکت دیدیم که او کشکول و خرقه و تبرزین ترتیب داده به طریق درویشان، ما کناره جستیم و آمدیم به ادرنه. میرزا مهدی بعد به لباس درویشی وارد اسلامبول می‌شود. در اسلامبول حاجی میرزا حسین خان و ایرانی‌ها از او خوششان می‌آید، نگاهش می‌دارند. و در این بین سید محمد اصفهانی او را می‌بیند و بی‌دین می‌کند... به اندازه‌ای که میرزا مهدی رشتی به آقا محمدعلی تباکو فروش اصفهانی که در اصفهان با هم رفیق بوده‌اند نوشت که: دست بردارید، هنوز دیروز ربّ اعلىٰ صعود کرد اساس امروز چیست؟ و تحاشی بسیار کرد. جمال قدم از قول آقا محمدعلی جواب به او مرقوم فرمودند، و کتاب مفصلی است معروف به کتاب بدیع و این کتاب را سرکار آقا کراراً فرموده‌اند که طبع شود. خلاصه آن کتاب در او اثری نکرد. در وقت نفی جمال قدم به عکا، او هم از اسلامبول منفی شد، چه که مشهور به فساد شد و در خارج مُرد...»<sup>۹</sup>

در اهمیت این سفر قویم همین بس که حضرت ولی عزیز امرالله در شرح وقایع ادرنه و در خصوص شأن نزول این کتاب منیع می‌فرمایند:

«یکی دیگر از آثار مهمه بدیعه کتاب بدیع است که در ردّ مفتریات و اعتراضات میرزا مهدی رشتی و دفع شباهات اهل بیان نازل شده و به متزلهٔ کتاب ایقان است که در اثبات حقانیت امر حضرت باب از قلم اعلىٰ صادر گردیده است...»<sup>۱۰</sup>

میرزا اسدالله فاضل مازندرانی در همین خصوص مضمون بیان نبیل اعظم را نقل می‌نماید: «چنانکه کتاب ایقان برای اثبات امر حضرت اعلىٰ صدور یافت، کتاب بدیع برای اثبات امر ابهی طبق افکار بیانیّ آن ایام صادر شد و لسان ابهی تقریباً

سه یوم، هر یومی دو ساعت، به کتاب مذکور تکلم نموده و در سائر اوقات به امور مهمه و انزال آیات الهیه پرداخت و هر شبانه روز رسائل و الواح عدیده در جواب عرایض اهل عراق و ایران صادر گردید . . . »<sup>۱۱</sup>

اما شباهات اهل بیان و پیروان ازل در ردّ مظہر کلی الهی، جمال اقدس ابهی، چیست که این چنین بر رد حق اهتمام ورزیده‌اند و از حقایق بدیهی چشم پوشیده‌اند؟

جمال ابهی جل ثنائه در کثیری از الواح نازله به این شباهات اشاره فرموده‌اند و اهل بیان را به نصایح مشوقانه دلالت بر تحقیق و تفحص فرموده‌اند تا مبادا در دام غافلین و مغلین درافتند. این همان هدایتی است که، در جمیع آثار دور بیان، حضرت نقطه اولی بدان اشارت دارند.

حضرت بهاءالله در لوح علی محمد سراج، که از تابعان ازل بود، می‌فرمایند:

«علتی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و به ما سواه مشغول داشته، این است که به وهم صرف کفایت نموده‌اند و به آنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده‌اند. به راه‌های مهلك تقلید مشی نموده‌اند و از مناهج تجرید محروم شده‌اند. امر الهی چون صبح نورانی ظاهر و لائح بوده، این که بعضی از ادراک او محتاج مانده‌اند نظر به آن است که گوش و قلب را به آلایش کلمات ناس آلوده‌اند و الا اگر ناظر به اصل میزان معرفت الهی باشند، هرگز از سبیل هدایت محروم نگرددن . . . »<sup>۱۲</sup>

جمال ابهی در بیان علت عدم اقبال و معرفت بعضی از اهل بیان به ظهور الهی به عبارت «کفایت به وهم صرف» اشاره فرموده‌اند، یعنی «آنچه که این نفوس از امثال خود شنیده» و باور کرده‌اند. و همین باورهای وهمیه سبب عدم اقبال این نفوس و تابعان ایشان گردیده است. در آثار یحیی ازل و اعوان وی مدعیاتی مانند «مسئله وصایت»، «انزال آیات الهی از قلم میرزا یحیی»، «سنّة مستغاث»

و «عدم تکمیل دور بیان» و اعتراضات نابجای دیگر که بر جمال قدم وارد نموده‌اند به چشم می‌خورد، که این اعتراضات و شباهات دقیقاً نقطه مقابل انذارات و سفارشات حضرت ربّ اعلیٰ در باب ظهور «من يظہرہ اللہ» به اهل بیان است. حضرت بهاءالله در لوح خطاب به علی‌محمد سراج در همین خصوص می‌فرمایند:

«... باری اليوم اگر جمیع مرایا به اسم الوهیت و ربویت و فوق آن به نفس الله و ظهور الله و یا ذات الله در بیان موسوم باشند کفايت نمی‌نماید. مادام که به این ظهور قدس ربانی و بطون غیب صمدانی موقن نشوند جمیع معدوم صرف و مفقود بحث عند الله محسوبند. چنانچه در ابتدای این الواح من قلم الله ثبت شده که فرموده: ایاک ایاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه فان ذلك الواحد خلق عنده و ایاک ایاک یوم ظهوره ان تحتجب بكلمات ما نزلت فی البیان فانها کلمات نفسه فی هيكل ظهوره من قبل. تحذیر می‌فرماید که در حین ظهور مبادا به واحد بیان از امر متحجب مانی و این واحد نفوسی بوده‌اند که بعد از نقطه بیان احادی بر آن نفوس مقدم نبوده؛ مع ذلك می‌فرماید که به این نفوس از حق متحجب نمانید و از این بیان مفهوم می‌شود که در ظهور بعد بعضی از این حروفات باید موجود باشند و می‌فرماید که به آنچه در بیان نازل شده از حق متحجب نمانید. حال انصاف دهید ای اهل بیان با این بیان اصرح اتم کسی می‌تواند اليوم معارضه نماید با نفس ظهور که فلان در بیان به اسم الله مذکور است چگونه می‌شود اليوم از مقام خود سلب شود. لا فو الَّذِي اید الرَّوْحَ بِنَفْسِی، چه که این اسمی و اذکار و توصیف بر فرض تسلیم، کل کلماتی است که در بیان مسطور است و از جمله

وصایای سلطان لایزالی این است که به آنچه در بیان نازل شده از

ظهورالله محتجب نشود...<sup>۱۳</sup>

برای بررسی اجمالی شباهت وارده از جانب اهل بیان، مقدمتاً لازم است که به این نکته مهم و کلیدی اشاره نماییم، که چرا حضرت بهاءالله بنفسه المقدّس به پاسخگوئی به این شباهت پرداختند و دیگران را نیز تشویق بر تحقیق و نگاشتن رسالات در این باب فرمودند.

حضرت بهاءالله در لوح علی‌محمد سراج، در خصوص علت نزول لوح مزبور می‌فرمایند، قوله العزیز:

«...فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كَمَا تَبْلِغُ أَمْرَ اللَّهِ أَيْنَ عَبْدٌ رَا بِرْ تَحْرِيرِ أَيْنَ لَوْحٍ مُضطَرِّ نَمُودَهُ كَمَا شَاءَدِ مُصْبَاحِيْ چَنْدِ درِ مُشَكَّاتِ امْكَانِ مُسْتَضْسَى شَونَدِ وَ بِهِ قَدْرَتِ اللَّهِ بِرِ نَصْرِ أَيْنَ مُظْلُومِ فَرِيدِ قَائِمِ گَرْدَنَدِ... با آن که ظهور آیات قدس ریانی به مثابه غیث هاطل از سماء مشیت من غیر مکث و سکون نازل و من دونها آیات قدرتیه و ظهورات الهیه که عالم را احاطه نموده به شائی که ملل قبل مذعن و معترف شده‌اند. معذلک باید به ادلہ استدلال نمایم و امری را که لازال مقدس از دلیل بوده به دلیل اثبات نمایم که لعل معدودی به سماء شهدود صعود نمایند...»<sup>۱۴</sup>

حضرت بهاءالله تبلیغ امرالله را اولین علت برای ازالت این آثار بیان فرموده‌اند و نیز به «تنزّل دلیل» اشاره فرموده‌اند که با وجود آنکه نفس ظهور مقدس مظہر الهی خود دلیلی کافی است برای اهل نظر که اقبال نمایند؛ لیکن نظر به استعدادات مختلفه نفوس بشری حق سبحانه دلایل و حجج فرعیه نیز ارائه فرموده تا مصابیح قلوب مستعده مضئی و منیر گردند.

جمال قدم جل ذکره الاعظم در کتاب مستطاب بدیع در صفحات آغازین آن به دو نکته مهم اشاره می‌فرمایند، قوله تعالی:

«چون این عبد ملاحظه نمود که آنچه مرقوم داشته از فطرت ظاهر نشده، بلکه از کلمات کاذبۀ انفس مشرکه بوده که نزد تو مذکور داشته‌اند، لذا خالصاً لوجه الله و حبّاً لک لازم شد که جواب مذکور دارم که شاید به قوّة رب‌الارباب حجاب اعظم و سبحات جلال را به اనامل قدرت و انقطاع شقّ نمائی و به مقرّی که مقدس از ذکر و اشاره و کلمات و عبارات است صعود نمائی ...»<sup>۱۵</sup>

آن دو نکه که مذکور گردید چنین است: اولاً اینکه ایراد شباهت و تمسّک بر آنها بر اساس فطرت و ذات حقیقت جوی انسان نیست؛ بلکه القائات انفس مشرکه سبب آن است. ثانیاً: لزوم پاسخگوئی به این شباهت‌ها نه فقط برای رضای الهی، بلکه به خاطر محبت به نفس وارد کننده شباهت است، که شاید «به قوّة رب‌الارباب» موانع شناخت حقیقت را به کناری زند و به آن واصل گردد. بنابراین تبلیغ امرالله و ملاحظه استعداد نفوس بشری و رفع القائات انفس مشرکه و نیز محبت نسبت به وارد کننده شباهت، علل متعددی است که سبب نزول این گونه آثار استدلالی از قلم مظهر امر الهی گردیده است. هیکل اطهر در الواح متعددی به ستایش و تمجید نفوسي پرداخته‌اند که در ردّ بر «من ردّ علی الله» اقدام به نگارش رسالات استدلالیه نموده‌اند.

شیوه و روش استدلال در کتاب بدیع همان روشنی است که در دیگر آثار استدلالی جمال مبارک از قبل ایقان، جواهر الاسرار، لوح خطاب به میرزا علی محمد سراج، لوح ملا عبدالرحیم قزوینی و غیره مشاهده می‌شود؛ یعنی روشنی است کلامی و مبتنی بر برهان و استدلال نقلی و مسلمات مورد اعتقاد اهل ادیان قبل.

هنگامی که صحبت از مبادی استدلال و اقسام آن است، به دو حوضه استدلالات فلسفی و استدلالات کلامی بر می‌خوریم. در حوضه استدلالات فلسفی، اثبات و نفی یک قضیّه در یک سطح قرار دارد و فیلسوف سعی در کشف حقیقت کما هی

می‌کند؛ لیکن در استدلالات دینی و کلامی هدف اثبات حقایق و اصول دینی مطروحه در آن دین است و دلائل و براهین عقلی و نقلی و الزامی در خدمت اثبات اصول اعتقادات است. لذا می‌بینیم که حضرت بهاءالله در اثبات حقایق مندیج در دیانت بابی در خصوص ظهور موعود بیان از مسلمات و قضایای مورد اعتقاد اهل بیان یعنی آیات نازله از قلم حضرت باب اعظم استفاده فرموده و به اثبات حقانیت ظهور مبارک خود اقامه دلیل می‌فرمایند.

بنابر این در آثار مبارکه علاوه بر برهان که مبتنی بر قضایای یقینی است از صناعت جدل و دلائل الزامی که مبتنی بر مسلمات است نیز استفاده می‌گردد و البته این روش در جمیع آثار دینی و در جمیع ادوار مورد استفاده بوده است. بسیاری از دلائل ارائه شده در آثار دینی مبتنی بر هر دو صناعت یعنی برهان و جدل بوده است. البته ذکر این نکته ضروری است که جدلی که در ادیان مورد استفاده است آن نوع استدلالی است که مبتنی بر مسلمات طرفین است. زیرا اگر چنین نباشد صناعت جدل در نتیجه به گونه‌ای مغالطه و سفسطه متنه می‌گردد که در ساحت ادیان چنین استدلالی پسندیده نیست.

حضرت بهاءالله در کتاب بدیع می‌فرمایند، قوله العظیم:

«... حجّت الهی لم یزل واحد بوده و از برای کل همان آیات متزلات را حجّت قرار فرموده‌اند. اگر در خلق آیه عرفان و ادراک آیات نمی‌بود،  
البته به آیات ظاهر نمی‌شدند...»<sup>۱۶</sup>

نکته مهمی که ذکر آن ضروری است آن که در جمیع آثار حضرت بهاءالله و حضرت رب اعلی، اعظم دلیل و برهان در شناخت مظہر الهی همانا نفس ظهور است. جمال قدم در کتاب بدیع در همین خصوص می‌فرمایند، قوله الاعظم:

«... عند الحق آیات محکمات آن است که مقصود الهی از نفس آیه مستفاد شود و در اثبات آن محتاج به برهان و ذکر دیگر نباشد. حال

انصاف دهید در حقیقت اوّلیه آن آیه کدام است؟ نزد هر ذی بصری مبرهن و واضح است که آن آیه اعظم که در اثبات خود محتاج به دونش نبوده و نخواهد بود در حقیقت اوّلیه نفس ظهور بوده، چه که مادونش هر چه باشد و هر که باشد محتاج به امرش . . .<sup>۱۷</sup>

و نیز می فرمایند، قوله الاحلى:

« . . . این رتبه مخصوص مظاهر احادیه و این ظهور بعد رحمانیه بوده و خواهد بود که به آیات الله و بیاناته ظاهر شده و جز آیات متزله و ظهورات قدرتیه به امری متمسک نشده. چنانچه در جمیع اوراق بیان مسطور است. فافتح بصرک لتعرف و اینست مقام «یا من دل علی ذاته بذاته» و همچنین مقام «دلیله آیاته و وجوده اثباته» و هم چنین «اعرفوا الله بالله» چه که بر او جائز نیست که به غیر خود استدلال بر حقیقت خود نماید. او به نفس خود معروف بوده و خواهد بود و مساوه به او معروف و بنسبتهم اليه مفتخر. او است میزان الهیه و صراط احادیه و شمس قدمیه و بحر اعظم و کلمه اتم و رمز مستور و بیت معمور و کتاب مسطور. جمیع به این میزان سنجیده می شوند و او به ذات خود؛ کل به نفعهای از او مبعوث و او به نفس خود؛ . . .<sup>۱۸</sup>

لیکن علاوه بر این دلیل اعظم، رحمت واسعه الهی چنان بر نفوس عباد گستردہ است که حق تعالیٰ تنها به یک دلیل اکتفاء ننموده به ارائه دلائل ثانوی و فرعی دیگر، در اثبات حقائیق مظاهرش نیز اشاره فرموده‌اند. از این دلائل ثانویه همانگونه که اشاره گردید با اصطلاح «تنزّل دلیل» یاد نموده‌اند.

منظور از «تنزّل دلیل» آن است که حق در اثبات امر خود براهین و ادله ثانوی و فرعی که در اثبات امرش از آنها بی نیاز و مستغتی است ظاهر می فرماید تا آنان که به وسیله دلیل اصلی یعنی «نفس ظهور» نمی توانند به یقین برسند، دلائل فرعیه

کمکشان کند، مانند ایمان و اقبال «جمعی از علمای راشدین و فضلای کاملین و فقهای بالغین» و یا طلوع نجوم ظاهره در آسمان و ظهر نجوم مبشرین پیش از ظهور مظاهر الهی در هر دور که حضرت بهاءالله در ایقان شریف و حضرت رب اعلی در دلائل السبعه بدانها اشاره فرموده‌اند.<sup>۱۹</sup>

و از جمله در کتاب بدیع به این مسأله تاریخی اشاره فرموده‌اند که طفلی از اطفال بیت مبارک به عنایت حق قادر به تکلم به لسان آیات گردید تا نشانی باشد در اثبات حقائیقت حضرتش. چنانچه می فرمایند، قوله العظیم:

«بلی ، انه لو یُرید ان ينطق كلّ نفس بثناء نفسه ليقدر و انه لهو المقدّر القدير. ولو یُرید ان يظهر نفساً بكلّ الآيات ليكون قادرًا بسلطانه. انه انطق صبياً من الصبيان ليكون دليلاً عليه و برهاناً لنفسه و هذا مقام الذى انت تشکرون الله بذلك و تحمدونه و انتم فتحتم السنكم بالاعتراض بهذا الذکر الذى ظهر باسم الابهی بين السموات والارضين . . . بلی طفلی از اطفال بیت در سنّ شش سالگی به آیات الله تکلم نمود و آن طفل حال حاضر است. و والله خود همان شجرة فساد به کرات می گفت که آنچه از او ظاهر شده از هیچ نفسی از بدیع اول تا حین ظاهر نشده و اکثر لیالی و ایام به شناش مشغول بوده . . . »<sup>۲۰</sup>

### سابقه تاریخی تقابل ازل و ازلیان با حضرت بهاءالله

شبهات و ایرادات واردہ در نامه میرزا مهدی را میتوان به عنوان مجموعه شبهات مطروحه ازلیان به حساب آورد که به مرور زمان و در طی سالیان متعدد در رسالات و مکاتیب متعدد به جهت تخدیش اذهان اهل بیان و مؤمنین به جمال قدم نگاشته‌اند. رسالاتی که بعضاً آبשخور بسیاری از ردیه‌نویسان و مخالفان امر الهی در حال حاضر است.

از جمله اتهامات و شباهت‌وارده بر جمال ابھی ذکر این مسأله است که: ایشان صرفاً به جهت کسب ریاست و برتری بر میرزا یحیی قیام به جلب مؤمنین نمودند و حق میرزا یحیی را نادیده گرفته‌اند.

میرزا مهدی در این خصوص اشاره به کسر حدود می‌نماید که از منظر اهل بیان غیر قابل گذشت است و به منزله پشت پا زدن به بیان و اعتقاد به آن است. وی در عرضه خود می‌نویسد: «مذکور نمودید که جناب میرزا به تنهائی قیام در امر حق نموده. از کجا باید تمیز داد که این قیام به جهت ارتفاع امرالله بوده و یا به جهت حب جاه و ریاست و شوکت و ثروت؟ بلى قیام در امرالله اشخاصی نمودند که در مازندران علف و چرم خوردنند نه اشخاصی که در بغداد و جای دیگر ایام و لیالی در صرف چای با سماور و اوضاع و دستگاه با رفقا و خدم و قهوه‌خانه‌ها با اجامر و اوپاش و صحبت‌های لاطایل و نهار و غذاهای رنگین بسر رود و همت مصروف اطعمه و شیرینی‌ها و مهمانی‌ها شود و اصحاب در بدر جمع شده راحت نمایند. چه قیام در امرالله شده؟»<sup>۲۱</sup>

این اعتراض از طرف اهل بیان از همان ایام بغداد به تدریج مطرح گردید. همانگونه که در عرضه میرزا مهدی آمده است شباهت مطرح شده بر دو شبهه مهم بنا نهاده شده است:

۱- حب جاه و ریاست و شوکت و ثروت. ۲- کسر حدود و احکام حضرت نقطه اولی.

چنانچه در عرضه ملا عبدالرحیم قزوینی نیز این مسأله مطرح گردیده است که جمال مبارک بر خلاف شعائر سبعه که از خصائل اهل بیان است عمل فرموده و به شرب قلیان مبادرت نموده‌اند.<sup>۲۲</sup> و از همین دست ایرادات است آنچه که در رساله «تذكرة الغافلین» ملا محمد جعفر نراقی آمده است.

بررسی این شبهه و پاسخ به آن نیازمند آگاهی به پیشینه‌ای تاریخی است. با ظهور و پیشرفت امراللهی و مرور زمان، وقایع و حوادث خطیره‌ای بر جامعه نوپای بابی حادث گردید که سبب واکنشهای مختلف و بعضاً متناقض از جانب پیروان این جامعه گردید. گوئی سرعت گردش چرخ زمان با ظهور حضرت رب اعلیٰ صد چندان شده بود. از زمان اظهار امر حضرت باب و آغاز حرکت این نهضت روحانی حوادث و وقایع مهمی صورت واقع به خود گرفت و گسترش و توسعه آئین جدید به زودی دولتیان و علماء را به واکنش شدید واداشت. وقوع سه واقعه قلعه‌بندی و تدافعت اصحاب حضرت باب در این برده از تاریخ ایران نشانگر این واکنش است. در میان این وقایع نقش حضرت بهاءالله در یاوری و هدایت اصحاب و نفوس مؤمنه بسیار چشم‌گیر است. مطالعه تاریخ آن دوران بیانگر آن است که حضور جمال قدم و فعالیتهای ایشان به عنوان یکی از بزرگان بابیه، همواره مورد تأیید حضرت باب اعظم بوده است. لیکن به تدریج نام ایشان بر سر زبانها افتاد و بیم آن می‌رفت که برای حضرتشان خطری حادث گردد و ایشان را از هدایت جامعه بابی که، از درک حضور مؤسس نازنینیش محروم بود، باز دارد. لذا تمهدی در نظر گرفته شد و با مشورت و مکاتبه با حضرت رب اعلیٰ مصلحت بر آن قرار گرفت که نام شخصی دیگر به عنوان رهبر و هادی جامعه بابی بر سر زبانها افتاد تا جمال مبارک با نظارت بر اعمال او بتوانند هدایت و رهبری جامعه را ادامه دهند. حضرت عبدالبهاء در کتاب «مقاله شخصی سیاح» در این خصوص می‌فرمایند:

«... و چون از برای بهاءالله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعریض حزب اعظم ایران و قوهٔ قاهرهٔ امیر نظام باب و بهاءالله هر دو در مخاطرهٔ عظیمه و تحت سیاست شدیده‌اند. پس چاره

باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به این وسیله بهاءالله محفوظ از تعرّض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرעהً این فال به نام برادر بهاءالله میرزا یحییٰ زدند. باری به تأیید و تعلیم بهاءالله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتگاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سریه در میان بود این رأی را باب به نهایت پسند نمود. باری میرزا یحییٰ مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاءالله با وجود آن که معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند . . . »<sup>۲۴</sup>

بعد از شهادت حضرت ربّ اعلیٰ دورانی آغاز گردید که محققان بهائی آن را «دورهٔ فترت»<sup>۲۵</sup> نامیده‌اند، زیرا شهادت حضرت باب و متعاقب آن کشtar بی‌امان جمع غفیری از باییه به فرمان امیرکبیر در سراسر ایران باییان را، که هنوز از ضربهٔ مهلك شهادت مولا‌یshan آسوده نگشته بودند، به عرصهٔ تشّتت و تفرقی افکند.

شاید بتوان جامعهٔ بابی را در آن مقطع زمانی به سه گروه تقسیم نمود:

۱- جمعی از باییان مؤمن و ثابت‌قدم همّ خود را در انتشار امر حقّ مصروف داشتند و بر این باور بودند که باید امر الهی را به سمع همگان رساند ولو آن که در این راه جان بیازند.

۲- از منظر عده‌ای دیگر از باییان دولت قاجار دولت جائز و ظالم بود - به مثابه رجعت خلافت آل سفیان - و علمائی که برای حفظ مقام و متزلت خود به مخالفت با امر حقّ برخاسته ناس را به گمراهی کشانده‌اند همانند علمائی هستند که به مخالفت با سید الشهداء برخاستند. لذا باید فکر چاره‌ای بود. غالب این نفوس تنها چاره را در براندازی حکومت جائز می‌دانستند و همین فکر بود که منجر به واقعهٔ «رمی شاه» و وقوع «مذبحهٔ کبریٰ» گردید. بقایای این طرز تفکر

را در اعمال و افعال بایه در دوره مشروطه و آغاز تحولات سیاسی نوین در ایران می‌توان مشاهده نمود.

۳- عده قلیلی نیز به دلیل عدم درک عمیق و عدم همت در کسب معارف عالیه دور بیان؛ ظهور مبارک حضرت باب و نزول کتاب مستطاب بیان را دلیل بر کسر حدود اسلام دانسته و مُناهی و محرمات را حلال شمردند؛ علی رغم آنکه احکام محرمات در آثار حضرت باب به مراتب سخت‌تر و شدیدتر از احکام صادره در اسلام است.<sup>۲۶</sup>

این تشتبه آراء در میان بایه سبب شد که در هر شهر و دیاری هر نفسی بر حسب رأی و نظر خود احکام بیان را تفسیر نماید و بدان عمل کند، تا بدان حد که در مقابله با تهاجمات اعداء به شیوه و روش مهاجمین تمسک جستند.

حضرت مولی‌الوری در تحلیل این وضعیت جامعه بایی در کتاب «مقاله شخصی سیاح» چنین می‌فرمایند:

«... باب چون در بدایت تأسیس بود که قتیل گشت لهذا این طایفه از روش و حرکت و سلوک و تکلیف خویش بی‌خبر بودند. اساسشان مجرد محبت باب بود و این بی‌خبری سبب شد که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت و چون تعراض شدید دیدند دست به مدافعته گشودند.»<sup>۲۷</sup>

با سفر حضرت بهاء‌الله به عتبات که فی الواقع تبعیدی محترمانه از جانب امیر‌کبیر بود، این تشتبه و دسته‌بندی در جامعه بایی علی‌الخصوص در بایان مجتمع در طهران بیشتر گردید. حضور جمال مبارک در بغداد سبب شد تا اختلافاتی که میان بایان عراق و مدعیات سید علّاوی<sup>۲۸</sup> و تابعان او حاصل شده بود بر طرف گردد. در همین اوقات عرايضی از بعضی رجال بایه به حضور حضرت بهاء‌الله ارسال گردید که بیانگر نقش حساس و مهمی است که هیکل اطهر در تمشیت امور بایه بر عهده داشتند و در نقطه مقابل ارسال این عرايض، به کمازشی و بی‌اهمیت

بودن نقش میرزا یحیی' در تمیشت امور این جامعه اشارت دارد. به عنوان نمونه در نامه‌ای که سلیمان خان تبریزی خطاب به آقا حاج سید جواد کربلائی در همان ایام اقامت حضرت بهاءالله در کربلا می‌نگارد، اشاره صریح به ضرورت حضور جمال مبارک در ایران می‌نماید، قوله: « . . . اگر جناب آقائی آقا میرزا حسین علی بهاء تشریف دارند به عرض و سلام عبودیت محضر مبارک ایشان مصدع اوقات شریف‌شان هستم. نهایت جسارت را نمودم عریضه‌ای از قبل نوشته بودم انشاءالله به محضر ایشان رسیده است. از همه امورات خاطر جمع گشته . . . باید خیلی زودتر تشریف‌فرما شوند. حضرات رفقا بحمدالله . . . دارند هنوز نقلی وارد نشده. امیر نظام بحمدالله تمام شد. معزول ابدی گردید. الان در باع فین کاشان محبوس است. میرزا آقا خان اعتمادالدوله وزیر و صدر اعظم گردید. انشاءالله امورات بهتر نظم خواهد گرفت. البته جناب ایشان باید خیلی زود تشریف‌فرما شوند که وجود مبارک ایشان مثمر ثمر است . . . ». <sup>۴۹</sup>

پراکندگی و عدم مرکزیت صحیح، که در نتیجه عدم قدرت و مدیریت میرزا یحیی' - که به عنوان قائد اسمی جامعه بابی شناخته می‌شد - حاصل گردید؛ سبب وقوع حوادث هولناک بعدی از جمله تیراندازی به ناصرالدین شاه و وقوع مذبحه کبری و شهادت جمع غفیری از بزرگان بابیه و نهایتاً تبعید دائمی حضرت بهاءالله از ایران و ورود آن حضرت به بغداد گردید. با تبعید هیکل اطهر به بغداد و اختفاء و فرار میرزا یحیی' به همان سمت؛ سایر بابیان نیز بدان سو روانه گردیدند. با ورود تدریجی بابیان به بغداد و تجمع ایشان در آن شهر همان سرگردانی و تشتت بار دیگر و به صورتی شدیدتر بروز نمود به نحوی که جمال مبارک تصمیم به هجرت می‌گیرند. هیکل اطهر در باب علت این هجرت در لوح مریم می‌فرمایند، قوله الاعلی:

« . . . ای مریم از ارض طاء بعد از ابتلای لایحصی به عراق عرب به امر ظالم عجم وارد شدیم و از غلّ اعداء به غلّ احباء مبتلا گشتم و بعده الله یعلم ما وردَ علیَّ. تا آن که از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلق به او گذشته، فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر به صحراء‌های تسليم نهادم. به قسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کربتم خون دل بیاریدند. با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عراء مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشته و دو سنه او اقل از ما سوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضنه ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد . . . ».<sup>۳</sup>

هجرت حضرت بهاءالله به کوه‌های سلیمانیه قریب به دو سال طول کشید. در این مدت جامعه متشتّت بابی بیش از پیش چار پراکندگی و اغتشاش گردید. حضرت ولی امرالله درباره کیفیّت اعمال اهل بیان و واکنش میرزا یحیی' به حوادث پیش آمده؛ علی‌الخصوص در همین ایام؛ می‌فرمایند:

«هنگامی که عظمت آتیه حضرت بهاءالله اساسش در سرزمینی بیگانه و مردمی غیرمانوس گذاشته می‌شد اطوار و احوال حزب بابی به سرعت رو به انحطاط و تدنی می‌رفت و مفسدین و محركین، غیبت طولانی و غیرمنتظر جمال مبین را از عرصهٔ مجاهدات و اقدامات مغتمن شمرده، به بسط اعمال شنیعه و تزیید افعال منکرهٔ قبیحه پرداختند. میرزا یحیی' که اغلب در زاویهٔ خمول و خمود خزیده و در حفرهٔ یأس و جمود غنوده بود با بعضی از اعوان و انصار منحرف خویش که نسبت به آنان ثقه و اعتماد کامل داشت باب مکاتبه را مفتوح کرد و در سرسر به ارسال رسائل و صدور اوراق ناریه پرداخت و به القاء شباهات مشغول گردید و صفت متحدى از معاندین در مقابل وجود اقدس حضرت بهاءالله ترتیب داد و

چون از نفوسي که آنان را مخالف خويش مى انگاشت در خوف و هراس شدید بود، نسبت به اعدام و اهلاک آنان سعى بلیغ مبذول نمود. میرزا محمد مازندرانی يکی از اتباع خود را لاجل قتل جناب دیان به آذربایجان اعزام نمود و آن «مکمن لثالی علم الهی» را که حضرت اعلیٰ به خطاب «ان یا حرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله» مخاطب و مفتخر فرموده بودند «ابوالشّرور» و «طاغوت» نام نهاد. بعلاوه از راه سبک مغزی و سخاوت عقل میرزا آقا جان را به نور فرستاد تا فرصت مناسبی بدهست آورده به قتل سلطان ایران مباردت نماید. اين معرض بالله کار گستاخی و بي حيائي را به جائي رسانيد که دست تصرف و تعدی نسبت به عصمت مطهر حضرت اعلیٰ بگشود و بعد آن حرم محترمه را به سيد محمد لثيم بخشود و با ارتکاب اين «خيانت اعظم» بفرموده مبارک «حزن جميع اقطار را اخذ نمود». از جنایات عظيمة ديگر او آن که دستور داد جناب ميرزا على اکبر ابن عم حضرت نقطه اولی را که يکی از محبان و ارادتمدان صمیمی جناب دیان بود مخفیانه به کمال ظلم و عدوان به شهادت رساندند.

اما سيد محمد لثيم و مطلق العنان که از طرف ميرزا يحيى زعيم و مقتدايش آزادی عمل به وي اعطاء شده بود در ايام اقامته در كربلا بطوري که نبيل در تاريخ خويش مى نويسد عده‌اي از اجامر و اوپاش را دور خود گرد آورده و آنان را در ارتکاب افعال و حرکات قبيحه مختار گذاشته، بل تشویق و ترغیب مى نمود که شب هنگام که ظلام دیجور پرده بر اعمال منفور آنها مى کشد دستار از سر زوار حضرت سيد الشهداء برداشته، کفشهای آنها را سرقت نمایند و از مرقد مطهر حضرت سيد الشهداء شمعها و صحائف را بردارند و جامهای آب را از سقاخانه‌ها

بربایند . . . غفلت و جسارت بابیان به مقامی رسید که بیست و پنج نفر از آنان به شهادت مرکز عهد و پیمان الهی جسورانه ادعای مقام منیظه‌اللهی و موعودیت بیان را نمودند و اوضاع و احوالشان به درجه‌ای تباہ و منفور گردید که دیگر جرئت عبور در معابر و حضور در مجامع را نداشتند.»<sup>۳</sup>

با توجه به مقدمات فوق و پیش‌زمینه‌هایی که ایجاد گردیده بود حضرت بهاءالله پس از مراجعت از سلیمانیه، با تمام قوا، به جهت اصلاح حال جامعه متزلزل باشی اقدام فرمودند و شیوه جدیدی در ایجاد ارتباط با سایرین بر قرار نمودند. این شیوه و حرکت جدید نیازمند تحولاتی بود که تنها از عهده حضرتشان بر می‌آمد، زیرا حضرت بهاءالله علیرغم اینکه هنوز به عنوان یکی از بابیان سرشناس در جامعه باییه آن زمان شناخته شده بودند، خود بر رسالت والائی که مأمور بر انجام آن بودند واقف بودند. لذا برای حصول موقعیت مناسب ضروری بود که تغییراتی در وضع و حال جامعه بابی ایجاد فرمایند. حضرت بهاءالله در کتاب بدیع در خصوص وقایع هائله در بغداد و اقدامات حضرتشان چنین می‌فرمایند:

« . . . بعد از مقدمه ارض طاء نار حب الهی در کل قلوب محمود و سراج ودش در افئده عارفین خاموش، چنانچه در سنین اوّلیه که در عراق وارد شدند ابدأ هبوب اریاح امر از جهتی نوژیده و نفحات قمیص محبت رحمن از شطري استشمام نشده. به شائني امر صعب بوده که کل قلوب مضطرب و اکثری از نفوس متزلزل. اگر هم در بعضی از دیار بعضی انفس معدوده بوده، محمود و محتجب و مستور. تو انصاف ده که در مقابل اعدا که ایستاد؟ آن وقت نه عزّتی بود و نه نفوسي تا ریاست محقق شود، لذا بنفسه وحده در عراق ساکن. و چون در نظر اهل عراق این طایفه حقیر و بی‌مقدار بودند، به شائني که جز لعن و سب و شتم از

احدی نسبت به این طایفه مذکور نمی‌شد، لذا احدی مراوده نمی‌نمود تا از کوثر بیان معارف الهی و سلسلیل حِکم نامتناهی ربانی مرزوق شود. محض مخالطه مدتی به قهوه، که در یمّ شطّ واقع بود، تشریف بردند تا آن که در آن محلّ با بعضی از اهل عراق گفتگو شد. و بعد بنای مراوده گذارند و به شأنی امرالله معزّ شد که کلّ به ثناء الله ناطق و به شطر مقصود مایل گشتند . . . چه قدر مشابه است این اعتراض تو با اعتراضاتی که یهود به عیسیٰ بن مریم نمودند، که اعتراضًا علیه می‌گفتند که این ناصری در عشارخانه‌ها با عشار مجالس است . . . «<sup>۳۲</sup>

نظر در رسالت خاصهٔ حضرت بهاءالله که در سجن طهران بدان وقوف یافتد، اقدامات حضرتشان در خصوص حضور در مجتمع و فتح باب مراوده و مکالمه با سایرین بهترین روش و شیوه برای بهبود اوضاع ناسیمان جامعهٔ بابی بوده است. مضافاً بر اینکه حضرت بهاءالله با نسخ بعضی از شعایر بایهٔ تلویحاً به عظمت مقام خود یعنی مقام «من يظهره الله» موعد بیان اشارت فرموده‌اند.

می‌دانیم که حضرت ربّ اعلىٰ جمیع آثار خویش را چون تحفه‌ای در پیشگاه عنایت من يظهره الله دانسته‌اند و ردّ یا قبول آن را منوط به ارادهٔ آن حضرت فرموده‌اند که ذیلاً به چند فقره از بیانات حضرتشان اشاره می‌گردد. از جمله می‌فرمایند:

« . . . آنچه در بیان متکون شود از شئون محبوبه تحفه است از قبیل نقطهٔ بیان به سوی من يظهره الله که ظهور اخراجی نقطهٔ بیان باشد و همین عزّ و فخر کلّ را بس است که او قبول کند نفسی را یک شیء را بذکر انتساب به خود . . . «<sup>۳۳</sup>

و نیز می‌فرمایند:

«بیان از اول تا آخر مکمن جمیع صفات اوست و خزانه نار و نور او و ارواح آن در روی ارض ادلاء مدلّه بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کلّ از برای ظهور بعد او خلق شده . . .»<sup>۳۴</sup>

و همچنین می‌فرمایند:

« . . . هر کس به من یظهره الله ایمان آورد و ایمان به آنچه او امر فرموده آورد، ایمان آورده است به خداوند از اولی که از برای او اول نیست و در ظلّ رضای خداوند بیرون آمده به کلّ رضای او در هر ظهوری. و هر کس ایمان به او نیاورد، اگر چه در کلّ عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده کلّ هباءً منتشرًا گردد. کانه ما آمن بالله طرفة عین . . . زیرا که در نزد هر ظهور آنچه رضاء الله هست، در نزد او است چه قبلًا و چه بعداً . . . و همچنین اگر کلّ مؤمنین به بیان مؤمن شوند به من یظهره الله احادی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احادی نخواهد شد . . .»<sup>۳۵</sup>

با توجه به آیات مبارکه کتاب مستطاب بیان فارسی و دیگر آثار حضرت ربّ اعلیٰ و با عنایت به رسالتی که حضرت بهاء الله بر عهده داشته‌اند این ایراد و شبّه اهل بیان، یعنی کسر حدود و احکام، از اساس و بنیاد عاری از هر گونه اعتبار مذهبی و اعتقادی است.

### مسئله تکمیل دور بیان

یکی دیگر از ایرادات میرزا مهدی و تابعین ازل به امر جمال مبارک که به تدریج شکل گرفت و سبب دوری ایشان از حقیقت گردید، از زمان اظهار امر علنی حضرت بهاء الله در باغ رضوان خطاب به اهل بیان شکل گرفت. این ایراد و شبّه همانا مسئله تکمیل دور بیان است، زیرا به زعم ایشان من یظهره الله موعود نمیتواند به این زودی ظاهر گردد. از نظر تابعان ازل تکمیل دوره عبارت از

گذشت زمان و استقرار تام احکام هر ظهوراست. لذا در ذیل این شبهه زیرمجموعه‌ای از ایرادات دیگر را برمی‌شمارند که بر اساسنامه میرزا مهدی میتوان آن ایرادات را چنین فهرست نمود:

۱- هنوز محکمات بیان رواج نگرفته و ظاهر نشده، به دم متشابهات باید چسبید و هنوز مردم در اصل دین حرف دارند.

۲- کسی که مدعی مقامی بعد از نقطه بیان است، باید در ظل نقطه بیان باشد؛ زیرا دوره نقطه بیان هنوز منقضی نگشته و تکمیل دوره نشده است. مدعی مقام بعد از نقطه بیان باید کمال عبودیت نسبت به رب اعلی نماید و غایت اطاعت بفرمایش او نماید، چون دوره دوره او است. پس اگر شخصی خود و اصحابش در تقریر و تحریر مدعی آن شوند که برتری از رب اعلی جسته و هست، زهی تناقض و خلافی صریح با مدعای اول است.

۳- اگر مدعی بگوید که من همان نقطه بیان هستم، اگر مقصودش آن است که او هستم بعینه و بشخصه که واضحًا بطلان است، چه که تکرار تجلیات جایز نیست. و اگر تجدید امثال است که و اضحت است بطلانش. در این صورت هم باید به همان احکام سابق بلاتفاوت امرناید. پس کجا تغییر جایز است؟

۴- حضرت رب اعلی فرموده تا خلق این ظهور کامل نشود، ظهور مظہر آخر صورت نمیگیرد و معنی تکمیل را نیز بیان فرموده. بنا بر این خلقی در ظل او خلق شود و کل فرمایشات او چه از مقامات عالیه و چه از فروعات دینیه به ظهور آید.

چنان که مشاهده میشود تمامی ایرادات و شباهات فوق حول محور «تکمیل دوره بیان» در گردش است. در ایرادات مطرح شده در فوق به دو قضیه، که از نظر اهل بیان همانند اصول موضوعه نیازمند اثبات نیستند، برمیخوریم: اولاً، تا محکمات بیان رایج نگردد من يظهره الله ظهور نخواهد کرد. ثانیاً، مدعی مقامی بعد از نقطه

بیان باید کمال عبودیت را نسبت به او مجری دارد، زیرا هنوز دورهٔ او برقرار است، و در آخر میرزا مهدی با پیشکشیدن اصطلاحاتی چون «تکرر تجلیات» و «تجدیدامثال» بحثی انحرافی را پیش می‌کشد.

### شبهه عدم اجرای محکمات بیان

جمال مبارک در پاسخ به شبهه «عدم اجرای محکمات بیان» مفاهیم و معانی متعدد محکمات را برミشمرند. این مفاهیم و معانی را میتوان بدین صورت فهرست نمود:

۱- نفس ظهور. ۲- اوامر الهیّ که در الواح نازل است. ۳- اوصاف نازله در بیان که مخصوص بعضی نفوس نازل شده.

حضرت بهاءالله در شرح و توصیف این مفاهیم و معانی می‌فرمایند: «اما در محکم و متشابه که ذکر نموده؛ از این بیان هم چه مستفاد می‌شود که فرق میان محکم و متشابه درست در نظرت نبوده والا موقن می‌شودی به آنکه محکمات ما نزل فی البیان باتّهَا و اکملها ظاهر شده لذا مجملی در این مقام ذکر می‌شود. بدان که از محکم و متشابه مابین هر حزبی ذکری مذکور و تفصیلی موجود، چنانچه در کتب ثبت است و تفصیلاً موجب تطویل خواهد شد. ولکن عندالحق آیات محکمات آن است که مقصود الهی از نفس آیه مستفاد شود و در اثبات آن محتاج به برهان و ذکر دیگر نباشد. حال انصاف دهید در حقیقت اولیه آن آیه کدام است؟ نزد هر ذی بصری مبرهن و واضح است که آن آیه اعظم که در اثبات خود محتاج به دونش نبوده و نخواهد بود در حقیقت اولیه نفس ظهور بوده، چه که مادونش هرچه باشد و هر که باشد محتاج به امرش و لا ینکر ذلك الا کل جاهل مردود. و اگر بگوئید آیات محکمات اوامر الهیّ است که در الواح نازل، لاشک فی ذلك انا کلّ بها موقنون و مؤمنون و من فضلہ آملون. و این محکمات

بنسبتها الى احکم الحاکمین محکم بوده، چنانچه مشهود است، که اگر نفسی به جمیع محکمات عارف شود و در تصدیق آن آیه اعظم اقلّ من آن توقف نماید کلّ اعمال او او را ثمری نبخشد و هباء بوده و خواهد بود و آن نفسی که آیات او محکمات بوده و خواهد بود می‌فرماید: جمیع بیان ورقیست از اوراق جنت نزد آن ساذج وجود. و در مقام دیگر می‌فرمایند: ما نزل فی الیان منوط با مره و معلق با ذنه و مشیته. و در مقام دیگر مخاطباً لملاء الیان می‌فرماید: که مبادا به بیان و ما نزل فیه از ظهور موعد محروم شوید و امثال این بیانات محکمات زیاده از حد احصاء نازل . . . اگر بگوئی محکمات اوصاف مُتزله در بیان است که مخصوص بعضی نفوس نازل شده، اولًا: آن اوصاف را تو عارف نبوده، که مقصود کیست؟ و ثانی: فو نفسه الحق که کلّ اشیاء را به منتهی وصف وصف فرموده‌اند به شأنی که جمیع اسماء و صفات را به کلّ شیء راجع نموده‌اند و این مقام «ما تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوتٍ»<sup>۳۶</sup> بوده. مساویش خلق او و کلّ در اوصاف شریک خواهند بود و این که درباره بعضی آیات الهیه بر حسب ظاهر نازل، مقصود تشویق آن نفوس بوده و از آن گذشته جمیع به آیه تجلی حق راجع مدامی که آن آیه تجلی در هر شیء موجود به کلّ اسماء و صفات موصوف و مذکور و بعد از اخذ آن معدهم بوده . . . مسلّمنا که بعضی اوصاف مخصوص نفسی که ذکر نموده نازل. آیا نشنیده که می‌فرماید: به حروفات بیان از نفس ظهور در حین ظهور محتجب مشوید و حروفات بیان اول نفوسی هستند که به کلّ اوصاف موصوف گشته‌اند و به کلّ اسماء موسوم و همین قول سلطان قدم دلیلی است واضح بر احتجاب بعضی از حروفات، چنانچه مشاهده می‌شود که نفسی که خود را از حروف و مرايا محسوب می‌دارد از ذیل تقدیس منقطع و به حبل نفس و هوی 'متمسّک . . . »<sup>۳۷</sup>

چنانچه ملاحظه می‌گردد بنابر توضیحات جمال مبارک آیات محکمات در درجهٔ اول نفس ظهور است که نیازمند هیچ دلیل و برهانی نیست و در رتبهٔ ثانی محکمات همان اوامر الهیّ نازله در الواح الهی است. این احکام و اواامر از آنجا که از سماء مشیت مظهر الهی نازل است در حین نزول کامل بوده و نیازی به مرور زمان نیست و در رتبهٔ ثالث اگر محکمات را اوصاف و نعموت نازله در بارهٔ بعضی از اشخاص بدانیم، این اوصاف و نعموت صرفاً به جهت تشویق و تحریص آن اشخاص نازل گردیده و این اوصاف مادامی که روی به شمس حقیقت دارند در حقّ ایشان صادق است و در صورت انحراف جمیع آن اوصاف از ایشان اخذ می‌گردد. بنا بر این محکمات در رتبهٔ اول همان نفس ظهور است. بدین خاطر مظهر الهی بارها و بارها تأکید نموده‌اند که حتّی به حروفات بیانیه از آن منبع فیض الهی محتجّب نگردید تا چه رسد به سایر مراتب روحانی که در ظلّ حروف حی هستند.

## یادداشت‌ها

- ۱- ر.ک.: مقاله «مباحث ایام ادرنه، ملاحظاتی در لوح نازله به اعزاز ملا عبدالرحیم»، دکتر وحید رافتی، سفينة عرفان، دفترسوم، ص ۲۰، ۱۵۷ بدیع.
- ۲- ر.ک.: کتاب قرن بدیع، جلد ۲، صص ۱۹۶ و ۱۹۷، مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.
- ۳- ر.ک.: مقاله «مباحث ایام ادرنه، ملاحظاتی در لوح نازله به اعزاز ملا عبدالرحیم»، دکتر وحید رافتی، سفينة عرفان، دفترسوم، ص ۲۰، ۱۵۷ بدیع، «دورهٔ ادرنه مقارن با مجاجة اهل بهاء با اعوان میرزا یحیی ازل در قضایای مربوط به شخصیت، هویت، مقام و موقعیت موعد بیان و در عین حال اعلان عمومی و

اظهار امر علنی جمال قدم بود. طرح این قضایا و مسائل مربوط به اصل وصایت در بیان، شرح و تفصیل سنّه مستغاث و توضیح مشخصات ظهور منیظه‌رالله را در آثار جمال قدم بدنبال آورد و مطالعه و بررسی همین مسائل ازلیه را نیز به خود مشغول داشت.»

- ۴- ر.ک.: *تاریخ ظهور الحق*، جلد ۵، صص ۴ تا ۸، نسخه اسکن شده.
  - ۵- ر.ک.: همان مأخذ فوق.
  - ۶- ر.ک.: *مائده آسمانی*، جلد ۷، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۱۶.
  - ۷- ر.ک.: *سفینه عرفان*، دفتر سوم، صص ۱۱ و ۱۲.
  - ۸- ر.ک.: *اسرار الآثار*، جلد ۲، صص ۳۳ و ۳۴.
  - ۹- به نقل از «لوح مبارک فؤاد»، مقاله «شرح نزول لوح مبارک فؤاد»، لجنة انتشارات طهران، بی‌تاریخ.
  - ۱۰- ر.ک.: *کتاب قرن بدیع*، جلد ۲، ص ۲۱۰.
  - ۱۱- ر.ک.: *تاریخ ظهور الحق*، جلد ۵، حاشیه صص ۸ و ۹.
  - ۱۲- ر.ک.: *مائده آسمانی*، جلد ۷، ص ۵.
  - ۱۳- ر.ک.: همان مأخذ، صص ۳۴ و ۳۵:
- بعد از شهادت حضرت اعلیٰ تعداد قلیلی از حروف حی در قید حیات بودند. از جمله آن نفوس، سه تن را میتوان برشمرد: ۱- ملا باقر حرف حی؛ ۲- ملا هادی قزوینی؛ ۳- ملا حسن بجستانی.
- از این سه تن ملا باقر حرف حی طبق وعده‌ای که حضرت باب اعظم به وی عنایت فرموده بود، به جمال قدم ایمان آورد و درک حضور «منیظه‌رالله» نمود. وی در دفاع از امر حضرت بهاء‌الله رساله‌ای خطاب به ازل می‌نویسد. فاضل مازندرانی در جلد پنجم *تاریخ ظهور الحق* در توضیح وقایع ادرنه (سال بیست و

چهارم از ظهور حضرت باب) چنین می‌نویسد: «. . . و ملا باقر حرف حی در رساله خویش میرزا یحیی را مخاطب ساخته چنین نوشت که حضرت رب اعلیٰ کل مرایا و شهداء و مؤمنین بیان را در ظل حروف حی قرار داده و تو که اظهار مرآتیت می‌کنی و امثال تو باید تابع من باشید. اینک من شهادت داده اعتراف مینمایم که «من یظهره الله» موعد در بیان و منصوص در توقع مشهور خطاب به من ظاهر شد و چنانچه وعده فرموده به لقایش فائز و مفتخر گشتم و تو باید در ظل من بوده به اقبال و ایمان فائز گردی . . .» (تاریخ ظهور الحق، جلد ۵، ص ۵). آن دو دیگر یعنی ملا هادی قزوینی و ملا حسن بجستانی از امر الهی بعيد گردیده و به انحراف گرویدند. میرزا هادی قزوینی به ذیل دامان ازل متثبت گشت و از شهداء و زعمای بابیان ازلی محسوب گردید و ملا حسن بجستانی از جمله آن نفوسي بود که خود را درخور و لائق توصیفات حضرت رب اعلی در خصوص حروف حی نمیدانست، لذا حیران و سرگردان مانده و از دائیره امر الهی دور گردید. وی در بغداد به حضور حضرت بهاءالله مشرف شد و شباهت خود را معروض داشت، لیکن توفیق هدایت نیافت.

- ۱۴- ر.ک.: مائدۂ آسمانی، جلد ۷، ص ۱۲.
- ۱۵- ر.ک.: کتاب بدیع (نسخه خطی جناب زین المقربین)، ص ۲.
- ۱۶- ر.ک.: همان مأخذ، ص ۶۹.
- ۱۷- ر.ک.: همان مأخذ، ص ۲۶.
- ۱۸- ر.ک.: همان مأخذ، ص ۹۸.
- ۱۹- ر.ک.: مقاله «دلیل و برهان در عصر رسولی»، وحید بهمردی، جزو «در سیاست دلائل عقلی و نقلی»، مؤسسه معارف عالی امر.
- ۲۰- ر.ک.: کتاب بدیع، نسخه خطی جناب زین المقربین، صص ۲۷۰ و ۲۷۱.
- ۲۱- ر.ک.: همان مأخذ، ص ۳۰۷.

۲۲- ر.ک.: لوح ملا عبدالرحیم، مندرج در «سفینه عرفان»، ص ۱۷. در این لوح منیع که به امضاء خادم الله و عبده آفاجان است چنین نازل: «و دیگر مذکور فرموده بودید که طلعت ابهی روح ماسواه فداه قهوه و قلیان میل می فرمایند. بلی در بغداد چنانچه نوشته بودید به قهوه تشریف می بردند و قهوه و قلیان صرف می شد. ولکن لحفظ البیان و اهله و من دون ذلک لاتظن فی الله ربک ظن السوء، چه لم یزل ذات مبارک مقدس بوده و مقدس خواهد بود. اگرچه به آنچه عامل شوند بأسی نبوده و نخواهد بود؛ ولکن از کسانی که در عراق در بیت الله وارد شده و به زیارت الله فائز گشته اند سؤال نمائید تا بر تقدیس بحث و تنزیه صرف و تطهیر کبری مطلع شوید . . . .»

۲۳- دکتر وحید رأفتی در مقاله «مباحث ایام ادرنه» مینویسد: «. . . این قبیل مطالب و اعتراضات از اهم مسائل مطروحه در بین اهل بیان در دوره ادرنه بوده است. چنانچه ملا محمد جعفر نراقی ازلی که در سال ۱۲۸۴ هق، (۱۸۶۷) رساله تذكرة الغافلین را به رشتہ تحریر درآورده از جمله اعتراضاتش این بوده است که جمال قدم شعائر و احکام بیان را نسخ فرموده اند و به صرف دخان و پیاز و قهوه پرداخته اند و از شلمگانی و محی الدین ابن عربی تمجید نموده اند و مقصودش از طرح جمیع این نکات آن است که جمال اقدس ابهی بر خلاف شعائر حضرت رب اعلی قیام نموده اند و به نسخ و هدم معتقدات بیانی پرداخته اند . . . .» ر.ک.: سفینه عرفان، دفتر سوم، ص ۳۷.

۲۴- ر.ک.: مقاله شخصی سیاح، صص ۶۸ و ۶۹، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع.

۲۵- ر.ک.: کتاب «عهد اعلی»، ابوالقاسم افنان، انتشارات One World، فصل سیزدهم.

فضل مازندرانی این دوره از تاریخ بایه را تحت عنوان «فتنه داخلیه بایه و ظهور ارباب دواعی» مورد بررسی قرار داده است. ر.ک.: تاریخ ظهورالحق، جلد ۴، صص ۷ تا ۱۸.

۲۶- این تقسیم‌بندی بر اساس توضیحات محقق گرانقدر جناب ابوالقاسم افنان در کتاب «عهد اعلیٰ» تنظیم شده است. ر.ک.: عهد اعلیٰ، فصل سیزدهم «دوره فطرت»، صص ۴۷۶ و ۴۷۷.

۲۷- ر.ک.: مقاله شخصی سیاح، صص ۷۱ و ۷۲.

۲۸- سید علاؤ: وی از مؤمنین به حضرت رب اعلیٰ بود و بعد از شهادت حضرتش به فاصله کمی در بغداد مدعی مقام منیظه‌اللهی شد و جمعی از معاريف بایه عراق مانند حاج سید جواد کربلائی و شیخ سلطان از او تبعیت نمودند. هنگامی که جمال قدم به بغداد رفتند، اطلاع داشتند که فيما بین بابی‌های عراق اختلاف شدیدی وجود دارد و گروهی که در کاظمین اقامت دارند از سید علاؤ پیروی می‌کنند. لیکن بعد از آنکه سید علاؤ به حضور حضرت بهاء‌الله مشرف گردید، از مدعیات خود برائت حاصل نمود. لذا حضور جمال مبارک در آن زمان در بغداد سبب رفع تخاصمات و اختلافات فيما بین بایه عراق گردید (بنقل از کتاب عهد اعلیٰ، صص ۴۸۴ و ۴۹۲).

۲۹- «مقارن عزیمت حضرت بهاء‌الله به کربلا، ملا عبدالکریم قزوینی نامه‌ای خطاب به حاج سید جواد کربلائی مینگارد که مطالب آن را با اظهار خلوص و ارادت و اهمیت وجودی وی آغاز می‌نماید و سپس تأکید می‌کند که احباب رعایت ادب و احترام را نسبت به مولای حنون و بزرگوار خویش بنمایند و در حضور مبارک ساكت و صامت بوده و تا سؤالی نفرمایند لب به جواب گشوده نشود، زیرا گفتگوهایی که منجر به افشاری هویت وجود مبارک گردد تحت شرایط آن روز مقتضی نبوده است. محتواهای این نامه مشخص می‌دارد که ملا عبدالکریم

از بدو امر به عظمت مقام حضرت بهاءالله پی برده و حضرتش را موعود کتاب بیان(من يظهره الله) می دانسته است.» (کتاب عهد اعلی، صص ۴۹۲ و ۴۹۳) ذیلاً فقراتی از نامه ملا عبدالکریم قزوینی نگاشته می شود: «... سایر اخبارات از جزئی و کلی در خدمت حضرت ابھی، اهل الملک و الملکوت بلا جل من اهل الجبروت الله و تمّنه البهاء على نفسه البهاء، هست، به سمع مبارک خواهد رسید. ولیکن استدعا آنکه قدغن فرمایند احباب را که شیوه‌های سابق را در حق ایشان از تحقیق فتن بر احباء الله و اولیائه ترک نمایند و از اسباب حزن در باره آن جناب که بسیار لطیف طبعند احتراز نمایند. چند صباحی که در آن صفحات تشریف دارند طوری نمایند که غبار کدورت مشاهده ننمایند و بر طبق رضای ایشان که الحق حقيقة رضاء الله است رفتار نمایند. تحقیق اسباب بعد عن لقاء الله و احتجاب به اغلال و قیود حائله بین العباد و رب الارباب زیاده از این نگرددن ... اولاً بكل فی الكل برسانند که زیاده از این در مقام افشاء امر برپایند. چند زمان سکوت را متصف شده که انا لله يحبّ اليوم ذلك لاما ان اولیائه بذلك یستبرکون و ثانیاً استدعا آن که در ازمنه توقف حضرت بزرگوار حامل منه اليه البهاء و الثناء فی بهائه کل فی الارضوان السّموات لیستبهوون، طوری حرکت نمایند که آزردگی در طبع لطیف جناب ایشان از حرکت احباب بهم نرسد که نعوذ بالله من غضبه. به پختگی و وقار دائمًا ملاحظه رضای جناب ایشان بنمایند که امکان وقوف از برای ایشان در آن امکنه بوده. لعل يرزقنا ما هو المقصود الاولین و المنظور الآخرين فی قبل الحین و بعد الحین و حین حین و فی کل حین. بسیار عجب است که خداوند جواد جل ... بجود و کرم خود کل را ترقی می دهد به مشعر فؤاد و با وجود این آثار، تخیلات انسانی به ظهور می رسد و این مشهودات که افشاء اسم و وصف اسباب ظهور فتنه است. چرا اعتناء بدان نمی نمایند؟ و بساکنین در ظل لا یعلمون این حکم عظیم را نمی رسانند ... برای مشاهده و مطالعه صورت و

متن نامه جناب ملا عبدالکریم به کتاب «عهد اعلی» صص ۵۴۴ و ۵۴۶ مراجعه نمائید.

۳۰- ر.ک.: مائده آسمانی، جلد ۴، ص ۳۳۰، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.

۳۱- ر.ک.: کتاب «قرن بدیع»، جلد ۲، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۳۲- ر.ک.: همان مأخذ، صص ۳۰۸ و ۳۰۹.

۳۳- ر.ک.: بیان فارسی، باب ۱۹ از واحد ۲، ص ۷۳، طبع ازلیان، بی تاریخ.

۳۴- ر.ک.: همان مأخذ، باب ۱۳ از واحد ۳، ص ۹۳.

۳۵- ر.ک.: همان مأخذ، باب ۱۵ از واحد ۳، صص ۹۸ تا ۱۰۰.

۳۶- اشاره به آیه مبارکه قرآنیه، سورة الملك (۶۷)، آیه ۳: «الَّذِي خَلَقَ سَبَعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاقُتٍ فَازْجِعْ الْبَصَرَ هُلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ».

مضمون آیه مبارکه به فارسی چنین است: کسی که هفت آسمان را بر تو خلق فرمود، در آفرینش خداوند رحمان هیچ تفاوت و اختلافی نمیبینی؛ پس چشم بگردان آیا در آن هیچ سستی و رخنه‌ای میبینی؟

۳۷- ر.ک.: کتاب بدیع، نسخه خطی جناب زین المقربین، صص ۲۶-۲۸. از جمله حروف حی که از ظهور جدید محتجب مانند یکی ملا حسن بجستانی است که در وادی حیرت سرگردان ماند و خود را در حد توصیفات حضرت اعلی در حق حروف حی ندانست. و دیگری ملا هادی قزوینی است که به جانب ازل رفت و از وی تبعیت نمود و خود را در خسaran ابدی مخلد نمود.

# نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش دوّم)

## بررسی اجمالی برخی از شباهات اهل بیان

مسعود کشاورز رهبر

در ادامه مطالب بخش اول این مقاله و نگاهی اجمالی بر مندرجات کتاب مستطاب بدیع و ذکر ایرادات و شباهات از لیان بر ظهور جمال قدم و پاسخ آن شباهات، ذیلاً به ذکر موارد دیگر می‌پردازم.

ادعای مرآتیت اوّلیه و وصایت از جانب میرزا یحیی' یکی از مهمترین مدعیات میرزا یحیی' این بوده است که وی مرآت اوّلیه است و جمیع مرایا در ظل او قرار دارند. لذا وی وصی و خلیفه حضرت باب است و اطاعت او بر جمیع اهل بیان لازم است.

لیکن در جمیع آثار دور بیان مفهوم «مرآت» صرفاً به نفوس مؤمنه صافیه اطلاق گردیده است که حکایت از شمس حقیقت می‌نمایند و این ویژگی مادامی که روی به حقیقت دارند برقرار است و در صورت روی بر تافتمن از میان می‌رود. حضرت ربّ اعلی در خصوص ویژگی مرایا و بیان مفاهیم علم و عمل در شناخت مظهر الهی در بیان فارسی باب دوازدهم از واحد سوم می‌فرمایند:

«... انَّ مثَلَ النَّقْطَةِ كَمِثَلِ الشَّمْسِ وَ مثَلَ السَّائِرِ الْحُرُوفِ كَمِثَلِ المَرَايَا فِي تَلْقَائِهَا . . . وَ هَمِينَ قَدْرٌ كَهُوَ ظَهُورُ نَقْطَةِ حَقِيقَةٍ كَهُوَ درِ قُرْآنٍ بِهِ اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ظَاهِرٌ بُودَ، مَثَلٌ او شَمْسٌ گُرْفَتَهُ شُودٌ وَ مَهْتَدِينَ بِهِ او شَمْسُ ظَاهِرٍ درِ مَرَايَا ثُمَّرَهُ اینِ بَابِ اخْذَ شَدَهُ، درِ عِلْمٍ نَهْ درِ عَمَلٍ، كَهُوَ مَقَامُ عَمَلٍ آنِ اِيْنِسْتَ كَهُ امْرُوزٌ ظَهُورٌ هَمَانِ نَقْطَهُ درِ بَيَانٍ اِسْتَ، هَرِ نَفْسِي كَهُ مُؤْمِنٌ بِهِ او اِسْتَ درِ خُودِ نَبِيَّنِدَ آنِچَهُ بِهِ او عَزَّ او اِسْتَ الاَّ مَثَلٌ شَبُّحِي كَهُ

در مرآت می‌بیند نزد شمس سماء که مثُلٍ او اگر بگوید: «الله اکبر نفسی» یا آن که آنچه مؤمن به قرآن است این کلمه را بگویند، نزد الله اکبری که نقطهٔ فرقان در آخرای خود می‌گوید معاینه شمس سماء است بالنسبه به شبح او در مرايا و اين ثمره در اين کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده، علم بوده نه عمل، . . . بلکه در ظهور من يظهره الله مؤمنین به بيان به اين باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود شیئیتی نبینند الا به او، چنانچه شیئیت کینونیت افتد و ارواح و نفس و اجساد ذاتی ايشان به ظهور نقطهٔ بيان متحقق شده که او اين آيات را در انفس خلق از خود قرار داده که به اين متوجه شوند به او و كل علم و عمل اينست . . .<sup>۱</sup>

اما آنچه مسلم است اين واقعیت است که حضرت باب اعظم هیچ فردی را به وصایت خویش برنگزیدند و هیچ نصی دال بر وصایت در آثار حضرتشان موجود نیست.

حضرت اعلى صراحتاً می‌فرمایند که در عهد ايشان ذکر وصی و نبی نمی‌شود.  
چنانکه در بيان فارسی می‌فرمایند:  
« . . . و در ظواهر چون که ذکر نبی و وصی در اين کور نمی‌گردد به  
مؤمنین اطلاق می‌گردد»<sup>۲</sup>

با اين وجود ازل و ازليان مدّعی آنند که وي از جانب حضرت اعلى بعنوان وصی و جانشين و خليفه ايشان انتخاب و برگزیده شده است. چنانکه در كتاب «هشت بهشت» آمده است: « . . . بالجمله در دو سال آخر آنچه از قلم اعلى صادر شد تماماً در شأن حضرت ثمره بود و سفارش او را به همه اهل بيان فرمودند که اگر به قدر ذکر شيء بر خاطر مبارک او حزنی وارد بیاورند تمامی اعمال و عبادات هباءً منتشر است.<sup>۳</sup> الآن از کلمات حضرت نقطه آنچه در شأن حضرت ثمره فرموده‌اند معادل بیست هزار بیت موجود است. سوای آنچه از میان رفته و بعد از حضرت نقطه تا ده سال همه اصحاب بيان متفق و متّحد الكلمه بر تفویض امر وصایت به حضرت ثمره بودند . . .<sup>۴</sup>

آنچه به نقل از مؤلفان «هشت بهشت» آمد صرفاً ادعائی واهی است، زیرا از این به اصطلاح «بیست هزار بیت» حتی یک بیت یا جمله در ذکر وصایت یا خلافت ارائه نگردیده است. تنها مواردی که از لیان به عنوان سند وصایت ازل ارائه می‌دهند دو توقع منسوب به حضرت اعلی است: توقع اول را ادوارد براون در بخش پیوستهای ترجمه انگلیسی «مقاله شخصی سیاح» و نیز در مقدمه فارسی کتاب نقطه‌الكاف (صفحة لد) درج نموده است و جالب آن که آنچه براون ارائه نموده به خط ازل است. این سؤال در اینجا مطرح است که چرا ازل اصل توقع را به وی ارائه ننموده است؟ متن توقع انسابی چنین است:

«هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم. قل كل من الله مبدئون. قل كل الى الله يعودون. هذا كتاب من على قبل نبيل ذكر الله للعالمين الى من يعدل اسمه اسم الوحيد ذكر الله للعالمين. قل كل من نقطة البيان ليدينون. ان يا اسم الوحيد فاحفظ ما نزل في البيان و امر به فانك الصراط حق عظيم. سمع مهر مبارك انتي انا حجة الله و نوره»

اگر صحت این توقع منسوب را مسلم بدانیم، اولاً: این توقع خطاب به کسی است که اسمش معادل اسم وحید است که می‌تواند بر یحیی نامان بیشماری دلالت کند. ثانیاً: مخاطب لوح را بر حفظ بیان امر فرموده است. این وظیفه بر عهده جمیع مؤمنین بیان بوده که در حفظ بیان و شعائر آن کوشش کنند. بنابر این هیچگونه ذکر وصایت و خلافتی در این توقع نیست و این ادعا صرفاً استنباط ناصحیح ازل و ازلیان است و توهّمی بیش نیست. ثالثاً: اگر استنباط ایشان در باب وصایت از صدر و عنوان این توقع است، حضرت بهاءالله در کتاب بدیع بدین استنباط ناصحیح چنین پاسخ می‌دهند:

«... هر نفسی در بیان ناظر شود تصریحاً من غير تلویح مشاهده نماید و موقن شود به این که مقصود از کل بیان آن جوهر تبیان بوده و خواهد بود. مثلاً به بعضی الواح فرستاده‌اند در صدر آن نازل: هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الى من يظهره الله انه لا الله الا انا العزيز المحبوب و حال آنکه آن لوح به حسب ظاهر به جهت نفس دیگر بوده و هم چنین در کتاب بعضی نازل: هذا كتاب من الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن

القيوم. اینست که می فرماید آنچه در بیان نازل شده در حقیقت اولیه مقصود ظهور آخر است و در مادون آن نظر به آن نسبتی است که به شجره حقیقت داشته اند و همچنین مخصوص بعضی الواح ارسال و در صدر آن: هو انت و انت هو نازل از جمله جناب ملا محمد علی زنجانی و دیگر در ذکر تکمیل مراتب توحید در اعداد کل شیئ می فرمایند: لا اله الا هو ولا الله الا انا ولا الله الا الله ولا الله الا انت ولا الله الا الذي ولا الله الا ایای رب العالمین جمیعاً ولا الله الا ایاک رب العالمین جمیعاً. امیدواریم که از این بیانات مالک اسماء و صفات قدری از حدودات نفسیه و حججات و اشارات انفس مردوه طاهر شوید که اقلأً اگر در یوم ظهور اعانت حق نمی نماید بر نفسش سيف نکشید و فتوی بر قتلش ندهید . . .»<sup>۶</sup>

توقيع دوم، یکی دیگر از آثار منسوب به حضرت رب اعلی است که میرزا یحیی صورت آن توقيع را در کتاب مستيقظ آورده است. این توقيع در بین ازلیان به لوح وصایت معروف است. اولین نکته ای که در باب این توقيع بچشم می خورد این است که این توقيع نیز مانند توقيع قبلی به خط ازل ارائه گردیده است و این نکته جای تأمل دارد.<sup>۷</sup> در این توقيع نکات ذیل مندرج است:

۱- پس از ذکر عنوان توقيع به وی امر می فرمایند که آیات الهی را زیارت کند و در این امر شبانه روز ممارست نماید: «. . . اذا انقطع عن ذلك العرش تتلو في آيات ربک ما يلقى الله على فؤادک ذکرًا من عنده. انه هو المهيمن القيوم و اتل عن نفسی فی كل لیل و نهار ثم عباد الله المؤمنین».»

۲- سپس به ذکر مراتب توحید می پردازند و به این نکته لطیفه شهادت داده و تصریح می فرمایند که آن هیکل نورا در «افق ابهی» حی و زنده اند: «انی انا الله لا اله الا انا العلام المقتدر و ان شئت اتنی انا الله لا الله الا انا السلطان الممتنع و اشهد اتنی انا حی فی الافق الابهی اسمه کل من يذكرني بذکری و اتنی انا خیر الدّاكرين». اصطلاح «افق الابهی» بر اساس آثار دیگر حضرت رب اعلی اشاره به جمال قدم دارد. از جمله در «كتاب الاسماء» در توقيع خطاب به جناب ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) چنین امر می فرمایند:

«... و لقد امرنا من آمن بالله و آياته ان یرسلنَ اليك عدد لام لطيفٍ فلتأخذنَ الواو لنفسک ثم احضر بين يدي اسم ربک الوهاب العظيم مثل ذلك، الى اسم ربک الدينان اللطيف مثل ذلك، الى اسم ربک العظام العظيم مثل ذلك. ثم مثل ذلك فلتبلغنَ بشيء عزٌّ منيع الى شجرة الابهی ذکرًا من عند الله انه هو العليّ الاعلى. ولكن لا تذكر بذکر ذلك بل اشر هديةً منيعةً و ارسلنها الى الافق الابهی ذکرًا من ربک في الآخرة والاولى ^».

حضرت رب اعلى خطاب به جناب ملا عبدالکریم به وی امر می فرمایند که از مبلغ سی تومان دریافتی به ترتیب مبلغ شش تومان برای خود و نیز جناب آقا میرزا عبدالوهاب و جناب دیان و جناب عظیم و نیز حضرت بهاءالله در نظر بگیرند. و تأکید می فرمایند که از برای هیکل اظهر هدیه منیعه‌ای از جانب حضرتشان تهیه نماید. این اختصاص بیانگر مقام و متزلت حضرت بهاءالله نزد حضرت رب اعلى و سایر اصحاب است. طبق استاد و مدارک موجود از سنوات اویلیه ظهور حضرت باب، القاب «بهاء» و «ابهی» به طور خاص به جناب میرزا حسین علی نوری یعنی حضرت بهاءالله اطلاق می شده است. شواهد متعدد بر تأیید این مسأله است، چنانچه در کتاب نقطه‌الكاف در ضمن شرح حکایتی این مسأله به وضوح اشاره گردیده است.<sup>۹</sup> و نیز در نامه‌های بجا مانده از بزرگان باپیه من جمله جناب ملا عبدالکریم قزوینی و جناب سلیمانخان تبریزی از هیکل اظهر با عنایتی مانند «جناب میرزا حسین علی بهاء» و نیز «حضرت ابهی» یاد شده است.<sup>۱۰</sup> با توجه به مقدمات فوق در ابتدای این توقيع که به «توقيع وصایت» میان ازليان معروف است به عظمت مقام و موقعیت حضرت بهاءالله اشاره ابلغ از تصریح دارد.

۳- در ادامه به ازل امر می فرمایند که اهل عالم را به آنچه در بیان نازل شده است دعوت نماید: «... بلغ امر ربک الى العالمين و ادع الى ما نزل فى البيان انه لمنهاج عزٌّ رفيع...» مسلماً میرزا یحیی از آنجا که از جانب حضرت رب اعلى و به تأیید حضرت بهاءالله به عنوان مرجع و قائد جامعه باپی شناخته شده بود می‌باشد ابلاغ امر الهی و دعوت ناس در ظل آثین الهی را به عهده بگیرد،

وظیفه‌ای که هرگز بدان موقق نشد و آن را جدی نگرفت، زیرا همواره از بیم تعرض مخالفان در خفا زیست.<sup>۱۱</sup>

۴- به این نکته اشاره می‌فرمایند که: اگر خداوند در ایام تو کسی را مانند تو ظاهر گرداند، این نفس نفیس همان است که امر خداوند واحد وحید را به میراث می‌برد: «فَإِن يُظْهِرَ اللَّهُ فِي إِيَامِكَ مثْلُكَ هَذَا مَا يُورَثُنَ الْأَمْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْوَحِيدِ» و بعد می‌فرمایند: اگر ظاهر نفرمود پس یقین بدان که خداوند اراده نفرموده است که نفس خود را بشناساند. پس امر را به خداوند، پروردگارتان و پروردگار عالمیان تفویض کنید و امر کنید به شهداء بیان کسانیکه در دینشان پرهیزگارند و از حدود و احکام الهی تجاوز نمی‌نمایند: «فَإِن لَمْ يُظْهِرْ فَإِنَّهُ أَنَّ اللَّهَ مَا أَرَادَ أَنْ يَعْرِفَ نَفْسَهُ فَلْتَفَوَّضُنَّ الْأَمْرَ إِلَى اللَّهِ رَبِّكُمْ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ جَمِيعًا وَامْرُوا بِالشَّهَادَةِ الَّذِينَ هُمْ يَتَّقَوْنَ فِي دِينِهِمْ وَهُمْ عَنِ الْحَدُودِ اللَّهُ لَا يَتَّجَازُونَ . . . .»

جناب ابوالفضائل درباره بیان فوق چنین توضیح می‌دهند: «از صریح این بیان به خوبی مستفاد می‌شود که حق یعنی من یظهره الله در مابین اهل بیان از یوم طلوع نقطه اولی موجود بوده و در هر حین خود را معروفی کردن می‌توانسته، به علاوه مماثلت او را با ازل بیشتر از دیگران در عالم خلق از حیث اخوت متضمن است و بر حسب مضمون این توقع در صورت اظهار امر، اهل بیان را عموماً مأمور به اطاعت و انقیاد آن وجود مبارک می‌دارد، چه او را وارث حقیقی امرالله مقرر فرموده و بر فرض عدم اظهار زمام امر خویش را به شهداء بیان تفویض می‌فرماید و وجود ازل را مطلقاً به چیزی نمی‌شمارد . . . .»<sup>۱۲</sup>

۵- به میرزا یحیی' امر می‌شود که جواهر علم و حکمت را از جناب آقا سید حسین کاتب مخصوص حضرتشان فرا گیرد و وی را به اکرام و اعزاز آن جناب امر می‌فرمایند: «وَإِنَّ مَنْ كَانَ عِنْدَ رَبِّكَ قَدْ عَلِمْنَا جَوَاهِرَ الْعِلْمِ وَالْكَلِمَةِ ، فَاسْتَبِّئْ عَنْهُ فَإِنَّا كَنَّا لِمُبَشِّرِّينَ وَلِتَكْرِمَنَّهُ مَنْ عِنْدَ رَبِّكَ بِمَا كَنْتَ عَلَيْهِ مِنَ الْمُقْتَدِرِينَ». بر این اساس مقام جناب سید حسین کاتب نسبت به ازل مانند مقام معلم است به متعلم و این واقعیت با تصویزات ازل و اتباعش در توصیف مرآتیت و صاحب آیات بودن منافات دارد.

۶- از جمله نکات مهم مندرج در این توقع ذکر این نکته است که اکمال بیان موکول به ظهور منیظه‌رالله و اظهار قیامت اخیر است: «وَإِنَّ الْبَابَيْنَ قَدْ قُدِّرَ عَلَى عَدْدِ كَلْشَيْنِ وَلَكِنَّا مَا اظْهَرْنَا إِلَّا أَحَدِي عَشْرَ وَاحِدًا ذَكْرًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. ذَلِكَ ذَكْرُ جُودٍ وَإِلَّا كُلَّ اللَّهِ وَكُلَّ الِّيْلِ يُرِجَّعُونَ وَلَتَأْمَرُنَّ بِمِنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ فَإِنَّهُ لِيَأْتِيَنَّ ذَلِكَ الْخَلْقَ فِي الْقِيَامَةِ الْأُخْرَى بِسُلْطَانِ عَزِّ الرَّفِيعِ وَإِنَّا كُلُّ عَبَادٍ لَهُ وَإِنَّا كُلُّنَا سَاجِدُونَ. يَفْعُلُ مَا يَشَاءُ رَبُّهُ لَا يَسْتَهِلُ عَمَّا يَفْعُلُ وَكُلُّنَا عَنْ كُلِّ شَيْءٍ يَسْتَهِلُونَ . . .». مضمون عبارات فوق چنین است: همانا ابواب بیان بر عدد کل شیء (۳۶۱) مقدار شده است. ولی ما بیش از یازده واحد آن را ظاهر ننمودیم که ذکری است از جانب خداوند علی عظیم. این ذکر نیکو است. و گرنه همه چیز از برای خداوند است و همه چیز به سوی او باز می‌گردند و [این ابواب] البته به منیظه‌رالله امارت می‌یابد. پس همانا او خلق بیان را در قیامت دیگر به انجام می‌رساند به سلطنتی که ارجمند و بلند مرتبه است و همه ما بندگان او هستیم و بر او ساجدیم. آنچه را که پروردگارش اراده کند انجام می‌دهد و از اعمالش پرسشی نخواهد شد و [به غیر او] همه از همه امور پرسش خواهند شد.

بنابر این اکمال بیان چه من حیث الظاهر به معنای اکمال کتاب بیان و چه به معنای تکمیل دور بیان در حین ظهور منیظه‌رالله و توسط آن حضرت صورت می‌پذیرد.

ازل و ازليان به عبارات بعد در این توقع مستثبت شده و برای میرزا یحیی<sup>۱</sup> مقام و موقعیتی خاص قائلند و اکمال بیان را بر عهده وی می‌دانند. آن عبارت این است: «إِنَّ اظْهَرَ اللَّهُ عَزَّاً فِي إِيَامِكَ فَاظْهِرْ مَنَاهِجَ الْثَّمَانِيَّةِ بِاذْنِ اللَّهِ بِمَا كُنْتَ مُقْتَدِرًا عَلَيْهِ أَنَّهُ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ» یعنی اگر خداوند عزت و ارجمندی در ایام تو ظاهر فرمود پس مناهج هشتگانه را ظاهر کن به اجازه خداوند بر آنچه تو امندی بر آن. بدرستی که او احسان‌کننده‌ترین احسان‌کنندگان است. میرزا یحیی<sup>۲</sup> و ازليان بر اساس استنباطات خود «مناهج الثمانیّة» را هشت واحد باقی مانده از بیان عربی تعبیر نموده‌اند و بدین وسیله مدعی آنند که وظیفه اکمال ابواب باقی مانده از بیان از جانب حق به وی عنایت شده است. پذیرش این مسأله مقدمه‌ای است برای پذیرش این توهّم که وی صاحب آیات است و کلمات وی آیات الهی است، در

صورتی که به فرموده حضرت رب اعلی: هیچ نفسی قادر به ارزال آیه‌ای نیست غیر از من يظہر اللہ.<sup>۳</sup> بنابر این، این تعبیر و تفسیر از عبارت فوق با مضامین مندرجه در عبارات بالاتر در تناقض و تخالف است، زیرا در آن عبارات تکمیل محتوای بیان را به ظهور من يظہر اللہ و بر عهده حضرتش موكول نمودند و بنا بر این اصطلاح «مناهج الشَّمَانِيَّة» می‌بایست مفهومی دیگر و معنائی غیر از آنچه ایشان عنوان نموده‌اند دارا باشد.<sup>۴</sup>

آنچه را که ازل و پیروان او به عنوان توقع و صایت ارائه می‌دهند نه تنها دلالتی بر مفهوم و صایت ندارد، بلکه بیشتر شامل سفارشات و اوامری است که از جانب حضرت رب اعلی به وی عنایت شده تا شاید در هدایت جامعه بابی قابلیتی از خود نشان دهد.

جمال قدم در کتاب بدیع به مدعای میرزا یحیی<sup>۵</sup> مبنی بر مرأت اولیه بودن و صایت و خلافت اشاره فرموده، این چنین پاسخ می‌دهند:

«... ابدأ در بيان ذكر وصایت و خلافت نبوده و نیست. به قول شما این کلمات اهل فرقان است. آنچه در بيان ذكر شده ذكر حروفات و مرايا بوده و در جميع مواضع می‌فرمایند مرايا منحصر نبوده و نخواهد بود، هر نفسی به اشراق شمس الٰیه مقابل شود او از مرايا محسوب بوده و اين شأن باقی مادامي که از تقابل انحراف نجويد و بعد از انحراف يرجع النور الى مقره و ينتهي المخلوق الى شكله و مثله و در كل بيان مخصوصاً منصوصاً می‌فرماید: در يوم ظهور ابدأ به غير او ناظر نباشد چه که آن جمال قدم به بصر غير خود شناخته نمی‌شود...»<sup>۶</sup>

همچنین در لوح نصیر در همین زمینه می‌فرمایند:

«... و دیگر ملاحظه قدرت مظہر ظہور را فرمائید که به حرفي از اسم عباد خود اگر بخواهد جمیع هیاکل احادیه و مظاہر صمدیه را خلق فرماید و مبعوث نماید هر آینه قادر و محیط است و مع ذلک تازه رؤسای بيان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و به این اذکار خلقة عتیقه ناس را از منبع عز رحمانیه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی مظہر قبلم، جمیع این اذکار را از بيان محو فرموده و جز ذکر مرايا چیزی

مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده به شأنی که می فرماید: «الهی فابتعد فی کل سنه مرآة و فی کل شهر مرآة بل فی کل يوم مرآة و فی کل حین فاظهر مرآة لتحقیق عنک» و این فضل در مرایا موجود مدامی که از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کل مفقود و غیرمذکور. تالله الیوم مرایا محتجب مانده‌اند که سهل است بلکه طوریون منصع شده‌اند . . .<sup>۱۶</sup>

### تکرار تجلیات و تجدید امثال

یکی دیگر از شباهتی که توسط میرزا مهدی مطرح می‌گردد این است که وی ظهور حضرت بهاءالله را بر اساس پیش‌فرضی غلط و مغلطه‌آمیز یعنی بر اساس بطلان «تکرار تجلیات» و «تجدید امثال» فرض می‌گیرد و این چنین سفسطه می‌نماید که: «اگر مدّعی بگوید که من همان نقطه بیان هستم، اگر مقصودش آن است که او هستم بعینه و بشخصه که واضح البطلان است، چه که تکرار تجلیات جائز نیست. و اگر تجدید امثال است که واضح‌تر است بطلانش. در این صورت هم باید به همان احکام سابق بلافاوت امر نماید. پس کجا تغییر جائز است؟»<sup>۱۷</sup>

حضرت بهاءالله در پاسخ به این شباهه چنین پاسخ فرموده‌اند:

« . . . از قراری که معلوم می‌شود هنوز معنی تجلی را هم ادراک ننموده، چه که محلش را ندانسته. اینجا محل مُجلی است نه تجلی. اگر به عین بصیرت ملاحظه نمائی به مبداء تجلیات لانهایه پی بری . . . ذکر تجلی و تکرار تجلی را بگذار و مجلی را ادراک کن و از دونش منقطع شو. چه می‌گوئید در نقطه اولی، روح ما سواه فداه که می‌فرمایند: نقطه بیان بعینه همان نقطه فرقان است از قبل. و هم چنین در جمیع بیان که می‌فرمایند: من ظهر عین من یظهر و من یظهر عین من ظهر. و هم چنین می‌فرمایند: انى انا ایا و انه هو ایا. از این گذشته مظاہر احادیه از جهتی متعدد و از جهتی به ظهورات مختلفه ظاهر از آن جهت که کل از مشرق امر مُشرق و من عند الله تکلم نموده‌اند و کل به تبلیغ ناس مأمور گشته‌اند کل واحد بوده، اینست که می‌فرماید «لا نفرق بین احد منهم» و در مقام دیگر که

مقام شرایع و اسم و جهات ملکیه است هر کدام به اسمی و شریعتی و هیکل و هیئتی ظاهر شده‌اند. . . .<sup>۱۸</sup>

حضرت بهاءالله در پاسخ به اعتراضات میرزا مهدی در باب «تکرر تجلی» به دو مقام «توحید» و «تحدید» مظاہر الهی اشاره می‌فرمایند. این مفاهیم از اصول اعتقادی مندرج در آثار جمال قدم و حضرت باب اعظم است.<sup>۱۹</sup> در آثار حضرت رب اعلیٰ به کرات این اصل یعنی مقامات مظاہر الهی توضیح و تشریح گردیده است. از جمله می‌فرمایند، قوله الاعرم:

« . . . اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور محمد است و رجع آن؛ ولكن چون ظاهر شده به ظهورالله؛ کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند. زیرا که اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و از برای اوست اسماء حسنی . . .<sup>۲۰</sup>

حضرت باب اعظم در کتاب «دلائل السبعه» در تشریح مقام توحید مظاہر الهی چنین می‌فرمایند، قوله الاعز:

« . . . بدان که مثیت اولیه بوده باشد، مثل شمس است که خداوند عز و جل او را خلق فرموده به قدرت مستطیله خود و از اول لا اول له در هر ظهوری او را ظاهر فرموده به مثیت خود و الی آخر لا آخر له او را ظاهر خواهد فرمود به اراده خود. و بدان که مثیل او مثیل شمس است، اگر بما لانهایه طلوع نماید، یک شمس زیاده نبوده و نیست. و اگر بما لانهایه غروب کند، یک شمس زیاده نبوده و نیست. اوست که در کل رسال ظاهر بوده و اوست که در کل کتب ناطق بوده. اولی از برای او نبوده؛ زیرا که اول به او اول می‌گردد و آخری از برای او نبوده؛ زیرا که آخر به او آخر می‌گردد. اوست که در این دوره بدیع که حال الف سیزدهم است به نقطه بیان معروف و به بدیع اول در یوم آدم و به نوع در یوم او و به ابراهیم در یوم او و به موسی در یوم او و به عیسی در یوم او و به محمد رسول الله (ص) در یوم او و به منیظه‌الله در یوم او و به منیظه‌الله من بعد منیظه‌الله در یوم او معروف بوده و این است سر قول رسول الله

(ص) از قبل: اما النبیون فانا؛ زیرا که ظاهر در کل شمس واحد بوده و هست . . .<sup>۲۱</sup>

و نیز در کتاب «پنج شان» می‌فرمایند، قوله الکریم:

« . . . از اول لا اول له کل را به مشیت اویله خلق فرموده و الى آخر لا آخر له کل را به مشیت اویله خلق خواهد فرمود و مثل مشیت اویله را مئل شمس فرض کن که اگر بما لانهایه طلوع و غروب نماید متعدد نگردد و همچنین مشیت اویله اگر بما لانهایه در این عالم ظاهر گردد مدل على الله بوده و هست و ظاهر در آنها مبدل نمی‌گردد. اگر چه اعراش متبدل می‌شود؛ چنانچه از اول لا اول له الى امروز سنت اعراش ظهور الله این بوده که در هر ظهوری به اسمی ظاهر شده و خداوند عز و جل مُظہر آنها بوده و آنها قائمند بالله و کل قائمند به آنها و در آنها جهت آنها دیده نمی‌شود؛ بلکه در کل جهت وحدت ظاهر بوده و هست. نظر کن که هیچ رسولی آمده که خلق را به سوی غیر خداوند عز و جل خوانده باشد؛ زیرا که در آنها غیر ظهور الله ظاهر و باطن و اول و آخر نبوده. مثلاً ظهوری به اسم نوح و ظهوری به اسم ابراهیم و ظهوری به اسم موسی و ظهوری به اسم عیسی و ظهوری به اسم محمد و ظهوری به اسم منیظه‌الله و ظهوری به اسم منیظه‌الله و ظهوری به اسم منیظه‌الله و ظهوری به اسم منیظه‌الله. به عین حقیقت مشاهده نموده و منیظه‌الله را من ظهر دیده تا آنکه در هیچ ظهور محتاجب نمانی و کتاب منیظه‌الله را کتاب من ظهر دیده تا آنکه در هیچ ظهور از اوامر و نواهی الهی محتاجب نشوی . .<sup>۲۲</sup>.

جمال ابهی در تکمیل پاسخ شبهه میرزا مهدی در باب «تکرار تجلیات» و «تجدید امثال» می‌فرمایند، قوله العظیم:

«... تو هنوز مطلع بر کیفیت ظهور نشده و قدرت الهی را مثل قدرت خود فرض گرفته و امرش را منوط به امر خود. فبیش ما ظننت انه يظهر کیف یشاء كما ظهر بالحق رغمًا لائف المشرکین. همان قسم که نقطه اولی روح ما سواه فداء فرموده است، این ظهور بعینه همان قسم می‌فرماید. تفکر

لتعرف و اینست همان ظهور موعودی که کل بیان و عده داده شده‌اند در بیان و الیوم عمل کل من اعرض عن هذا الظهور عند الله مردود و غير مذکور. انه يقول حينئذ انتي انا الله لا اله الا انا كما قال النقطة من قبل وبعینه يقول من يأتي من بعد. آیا ندیده که می‌فرماید: اگر صد هزار مرتبه شمس طالع شود یک شمس بوده و خواهد بود. و می‌فرماید: همین قسم در مظاهر احادیث ملاحظه نمائید. بدان که در تجلی دو نظر ملحوظ، به نظری مکرر و به نظری غیر مکرر و این دو نظر منسوب به تجلیات ظاهريه ملکیه است و نفس تجلی در مقر خود مقدس از این دو نظر بوده و خواهد بود. ولكن ادراک این مقام قدری مشکل. هر نفسی بخواهد على ما هو عليه ادراک نماید، باید بین يدی الوجه حاضر شود. لیعرف ما لا عرفه من قبل و يطلع بما هو المستور. و دیگر تجدد امثال را محال دانسته. اگر تجدد امثال مظاهر الهیه محال باشد، تجدد امثال شیطانیه که موجود و مشهود و مجال انکار نه، چنانچه دیده می‌شود که در هر شهری مثالی از هیاکل ظلمانیه بعینه موجود و مشهود. فاعتبروا يا اولوالالباب ...»<sup>۳۳</sup>

و در پاسخ به این شببه که «مدعی مقام باید در ظل نقطه اولی باشد و باید از فرمایش رب اعلی بقدر جوی تخلف ننماید» جمال قدم به بیانات حضرت رب اعلی استشهاد می‌فرمایند. از جمله می‌فرمایند، قوله العزيز:

«... این که نوشته باید از فرمایش رب اعلی به قدر جوی تخلف ننماید، معلوم نشد که این حکم حکم شما است باید عمل شود یا حکم نقطه بیان. نقطه بیان که می‌فرمایند: عمل او میزان کل بوده و به هر چه آن وجود مبارک عامل شود باید کل عامل شوند. گویا اصلاً بیان را ندیده و اطلاع هم نداری ...»<sup>۳۴</sup>

بیان مبارک اشاره به قهارت منیظه‌الله و رد شبیهه میرزا مهدی رشتی است. حضرت نقطه اولی در کتاب مستطاب بیان فارسی در باب ثالث از واحد ثالث می‌فرمایند:

«فی انَّ الْبَيَانَ وَ مِنْ فِيهِ طَائِفَ فِي حَوْلِ قَوْلِ مِنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ بِمَثْلِ مَا كَانَ الْأَلْفُ وَ مِنْ فِيهِ طَائِفَ فِي حَوْلِ قَوْلِ مُحَمَّدٍ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا نَزَّ اللَّهُ عَلَيْهِ

فی اولاه و من فیه طائف فی حول قوله حین ظهور آخریه. ملخص این باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الا به سوی من يظهره الله؛ زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست؛ چنانچه متزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین بیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق هر حبیبی بمحبوب خود . . .<sup>۲۵</sup>.

و نیز در باب سادس من واحد الرابع می فرمایند:

«. . . اگر بعین فؤاد نظر کنی می بینی که کلّ حول و قوه در نزد من يظهره الله است، بالله عزّ و جلّ و از مدد او است این ظهور؛ چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده . . .»<sup>۲۶</sup>

### احدى بر کلمات الهیه مطلع نه مگر نفس ظهور

یکی از نکات مهم در استدللات جمال قدم درباره مفهوم «تکمیل بیان» اشاره به این اصل است که: به نصّ حضرت اعلیٰ «حرام است بر مستظلین شجره بیان که حرفی از کلمات الله را تأویل نمایند یا تفسیر کنند، چه که احدي مطلع نه مگر نفس ظهور». <sup>۲۷</sup> این اصل یکی از مهمترین اصول مندرج در آثار دور بیان علی الخصوص کتاب مستطاب بیان فارسی است. حضرت ربّ اعلیٰ در همین سفر قویم در باب دوم از واحد دوم می فرمایند، قوله الاعلی:

«. . . ملخص این باب آن که کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی نماید الا من يظهره الله او من علمه علمه. و مثل ذلک شجره که بیان از او طالع شده، زیرا که اگر جمیع ابحر سموات و ارض مداد شوند و کلّ اشیاء قلم و کلّ نفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند. اذ ما جعل الله لحرف منه اولاً و آخرًا و اذن نیست از برای احدي که تفسیر کند به آنچه خداوند در بیان نازل فرموده، الا کلّ حروف علیین را به من يظهره الله و حروف حی او و کلّ دون علیین را به ابواب نار او . . .»<sup>۲۸</sup>

بنا بر این طرح مسأله «تکمیل بیان» از بنیاد ناصحیح و نامربوط است، زیرا که اگر جز من يظهره الله موعود، کسی واقف بر حقایق بیان نیست، اعتراض بر وی بر

اساس فهم و استنباط محدود نفوس از آثار بیان، اعتراضی به کلی باطل است، زیرا تأکید حضرت باب اعظم بر این اصول اساسی است که:

- ۱- منظور از کل بیان نفس مقدس من یظهره الله است.
- ۲- متنزل آیات نیز من یظهره الله است.

۳- کسی جز او بر حقیقت آیات بیان واقف نتواند بود.

۴- پس جائی برای لِم و بِم نیست. بنا بر این اعتراضاتی از این دست، از بنیاد باطل و مردود است. ذیلاً بعضی از آیات کتاب مستطاب بیان فارسی در همین خصوص ذکر می‌گردد، قوله الاحلى:

« . . . باب خامس از واحد ثانی؛ فی انَّ کلَّ اسْمَ خَيْرٍ قَدْ نَزَّلَهُ اللَّهُ فِي الْبَيَانِ كَانَ مَرَادُهُ مِنْ يَظْهَرِهِ اللَّهُ بِالْحَقِيقَةِ الْأُولَى . . . مَلْخَصُ اِنْ بَابَ آنَّ كَهْ هَرَّ اسْمَ خَيْرٍ كَهْ دَرَ بَيَانَ نَازِلَ شَدَهُ مَرَادُ مِنْ يَظْهَرِهِ اللَّهُ اِسْتَ بِهِ حَقِيقَتَ أُولَىَهُ . ثُمَّ فِي الْحَقِيقَةِ الثَّانِيَةِ أُولَىَهُ مِنْ يَؤْمِنُ بِهِ إِلَىِّ اِنْ يَتَهَىَ إِلَىِّ اَخْرَ حَدَّ الْوُجُودِ . بَهْ مَثَلُ آنَّ كَهْ آنِجَا كَهْ ذَكْرُ ارْضَ شَدَهُ مَرَادُ ارْضَ نَفْسَ اوْ اِسْتَ وَ كَمْ كَمْ تَنَزَّلَ مِنْ كَنْدَ تَآنَّ كَهْ مِنْ رَسَدَ بِهِ ارْضَ تَرَابِيَ كَهْ مَنْسُوبَ بِهِ اوْ اِسْتَ وَ مَقْرَأَ اوْ اِسْتَ كَهْ اَعْلَىَ غَرْفَ جَنَّتَ اِسْتَ دَرَ كَتَابَ اللَّهِ . . . چَنَانِچَهْ هَرَّ ذَكْرُ خَيْرٍ كَهْ دَرَ قَرَآنَ نَازِلَ فَرَمَوْدَهُ خَداوَنَدَ بِهِ حَقِيقَتَ أُولَىَهُ مَرَادُ رَسُولَ اِسْتَ وَ هَرَّ ذَكْرُ دُونَ خَيْرٍ مَرَادُ نَفِيَ اُولَىَهُ اِسْتَ كَهْ دَرَ مَقَابِلَ اِثَابَاتَ أُولَىَهُ وَاقِعَ شَدَهُ وَ ذَكْرُ ارْضَ عَلَيَّنَ شَدَهُ مَرَادُ ارْضَ نَفْسَ اوْ بُودَهُ تَا مَنْتَهَىَ شَوْدَ بِهِ ارْضَ تَرَابِيَ كَهْ مَقْرَأَ جَسَدَ اوْ بُودَهُ كَهْ کلَّ رَاجِعَ مِنْ شَوْدَ بِهِ قَائِمَ آلَّ مُحَمَّدَ عَلَيْهِ السَّلَامَ كَهْ آنِچَهْ ذَكْرُ خَيْرٍ دَرَ قَرَآنَ اِسْتَ، مَرَادُ اوْ اِسْتَ بِهِ حَقِيقَتَ أُولَىَهُ . چَنَانِچَهْ دَرَ بَيَانَ مِنْ يَظْهَرِهِ اللَّهُ تَفْسِيرَ شَدَهُ . . . »<sup>۲۹</sup>

و نیز در باب ششم از واحد دوم می‌فرمایند، قوله الاعظم:

«فِي انَّ الْبَيَانَ مِيزَانٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَىِّ يَوْمِ مِنْ يَظْهَرِهِ اللَّهُ مِنْ اتَّبَعَهُ نُورٌ وَ مِنْ يَنْحِرِفُ عَنْهُ نَارٌ . مَلْخَصُ اِنْ بَابَ آنَّکَهْ بَيَانَ مِيزَانَ حَقٍّ اِسْتَ إِلَىِّ يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَهْ يَوْمَ مِنْ يَظْهَرِهِ اللَّهُ باشَدَ هَرَّ كَسَ مَطَابِقَ آنِچَهْ دَرَ اوْ اِسْتَ عَمَلَ نَمُودَ دَرَ جَنَّتَ اِسْتَ وَ دَرَ ظَلَّ اِثَابَاتَ وَ حَرَوْفَ عَلَيَّنَ عَنْدَ اللَّهِ مَحْشُورَ خَواهدَ شَدَ وَ هَرَّ كَسَ مَنْحِرَفَ شَوْدَ اَكْرَجَهُ بِهِ قَدْرِ سَرْجَوِيَ باشَدَ دَرَ نَارَ وَ

در ظلّ نفی محشور خواهد شد. چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در موقع محدوده خداوند نازل فرموده که هر کس به غیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما يرجع الى' تلک الكلمة من شؤونها و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است، چگونه است هر گاه تعدی بر نفس ظهورالله کند. بعد از آن که خداوند نازل فرموده و ما خلقت الجنّ و الانس الا لبعدون و شبھهای نیست که اطاعت مقبول نیست الا به اطاعت حجت خداوند و الا عمل های آنهایی که با اهل بیت دشمنی نموده عندالله ذکر می شد . . . و حمد مر او را که امروز این فضل منحصر به اهل بیان است و من بعد هر کس از حدود آن تجاوز نکند به این فضل باقی است الی یوم من يظهره الله و اگر نعوذ بالله منحرف شود ظلم نکرده الا بر نفس خود. و الله غنی عن العالمین. و در اول ظهور او کلّ بیان اطاعت او است نه غیر او، چنانچه کلّ دین الف حین ظهور رسول الله (ص) اتباع او بود نه وقوف در میزان خود، زیرا که آن وقت حکم دون حقّ بر وقوف در آن می شود. من یهتدی فلنسه و من یحتجب فعليها. والله غنی عن العالمین . . . »<sup>۳۰</sup>

### عدم اعتراض برمدعی آیات

از نکات مهمی که در باب ظهور موعد در آثار دور بیان تأکید گردیده است این مسأله است که «هر کس مدعی آیات شود، اهل بیان بر او اعتراض ننمایند». این حکم مبرم الهی بر یک اصل دیگر استوار است و آن اینکه: «غیرالله قادر بر انزال آیهای نیست». لیکن این سؤال پیش می آید که از کجا می بایست میان کلام الهی و غیر آن تمیز دهیم؟ حضرت رب اعلى در کتاب «دلائل السیعه» به این سؤال پاسخ فرموده اند. در دلیل ثالث از دلائل السیعه فارسی می فرمایند، قوله الاعظم:

«... و دلیل ثالث آن که اثبات قدرت در این آیات ظاهر می گردد به نحو بقاء نه غیر آن. و تصور نکنی که این امری است سهل، بلکه این خلقی است اعجب از خلق سموات و ارض و ما بینهما. نظر کن حروف هجایه را که کلّ خلق به آن تکلم می نمایند. خداوند عزّ و جلّ او را به شأنی از

نفس امی ظاهر فرموده که کلّ ما علی الارض از اتیان به مثل او بر فطرت عاجز می‌گردند و این نیست الا صرف ظهور قدرت و محض بروز عظمت. ولی چون اکثر خلق در عالم حدّند، مستشعر به عظمت آیات و جلالت آن نمی‌شوند. چه بسا به شوؤون حدّیه مستشعر می‌شوند. به این دلیل متقن و حجّت مبرهن که باقی الى' يوم القيمة مستبصر نمی‌شوند.»<sup>۳۱</sup>

حضرت اعلیٰ در کتاب بیان فارسی در حجّت آیات، در باب اول از واحد ثانی «فی بیان معرفة الحجّة و الدلیل» بر همین سیاق استدلال می‌فرمایند، قوله العزیز: «ملخّص این باب آن که خداوند عالم عزّ شأنه در هر کور به آنچه اعلیٰ علوّ اهل آن کور تفاخر می‌نمایند حجّت را نازل می‌فرماید، چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار به فصاحت کلام بود، از این جهت خداوند قرآن را به اعلیٰ علوّ فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله (ص) قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقیقت رسول الله (ص) و دین اسلام را نفرموده الا به آیات که اعظم بیانات است و دلیل بر اعظمیت آن، آن که کلّ به حروف هجائیه تکلم می‌کنند و خداوند عالم کلمات قرائیه را به شانی نازل فرمود که اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیه‌ای در مقابل آیات بیاورند نمی‌توانند و کلّ عاجز می‌شوند و سرّ آن، آن که خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره مشیت که حقیقت محمدیه باشد به لسان خود حضرت و آن شجره ممتنعه هیچ حرفی نازل نمی‌فرماید الا و اخذ روح آن می‌کند در حین نزول . . . و در این کور خداوند عالم به نقطه بیان آیات و بیانات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنعه بر کلشیع فرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی‌توانند آیه‌ای به مثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند . . . »<sup>۳۲</sup>

حضرت اعلیٰ تفاوت میان کلمات بشری و کلام الهی را در چند ویژگی برمی‌شمرند:

۱- قدرت و قهاریت. ۲- بقاء. ۳- فطرت. بر این ویژگی‌ها صفت «خلائقیت» را نیز باید افزود. در این حالت علی‌رغم تشابه ظاهري میان آیات الهی و کلام بشری، تمایز میان این دو کاملاً مشهود و معلوم می‌گردد. لذا هر مدعی کاذبی تاب

مقاومت در برابر کلمة الله را نخواهد داشت. بدین خاطر است که حضرت رب اعلی در کتاب مستطاب بیان صراحتاً امر به عدم تعریض بر مدعی آیات فرموده‌اند، زیرا بفرموده حقّ بغیر از من يظہرالله کسی قادر به ازال آیات بر نهج فطرت نیست.

### سنّة مستغاث

ذکر سنّة «مستغاث» به عنوان سال ظهور من يظہرالله نیز از جمله مهمترین شباهت رایج میان ازليان است. به زعم ایشان «ظهور من يظہرالله موعود» نمی‌تواند به این زودی واقع گردد، زیرا در آثار حضرت باب اعظم ذکر سنّة «مستغاث» آمده است و این خود نشانه آن است که «تکمیل دوره» مستلزم مرور زمان و استقرار تام احکام بیان است. مستمسک ازليان در این خصوص آیات مندرج در ابواب متعدد از کتاب بیان فارسی است، که ذیلاً اشاراتی به مندرجات آن ابواب می‌نماییم.

مقدار عددی کلمه «مستغاث» بر مبنای حروف ابجد عدد ۲۰۰۱ می‌باشد. و اهل بیان بر این باورند که «من يظہرالله» ۲۰۰۱ سال بعد از ظهور حضرت نقطه اولی می‌باشد ظاهر گردد. این تصور همان اشتباه دائمی پیروان ادیان سلف است که استنباطات خود را به عنوان علائم و نشانه‌های ظهور موعود قرار داده‌اند و بر اساس معیارها و موازین بشری خود منتظر ظهور موعود و ناجی هستند. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان به این مسأله مفصلًا اشاره فرموده‌اند که چگونه استنباطات نفوس سبب غفلت و اشتباه ایشان در شناخت حقیقت می‌گردد و پیشگام این شباهت همانا علماء دین در هر دور هستند که تصوّرات و استنباطات خود را به ناس القاء نموده و ایشان را از صراط مستقیم دور می‌نمایند.<sup>۳۳</sup> در همین راستا اعمال و گفتار علماء بیان گواهی است بر تکرار این اشتباهات.

در رسالات ردیه‌ای که اهل بیان بر علیه جمال قدم جلّ ذکرهااعظم نگاشته‌اند، نوای همین ساز ناموزون به گوش می‌رسد. در حالی که به فرموده حضرت رب اعلیٰ کلّ بیان مانند تحفه و یا حدیقه‌ای است در ید قدرت «من يظہرالله» و قبول و ردّ آن منوط به اراده آن حضرت است، لذا تکمیل دور بیان نیز منوط به اراده «من يظہرالله» است. هر هنگام که اراده فرمایند دور بیان اکمال خواهد یافت.

آنچه اهل بیان را به اشتباه انداخته است، برداشت ناصحیح ایشان از مفهوم «تکمیل دوره» است، زیرا به تصریح حضرت ربّ اعلیٰ «تکمیل دوره» و «عود خلق بیان» به ارادهٔ حقّ است و لاغیر، قوله العزیز:

« . . . فطوبی لمن يحشر يوم القيمة بين يدي الله و ليقبلنَّه الله عن بابِ من ابوابِ كُلُّ شیئٍ . اذ انه ذات نفس قد رجع اليها كُلُّ من دان بالبيان بما قد عمل في ذلك الباب . فلتسرعنَّ في ذلك ثمَّ و لتسرعنَّ، ثمَّ و لتسرعنَّ، ثمَّ و لتسرعنَّ، ثمَّ و لتسرعنَّ . زیرا که خداوند اسرع کُلَّ حاسین است، چه بسا که حاضر نشود نزد او کُلَّ ابوابِ کُلُّ شیئٍ و حکم فرماید به عود خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کُلَّ را مطوی فرماید در قبضهٔ خود به مثل آنکه در قرآن بما لاعد ابواب متکثره در نزد مؤمنین به او متکثر شده و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرموده نبود نزد او الا یک نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر می‌شود نزد او . كذلك یفعل ماشاء و یحکم و یربید . لا یسئل عما یفعل و کلُّ عن کُلُّ شیئٍ یسئلونَ .<sup>۳۴</sup> . . . »

بر اساس نصّ فوق از حضرت اعلیٰ تکمیل دوره و عود خلق بیان و انطواط سماواتی که در آن مرتفع شده، به ید قدرت الهی است، زیرا خداوند «اسرع کُلَّ حاسین» است . بنابر این چه جای تعیین زمان و تعیین حدود برای ظهور موعد است؟ مضافاً بر این که در معنای «مستغاث» بر اساس آثار حضرت ربّ اعلیٰ مفاهیم و معانی دیگری را می‌توان ارائه نمود که کاملاً متفاوت و مخالف با معنای ظاهری و عددی مطروحه توسط ازلیان است .

در کتاب بیان فارسی در ابواب متعدد اصطلاح «مستغاث» و «اغیث» بکار رفته است که از نظر اهل بیان اشاره به مقدار عددی این کلمات و نهایتاً سال ظهور منیظه‌الله موعود دارد . از جمله ابوابی که این اصطلاحات در آنها بکار رفته است می‌توان به باب شانزدهم از واحد دوم، باب پانزدهم از واحد سوم، باب دوم از واحد پنجم، باب چهاردهم از واحد ششم، و باب دهم از واحد هفتم اشاره نمود .

در بررسی مفاهیم مندمج در این ابواب اگرچه به مقدار عددی کلمه «مستغاث» اشاره گردیده است، لیکن در بحث از این اصطلاح یعنی «مستغاث» چیزی فراتر از مقدار عددی آن یعنی عدد ۲۰۰۱ منظور نظر است. زیرا این عدد در زبان پیامبرانه مندمج در آثار حضرت ربّ اعلیٰ، سمبولی است از بالاترین و عظیم‌ترین اسم از اسماء‌الله. چنانکه در باب دهم از واحد هفتمن اشاره مبارک به همین مسأله است، چنانکه می‌فرمایند: «... در اسماء‌الله هیچ اسمی تعادل نمی‌کند عدد آن با اسم مستغاث ...»<sup>۳۵</sup> و نیز در همین معنای عددی، ذکر عدد ۲۰۰۱، در باب شانزدهم از واحد هشتمن آمده است، چنانچه می‌فرمایند:

«... سزاوار است که عبد بعد از هر صلوٰة طلب رحمت و مغفرت نماید از برای والدین خود که ندا می‌رسد مِنْ قَبْلِ اللَّهِ كَه از برای تو است دو هزار و یک ضیعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود.»<sup>۳۶</sup>

بر همین اساس است آنچه که در باب شانزدهم از واحد دوم بیان فارسی آمده است:

«... وصیت می‌کنم کلّ اهل بیان را که اگر در حین ظهور من يظهره الله کلّ موفق به آن جنت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لكم ثمّ طوبی لكم ثمّ طوبی لكم. والا اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده و به آیات، قبل از عدد اسم الله الاغیث که کلّ داخل شوید و اگر نشده و به عدد اسم الله المستغاث متنه شده و شنیده‌اید که نقطه ظاهر شده و کلّ یقین نکرده‌اید رحم بر انفس خود کرده و کلّ بكلیه در ظلّ اون نقطه ظاهره که کلّ داخل نشده‌اید مستظلّ گردید و اگر بشنوید ظاهر شده صاحب نفسی به آیات و اولو العلم آن زمان تصدق او نموده، نه معروفین از اولو العلم بلکه مدققین نظر به مثل این زمان که آنها محتاج مانده و مدققین نظر و صاحبان منظر اگرچه بر لباس فقر و مسکن بوده سبقت به دخول جنت گرفته و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده، تأمل نکرده و کلّ داخل شوید در ظلّ ظلال او که اوست اول و آخر و او است ظاهر و باطن و اگر شنیدید در تصرّع و ابتهال برآمده که فضل خدا الى المستغاث از شما مقطوع نگشته و اگر شنیدید الى مستغاث ظاهر گشته من

هو محبوبی و محبوبکم و مليکی و مليککم فاذا لا تصبرنَ قدر ما يتنفسَ  
نفس ولتدخلنَ كلّکم اجمعون فی ظلَّ الله ولا تقولنَ لم وبم فانَ هذا من  
اعظم امری. ایاکم لا خلصنکم عن نار بعْدکم بما قد اذنَ لکم بهذا. ان یا  
أهل البيان کلُّ تشکرون که اگر نفسی به قدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و  
یک سال نماید بلاشبھه در دین بیان نیست و داخل نار است الا آنکه  
ظهورالله ظاهر نشود که آن وقت کلَّ مکلف به ابتهال و تصرع هستید. نه  
این است که به مثل یهود مانده که عیسی بیاید و نه به مثل نصاری که  
محمد بیاید و بمانند و نه به مثل امت محمد (ص) که قائم آل محمد ظاهر  
شود و بمانید . . . .<sup>۳۷</sup>

آیات مبارکة منقوله از نظر اهل بیان و از لیان سند محکمی است بر سال ظهور «من يظهره الله» که از نظر ایشان می بایست در سال ۲۰۰۱ بعد از ظهور نقطه اولی ظاهر شود. لیکن مسئله اساسی در همین آیات مذکوره، این است که اگر سال ۲۰۰۱ را ملاک برای ظهور «من يظهره الله» قرار دهیم، در چند جمله قبل نقیض آن را مشاهده می نمائیم، چه که حضرت باب اعظم به صراحة می فرمایند: «اگر شنیدید ظهور ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کلَّ داخل شوید.»

«اغیث» به حساب ابجد برابر است با عدد ۱۵۱۱. کلام صریح حضرت اعلیٰ این است که قبل از اغیث یعنی ۱۵۱۱ هر کس به آیات ظاهر شد به او ایمان آورید. و این مسلم است که قبل از «اغیث» یعنی ۱۵۱۱ حدی در آیات نیست که چند سال قبل باشد. می تواند سنه ۹ یا سنه ۱۹ بعد از ظهور باشد. یعنی از زمان شهادت حضرت رب اعلیٰ به بعد هر زمان که من يظهره الله اراده فرمایند قبل از «اغیث» است و منتهای این انتظار «الى مستغاث» تعیین شده. اساساً تأکید هیکل اطهر بر این اصطلاحات و اعداد ذکری است در تنبه و هوشیاری اهل بیان، چنانچه در همین آیات می خوانیم: « . . . الا آن که ظهور الله ظاهر نشود که آن وقت کلَّ مکلف به ابتهال و تصرع هستید. نه این است که به مثل یهود مانده که عیسی بیاید و نه به مثل نصاری که محمد بیاید و بمانند و نه به مثل امت محمد (ص) که قائم آل محمد ظاهر شود و بمانید.»

بنابر این تأکید حضرت رب اعلیٰ تأکید بر هشیاری و بیداری اهل بیان در انتظار ظهور «من يظهره الله» است و اساساً مفهوم «انتظار» در آثار حضرت باب یکی از محوری ترین اصول است. در جای جای این آثار اهل بیان را هشدار داده و انذار فرموده‌اند که مبادا در حین ظهور به امور ثانوی و فرعی از شناخت نفس ظهور محتجب گرددند. و الا در کدامیک از جملات و آیات فوق تصریح بر این شده که من يظهره الله نمی‌تواند قبل از ۲۰۰۱ ظاهر شود. حتی تأکید می‌فرمایند که اگر در ۲۰۰۱ نیز ظاهر نگشت مانند پیروان سایر ادیان نشینند به انتظار، بلکه می‌فرمایند: «کل مکلف به ابهال و تضرع هستید.» تا شاید فضل الهی شمول عام یابد و من يظهره الله موعود ظهور فرماید.

نکته دیگری که در باب مسأله «مستغاث» باید بدان اشاره نمود این نکته است که اگر بر فرض، مسلم بگیریم که ظهور من يظهره الله در دو هزار و یک سال بعد از ظهور حضرت نقطه اولی می‌باشد صورت گیرد، این تعیین تاریخ و تحديد بواسطه نزول آیات بعدی در ابواب لاحق منسوخ گردیده است.

از جمله مباحث خاص دینی مبحث «ناسخ و منسوخ» است که در جمیع ادیان سلف امثله و شواهدی بر این امر می‌توان یافت که با نزول تدریجی آیات بر مظهر الهی بعضی از احکام که از قبل نازل گردیده بود منسوخ می‌گردد. این مسأله تا بدان حد مورد توجه است که در علوم قرآنی از جمله مباحث مهم تلقی می‌شود. از آنجا که ابواب کتاب مستطاب بیان فارسی به ترتیب زمانی در قلعه ماکو نازل گردیده و ترتیب ابواب آن در حین نزول معین گردیده است لذا آیات ابواب لاحق در باب «مستغاث» می‌تواند ناسخ آیات سابق در این باره باشد و چنانچه در باب پانزدهم از واحد سوم چنین نازل:

«... کسی عالم به ظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی را بجا آورند. اگرچه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمة الله مرتفع گردد و انما الدلیل آیاته وجود علی نفسه نفسه اذ الغیر يعرف به و هو لا يعرف بدونه سبحان الله عمماً يصفون ...»<sup>۳۸</sup>

چنانچه ملاحظه می‌گردد در این آیات منیعه حضرت رب اعلیٰ به کلی تاریخ و تحدید را برای ظهور حضرت من‌یظهره‌الله منتفی دانسته‌اند و ظهور را در هر آنی محتمل‌الوقوع می‌دانند. لذا این آیات می‌تواند ناسخ آیات مندرج در باب شانزدهم از واحد دوم منظور گردد. هرچند که در آن آیات نیز هرگز تحدید زمانی و تعیین تکلیف برای ظهور موعد در نظر گرفته نشده و پیام کلی این آیات هشدار و انذاری است در باب ظهور من‌یظهره‌الله و لا غیر.

علاوه بر آن که به نص صريح حضرت باب اعظم کسی به غیر از ذات‌الهی عالم به ظهور نیست، بر فرض آن که مسلم بدانیم که سال ۲۰۰۱ سال ظهور حضرت من‌یظهره‌الله است، با ظهور حضرت بهاء‌الله در این حکم‌الهی بداء شده و بداء از قوانین‌الهی است و حق است. حضرت رب اعلیٰ در باب سوم از واحد چهارم کتاب بیان فارسی درباره بداء می‌فرمایند:

« فی ان البداء لله حقٌّ ملخص این باب آن که خداوند عبادت کرده نمی‌شود به هیچ چیز مثل بداء، زیرا که بداء اعتراف به قدرت او است بر مایشاء. اگر نفسی عبادت کند او را به آنچه در امکان فوق او متصوّر نیست همین قدر که اعتراف به بداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده می‌گردد که اگر بخواهد او را داخل در نار فرماید مقتندر بوده و هست و لم و بم کسی نتواند گفت در فعل او. زیرا که عادل است در قضای خود و همچنین بر عکس . . . »<sup>۳۹</sup>

بداء در اصطلاح دینی یعنی تغییر حکم‌الهی و آشکار شدن حکم جدید در برابر حکمی که از قبل برقرار بوده. نمونه تاریخی بداء در ظهور حضرت رب اعلیٰ تغییر حکم‌الهی در باب تجمع اصحاب حضرت اعلیٰ در کربلا بوده است. این حکم‌الهی در «قیوم‌الاسماء از قلم حق نازل گردید»،<sup>۴۰</sup> لیکن با توجه به ضوابط علماء در کربلا و مخالفتهاش شدید آنان، بعد از اتمام سفر حج و ابلاغ پیام‌الهی به علماء و حاجات حاضر در آن مراسم، حکم‌الهی بر این قرار می‌گیرد که اصحاب به اصفهان و در صورت اقتضاء به شیراز عزیمت نمایند.

بر همین قیاس، برفرض مسلم گرفتن تاریخ ۲۰۰۱ بعد از ظهور حضرت نقطه اولی، همانگونه که مذکور گردید این حکم بنابر اقتضاء بداء گردید و احکام دیگری که

همانا تصريح بر قرييٰت ظهور حضرت من يظهره الله دارد، نازل گردید. حضرت بهاء الله در همین خصوص در کتاب بدیع می فرمایند:

«... بدان که حق جلّ شأنه به هیچ حجابی محجوب نه و به هیچ حدودی محدود نخواهد بود. ظاهر می شود به هر قسم که اراده فرماید، چه که لم یزل مقتدر بوده و خواهد بود و هرگز قدرت کلیه اش سلب نشده و نخواهد شد. حال به وهم شما اگر حق به دستور العمل معرضين ظاهر شود قدرتش را چه تأويل می نمائی. چه که از بيان شما چنان مستفاد می شود که لابداً باید به این قسم ظاهر شود و قادر نیست به غير آنچه شما نوشته اید مظہری از مظاہر خود را در ارض بفرستد. فبیش ما ظنتم و نظنون... فوالله روایح متنه کثیفه از اشارات کلمات آن انفس مشركه بر عالم و اهل آن مرور نموده. از خدا می طلبیم که صرصر عنایتی بفرستد و این اریاح را معدوم نماید. خود آن مشرکین خمسین الف سنه یوم قیامت را مستدلّند که به یک ساعت منقضی شد. بگو ای بی بصران همان معنی در اینجا جاری. پنجاه هزار سنه در ساعتی منقضی شود حرفي ندارید، ولکن اگر دوهزار سال به وهم شما در سینین معدوده منقضی شود اعتراض می نمائید...»<sup>۴۱</sup>

«خمسین الف سنه» عبارتی است که در آیه ۴ از سوره معارج (درجات) از سور قرآنی نازل گردیده است و در توصیف آخرالزمان و یوم قیامت است، چنانکه می فرماید: «تَرْجُمَةَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمِ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةً». یوم قیامت یومی است که به فرموده حضرت عبدالبهاء: «امور عظیمه و وقایع کلیه و حوادث بی نهايه که ظهور و اجرایش منوط به مدّت خمسین الف سنه است در آن یوم واحد مجری گردد».<sup>۴۲</sup> این مسئله ای است که حضرت رب اعلی در بيان عظمت یوم ظهور خود بیان فرموده اند که چگونه پنجاه هزار سال در ساعتی به ظهور هیکل اطهر منقضی شد. اگر این امر مورد قبول اهل بیان است، پس آیا نمی توان پذیرفت که ۲۰۰۱ سال در ۹ یا ۱۹ سال منقضی گردد؟

با عطف نظر به مطالب فوق و توجه به قدر عددی کلمه «مستغاث» شاهدی دیگر از آثار حضرت باب اعظم نقل می گردد که در آن ذکر «مستغاث» آمده، لیکن

صرفاً قدر عددی این کلمه مورد نظر بوده و نه مفهومی دیگر. حضرت اعلیٰ در باب دوم از واحد پنجم کتاب بیان فارسی می‌فرمایند:

«ملحّص این باب آن که لایق است بر مقتدرین در بیان که هیجده مسجد جدا جدیداً به اسم حروف حیّ من يظہرہ اللہ بنا کنند که مدلّ باشد از برای حروف حیّ اوّل و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر توانند ارتفاع دهنند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست. گویا دیده می‌شود که به عدد اسم مستغاث در آن مساجد لنترهای مرتفع آویخته که مثل کوکب سماء شرق است . . . .»<sup>۴۳</sup>

همانگونه که ملاحظه می‌گردد منظور از ذکر «مستغاث» در آیات فوق صرفاً بیان کثرت چراغهای روشن در آن مساجد است و نه چیز دیگر.

لیکن همانطور که اشاره شد علاوه بر مقدار عددی کلمه «مستغاث» در ابوابی که به آنها اشاره گردید، اساساً اهمیت این کلمه در مفهوم خاصی است که در آن مختصی است. باب دهم از واحد هفتم یکی از پیچیده‌ترین ابواب کتاب مستطاب بیان است که حضرت ربّ اعلیٰ در آن به تلویح و اشاره به قربت ظهر حضرت من يظہرہ اللہ اشاره می‌فرمایند که ذیلاً نکاتی چند در خصوص مطالب مندرج در این باب بیان می‌گردد. این باب واحد چه در بیان عربی و چه در بیان فارسی در وجوب استعمال حرز یا طلس مهیکل اسم «مستغاث» برای فرزندان در حین تولد آنان است. چنانکه در ابتدای باب می‌فرمایند: «فلتحرزنَ كلَّ نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولُّده و لا ينبغي لاحد ان یترکه»<sup>۴۴</sup> در ادامه این باب حضرت ربّ اعلیٰ می‌فرمایند:

« . . . در اسماء اللہ هیچ اسمی تعادل نمی‌کند عدد آن با اسم مستغاث و آن اعلیٰ ثمرة اسماء است که به متنهی اليه ظهور رسید و در آن ظاهر نیست الا واحد اوّل و در واحد اوّل نیست الا واحد اوّل که در قرآن رسول اللہ (ص) هست و در بیان ذات حروف السبع و قبل از قرآن عیسیٰ بود و بعد از بیان من يظہرہ اللہ. اعراش در ظهورات مختلف ظاهر می‌شود و الا مستوىی بر اعراش که مُعرَّی از حدّ حدود است همان مشیت اوّلیه است که اعراش او را متغیر نمی‌کند . . . .»<sup>۴۵</sup>

با تأمل در آیات فوق اصطلاح «مستغاث» معنای حقیقی خود را می‌باید. بدین معنی که اولاً: این اسم از اسماء الله است و بالاتر از آن هیچ اسمی از اسماء الهی قرار نمی‌گیرد. ثانیاً: اسم «مستغاث» معادل «واحد اول» یعنی مظهر الهی در هر دور است. چنانچه اشاره فرموده‌اند که منظور از واحد اول در قرآن رسول الله (ص) هست و در دور بیان حضرت نقطه اولی و در دور انجیل حضرت عیسی و در نهایت در دور منیظه‌رالله نفس مقدس حضرتش می‌باشد. بنابر این منطقاً منظور از «مستغاث» اشاره صریح به «منیظه‌رالله موعود» است و نه اشاره به مقدار عددی آن. حضرت رب اعلی در همین باب می‌فرمایند:

«... و هیچ اسمی اعلی عدد از اسم مستغاث نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللهم که اعداد طرح کنی واحداً بعد واحد اسم احمد ناقص می‌شود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم مستغاث را عدد اسم حی زائد می‌آید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدل بوده علی الله. از این جهت امر شده که کل از حین انعقاد نطفه محرز کنند آن هیکل را به هیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد. زیرا که از مبدأ ظهور تا آخر خدا داناست که چقدر شود. ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر شد به نقص اسم هو. در بیان خدا عالم است که تا چه حد رسد و زیرا که در این معیاری نیست. زیرا فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید. زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود، هر وقت که بین استعداد ظهور را در میان مرایای افثأة مسبحین می‌شناساند خود را به کل به اذن الله عز و جل. زیرا که از برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا بالله عز و جل...»<sup>۴۶</sup>

اگر قدری در بیان مبارک فوق دقیق شویم به وضوح اشاره حضرت اعلی را به سنه ظهور منیظه‌رالله در خواهیم یافت. بدین صورت که: عدد اللهم برابر با یکصد و شش است که اگر آن را در عدد واحد یعنی نوزده ضرب نمائیم، عدد دو هزار و چهارده حاصل می‌گردد که عدد «مستغاث» معادل عدد احادیث یعنی سیزده از آن کمتر است. حال اگر الف و لام را که برابر با سی و یک است بر عدد مستغاث که دو هزار و یک می‌باشد بیفزاییم عدد بدست آمده معادل دو هزار و سی و دو

خواهد شد. ماحصل تفاضل این دو عدد یعنی ۲۰۳۲ و ۲۰۱۴ عدد «حی» می‌شود که همان هیجده است. حضرت اعلیٰ در ادامه به صراحةً تمام می‌فرمایند: و در یوم قیامت مظہر آن یعنی مظہر اسم حی که مدل بر خداوند است ظاهر می‌شود. در اصطلاح شناسی بیان «یوم قیامت» اشاره به ظہور مظہر الهی است، چنانچه در باب هفتم از واحد دوم بدین معنا اشاره فرموده‌اند.<sup>۴۷</sup> لذا مظہر اسم حی همان «واحد اول» یعنی مظہر امرالله است که در عدد اسم حی ظہور خواهد فرمود. بنابر این اگر مبنای این محاسبات را سال اظهار امر حضرت باب قرار دهیم یعنی ۱۲۶۰ و عدد ۱۸ را برآن بیفزائیم عدد ۱۲۷۸ حاصل می‌گردد. می‌دانیم که حضرت بهاءالله در پایان سال هیجدهم در باغ رضوان خطاب به اهل بیان اظهار امر فرمودند.

لذا با توجه به توضیحات فوق به قاطعیت می‌توان گفت که آنچه از لیان در باب کلمه مستغاث و مقدار عددی آن یعنی سال ۲۰۰۱ بعد از اظهار امر حضرت اعلیٰ، بیان نموده‌اند هیچ پایه و اساس ندارد و صرفاً برداشتی اشتباه است. به علاوه در جمیع آثار حضرت رب اعلیٰ اشارات صریح به قربیت ظہور است. از جمله در باب سوم از واحد ششم کتاب بیان فارسی چنین نازل:

«... و در ظہور من یظهره الله خداوند عالم است که در چه حد از سن ظاهر فرماید او را ولی از مبدأ ظہور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان به حرفى ظاهر می‌گردد از کل خلق که بعد از اون دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظہور قبل را نمایند الا به ظہور بعد. چنانچه در این ظہور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد سال را نگذارند که از حد باب تجاوز نماید و اگر موفق نگشت به اظهار ثمرة وجود خود، خود بنفسه محتاج ماند. ولکن در ظہور حق منتهای سرعت نموده که امرالله اسرع است از هر شیئی و در حین استماع ظہور، کل علی ما یمکن، ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر قدر لمحهای فصل بهم رساند محو می‌گردد کل آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود الا آن که در ثمرة بعد ظاهر شود. یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید ...<sup>۴۸</sup>

ملاحظه می‌گردد به چه صراحةً به قریبَت ظهور من يظهره الله اشاره فرموده‌اند.  
توجه به عبارات ذیل، پیام الهی مندمج در آن را روشن‌تر می‌سازد:

۱- خدا عالم است به ظهور من يظهره الله. ۲- از مبدأ ظهور تا عدد واحد یعنی ۱۹ مراقب بوده. ۳- در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر می‌گردد. ۴- عدم اظهار ثمرات ظهور قبل الا به ظهور بعد.

حضرت ربّ اعلیٰ صراحتاً فاصلة زمانی میان ظهور تا سنه ۱۹ بعد از ظهور را با فاصلة زمانی میان ظهور حضرت محمد و ظهور خود مقایسه فرموده و در یک صقع قرار داده‌اند و همچنین تصريح فرموده‌اند که: «در ظهور حقّ منتهای سرعت نموده که امرالله اسرع است از هر شیئی.»

در کتاب «دلائل السبعه فارسيه» در خصوص علم کلّ شیئ می‌فرمایند:

«... چقدر فضل خدا تام و کامل است و چقدر مردم بعيد. چقدر تمنا نمودند که یک آیه از رسول خدا بشنوند و حال که مثل غیث هاطل از سماء رحمت الهی آيات نازل می‌شود کسی نیست که بشنو و اهل بیان هم من بعد تمنا خواهند نمود ممتحن به من يظهره الله جلّ ذکره خواهند شد. و از جمله ادلة متقنه علم کلّ شیئ است در نفس واحد که به حدّ اعجاز است اختراع آن در کتاب هیاکل واحد بیان.<sup>۴۹</sup> علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از این مطلع نشده و ثمرة آن این که در حروف مشاهده می‌نماید که چگونه کلّ شیئ در یازده درجه که هیکل هویت باشد جمع می‌گردد و هیکل اول را که در بحر اسماء سیر دهی به نوزده منتهی می‌شود و داخل عدد بیست نمی‌شود. و اظهار این علم حجتی است بالغه بر کلّ اگر تعقل نمایند...»<sup>۵۰</sup>

مشابه همین بیان و همین مضمون در کتاب «پنج شأن» فارسی آمده است:

«... مجمل قول آن که کلّ شیئ از حروف ثمانیه و عشرين خارج نیست. همین قسم هم تکوین کلّ شیئ از معانی این حروف خارج نیست. و این حروف را حقّ سبحانه و تعالی در یازده درجه جمع فرموده به علم خود و آن را به هیکل مشیت اولیه که انسان اول است قرار داده که ظاهر هیکل هاء باشد و باطن واو و در ظلّ این هیکل هیجده هیکل جعل

فرموده در بحر اسماء و بیست نتواند شد. زیرا که منتهی الیه عدد اسماء اسم مستغاث بوده و نظر که در هیاکل شود. استنباط این مطلب بر نحو اکمل خواهد شد . . .<sup>۵۱</sup>

علاوه بر آنچه ذکر گردید در دیگر آثار حضرت باب نصوص متعدده دال بر قربت ظهور حضرت موعود ذکر گردیده است. حضرت بهاءالله در کتاب بدیع به این آيات و نصوص اشاره می فرمایند، قوله العزیز:

« . . . بشنو از این عبد و سبحات اوهام را خرق کن و به حق بنفسه ناظر باش چه که دون او مخلوق اویند و به کلمه‌ای من عند او ظاهر و ابدأ بدون خود معروف نگشته، بلکه ماسوایش به او معروف بوده و خواهد بود. چشم به نفس ظهور و بما یظهر من عنده داشته باش و شکر کن پروردگار را که ظاهر فرمود مظہر نفس خود را بگته. چنانچه نقطه بیان می فرماید: «و لقد قرب الزوال و انتم راقدون». <sup>۵۲</sup> شمس در قطب زوال مشرق و مضی و این مقام شکر است نه شکایت. رحمت را نعمت مدان و نعمت را غضب مشمر. اگرچه لم یزل ظهور مظاہر احادیه نعمت ابرار و نعمت فجّار بوده و خواهد بود، فجّار و اشارار لازال نعمت را نعمت انگاشته‌اند و عنایت صرفه را غضب دانسته‌اند. در تکمیل دوره ذکر نموده بودی بشنو بیان مُتل بیان روح من فی حقایق الاکوان فداء را که به نص صریح می فرمایند، قوله جل کبریائیه: «مِنْ أَوْلِ ذَلِكَ الْأَمْرِ إِلَى قَبْلِ ازْ يَكْمِلُ تِسْعَةَ كَيْنُونَاتِ الْخَلْقِ لَمْ تَظْهُرْ وَإِنَّ كُلَّمَا قَدْ رَأَيْتَ مِنَ النَّطْفَةِ إِلَى مَا كَسُونَاهُ لِحْمًا. ثُمَّ اصْبَرْ حَتَّى تَشَهَّرَ خَلْقُ الْآخِرِ إِذَاً قُلْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالقِينَ وَ اشْهَدْ أَنَّ فَرْقَ الْقَائِمِ وَ الْقَيْوَمِ عَدْدُ تِسْعَةَ. ذَلِكَ مَا تَكَلَّمَنَ الْكَيْنُونَيَّاتُ فِي مَقَاعِدِهِنَّ ذَلِكَ فَرْقٌ بَيْنَ كُلَّ أَعْظَمٍ وَ عَظِيمٍ .». <sup>۵۳</sup> و در مقام دیگر: «فَلَتَرَاقِبْ فَرْقَ الْقَائِمِ وَ الْقَيْوَمِ ثُمَّ فِي سَنَةِ التَّسْعَ كُلَّ خَيْرٍ تَدْرِكُون». <sup>۵۴</sup> و در این مقام نازل: «هَذَا مَا وَعَدْنَاكَ قَبْلَ حِينَ الَّذِي اجْبَنَاكَ. اصْبَرْ حَتَّى يَقْضِيَ عَنِ الْبَيَانِ تِسْعَةَ إِذَاً قُلْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْمُبْدِعِينَ.». <sup>۵۵</sup> ای صاحب بصر و انصاف دار علی زعم خود چشم بگشا و از ظهور تسع تا حین خلق آخر مشاهده کن و به تبارک الله احسن الخالقین

و تبارک الله احسن المبدعين ناطق شو. ملاحظه کن که در تکمیل خلق و اعظمیت ظهور بعد در فرق قائم و قیوم و همچنین اعظم و عظیم تصریحاً من غیر تلویح می‌فرمایند و چون مدت منقضی شد و میقات الله به آخر رسید ظهر جمال التسیع بسلطان میین . . .<sup>۵۶</sup>

حضرت بهاءالله در پاسخ به شبهه «تکمیل بیان»، تکمیل دوره را منوط به ظهور الله دانسته‌اند و تأکید می‌فرمایند که باید به حق ناظر بود نه به طول مدت و زمان. چنانچه می‌فرمایند، قوله تعالی:

« . . . و دیگر معلوم نشد مقصود شما از تکمیل چه بوده. اگر مقصود تکمیل آیات الهیه است که آن در حین نزول کامل و ابداً در آن ساحت نقص راه نداشته و نخواهد داشت. ما نزل من عنده کان کاملاً من قبل و یکون کاملاً من بعد و فی الحین و اگر مقصود تکمیل نفوس است که نفوسی مشاهده شده، هر چه مدت طول کشید ناقص‌تر ظاهر شده‌اند. چنانچه در منتهی دوره فرقان، به عقیده شما منتهی کمال رؤسای آن عصر آن بود که جمیع الواح الله را طرد نموده و به رسول الهی وارد آوردند آنچه شنیده‌اید و یا از تکمیل، تکمیل اعمال ظاهریه مقصود است. اگر اینست که مشاهده شده اکثری را همان اعمال سبب احتجاب گشته. چنانچه ملاحظه شد که عاملین فرقان چون ظهور نیز اعظم را مخالف اعمال خود مشاهده نمودند فتوی بر قتلش دادند و سفك دم مطهرش نمودند و هم چنین اهل انجیل و هم چنین اهل تورات تا منتهی شود ظهورات به بدیع اول. بدانکه تکمیل کل شیء منوط به قول و تصدیق نقطه حقیقت بوده. بشنو که نقطه بیان روح ما سواه فداه چه می‌فرماید که شاید از کوثر بیانات رحمن از غبار تیره اشارات مظاهر شیطان مطهر شوی. اگرچه یقین است کلمات الله در او اثر ننموده و نخواهد نمود، ولکن لحافظ الله در اکثر بیانات متوجه افتدۀ مخلصین از عباد خود بوده، چه که آن نفوس مقدّسه منقطعه روایح مسک معانی را از فرسنگ‌های بعیده استشمام نمایند و به کلمات الهی از کلمات عالمین منقطع شوند. قوله تبارک ذکره: «فانه لو يجعل ما على الارض نبياً، ليكوننَّ انباء عند الله.» از این بیان رحمن

حقیقت تکمیل را ادراک کن که شاید متنبّه شوی و خزف اشارات به بحر لؤلؤ معانی هدیه نفرستی و موقع شوی به اینکه کلّ امور از حقّ ظاهر و به حقّ راجع و به تصدیق او ثابت و محقق.

«قدرتی تفکر نما مع آن که منتهی رتبه تکمیل هیاکل بشریه به رتبه نبوت است و اکثری این رتبه بلند اعلیٰ را محال دانسته‌اند که نفسی به آن مقام فایز شود. مع ذلک می‌فرمایند: اگر آن ظهور اعظم اراده فرماید جمیع ما علی الارض را به این رتبه که اکمل مراتب بوده نزد کلّ فایز می‌فرماید. فو عمره لمثل هذا التربّ یبغی ان نفدي انفسنا و ارواحنا ثمّ ذواتنا و حقایقنا و هذا قليلٌ عند ظهور عطایاه و بروز مواهبه الّتی احاطت الثقلین. اگر نفسی به دوام ملک و ملکوت عمر نماید و به کلّ اعمال عامل شود و در ظهور اقلّ من آن توقف نماید، جمیع اعمال او که در زمن لا يحصل عامل بوده هباء می‌شود، بلکه وجود و کینونتش لاشیع می‌شود تا چه رسد به تکمیل او و همچنین اگر در این مدت نعوذ بالله تارک کلّ اعمال بوده و در حین ظهور فایز به قول بلی شود، جمیع اعمال در حقّ او ثبت و عند الله کامل بوده و خواهد بود. بر تکمیل دوره احدی الا الله مطلع نه، بسا که در اقرب من آن تکمیل ظاهر و بسا که در الف سنه و فوق آن تکمیل نمی‌شود و این بسی واضح است که تکمیل هر شیع به تصدیق الله بوده نه به طول مدت و ظهور اوهام ناس. نفس ظهور بعد بنفسه دلیل بر تکمیل ما ظهر فی ظهور القبل بوده. بحقّ ناظر باشید نه به طول مدت و زمان؛ چه که حقّ قادر است در آنی کلّ اوان را منقضی فرماید و یا آنکه یک آن را در صد هزار سنه امتداد دهد . . .»<sup>۵۷</sup>

### مسئله نام «بهاء»

از لیان بر خلاف نصّ قاطع طلعت اعلیٰ درباره نام مبارک «بهاء» که به شهادت تاریخ، نام و لقب خاصّ جمال قدم می‌باشد و علی‌رغم اینکه بعد از واقعه بدشت این عنوان مبارک لقب خاصّ جمال ابهی بوده است؛ این نام را صرفاً از اسماء و صفات الهی قلمداد نموده‌اند. در نامهٔ میرزا مهدی این شبّه به این صورت مطرح

است: «عرض دیگر آنکه تعریفات حضرت باب به جهت شخص معین بهاء است و به جهت مسمای بعینه است و یا به جهت اسم بهاء؟ اگر به جهت مسمای بعینه و شخص مخصوص است، این اول حرف است و محتاج به دلیل است؛ بیان فرموده که در کجای بیان و به چه عبارت است؟ و اگر به جهت اسم بهاء است این اسم از اسماء الله است و تعریفات اسماء الله اختصاص به اسم بهاء ندارد؛ اسم جلال و جمال را نیز تعریف فرموده و هكذا کل اسماء الله را. پس هر میرزا کمال و میرزا جمال باید ادعای این امر نماید.»

چنانچه مشاهده می شود از لیان نام مبارک «بهاء» را که لقب خاص حضرت بهاء الله قبل از اظهار امر علنی مبارک بود، مانند یکی از اسماء الله تلقی می نمایند که اشاره به فرد خاصی ندارد. لیکن بر اساس آثار موجوده از حضرت رب اعلی و مدارک باقی مانده از اصحاب اولیه آن حضرت این نام مبارک دلالت بر وجود مقدس حضرت بهاء الله می نماید. در بحث «ادعای مرآتیت اولیه و وصایت از جانب میرزا یحیی» اشاره به اسنادی تاریخی شد که دال بر این بود که نام «بهاء» لقب خاص جناب میرزا حسین علی نوری یعنی حضرت بهاء الله است. از جمله به کتاب نقطه الكاف - تاریخ منسوب به حاجی میرزا جانی شهید - اشاره گردید و نیز به نامه هائی از جنابان ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) و سلیمان خان تبریزی اشاره شد، که این هر دو نیز از شهدای واقعه مذبحه کبری هستند.<sup>۵۸</sup> و نیز به آیه مبارکه «اننی انا حی فی الافق الابھی» نازله در توقيع خطاب به ازل اشاره گردید که منظور هیکل اطهر از «افق الابھی» با توجه به قرائن موجود در آثار حضرتش اشاره به حضرت بهاء الله دارد.<sup>۵۹</sup> چیزی که جای تعجب دارد این است که گویا میرزا مهدی نمی دانسته که از لیان در سالهای بعد جسارت را به حد اعلی رسانده و عنوان «بهاء الله» را لقبی از القاب میرزا یحیی' قلمداد می نمایند؛ چنانچه میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی در نگارش کتاب «هشت بهشت» اقدام به جعل این اکاذیب نمودند.<sup>۶۰</sup> ایشان بمانند غالب مورخین دروغین تصوّراتشان بر این استوار بود که «درووغ هر چه بزرگتر باشد باور آن سهل تر است». و جالب تر آن که هیچ سند و مدرکی دال بر صحّت آنچه ادعا نموده اند ارائه ننموده اند.

ذیلاً آیاتی از کتاب مستطاب بیان عربی نقل می‌گردد تا مشخص شود که منظور از اسماء مبارک «بهاءالله» و «بهاءالله» اشاره به فرد معین است که با توجه به قرائن موجود اشاره صریح است به حضرت بهاءالله. حضرت رب اعلی در کتاب الجزاء می‌فرمایند، قوله العظیم:

«... ثم السادس انتم قدام طایفة تظهر فيه النقطة لا تقدمون. انهم كانوا مؤمنين. اولئک خیر من على الارض و لو علم الله خيراً منهم في الايمان، ليظهره منهم. انتم الى ابيه و امه و ما كان معه و من آمن به من اولى قرابته من الله تسلمون. ان انت تحسن بكل نفس لعلكم تدركون. هذا قبل ان يظهره وبعد ذلك انت ستدركون و تعلمون. عليك ان يا بهاءالله ثم اولى قرابتك ذكر الله و ثناء كلشيء في كل حين و قبل حين و بعد حين...»<sup>۶۱</sup>

چنانچه مشهود است در این آیات منیعه حضرت رب اعلی بشارت ظهور حضرت من يظهري الله را داده‌اند. سپس در مقام تحيّت خطاب «يا بهاءالله» به آن حضرت می‌فرمایند و بر آن حضرت و وابستگان و نزدیکان حضرتش درود و ثنای الهی می‌فرستند. از همین آیات می‌توان حکم کرد که نام مبارک «بهاء» به تنها از اسماء الهی است، بلکه لقب خاص است از برای حضرت بهاءالله، چه که قبل از اظهار امر نیز حضرتش در بین اصحاب حضرت رب اعلی به همین نام و لقب شناخت شده بودند. بر همین اساس است که از لیان در نوشته‌های بعدی خود مانند «هشت بهشت» موضع را قدری تغییر داده‌اند و عنوان بهاءالله را به عنوان لقبی برای میرزا یحیی' عنوان نمودند.

شبهات و ایرادات متعدد دیگر نیز می‌توان در نامه میرزا مهدی یافت که جمیعاً حکایت از توهمات و برداشت‌های ناصحیح معرضین از اهل بیان محسوب است، که پاسخ غالب این شبهات در بخش‌های قبل ارائه گردیده است. ایراداتی از این قبیل که:

۱- هنوز علام ظهور و بعد از ظهور حضرت رب اعلی (حضرت قائم) ظاهر نشده است و بر این اساس ظهور جدید نمی‌تواند ظاهر شود.

- ۲- حضرت باب در تمام نوشتگات از برای اشخاصی که تمیز آیات نمی‌دهند تصریح فرموده و اماً از برای اشخاصی که تمیز آیات می‌دهند، فرموده که او (میرزا یحیی) خود صاحب آیات است.
- ۳- حضرت اعلیٰ میرزا یحیی' را ثمرة خود خوانده و فرموده آیات او از من است و من او هستم. او من می‌باشد.
- ۴- میرزا یحیی' مدعی مقام حقیقت خود می‌باشد. آیات او در اطراف منبسط است.
- ۵- شخص مدعی در نهایت باید یکی از ادلاء و مرایا باشد. مرایا را نیز مراتب است و حاکی بالتمام از نسل یکی خواهد بود و آن را حضرت ربّ اعلیٰ حصر در میرزا یحیی' نموده است.
- ۶- قطع نظر از کل سخن‌ها الآن میرزا یحیی' مدعی هر مقامی که فوق آن تصور نشود می‌باشند، آنهم به دلیل آیات.
- ۷- اگر ایشان قادر بر نوشتن به همان نوع که گفته شد بودند، باز دلیل بر انکار و تکفیر میرزا یحیی' نیست، بلکه یکی از اولیای دوره بیان هستن، آنهم به تصدیق میرزا یحیی'.
- ۸- اگر مدعی این مقام حجتی به غیر از آیات دارند بفرمائید. اگر حجت همان آیات است میرزا یحیی' علاوه بر نصّ صریح، ادعای بالاتر و بیشتر و بهتر دارد و مجلدات کثیره در دست دارد و نیز میرزا یحیی' مدعی آن است که کل آیات مدعی را که در مدت عمر نوشته در یک روز خواهم نوشت.
- ۹- اینکه طفل هفت‌ساله ایشان هم آیه می‌گویند، پس نفس آیات دلیل بر اصل شجره نخواهد بود. شیعه دیگر لازم است بعنوان حجت بیان شود.
- ۱۰- اگر صرف ادعا کفایت کند، دیان و میرزا غوغای و شیخ اسماعیل و حاجی ملا هاشم هم ادعای این امر نمودند و ادعای آنان باطل شده. پس محض ادعا کفایت نخواهد کرد.
- ۱۱- روش و سلوک مدعی حقیقت ربطی به حقیقت او ندارد. میرزا مهدی با القاء این شبهه سعی دارد این مسأله را در ذهن مخاطب خود وارد نماید که روش و

سلوک حضرت بهاءالله صرفاً به جهت جلب نظر اطرافیان بوده و مدخلیتی به حقیقت آن حضرت ندارد.

۱۲- از دیگر شباهات میرزا مهدی این است که آثار جمال ابھی نه بر اساس فطرت که بر اساس علوم تحصیلی و آكتسابی است.

۱۳- اقدامات میرزا یحیی' و سید محمد به جهت احقاق حق بوده است.

۱۴- از دیگر شباهتی که در نامه میرزا مهدی وارد آمده است این مطلب است که از جانب جمال ابھی و به دستور ایشان بر علیه میرزا یحیی' و تابعانش اقداماتی صورت گرفته است. متأسفانه این قبیل واقعیتها همواره از جانب میرزا یحیی' و اعوان وی بر علیه جمال مبارک پیروانش انجام داده‌اند، به صورت غیر واقع به تابعانش بر علیه جمال مبارک و پیروانش انجام داده‌اند، به صورت غیر واقع به حضرت بهاءالله نسبت داده‌اند. مثلاً در نامه میرزا مهدی آمده است که اختفاء و پنهان شدن میرزا یحیی' به دستور و بنابر نقشهٔ حضرت بهاءالله بوده است، تا از نام میرزا یحیی' سوء استفاده شود. وی می‌نویسد: «در مجلس‌ها صحبت می‌شود که جمال ابھی بنای فساد و فتنه گذاشته‌اند و مشهور شده که اول برادرش را قایم و پنهان کرده به اسم او نانی پخت، حالاً او را رد کرده می‌خواهند آجیل بخورند.»

آنچه در فوق آمده است و در طی مقاله سعی بر آن بوده است که اهم آن مطالب بررسی و تحلیل گردد شباهت و ایراداتی است که ازل و پیروان وی بر علیه امر ابھی و جمال کبریاء مطرح نموده‌اند. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب بدیع به لسان مخاطب نامه، در نهایت دقّت و به تفصیل به پاسخ‌گوئی و رد شباهت فوق پرداخته‌اند، به نحوی که فرد منصف را کفایت نماید و براطمنان بیفزاید.

در حال حاضر نیز بعضی کوتاه‌بیان و اصحاب غرض به اسم «بیان حقایق» سعی بر ارائه این شباهت به نسل حاضر دارند. کتب و نشریات و سایتهاي متعدد تحت عنوانين «بهائي پژوهی» و یا نام‌های دیگر از همین آبشخور سیراب می‌شوند. لذا توجه به آثار مبارکه‌ای که از قلم طلعت مقدسه در این خصوص نازل گردیده، بیش از پیش احساس می‌گردد. همانطور که در ابتدای مقاله عنوان گردید این مقاله سعی در بررسی اجمالی مطالب مندرج در «کتاب بدیع» دارد. مطالب

مطروحه حاصل مطالعاتی است که نگارنده در حد توان خود در آثار مبارکه حضرت بهاءالله و حضرت نقطه اولی داشته است. محرك این مطالعات همانا علاقه به درک و تفہیم مطالب مندرج در کتاب بدیع بوده است، زیرا همانگونه که اشاره گردید از نظر نگارنده مطالب و مفاهیم این کتاب مستطاب در میان آثار جمال ابھی علی‌رغم اهمیّت و جامعیّت مطالب آن، آنچنان که باید بررسی و کنکاش نشده است.

اقدامات یحیی' ازل و اعوان وی و نتایج حاصله از این اقدامات تمامی دو عهد اعلیٰ و ابھی و نیز بخش قابل توجهی از عهد میثاق و به تعبیری عصر رسولی را در بر گرفته است و بسیاری از مؤمنین از اهل بیان و اهل بهاء را به چالش کشیده است. لذا توجه به این حوادث و وقوف به آنها می‌تواند در تعیین هویت اهل بهاء و علت ایمانشان به حضرت بهاءالله نقشی مهم داشته باشد. از این روی از نظر نگارنده مطالعه «کتاب بدیع» همانند مطالعه «کتاب ایقان» می‌باشد در دستور کار هر بهائی علاقه‌مند به مطالعات امری قرار گیرد. مسک‌الختام این مقاله نقل بخشی دیگر از نصوص مبارکه است که ذیلاً نگاشته می‌شود. باشد تا کلام الهی راه‌گشای مسیر روحانی مؤمنین حضرتش شود. قوله تعالیٰ شأنه:

«... ایاکم، يا قوم، ان تحرّفوا كلامات الله عن مواضعها. ان اشهدوا بما شهد الله، ثم كونوا اخواناً على سرر متقابلين. ان اتحدوا على شأنٍ لا يجد احدٌ بينكم روائح الاختلاف. و باتحادكم يظهر امر الله بين بريته، و ثبت آثاره بين عباده، و تبرهنَ انواره بين العالمين. اميد چنان است که كلَّ به كلمة جامعه مجتمع شده به ذكر و ثنای حق مشغول شوند و به كمال انقطاع در ارض ظاهر گردند و به شأنی به نار حبَّ الهی مشتعل شوند که كلَّ به حرارت آن مشتعل شده به شطر قدس ناظر گردند. و آنچه از آیات الهی ادراک نشود از معدن و مبدأ آن سؤال نمایند. مقصود از این كلمه آن که مبادا در معنی کلمات مایین احبابی الهی اختلاف شود. و بدانند که کلمات الهیه كلَّ از نقطة واحدة ظاهر و به او راجع. ایاکم ان تشهدوا الاختلاف فيهنَ. اگرچه به ظاهر مختلف نازل شود در باطن به كلمة واحدة راجع و منتهی، چنانچه در بعضی مقام ذکر شده که احدی به معنی

کلمات الهی مطلع نه الا الله. شکی نیست که این قول حق است، چه که حرفی از حروفات متزله در هر عالمی از عوالم لایتنهای اثر مخصوصی و معانی مخصوصه به اقتضای آن عالم داشته و خواهد داشت. و همچنین حروفات و کلمات الهیه، هر یک کتر علم لدئی بوده و خواهد بود، و ما اطلع بما کُتِّرَ فیهِنَ الا الله. احدی قادر بر عرفان آن علی ما ینبغی نبوده و نخواهد بود. و همچنین در مقامی ذکر شده که کل آیات الهی را درک می نمایند، چه که اگر صاحب این مقام نبودند حجیت آیات مبرهن نمی شد. این دو بیان مختلفند بر حسب ظاهر، ولکن نزد متصرّین و صاحبان ابصار حديثه معلوم است که مقصود از آن که فرموده کل ادراک می نمایند، علی قدرهم و مقدارهم بوده، لا علی قدرِ و مقدارِ ما نزَلَ من لدی الله المقتدر القيوم. اليوم نفوسی که در هتك حرمت بیان ساعیند، چنانچه دیده و شنیده اید، آن نفوس نظر به حماقت مریدین خود ادعای امر نموده اند. لعن الله على الَّذِينَ تجاوزوا عن حدود البيان و هتكوا حرمة الله و نقضوا ميثاقه و كفروا بنقطة الاولي و محبوه و مقصوده الَّذِي ظهر باسمه الابهی بین الارض و السماء. و منه استضاء افتءة المقربین و صدور المخلصین، و لكن قد اخطؤوا ما توهموا بحول الله و قوته. حصن امر به يد قدرت حفظ خواهد شد. و انه لعلیٰ كلَّ شیء قدیر . . . «<sup>۹۲</sup>

## یادداشت ها

- ۱- ر.ک.: بیان فارسی، باب ۱۲ از واحد ۳، صص ۸۹ و ۹۰.
- ۲- همان مأخذ، باب ۱۴ از واحد ۶، ص ۲۲۹.
- ۳- «هشت بهشت» کتابی است جدلی در بیان فلسفه بیان اثبات مدعای ازل که تو سط دامادهای ازل، میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی تصنیف شده است. در این کتاب مطابق روش ازلیان تهمت‌های ناروای بی‌شماری به حضرت بهاءالله نسبت داده شده است.

- ۴- این سفارش حضرت اعلی در خصوص رعایت حال منیظه‌رالله است، نه میرزا یحیی. در جای‌جای کتاب بیان فارسی در خصوص منیظه‌رالله موعد سفارشات و تأکیدات بسیار است.
- ۵- ر.ک: هشت بهشت، صص ۳۰۰ تا ۳۰۱.
- ۶- ر.ک.: کتاب بدیع، نسخه خطی جناب زین‌المقرّبین، صص ۷۷ و ۷۸.
- ۷- ر.ک.: مستيقظ (نسخه خطی به خط میرزا یحیی)، صص ۳۷۸ تا ۳۸۰. این توقع در مجموعه آثار حضرت نقطه اولی (مجموعه خطی) به شماره ۶۴، صص ۹۵ تا ۱۰۲ مندرج است.
- ۸- کتاب الاسماء، نسخه خطی، باب ۱۴ از واحد ۱۱، «فی معرفة اسم المظلل».
- ۹- در نقطه‌الكاف چنین آمده است: «... این حکایت را اخوی حضرت ازل که ولد همان مرحومه باشد ذکر نمودند و ایشان نیز آدمی هستند با کمال و در علم توحید در نهایت مسلط و صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده ملقب به لقب «بهاء» ... ». (ص ۲۳۹)
- در همین کتاب در فهرست اعلام و اشخاص در ذیل نام «بهاء» آمده: بهاء‌الامکان، بهاء‌الرضاون، جناب بهاء، حضرت بهاء (لقب میرزا حسین‌علی نوری).
- ۱۰- و نیز ر.ک: یادداشت شماره ۲۹.
- ۱۱- عجب است که در کتاب «هشت بهشت» ترس و جبن و اختفاء میرزا یحیی را فضیلتی از برای وی شمرده‌اند، چنانکه در ذکر ایام بغداد می‌نویسد: «... بر حسب وصیتی که حضرت نقطه بیان به ایشان فرموده بودند در وراء سرادق حجاب از اصحاب و سایرین شب و روز می‌گذرانیدند ... . جز برادران و خواص اصحاب کسی خدمت آن حضرت نمی‌رسید ولی توقعات و الواح و کتب و خطب آن جناب در جواب استله و عرایض مردم از وراء حجاب صادر می‌شد ... ». (ص ۳۰۱)
- ۱۲- ر.ک.: کشف الغطاء عن حيل الاعداء، صص ۳۵۱ تا ۳۵۴. حضرت رب اعلی در باب سوم از واحد دوم بیان فارسی اشاره فرموده‌اند که: «... از برای او از حين غروب شهدائی هست که ادلاء هستند برجحت باقیه که بیان باشد تا یوم

ظهور او . . .» نکته مهم در این بیان مبارک تفویض امور در ایام بطون (فاصله بین دو ظهور) به شهدای بیان است و نه به شخص مخصوص منصوص به عنوان وصی حضرتش، چنانکه مدعای ازليان است.

۱۳- ر.ک.: بیان فارسی، باب ۸ از واحد ۶.

۱۴- آنچه در ذیل می‌آید مطلبی است درباره اصطلاح «نفس الشَّمَان» نازل در قیوم الاسماء. محقق گرامی جناب دکتر محمد افنان در مقاله «بِهَاءُ اللَّهِ در آثار نقطه بیان» چنین توضیح داده‌اند: « . . . در سورة الاکسیر (سورة ۵۷) که در تأویل «وَكَذَلِكَ مَكَنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ». چنین نازل شده: «وَلَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ فِي حَوْلِ ذَلِكَ الْبَابِ بُحُورًا مِنْ مَاءِ الْأَكْسِيرِ مُحَمَّرًا بِالدُّهْنِ الْوَجُودِ وَ حَيَوانًا بِالثَّمَرَةِ الْمَقْصُودِ وَ قَدَرَ اللَّهُ لَهُ سُفُنًا مِنْ يَاقُوتِهِ الرَّطْبَةِ الْحَمَراءِ وَ لَا يَرْكَبُ فِيهَا إِلَّا أَهْلُ الْبَهَاءِ بِإِذْنِ اللَّهِ الْعَلِيِّ وَ هُوَ اللَّهُ قَدْ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا؛ هَنَالِكَ يَحْمَلُ عَرْشَ اللَّهِ مَلَائِكَةُ الْعَمَاءِ فِي الْأَنْفُسِ الشَّمَانِ وَ قَدْ كَانَ الْحُكْمُ فِي أُمُّ الْكِتَابِ مَشْهُودًا». آیه قرآنی اشاره به عظمت و مکانت شأن حضرت یوسف و استقرار قدرت و مقام او است و لذا تأویل آن نیز حاکی از عظمت ظهور و بروز شؤون و مقامات مظهر الهی در دور بدیع است که رجعت یوسف بقاء است و در قیوم الاسماء این رتبه به حضرتش تخصیص داده شده و این آیات در شأن ظهور او در دوره بعد است که رجعت اخیری است. اصطلاحات «ماء اکسیر»، «دُهْن وجود» و «ثمرة مقصود» همه متکی به معارف عرفانی و مسائل بیانی است. «ماء اکسیر» اصطلاح علم کیمیا است که در عرفان نیز بمفهوم مایه و منشأ تکامل روحانی معمول شده و «دُهْن وجود» احتمالاً مقصود دماء مطهره شهداء و «ثمرة مقصود» ثمرات ظهور بیان است و این اصطلاح «ثمرة» در بیان مکرر است. «یاقوت رطبه حمراء» مبتنی بر اصطلاحات شیخ احمد احسانی و اصطلاح یاقوت اشاره به گرانقدری و ارزش، و مقصود از رطبه لطفت و صفا و مقصود از حمراء اشاره به مقام قضاe است یعنی در آن بدء و تأخیری نخواهد بود. در این آیات حمل عرش الهی بر دوش عدد هشت نیز مذکور است که اشاره لطیفی به عدد نه و تعبیر و بیانی دیگر از کلمه بهاء است و نشان می‌دهد که عرش الهی در آن ایام کلمه بهاء است. بالاخره لفظ

«هناک» نشان می‌دهد که این مطلب مربوط به آتیه است و ارتباطی به دوره بیان ندارد. [ر.ک.: کتاب «محبوب عالم» مجموعه مقالات بمناسبت بزرگداشت صدمین سال صعود حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی، سال مقدس ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳، از انتشارات مجله عندليب- نشریه محفوظ مقدس روحانی ملی بهائیان کانادا- ردیف ۲۶، ص ۳۰۹]

از حضرت عبدالبهاء در تبیین آیه قرآنی است: «وَ امَّا الْآيَةُ الْمُبَارَكَةُ: «وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيًّا» إِلَمْ إِنَّ الشَّمَانِيَّةَ حَامِلَةً لِلتَّسْعَةِ؛ هَذِهِ إِشَارَةٌ إِلَى أَنَّ عَدْدَ الْأَسْمَاءِ الْأَعْظَمِ الْمُقَدَّسِ تِسْعَةً. لَأَنَّهَا جَالِسَةٌ عَلَى الشَّمَانِيَّةِ الْحَامِلَةِ لِعَرْشِهَا.» (مکاتیب مبارک، جلد ۲، ص ۱۳۵). آیه مبارکه مذکوره، آیه ۱۷ از سوره حاقة (۶۹) می‌باشد که اصل آن چنین است: «وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوَّهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيًّا». ترجمة آیه کریمه چنین است: و فرشتگان بر کناره‌ها ایستاده باشند، و عرش پروردگاری را در آن روز هشت تن بر فرازشان حمل می‌کنند.

معانی مستتر در اصطلاح «مناهج الشمانیه» نیازمند تحقیق و تدقیق بیشتر است، چون اگر آن را صرفاً به معنای واحدهای باقی مانده از کتاب بیان بدانیم که یعنی ازل باید آن را اكمال نماید، همانطور که بیان شد این تعبیر با آنچه حضرت رب اعلی درباره تکمیل بیان در حین ظهور «من يظهره الله» و توسط آن حضرت بیان فرموده‌اند، متناقض و متخالف خواهد بود.

۱۵- ر.ک.: کتاب بدیع(نسخه خطی جناب زین المقربین)، ص ۵۳.

۱۶- ر.ک.: مجموعه الاج مبارکه (طبع مصر)، صص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۱۷- ر.ک.: کتاب بدیع(نسخه خطی جناب زین المقربین)، ص ۱۵۲.

۱۸- همان مأخذ، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۱۹- در باب مفاهیم «توحید» و «تحدید» ر.ک.: کتاب مستطاب ایقان، صص ۱۷ و ۱۸، و نیز صص ۱۳۶ و ۱۴۰.

۲۰- ر.ک.: بیان فارسی، باب ۴ از واحد ۳، صص ۷۹ و ۸۰.

۲۱- ر.ک.: دلائل السبعه فارسیه (طبع ازلی‌ها (بی‌تاریخ))، صص ۲ و ۳.

۲۲- ر.ک.: پنج شأن، صص ۳۹۶ و ۳۹۶، و نسخه منتخب فارسی همان کتاب، صص ۷۱ و ۷۲.

- ۲۳- ر.ک.: کتاب بدیع، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.
- ۲۴- همان مأخذ، ص ۱۲۳.
- ۲۵- ر.ک.: بیان فارسی، صص ۷۷ و ۷۸.
- ۲۶- ر.ک.: همان مأخذ، ص ۱۲۳.
- ۲۷- ر.ک.: کتاب بدیع، ص ۲۱.
- ۲۸- ر.ک.: بیان فارسی، ص ۱۲.
- ۲۹- همان مأخذ، صص ۲۷ و ۲۸.
- ۳۰- همان مأخذ، صص ۲۹ و ۳۰.
- ۳۱- ر.ک.: دلائل السبعه فارسی، صص ۱۰ و ۱۱.
- ۳۲- ر.ک.: بیان فارسی، صص ۱۰ تا ۱۳.
- ۳۳- ر.ک.: کتاب ایقان، صص ۱۲ و ۱۳، و نیز در نصیحت اهل بیان که وصایای الهی را در ظهور جدید فراموش نکنند، صص ۷۱ تا ۷۲.
- ۳۴- ر.ک.: بیان فارسی، مقدمه، ص ۴.
- ۳۵- همان مأخذ، ص ۲۵۲.
- ۳۶- همان مأخذ، ص ۳۰۱.
- ۳۷- همان مأخذ، صص ۶۱ و ۶۲.
- ۳۸- همان مأخذ، ص ۱۰۰.
- ۳۹- همان مأخذ، ص ۱۱۲.
- ۴۰- حضرت اعلیٰ در سوره چهل و هفتم و سوره نود و دوّم از کتاب قیوم الاسماء و نیز در یکی از توقیعات نازله در سفر حجّ مؤمنین را امر به اجتماع در کربلا فرموده‌اند. ر.ک.: کتاب حضرت باب، تألیف دکتر محمد حسینی، بخش یازدهم.
- ۴۱- ر.ک.: کتاب بدیع، ص ۱۱۳.
- ۴۲- ر.ک.: امر و خلق، جلد ۲، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.
- ۴۳- ر.ک.: بیان فارسی، ص ۱۵۱.
- ۴۴- همان مأخذ، ص ۲۵۲.
- ۴۵- همان مأخذ، همان صفحه.
- ۴۶- همان مأخذ، همان صفحه.

۴۷- همان مأخذ، ص ۳۰: «البَابُ السَّابِعُ مِنَ الْوَاحِدِ الثَّالِثِ فِي بَيَانِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، مُلْخَصٌ أَيْنَ بَابُ آنَّ كَهْ مَرَادُ از يَوْمِ قِيَامَتِ، يَوْمُ ظَهُورِ شَجَرَةِ حَقِيقَتِ اسْتَ وَ مَشَاهِدَه نَمِيَ شَوْدَ كَهْ أَحَدِي از شِيعَه يَوْمِ قِيَامَتِ رَا فَهْمِيدَه باشَد. بَلْكَهْ هَمَهْ موْهُومًا امْرِي رَا تَوْهَمَ نَمُودَه كَهْ عَنْدَاللهِ حَقِيقَتِ نَدارَد وَ آنْجَهْ عَنْدَاللهِ وَ عَنْدَ عَرْفِ اهْلِ حَقِيقَتِ مَقْصُودَ از قِيَامَتِ اسْتَ، اَيْنَ اَسْتَ كَهْ از وقتِ ظَهُورِ شَجَرَةِ حَقِيقَتِ در هَر زَمَانِ بِهَرِ اَسْمِ الِّي حِينَ غَرْبَ آنِ، يَوْمِ قِيَامَتِ اَسْتَ . . .».

۴۸- همان مأخذ، صص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۴۹- کتاب هیاکل واحد همان لوح حروفات است که در ایام چهريق به افتخار و اعزاز جناب دیان به عربی نازل شده و شامل هیاکل مخصوصه معروف به هیاکل واحد است و بدین خاطر در آثار حضرت بهاءالله از این اثر منبع به «کتاب هیاکل» یاد شده است. عمدۀ مضامین این توقيع محاسبات و تطبيقات عددی و حرفی راجع به ظهور من يظهره الله و توجيهات اصولی و بنیادی دیگری به همین کيفیت درباره حقایق ظهور مظاهر الهی می باشد. علاوه بر آن استخراج اسماء الله از نظام حروف ابجد است که در چهارچوب جداول مخصوص صورت گرفته است. (ر.ک.: عهد اعلى، ص ۴۵۹)

۵۰- ر.ک.: دلائل السَّبَعَه فارسي، صص ۴۵ و ۴۶.

۵۱- ر.ک.: پنج شأن فارسي، ص ۸۸.

۵۲- ر.ک.: بيان عربی، باب هفتم از واحد ثانی، نسخه خطی مندرج در مجموعة آثار حضرت نقطه اولی شماره ۸۶، ص ۷.

۵۳- این بيان مبارک در توقيع خطاب به جناب عظيم و نيز توقيع خطاب به جناب ملا عبدالکريم قزوینی آمده است.

۵۴- ر.ک.: بيان عربی، باب ۱۵ از واحد ۶.

۵۵- ر.ک.: رساله پنج شأن / توقيع خطاب به جناب عظيم با عنوان «بسم الله الاجمل الاجمل» /

۵۶- ر.ک.: کتاب بدیع، صص ۱۱۳ و ۱۱۵، تفاوت کلمات قائم و قیوم (بدون در نظر گرفتن تعليل واو يعني : قاوم و قیوم) و اعظم و عظيم هر دو ۹ می شود که اشاره به سنۀ تسع دارد.

۵۷- ر.ک.: کتاب بدیع، صص ۱۱۸ تا ۱۲۰.

۵۸- ر.ک.: یادداشت شماره ۴۶.

(۵۹) ر.ک: یادداشت‌های شماره (۴۵) و (۴۶) و نیز (۲۷)

۶۰- ر.ک.: هشت بهشت، ص ۳۰۱: «... در آن وقت حضرت نقطه بیان ...

ایشان را به نام ثمرة بیان و صبح ازل و وجه و بهاء الله و مرآت و بلور و جوهر و  
کافور و شمس ازل و نقطه ثانی و وحید وحی ناطق و چندین اسم دیگر خواندند.

«..

۶۱- ر.ک.: بیان عربی، باب ۶ از واحد ۹، مجموعه آثار حضرت نقطه اولی،

ص ۴۳.

۶۲- ر.ک.: کتاب بدیع، صص ۴۰۵ تا ۴۰۷.

## بحثی پیرامون رمز

سهیل کمالی

هرچند زبان و واژگان خلق شده‌اند تا ما مردمان مقصودِ نهانی ذهنِ خویش را به طوری که مفهوم دیگران گردد ابراز نماییم، و مخاطب را به معانی‌ای که در درون ما نهفته‌اند آگاه سازیم، ولی گاهی هم می‌شود که شخصی بخواهد برخی معانی را برای عده‌ای فاش کند اما از کسانی دیگر مخفی نگاه دارد. اینجاست که آدمی لب به سخن گفتی باز می‌کند که "دوستان" مراود او را بدانند، و "غیر ایشان" نیز بی‌آنکه احساس کنند معنی‌ای از ایشان مخفی شده است به وحشت نیفتند. بی‌شكّ کتابهای آسمانی نیز هرگز از این قانون عامّ مستثنა نبوده‌اند، بلکه بسیاری از مقاصد خویش را در قالب رمز بیان داشتند. یعنی مفهومی عینی در جهان خارج مدد نظر ایشان بوده است، ولی از آن با عنوانی رمزی یاد نموده‌اند. به طور مثال در میان مسیحیان، با وقوفی که حواریون بر اصطلاحات کتب مقدسّه پیش داشتند، این رمز رواج یافت که از شخص قیصر، و به خصوص نرون، به عنوان "حیوان" یاد کنند.<sup>۱</sup> و در کتابهای آسمانی ایشان هرگاه خواستند در مورد دولتی از دول عالم صحبت کنند از آنها با عنوان نام یکی از حیوانات یاد نمودند، چنانچه در مکاشفات یوحنا از دولت بنی‌امیه به عنوان "آن وحش که از هاویه برمی‌آید"<sup>۲</sup> و نیز "ملخ‌هایی که به ایشان قدرت عقرب داده شده"<sup>۳</sup> یاد گردیده است. حضرت رسول نیز در مقام رؤیا بوزینه‌ای دید که بر جای ایشان بر منبر نشسته است. ائمهٔ اطهار این بوزینه را به بنی‌امیه تفسیر نمودند که بر مسند خلافت نبی تکیه زده‌اند.<sup>۴</sup> حتی در داستان اصحاب کهف، آنجا که حیوانی به داستان اضافه گردیده و سگی با ایشان وارد غار می‌شود حضرت عبدالبهاء در توضیح فرمودند که "آن شخص امیری بود که محافظ آن نقوس از تعدیات هر شریر بود".<sup>۵</sup> نیز در عهد عتیق آنجا

که اخبار از وحدت سیاسی بین دولتها، و فرا رسیدن دورانِ صلح اصغر در یوم ظهور جمال مبارک نمودند، از آن به عنوان جمع‌شدن شیر و گرگ و بره و آهو بر سر یک خوان سخن گفتند.<sup>۶</sup> همین اصطلاح کتب مقدسه، یعنی تعبیر نمودن از دولتهای عالم به عنوان "حیوان"، در نبوات قرآن نیز بدینگونه تکرار شد که باری دیگر وعده اتحاد دولتها در دورانِ حضرت بهاءالله را به صورت "اذا الْوُحُوشُ حُشِّرَت"<sup>۷</sup> بیان داشته‌اند. نگارنده‌این سطور، چندی پیش مطالب خویش در خصوص مفهوم رمز، و نیز بحثی پیرامون لوح مبارک حوریه و کلمات عالیات را تسلیم مجمع عرفان نمود. و لیکن به خاطر بالا بودن حجم، به بنده اشاره شد تا مقاله را به چند بخش تقسیم نماید. حاصل آن چهار مقاله شد که اولی به بحثی پیرامون مفهوم رمز خواهد پرداخت. دومی تلاشی خواهد بود برای گشودن رمز لوح حوریه و نیز کلمات مبارکه عالیات. و مقاله سوم و چهارم نیز اختصاص خواهد داشت به شرح پاره‌ای از عبارات لوح مبارک حوریه. مقاله حاضر بحثی خواهد بود پیرامون مفهوم کلی رمز، بیان اینکه چرا بخشی از کتب مقدسه به صورت رمزی نگاشته شده، و نیز اینکه برای بیان کدام دسته از مطالب این زبان به کار گرفته شده است.

### استفاده از رمز در متون بهائی

اصولاً چرا می‌بایست یک فرد به جای سخنِ بی‌پیرایه، یعنی سخنی که در آن حقیقت فاش و عربان بیان شده باشد، در پرده سخن بگوید؟ یعنی حقیقت مطلب را در پسِ ابهام مخفی کند، سخنی بگوید که هم بتوان آن را بر همان ظاهر ظاهر تفسیر نمود، و هم آنگاه که واکاوی اش کنیم، و در آن به کنکاش مشغول شویم، بتوانیم لايهای دیگری از حقیقت را در آن جستجو کنیم. چرا باید چنین باشد؟ گویا دلیل "در پرده سخن گفتن" بسیار واضح است. هرگاه شخصی به خاطر اعتقاد و پایبندی به عقیده‌ای، به لحاظ شرایط سیاسی یا اجتماعی احوال خویش را در

خطر بیند البته سه راه بیشتر در پیش پای خود نخواهد دید. اول آن است که لب بر بندد، و آن حقیقت را هیچ کجا واگو نکند. راه دیگر آنکه خطراتِ بیان حقیقت را به جان بخرد، اسرار را هویدا و پدیدار به زبان آورد، ولو آنکه همچون حلّاج سرش را بر دار زنند، یا چون سقراط جام شوکرانش بنوشانند. راه سومی هم می‌ماند، و آن اینکه ترجیح دهد برای هدایت مردمان به سوی حقیقت در میان ایشان بماند. پس، لب از گفتنِ حقیقت بر نمی‌بندد، اماً حقیقت را در لفافه و در پوششی از ابهام بر همگان عرضه می‌دارد تا برسد آن روزی که استعداد فهم حقایق، بی هیچ پرده و حجاب در ایشان پدید آید. حال پیش از آن دوران هر که اهلِ بشارت است اشارت را خواهد دانست، و آنکه از نامحرمان است به همان ظواهرِ سخن دل خوش خواهد نمود.

گوشمالیِ جمال مبارک به برخی از "بی‌مزگی‌های متصوفه" آن بوده که نباید تمامی آیات قرآن را به غیرِ ظاهر حمل نمایند، و نیز حقّ ندارند بهره عموم مردمان از کلام الهی را فقط مشتی قشور بدانند، و تنها خود را آگاه بر معانی "باطن" و "باطن الباطن" تصوّر کنند.<sup>۱۸</sup> مَا با این وجود، ایشان در معنایی بسیار متفاوت از افراطِ حضراتِ صوفیه، در آثار خویش و به خصوص در آثار پیش از نزول کتاب اقدس چندین بار فرمودند که خود بسیاری گاهها مقصودِ حقیقی خویش را در پس اشاراتِ مستور داشته‌اند از آنرو که اهل بیان، و نیز علمای اسلام گوششان به سمت ایشان است تا سخنی بشونند و باب اعتراض بگشاینند؛ در تفسیر سوره والشمس -که از آثار دوران عکاً است- فرمودند اگرچه اسرار بسیاری هست تا بیان نمایند، لیکن پرهای ایشان به مقارضی حسد و بغضاء بریده شده و بیم آن هست که اگر آشکارا، و بی هیچ پرده سخن گویند همهٔ مردمان از گرد ایشان پراکنده گردند:

... وَ عِلْمِي بِإِسْرَارِ اللَّهِ صَارَ سَلاسِلُ عُنْقَى مَعَ ذَلِكَ كَيْفَ أَقْدِرُ أَنْ  
أَذْكُرَ مَا سَأَلْتَ فِي الْآيَاتِ الَّتِي نَزَّلْتُ مِنْ جَبَرُوتِ الْعِزَّةِ وَالْعَظَمَةِ وَعَجَزَتْ  
عَنْ إِدْرَاكِهَا أَفْيَدَةُ أُولَى النُّهَىٰ وَمَا طَارَتْ إِلَى هَوَاءٍ مَعَانِيهَا طُيُورُ قُلُوبٍ

أُولى الْحِجَّى قَدْ قُرِضَ جَنَاحِي بِمِقْرَاضِ الْحَسَدِ وَالْبُغْصَاءِ لَوْ وَجَدَ هَذَا  
الظِّيرُ الْمَقْطُوعَةِ الْقَوَادِمِ وَالْخَوَافِي جَنَاحًا لَيَطِيرُ فِي هَوَاءِ الْمَعَانِي وَالْبَيَانِ  
وَيَعْرَدُ عَلَى أَفْنَانِ دَوْحَةِ الْعِلْمِ وَالتَّبَيَانِ... وَلَكِنَّ الْآنَ أَكُونُ مَمْتُوْعًا عَنْ  
إِظْهَارِ مَا خَزِّنَ وَبَسْطِ مَا قُبِضَ وَإِجْهَارِ مَا خَفِيَ بَلْ يَنْبَغِي لَنَا إِلَاصْمَارُ دُونَ  
الْأَظْهَارِ وَلَوْ نَتَكَلَّمُ بِمَا عَلَمَنَا اللَّهُ بِمِنْهُ وَجُودِهِ لِيَنْفَضُ النَّاسُ عَنْ حَوْلِيِّ وَ  
يَهْرَبُونَ وَيَفِرُونَ إِلَّا مَنْ شَرَبَ كَوْثَرَ الْحَيَّانِ مِنْ كُؤُسِ كَلِمَاتِ رَبِّيِّ  
الرَّحْمَنِ”<sup>۹</sup>

خلاصه مضمون آنکه علم من به اسرار الهی سبب شد تا زنجیر برگدن من نهند، پس با این حال چگونه میتوانم با تو از معانی آیاتی که سوال نموده بودی سخن بگویم، آیاتی که از قلم حضرت رحمان نازل شده و خردمندان عالم نیز به معانی عمیقه آن دست نیافته‌اند؟ پرهای من به مقراض حسد و کینه بریده شده‌اند. اگر این مرغ بی پرو بال پری می‌داشت البته در فضای معانی و بیان پرواز مینمود و بر شاخسار علم و تبیان به نغمه و آواز مشغول می‌شد. اما امروز من از اظهار آنچه در خزانه علم الهی پنهان مانده ممنوع شده‌ام، و از گشودن آنچه که در لفافه بیان گردیده برحذرم. امروز قلم اعلیٰ ملزم است که در پرده سخن گوید و نه آشکارا. چرا که اگر آنچه خداوند به لطف خویش بر ما ارزانی نموده را فاش و رسوا بر زبان آوریم، به جز شمار معدودی که از جام کلام الهی بهره‌ای برده‌اند همه مردمان عالم از گرد ما خواهند گریخت.

آنچه در بالا گفته شد توضیحی است برای سخن گفتن در پرده، و پیچاندن کلام به نحوی که اهلش دریابند و نااهلان آشفته نشوند. اما سخن گفتن به ”رمز“ بحثی دیگر است که از طبیعت خود سخن بر می‌خیزد، و هیچ دخلی به شرایط و احوال محیط برگوینده ندارد. یعنی گاهی برخی حرفها هست که اصلاً به بیان ظاهری در نمی‌آیند، و برای بیان آن ما مجبور می‌شویم تا از راه دیگری کمک بگیریم. برای توضیح این مطلب، خوب است نگارنده از مفاهیم مطروحه در مقدمه مباحث

فلسفه اولی کمک بگیرد؛ علم در اولین دقّت به دو قسم حصولی و حضوری تقسیم می‌شود. یک وقتی هست که شما نسبت به چیزی علم پیدا می‌کنید که بیرون از ذهن شماست. مثلاً به وجود درخت علم پیدا می‌کنید. درخت بیرون از ذهن شماست، و فقط صورتی از آن در ذهن شما پیدا می‌شود. این علم را علم حصولی می‌خوانند، چرا که علم شما عبارت است از حصول صورتی از آن شیء خارجی در نزد ذهن؛ و اما یک وقتی شما به چیزی علم پیدا می‌کنید که در واقع حالتی از حالاتِ خود نفس شماست. احساس شادی، یا احساس غم، چیزی نیست که بیرون از شما باشد و شما از آن صورتی در ذهن خویش داشته باشید. نه خودِ شادی یا خودِ غم، نزد شما حاضر است. یعنی علم شما به اینها از طریق واسطه‌ای به نامِ صورتهای ذهنی یا مفاهیم نیست، بلکه خود آنها پیش شما حضور دارند. به همین خاطر است که این نوع علم را علم حضوری می‌نامیم، و این دست یافته‌ها را که ما به آنها علم حضوری داریم "حالات یا کیفیّات نفسانی" نام می‌نهیم. ما در مکالمات روزمره برای هر دوی این دست یافته‌ها، یعنی معلوماتِ حصولی و نیز معلوماتِ حضوری الفاظ و واژگانی داریم. اما میان این دو دست واژگان تفاوت بسیار عمیقی هست که توجه به آن به پیشبرد بحث ما کمک بسیاری می‌نماید.<sup>۱</sup>

هرگاه شخصی یک شیء خارجی را ندیده باشد ما می‌توانیم از طریق تعریف و با بیان نمودن مقدماتی چند، آن شیء را در ذهن او تصویر نماییم. مثلاً اگر یکی به عمرش اقیانوس ندیده باشد ما باز هم قادریم تا با ارائه توصیفی از آن صورتی در ذهن او پدید آوریم. اما آنچه که به علم حضوری آن را دریافته‌ایم، یعنی همان حالات نفسانی، اینها هرگز قابل تعریف نیستند. به عنوان مثال، اگر شخصی هرگز به عمر خویش احساس عشق نسبت به یک محبوب را تجربه نموده باشد، در تمام عمر، احساسِ عشقی بر دلش گذر نکرده باشد، و در بردهای از زمان دلش به یاد کسی نپیده باشد، و شبها تا صبح به یاد او غزلهای عاشقانه نخوانده باشد، با

چنین کسی شما هر چه هم سخن از عشق بگویید البته صد البته نمی‌توانید چیزی در مغز او فرو کنید. یعنی هرگز نخواهید توانست به کمک مقدماتی چند او را به کیفیتِ عشق آگاه نمایید. او هرگز عشق را درنخواهد یافت مگر آنکه خودش یک بار عاشق شود. باز شخصی که تا به حال احساسِ غم را در دل درک نکرده باشد شما هر چه تلاش نمایید توان آن را نخواهید داشت تا تصوّر شفافی از این احساس در او پدید آورید. همچنین است احساسِ درد، ترس، شوق و وجود، و مثل آن؛ در مکالمات روزمره هرگاه ما الفاظ و واژگانی برای تعریف و توصیف این احساسات بر زبان می‌آوریم در واقع انتظار ما آن است که شخصِ مخاطب قبل‌شبیه این احساسات را خود درک نموده باشد، و اکنون ما فقط از او می‌خواهیم تا همان احساسی که خود تجربه نموده است را به یاد بیاورد. و همین هم هست که وقتی یقین داشته باشیم مخاطب هرگز چنان احساسی نداشته است، یا حتی اگر بدانیم که مثلاً درد ما بسیار شدیدتر از آن چیزی است که آن شخص تا به امروز تجربه نموده است به همین بسته می‌کنیم که بگوییم "زبان و بیان توان توصیف آن حالت را ندارد" یا "نمی‌توانم احساس خود در آن لحظه را به زبان آورم." در اینجا شما به هیچوجه در تنگنای سیاسی یا اجتماعی نیستید. حتی از نبودِ دوست و هم‌بازان نیز نمی‌باشید. یعنی دلیل اینکه نمی‌توانید حرف بزنید به هیچ وجه شرایط و احوال نیست. نه. بلکه طبیعتِ خودِ مطلب به نحوی است که نمی‌توانید احساستان را آنچنان که بوده بیان نمایید. در چنین حالتی است که شخص‌گوینده ملزم می‌شود تا در قالب رمز سخن بگویید. یعنی ماهیّت مطلب به گونه‌ای است که به واژگان و الفاظِ ساده در نمی‌آید، و اقتضایش آن است تا آن تجربه را به زیانی نمادین و رمزی بازگو نمایند.

در اینجا یک نکته شایان ذکر است. در مورد اشیائی که خارج از ذهن ما هستند، گاهی هم که توانایی توصیف آنها را برای دیگران نداریم، حقیقتش آن است که ما از بیان احساس خودمان نسبت به آن چیز که دیده‌ایم و دریافته‌ایم عاجز هستیم،

که این هم بازمربوط می‌شود به همان حالات نفسانی و درونی ما؛ مثلاً در منظره‌ای بسیار زیبا از طبیعت حاضر شده‌ایم، و هرگاه از ما توصیف آن فضا را می‌خواهند می‌گوییم "خودتان باید آنجا باشید، نمی‌توانم آن زیبایی و آن منظره را توصیف کنم." اینجا در واقع ما می‌توانیم تمامی جزئیات آن طبیعت و منظره را به زبان بیاوریم، اما آن چیزی که از انتقال آن عاجز هستیم همانا آن احساس زیبایی درونی است که یک فرد در آن منظره پیدا می‌کند، و همین است که آنرا "غیرقابل وصف" می‌نامیم.

در مقاله‌ای دیگر تفصیل خواهیم داد که ادعای عرفا نیز اصولاً همین بود که ایشان احساساتی را به علم حضوری در درون خویش دریافته‌اند که غیر ایشان آن احساس را تجربه نموده‌اند. عرفان فی الحقیقہ نوعی شهود باطنی است، بدین معنا که عارف برخی امور را در درون خویش تجربه نموده است و آنگاه که آنرا قابل تعریف نمی‌یابد برای بیان آن دست به دامان رمز می‌شود. زمانی که در دل خویش حالتی از عشق احساس می‌کند که به هیچ روی به وصف درنمی‌آید، لابد از آن می‌شود تا همچون حافظ از شاهد و می و میخانه و مجلس عیش و عشرت با مطرب خوش سخن حرفی به میان آورد. هم او در بیتی می‌گوید اگر عاقلان درمی‌یافتدند که بین عاشقان و موی یار چه رازها در میان است البته ایشان هم خوشت مری داشتند در همین زنجیر گرفتار شوند:

عقل اگر داند که دل در بندِ زلفش چون خوش است

عاقلان دیوانه گرددند از پی زنجیر ما

و هم در بیتی دیگر گوید که ملامتگران اگر کرشمه چشم تو را دیده بودند هرگز نجابت خویش را به رُخ عاشقان تو نمی‌کشیدند، که آدمی را به یاد داستان زنانی می‌اندازد که زلیخا را سخت ملامت می‌نمودند اما چون خود رُخسار زیبای یوسف را دیدند دست خود را به جای ترنج‌ها بریدند:

## کس به دور نرگست طرفی نسبت از عافیت

به که نفروشند مستوری به مستانِ شما

به قول سعدی، مشکل ایشان این بوده که هرگز روی زیبای لیلی را ندیده‌اند و گرنه نمی‌توانستند روی ماه او را ببینند و باز مجنون را ملامت کنند:

ای کاش برفتادی بُرقع ز روی لیلی

تا مدّعی نماندی مجنونِ مبتلا را  
خلاصه آنکه ادعای ایشان آن بود که زیبائی‌ای را دریافت‌هاند، لذتی را چشیده‌اند،  
و حالتی را تجربه نموده‌اند که هر کس نچشیده باشد البته هرگز قدر آن را نخواهد  
دانست، و ایشان هم راهی برای بیان شفاف آن ندارند. نه آنکه بخواهند آنچه  
شهود نموده‌اند را مخفی کنند، نه، بلکه طبیعت آن به نحوی است که قابل بیان  
نیست.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خویش این معنی را با بیانی عالی تشریح نموده‌اند که برخی از یافته‌های آدمی به هیچ وجه در سخن نمی‌گنجند. در پاسخ سؤال از جهان پس از مرگ، و اینکه چرا کتب مقدسه در این خصوص سخن به رمز گفته‌اند فرمودند نه اینکه قصد مظاهر الهی آن بوده که به عمد در پرده سخن بگویند، بلکه طبیعت چنین مطالب به گونه‌ای است که برای بیان آنها بایستی به رمز متولّ شد:

"و امّا قضيّة نشّة اخروي يعني صعود انسان به افق اعلى و يا هبوط به در کات سُفلی، كيفيّتی است که در اين دنيا تعبير آن جز به تشبيه ممکن نه. زيرا ادراکات انساني بر دو نوع است: يکی محسوس است و ديگري محسول. حقائق محسوسه را بیان حقيقت ممکن است امّا ادراکات معقوله را صور خارجه مفقود، لهذا انسان باید آن حقائق معقوله را در قالب صور محسوسه افراغ نماید و بیان کند. این کائنات خارجه را که وجودعني دارند و حقائق محسوسه‌اند بیان در عالم حسّ توان نمود، نظير ارض و سماء و کوه و صحرا و دشت و دریا و موجودات سائمه. زيرا حقائق

معقوله نظیر عقل و نفس و حب و حزن و سرور و حواس خمسه باطن، اگر بیان آنرا خواهی ناچار برآنی که به صور محسوسه افراغ نموده بیان کنی. مثلاً حزن و اندوه را که حقیقت معقوله است به تنگی تعبیر نمائی گوئی که دلتگ شدم، و حال آنکه دل بر حالت اصلی است نه تنگی یابد و نه گشایش جوید، ولی حزن و اندوه کیفیتی است روحانی چون آنرا بیان خواهی مجبوری که تشییه به محسوسات نمائی و بیان کنی. و همچنین گوئی دلخرم با اوست یعنی وسیع و حال آنکه دل بر حالت اولی است. لهذا در کتب و صحف الهی چون مقامات معنویهٔ اخروی را بیان نمودند به صور محسوسات تشییه کردند و حور و قصور و کأس مِزاجُها کافوز تعبیر نمودند. مقصود از ثواب و عذاب در جهان معنوی کیفیتی است روحانیه که فی الحقیقہ به عبارت نیاید ولی ناچار به صور محسوسه تشییه شود تا سامع متبه گردد که در آن عوالم نامتناهی الهی مقامات سامیه نفوس مؤمنه را محقق است، بهمچنین در کات سافله نفوس منکره را مقدّر.<sup>۱۱</sup>

در مفاوضات مبارک چند مثال شفاف دیگر نیز به مندرجات این لوح افزودند، و از جمله اشارتی هم به نور و ظلمت فرمودند که در ادبیات رمزی ایران اهمیت بسیار دارد:

"مثلاً میگوئی فلان شخص خیلی ترقی کرد و حال آنکه در مقام و محلش باقی و برقرار، و فلان کس مقامش عالی شد و حال آنکه آن شخص مثل سائر اشخاص بر زمین راه میرود. ولی این علو و ترقی یک کیفیت روحانیست و حقیقت معقوله است، چون بیان خواهی مجبوری به صور محسوسه بیان کنی چه که در خارج جز محسوس نیست. مثلاً علم را به نور تأویل کنی و جهل را به ظلمت. حال ملاحظه نمائید آیا علم، نور محسوس است و یا جهل، ظلمت محسوسه؟ ابداً چنین نیست. فقط کیفیت معقوله‌ایست وقتی که در خارج بیان خواهی علم را نور، جهل را

ظلمت خوانی، و گوئی که قلب من تاریک بود بعد روشن شد. حال آن روشنائی علم و آن ظلمتِ جهل حقیقت معقوله است نه محسوسه. ولکن چون در خارج بیان خواهیم مجبوریم به صور محسوسه بیان کنیم.<sup>۱۲</sup>

در ادامه همین بیان، مواردی از بیاناتِ کتب مقدسه را به عنوان نمونه‌هایی از کاربرد رمز در کتب مقدسه بیان نموده‌اند. یکی آنکه در هنگام تعمید، کبوتری از آسمان بر سینهٔ مسیح وارد شد. دیگری بیان حضرت بهاءالله در لوح سلطان بدین مضمون که ایشان خواب بوده‌اند و نسایم رحمان ایشان را بیدار نمود. در پایان کلام فرمودند:

"این تعبیر و تمثیل است. مجاز است، نه حقیقت. و نه حالتی است که مفهوم انسان است یعنی خواب بوده بیدار شده، بلکه انتقال از حالي به حالي است. مثلاً نوم حال سکونست، و بیداری حال حرکت. نوم حالت صمت است، بیداری حالت نطق. نوم حالت خفاست، و بیداری حالت ظهور. مثلاً در فارسی و عربی تعبیر می‌شود که زمین خواب بود بهار آمد بیدارشد، یا زمین مرده بود بهار آمد زنده گشت. این تعبیر تمثیلی است و تشییه و تأویل در عالم معانی."<sup>۱۳</sup>

در واقع استفاده از رمز به هیچوجه به این منظور نیست که حقیقتی را که می‌شد آنرا با زبانی واضح بیان نمود در قالبی دیگر بیان نماییم تا بر پیچیدگی آن افزوده باشیم. نه. در اینجا اصطلاح جدیدی به میان آمده است: "رمز" یا "سمبل". یعنی رمز دیگر به معنای "در پرده سخن گفتن" یا "معماً‌گونه حرف زدن" نیست، آنچنان که در ابتدای این بخش بیان نمودیم. رمز یا سمبل دارای مفهومی نو و بدیع است که در کتابهای آسمانی و داستانهای عرفانی نقش بسیار مهمی را ایفا نموده است. بدون شک بهترین منبعی که در زبان فارسی به وارسی این مفهوم پرداخته است، پایان‌نامهٔ دکترای تقی پورنامداریان، ذیل عنوان "رمز و داستانهای رمزی در ادبیات فارسی" بوده است که در آن، پس از مقدمه‌ای طولانی در خصوص رمز، به تحلیل

آثار رمزی ابوعلی سینا و شیخ سهروردی پرداخته است. ذیلاً سعی خواهیم نمود تا با استفاده از کلیت تحقیقات ایشان، و آمیختن آن با اندیشه‌هایی که بر اساس آثار بهائی برای نگارنده مقاله حاضر حاصل شده است مفهوم رمز را تا آنجا که ممکن است در این نوشتۀ مختصر روشن نماییم.

در اینجا برای آنکه مفهوم رمز بهتر معین شود خوب است ابتدا آنرا با آنچه که "تمثیل" نامیده می‌شود مقایسه نماییم. تمثیل در واقع آن سخنی است که آنرا در پرده نموده‌اند. یعنی حقیقتی معلوم بوده است، ابتدا شخصی آنرا در ذهن خود به صورت شفافی اندیشیده است، و آنگاه زمانی که خواسته است آنرا برای دیگران بیان نماید لباسی دیگر بر آن پوشانیده و آنرا در قالب "تمثیل" ارائه نموده است. به عنوان مثال، جورج اورول ابتدا کیفیت انقلابها را مطالعه نموده است، ویژگی‌های آنها را در ذهن خویش اندیشیده است، زوایای تاریخی آنها را وارسی نموده است، مشترکات آنها را لحظه کرده است، و آنگاه تمام این یافته‌های خویش را به صورت داستانِ زیبای مزرعه حیوانات درآورده است. در اینجا پایی یک فعالیت هوشمندانه و آگاهانه در میان است. او معانی‌ای را اندیشیده است، در ذهن خویش آنها را تجسم نموده است، و آنگاه باز هوشمندانه تلاش نموده است تا داستانی بیافریند که بتواند آن اندیشه‌ها را در قالب شخصیت‌های آن بیان نماید. اینچنین است که یک تمثیل ساخته می‌شود. اما رمز، تفاوتی بین‌دین با تمثیل دارد. در رمز دیگر اینچنین نیست که شخصی آگاهانه و از سر عمده تلاش نموده باشد تا مفاهیمی را که در ذهن خویش دریافت‌های است به صورتی تمثیلی بیان نماید. نه. در رمز آن چیزی که می‌خواهد بیان شود اصولاً خود ناگفتنی است. یعنی حقیقتی است که نمی‌توان به هیچ‌وجه آنرا آنچنان که هست بیان نمود، و لذا الزاماً بایستی همان را به صورتی محسوس و ملموس درآورد، تا بدین صورت بیان آن تا حدی ممکن شود. به قول یونگ، "تمثیل، تفسیری است از یک مضمون خودآگاه، در حالیکه رمز بهترین بیانِ ممکن برای یک مضمونِ ناخودآگاه است که

طیعتش را تنها ممکن است حدس زد، چرا که هنوز شناخته نشده است.<sup>۱۴</sup> در اینجا دیگر مثل فضای تمثیل، پای قرارداد، یا تصمیم‌گرفتن هوشیارانه فرد در میان نیست. یعنی اینچنین نیست که ابتدا معانی‌ای در ذهن مجسم شده باشند، و بعد نویسنده قصد کرده باشد که آن معانی را به شکل دیگری بیان نموده باشد. نه. هر چه هست در همان یک مرحله صورت گرفته است، یعنی آن معانی به همان شکلی که بر شخص نویسنده عرضه شده‌اند به همان صورت هم روی کاغذ آمده‌اند، و به همان صورت برای بقیه بیان شده‌اند. ما هنگامی که یک متن رمزی را میخوانیم دقیقاً همان چیزی را می‌بینیم و می‌خوانیم که شخص نویسنده شهود نموده است، و اینچنین نیست که او چیز دیگری دیده و شهود نموده است، و آنگاه آنرا به‌این صورت مبهم برای ما بیان نموده باشد.

در خصوص تمثیل و رمز، بیانی از حضرت بهاءالله هست که به وضوح تفاوت بین این دو را برای ما معین فرموده‌اند. ایشان در تفسیر سوره والشمس اشاره به دو دسته از معانی می‌کنند. واضح‌تر می‌فرمایند برخی از معانی هستند که اصولاً در قالب الفاظ نمی‌گنجند، یعنی عبارتی و بیانی و واژه‌ای نیست که بتواند بتمامها حامل این معانی گردد [این معانی همانها هستند که برای انتقال آنها بایستی از زبان رمز سود گرفته شود]. اما برخی از معانی نیز هستند که نمیتوان آنها را بیان نمود صرفاً بدین خاطر که گوشی که شنوا باشد برای آنها یافت نمی‌شود، یعنی شرایط و احوال برای بیان این معانی مساعد نیست [و این معانی همانها هستند که باید در پرده و با ظاهری تمثیلی بیان شوند]:

اَكْمَ مِنْ مَعَانٍ لَا تَحْوِيهَا قُمْصٌ الْأَلْفاظٌ. وَ كَمْ مِنْهَا لَيْسَتْ لَهَا عِبَارَةٌ وَ لَمْ تُعْطَ بِيَانًا وَ لَا اشارةٌ. وَ كَمْ مِنْهَا لَا يُمْكِنُ بِيَانُهُ لِعَدَمِ حُضُورٍ أَوْ اِنْهَا كَمَا قِيلَ لَا كُلُّ مَا يُعْلَمُ يُقَالُ وَ لَا كُلُّ مَا يُقَالُ حَانَ وَ قَتَهُ وَ لَا كُلُّ مَا حَانَ وَ قَتَهُ حَضَرَ أَهْلُهُ<sup>۱۵</sup>

پیش از آنکه بخواهم مفهوم رمز و تفاوت آن با تمثیل را بیشتر تفصیل بدهم بگذارید از بهترین الگویی که ما در این عالم برای توضیح رمز در اختیار داریم

سود ببرم، و آنگاه دنباله گفتار خود را پیش گیرم. به اختصار بیان نماییم که در مورد آن چیز که ما در "رؤیا" می‌بینیم، در میان تمام نظراتی که در این خصوص بیان شده، تاکنون سه نظریه جامع ارائه گردیده است. یکی نظریه فروید است، دیگری نظریه یونگ، و سومی هم نظریه‌ای که قرنها عرفا و فلاسفه الهی و پیروان ادیان بدان معتقد بوده‌اند. در اینجا مجال آن نیست که به تفصیل در خصوص این نظریات سخن بگوییم، و با توجه به اهمیت ویژه‌ای که قرنها عرفا و فلاسفه الهی و پیروان همچون هفت وادی و لوح وفا و ده‌ها اثر دیگر داده شده است البته که نیاز هست تا مقاله جداگانه‌ای در این خصوص نوشته شود. به طور خلاصه، دیدگاه فروید آن بود که آن چیز که در ناخودآگاه فردی ما انبار شده است - و عمدتاً آن عبارت بوده است از تاثرات امیال سرکوب‌شده و عقده‌های فرد در سنین کمتر، و نیز اندیشه‌هایی که هرگز پا به خودآگاه ما باز نکرده‌اند - در زمان خواب راهی به خودآگاه ما می‌جویند. از آنجا که زبان ناخودآگاه آنچنان که واقعاً هست برای خودآگاه مفهوم نیست، به ناچار در جریان این انتقال، از زبانی رمزی استفاده می‌شود که ما آنرا "رؤیا" نام نهاده‌ایم. یعنی مفاهیم بخش ناخودآگاه ناچار به صورتی درمی‌آیند که برای خودآگاه ما مفهوم و شناخته شده باشند. با وجود این ملاحظه و مراعات باز هم بعضی موقع این مفاهیم چنان برای خودآگاه سنگین به نظر می‌آیند که شخص یکدفعه از خواب بر می‌خیزد، و در همین لحظه به دلایلی - که در علم بیان شده - احساسی شبیه به خفگی به شخص دست می‌دهد که ما این تجربه را به عنوان "کابوس" یا "بختک"<sup>۱۶</sup> می‌شناسیم؛ یونگ، مفهوم جانانه و بدیعی را بیان نمود که میتوانست توضیح‌گر بسیاری از مبهمات نیز باشد. او علاوه بر ناخودآگاه فردی که فروید معرفی نموده بود، قائل به بطن دیگری برای آن گردید که آنرا ناخودآگاه جمعی نامید. و آن عبارت است از تجربیات و اندیشه‌ها و امیالی که شخص، خود در طول زندگی تجربه ننموده است، بلکه در واقع دانشی ناگاه است که از قدیمترین زمان‌ها در ناخودآگاه جمعی تمامی افراد

بشر - و یا گروهی از افراد - به صورت جمعی اندوخته شده است. یونگ، رؤیا را نتیجه حلول اشراقات و الهامات همین ناخودآگاه جمعی در خودآگاه آدمی می‌دانست. بدیهی است که اینجا نیز تنها راه انتقال مفاهیم، زیان رمز بوده است که از پیش توضیح دادیم. سوّمین نظر در مورد رؤیا همان بود که قرن‌ها عرفا و حکمای الهی و نیز پیروان ادیان به آن قایل بوده‌اند، و در آثار خویش به تفصیل در مورد آن رساله‌ها نگاشته‌اند، و البته همین امروز هم در میان ایشان به قوهٔ خویش باقی است. و آن اینکه روح در زمان خواب، از پیوند این تن تا حدودی گستالت حاصل می‌کند، و در همین لحظاتِ ترکِ تعلق، به مجرّدات عالم بالا متصل می‌گردد. اما آن چیز که در عالم علوی بُروز می‌یابد، همان‌گونه که هست برای ذهنِ ما قابل فهم نیست، و لذا قوهٔ متخلّله ملزم می‌شود تا آن دریافت‌ها را به لباس محسوسات درآورد و آنگاه محسوسات را به ذهنِ ما عرضه نماید. رؤیا عبارت از همان دریافت‌های جهانِ برین است که قوهٔ متخلّله - تا آنجا که ممکن بوده باشد - آنرا به صورت محسوسات درآورده است. به عنوان مثال، هرچند روح از مجرّدات است، و دارای بُعد و حجم و خصایص مادی نیست، اما ما در خواب هرگاه روح اولیا یا رفتگان را به خواب می‌بینیم ایشان را در قالب جسمی شبیه به خودمان مشاهده می‌کنیم. دلیل این مطلب همین تصرفِ قوهٔ متخلّله است که ملزم می‌شود روح مجرّد را به صورت قالبی آشنا برای ذهن درآورد تا رؤیت و شهودِ آن برای ذهن ممکن بشود.

در هر سه این نظریه‌ها که گفته شد یک وجه مشترک است، و آن اینکه در هنگام خواب، مفاهیم از فضایی ناشناخته وارد ذهنِ آدمی می‌شوند، و چون ورود مفاهیم مبهم و ناشناخته به ذهن غیرممکن است لذا این مفاهیم به صورتی شناخته‌شده و محسوس درمی‌آیند، و به ذهنِ آدمی عرضه می‌شوند؛ نکتهٔ بسیار مهم آن است که این جریان به طوری بسیار طبیعی در خود ذهن صورت گرفته است، و نه آنکه به هیچ وجه قراردادی در میان بوده باشد. شاید یگانه راهی که بتوان مفهوم "رمز" را

فهم نمود از همین راه رؤیا باشد که همهٔ ما آنرا هر شب تجربه نموده‌ایم. رمز در واقع همین زبانی است که استفاده می‌شود تا مفاهیم نامودنی به تصویر درآیند، یا ناگفته‌ها به واژه کشیده شوند. رؤیا خود یک نمونهٔ عالی از رمز است. با دقت در همین نمونهٔ عالی می‌توان به خوبی تفاوت میان رمز و تمثیل را فهم نمود. در تمثیل قصد آن است که یک چیز قابل بیان، به وسیلهٔ چیز دیگری بیان شود. اما رمز، "نمایش بیانی چیزی است که فی حد ذاته ماورای قلمروی بیان و ابلاغ قرار دارد، و حقیقتی پنهان و غیر قابل بیان است."<sup>۱۶</sup> بیانات حضرت عبدالبهاء که پیش از این نقل گردید به خوبی این مطلب را روشن داشته‌اند، از جمله آنجا که فرمودند: "قضیة نشأة أخروی ... كیفیتی است که در این دنیا تعییر آن جز به تشییه ممکن نه"، و نیز آنجا که فرمودند: "ثواب و عذاب در جهان معنوی، کیفیتی است روحانی که فی الحقيقة به عبارت نیاید ولی ناچار به صور محسوسه تشییه شود..." که صورتِ کامل بیان مبارک از پیش نقل گردید.

اگر نگارنده در بخش‌های بعدی این مقاله، و به خصوص در مقالهٔ دوم اصرار داشته است که داستان لوح حوریه یک اثر "رمزی" است، و نیز اگر اصرار نموده است که با استفاده از مفهوم رؤیا، رمز و آثار رمزی را تشریح نماید مُستند به بیان خود حضرت بهاءالله در لوح حوریه نیز هست. در پایان لوح حوریه، حضرت بهاءالله این داستان را به عنوان یک رؤیا معرفی نموده‌اند، و از مخاطبین خواسته‌اند تا این رؤیا را تعییر نمایند: "كَذَلِكَ تُلْقِي عَلَيْكُمْ يَا مَلَأَ الْفَرْدُوسِ مِنْ رُؤْيَايَ الْبَقَاءِ عَيْرُوا لِي إِنْ كُنْتُمْ لِرُؤْيَايَ الرَّوْحِ تَعَبَّرُونَ". البته بر خلاف آنچه برخی نظریه‌پردازان روش فکر پنداشته‌اند،<sup>۱۷</sup> مراد از بیاناتی نظری این بیان به هیچوجه آن نیست که لوح حوریه در واقع یک "خوابنامه" باشد، یعنی مظهر امر الهی آیاتی را که بر زبان می‌آورد در حالتی از رؤیا یا نیمه خواب شهود نموده باشد. بلکه مراد آن است که نشان دهند این داستان اثری رمزی است، دقیقاً آنچنان که در رؤیا نیز حقایق بین به ناچار در لباس محسوسات تصویر می‌گردند؛ رمزی بودن لوح حوریه

بدین معنی است که شخصیتها و حادثه‌های این داستان، قراردادی خلق نشده‌اند. به قول یونگ، "در پدید آمدن یک اثر رمزی هیچ تصنّع و تکلفی وجود ندارد."<sup>۱۸</sup> در اینجا نیز این حادثه‌ها و رویدادها در داستان نمیتوانستند جز اینی که هستند باشند. اینچنین نبوده که مفاهیم بلندی نزد صاحب لوح حاضر بوده باشد، و قصد فرموده باشد تا آنرا در پرده کند و به اهل عالم عرضه نماید. خود این لوح، به همین صورت رمزی‌ای که نازل شده است افشاری دهها از اسرار الهی بوده. چنانچه جلوتر در همین مقاله خواهیم گفت که در اواخر دوران بغداد، حضرت بهاءالله امر فرمودند دهها لوح از الواح نازله در بغداد و از جمله لوح حوریه در رود دجله ریخته شود، و لیکن به وساطت و خواهش میرزا آقاجان خادم‌الله لوح حوریه از این سرنوشت محفوظ مانده است. معنای این حرف آن است که یک اثر رمزی، در همان زمان که رمز است خود افشاری اسرار الهی نیز هست، و گرنه اگر سخن ایشان در پرده بود دیگر انداختن آن در شط هیچ وجهی نداشت.

این "قراردادی نبودن" میتواند توضیح‌گر رمزی بودن متون کتب مقدسه قبل نیز باشد. در واقع بسیار دور از ذهن است که کسی بخواهد تصوّر کند که صاحبان کتابهای آسمانی قرارداد کرده‌اند که به جای "دولت" از نام یکی از "حیوانات" استفاده نمایند، یا اینکه به جای مظہر امر از تعبیر "شمس"، به جای جانشین او از تعبیر "قمر"، به جای علماء از "نجوم"، و به جای دین از تعبیر "سماء" استفاده نمایند. پس از نزول کتاب مستطاب ایقان که به راستی کلیدی بوده است برای تعبیر رمز کتب آسمانی، یک فرد بهائی میداند که متون هر آیینی از ادیان الهی، حتی در دورافتاده‌ترین گوشه از جهان، بی‌تردید باز مملو خواهد بود از تعبیراتی مشابه همانها که در سایر ادیان استفاده گردیده است.<sup>۱۹</sup> چرا که این تعبیر قراردادی نیستند. رمزی‌اند، ولذا از بُن هستی برخاسته‌اند. و یا به تعبیر ملیح جمال ابهی در پایان لوح حوریه، همچون رؤیایی هستند که البته بین جمیع اقوام و جمیع امم مشابه و مشترک است و تفاوتی فی ما بین نیست.

## پیوندِ رمز با "راز"، و بیرون بودن آن از تنگنای زمان

گفتیم آنجا که بتوان یک سخن را به صورت شفاف و واضح بیان نمود، اما ما عمداً زبانی معماوار و چیستان‌مانند انتخاب کنیم، اینرا هرگز نمیتوان "رمز" به حساب آورد. رمز آن زمانی است که یک مطلب به صورت شفاف قابل بیان نباشد. طبیعتِ مطلب خود به نحوی است که در پردهٔ ابهام است، ولذا زمانی که آنرا بیان می‌کنیم جز با زبان رمز نمیتوانیم سخنی بگوییم. اینجاست که زبانِ رمز با مفهوم "راز" پیوندی نزدیک پیدا می‌کند. در واقع میتوان چنین گفت که زبانِ رمز، زبانی است که ما برای بیان نمودنِ رازها از آن سود می‌گیریم. مراد ما از راز، همانا حقیقتی است که در هاله‌ای از ابهام زاده شده است و هرگز برای عقل ما آنچنان شفاف نخواهد شد. راز همیشه به صورت یک راز باقی میماند. یعنی همیشه پرده‌ای از ابهام بر روی آن خواهد ماند، و طبیعتِ آن به گونه‌ای است که هرگز قابلیت آنرا ندارد تا به وضوح فاش و آشکار شود؛ اما از سویی دیگر کتب مقدسه میل داشته‌اند در خصوص این رازها سخنی بگویند، در تلاش بودند تا ابهامی که این حقایق را در خود گرفته است تا آنجا که می‌شود برای ما بزدایند. در اینجاست که برای گفتنِ آن چیز که ناگفتنی بود، و برای نمودنِ آن چیز که نانمودنی بود، لابد از زبان رمز کمک گرفته‌اند.

در همینجا بایستی به یک نکتهٔ بسیار مهم توجه نمود. در بالا گفتیم که رازها همیشه به صورت یک راز باقی می‌مانند، و نیز گفتیم که تنها زبانی که میتواند در خصوص "رازها" سخن بگوید همانا زبانِ رمز است. نتیجهٔ این سخن آن می‌شود که سخن‌گفتن به رمز از تنگنای زمان بیرون است.<sup>۲</sup> یعنی آن مفاهیمی که در ادوار پیشین از "رازها" بوده‌اند همین امروز هم قابل بیان نیستند. مهم نیست که چقدر پیرامون این رازها بحث شود، چه قدر کتابها نوشته شود و زوایایی از آن روشن‌تر شود، این "رازها" در آخر همچنان رمزآلود باقی می‌مانند. بنا بر این، همانگونه که

کیفیت پاداش در جهان بعد را در قرآن - که در میان اعراب جاهلی نازل گردید - به عنوان باغ بهشتی با چشمه‌هایی از عسل و شیر و هم‌آغوشی با حوریان سپیدتن بیان نمودند، و یا کیفیت مجازات را با آتش دوزخ و نوشاندن آب جوشان تعبیر نموده‌اند، در آثار این دور نیز که عصر بلوغ عالم است باز در تعبیر آن، بیاناتی کاملاً مشابه را به کار گرفته‌اند.

بخش بزرگی از استفاده از زبان رمز برای بیان این رازها، همانهاست که جنبه اساطیری ادیان را تشکیل داده است. به عنوان مثال، اینکه لطیفة روح انسانی چگونه به این جسم خاکی تعلق حاصل نموده است، و چگونگی ارتباط جسم و روح، کیفیتی وصف ناشدنی است، و برای آنکه تصویری از آن ارائه گردد، جز رمز هیچ راه دیگری ممکن نمی‌شود. لذا در تورات فرمودند: «آنگاه خداوند از خاک زمین، آدم را ساخت. سپس در بینی آدم روح حیات دمیده، به او جان بخشید و آدم، موجود زنده‌ای شد»<sup>۱۱</sup> و باز در قرآن دقیقاً عین همین مضمون وارد شد که «بَدَأَ خَلْقَ الْأَنْسَانِ مِنِ الطَّينِ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحٍ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئَةَ»<sup>۱۲</sup>. تصویر آفرینش انسان و پیوند روح با تن در اساطیر زردوشتی، مانوی، چینی، آفریقایی، و هم اساطیر یونانی نیز با اندکی تفاوت به همین صورت ارائه گردیده است<sup>۱۳</sup> و در آثار این دور نیز همین بیان رمزی، یعنی آمیختن آب و گل و دمیدن روح الهی سمت تکرار یافته است. در واقع، کیفیت آفرینش آدمی و تعلق روح به جسم آدمی، رازی است که همیشه برای ما در پرده ابهام خواهد ماند و طبیعت رازآلود آن اقتضا می‌کند که جمیع کتب آسمانی در مورد آن به زبانی رمزآلود سخن بگویند که صورت آن بسی دلانگیز است. این مطلب، یعنی توجه به زبان رمزی بخش اساطیری ادیان، حایز نهایت درجه اهمیت است، و از همین راه است که میتوان برداشت زیباتری از این جنبه کتب آسمانی به دست داد.

یکی دیگر از این رازها که در بالا از آن سخن گفته‌یم عبارت از "سر قدر" است که هرچند در بسیاری از الواح و آثار الهی از آن سخن‌ها گفته‌اند اما در نهایت باز آنرا به عنوان یکی از رازهای الهی معرفی فرموده‌اند.<sup>۲۳</sup> حضرت باب در رساله‌ای که در توضیح مسأله جبر و تفویض نگاشته‌اند<sup>۲۴</sup> بیاناتی فرموده‌اند که حائز نهایت درجه اهمیت است. جا داشت در اینجا چندین سطر از توقع مبارک را نقل می‌نمودیم، و از بیانات حضرت باب خوش‌ها بر می‌چیدیم. نگارنده، این مهم را به نگاشتن مقاله جداگانه‌ای در خصوص "سر قدر" در آینده ایام حواله می‌دهد،<sup>۲۵</sup> و در اینجا بسته خواهد نمود به نقل مضمون کلی بیانات حضرت باب در بخشی از این اثر منع. در ابتدای اثر بدین مضمون فرمودند که "بدان خداوند بازداشته است عقول و نفوس و ارواح را از فهم حقیقت این مسأله، و نیز امامان سایر بندگان را از علم به این قضیه منع نمودند. چنانچه زمانی که از حضرت امیر در خصوص سر جبر و اختیار سؤال شد فرمودند "دریابی است ژرف، در آن داخل مشوید." و چون باری دیگر جویا شدند باز فرمودند "راهی است بس تاریک، مبادا در آن پای نهید." و چون برای سومین مرتبه از ایشان سوال نمودند باری دیگر فرمود "راز الهی است، آنرا فاش مخواهید."<sup>۲۶</sup> حضرت باب در ادامه نزدیک به یک صفحه توضیح می‌دهند که قدر، سری است که بی حجاب پوشیده مانده، و بی هیچ ستّری مستور است. یعنی در عین حال که واضح و آشکار است اما طبیعتش به گونه‌ای است که از نظرها پنهان می‌ماند. از شدت ظهور است که مخفی است. پس از آنکه یک دو صفحه برخی جواب مسأله اختیار را وارسی نمودند چنین فرمودند که "وَ فِي هَذَا الْمَقَامُ قَصْرٌ الْعَبَارَةُ عَنْ حَدَّ الْبَيَانِ" بدین مضمون که در این مقام دیگر دست عبارت بكلی کوتاه است از بیان آن معنی‌ای که مقصود نظر است؛ چند سطّری پیش از همین بیان تأکید نمودند که دست عقل از احاطه بر سر اختیار کوتاه است، و اینکه این ساحت همان مقامی است که جبرئیل در شب معراج گفت 'اگر یک قدم پیشتر بگذارم البته که از سرتا به پا خواهم سوت'.

در بخشی از این اثر در خصوص اینکه چرا عقل را راهی به فهم حقیقتِ جبر و اختیار نیست مطلبی می‌فرمایند که برای فهم زبانِ رمز بسیار میتواند روش‌گر باشد. حضرت اعلیٰ بدین مضمون می‌فرمایند که عقول در دقیقترین مoshکافی‌ها، و افکار در ظریفترین باریک‌اندیشی‌ها، تنها می‌توانند آن چیزی را درک کنند که "محدود" است. این در حالی است که سرّ قدر بکلی از هرگونه حدّی متنه و مقدس است. تمامی جهان هستی را در بر خویش گرفته است. با سرتاسر امکان یکی است. و همین است که در حدیث فرمودند که 'قدّر، وسیع‌تر است از فاصله‌ای که مابین آسمان‌ها و زمین است.' دانشمندِ فقیدِ بهائی، جانب ویلیام هاچر، در یکی از تقریرات خویش از همین مضمون آشنا در آثار بهائی نکتهٔ بسیار عمیقی را استنباط نموده است. ایشان بیان می‌نماید که علوم بشری قصدشان آن است که "بخشی از حقیقت" را به طوری کاملاً دقیق و با جزئیات کامل به ما بشناسانند. در حالیکه بخش بزرگی از دین قصدش آن است که "تمام حقیقت" را با بیانی اجمالی و کلی به ما بشناساند.<sup>۷</sup> بدیهی است که نه هرگز هیچ بیانی طاقت آنرا دارد که "تمام حقیقت" را در خود بگنجاند، و نه هرگز مطلبی که در پاره‌ای از زمان، و نیز تنها در عالمی محدود از عوالم وجود به ما القاء می‌شود، میتواند "تمام حقیقت" را شامل شده باشد. همین هم هست که در آثار حضرت باب مکرراً فرموده‌اند کسی که در "هندسه" این عالم محدود شده است، یعنی در زمان و مکان محدود است، هرگز نمیتواند "تمام حقیقت" را آنگونه که باید دریابد. و راست آن است که ما همیشه، چه در این سرا و چه آن سرا، در این هندسه محدود خواهیم بود. منتها در هر عالمی جلوهٔ وسیعتری از "حقیقت" به نظر ما خواهد رسید که در عالم پیشین از مشاهدهٔ آن محروم بوده‌ایم.

خلاصه کلام آنکه عقل، آن چیزی را میتواند دریابد که "محدود" است، یعنی تنها پاره‌ای از حقیقت است. آن بخش از متون دینی که تلاش نموده‌اند به نحوی جلوه‌ای از "تمام حقیقت" را - حقیقتی که فراتر از هندسه عالم است - با ما در

میان بگذارند راهی نداشته‌اند جز اینکه از زبانِ رمز بهره بگیرند؛ از جمله کیفیت نزول وحی، و هم اینکه بعثت یک پیامبر دقیقاً چه کیفیتی دارد و اصولاً به چه معنا میتواند باشد خود از همین دست مطالب است. نگارنده سطور مقاله بسیار مختصری درباره "مفهوم بعثت پیامبران و حضرت باب و اظهار امر خفی حضرت بهاءالله" نگاشته است، اما تا آنجا که به بحث فعلی مربوط میشود باید گفت از آنجا که عالم امر در مرتبه‌ای ورای عالم خلق است، فهم کیفیت بعثت و حتی مفهوم آن هرگز برای ما مقدور نخواهد بود. باز در اینجا کتب مقدسه برای اینکه بتوانند از این راز عظیم با ما سخن بگویند زبان رمز را به کار گرفته‌اند. در خصوص موسیٰ چنین بیان شد که او درخت آتشین را دید و یهوه از دل آتش با او سخن گفت و انقلابی در حال موسیٰ پدید آمد. در مورد مسیح در انجیل بیان شد که هنگامی که حضرت یحییٰ آن حضرت را تعمید میداد کبوتری از آسمان بر سینه او نشست، بر پیکرش ورود نمود و همین را عبارت از "بعثت" و انقلابی در حالات عیسیٰ معرفی نمودند. باز در خصوص حضرت رسول در مورد خلوت ایشان در غار حراء و مکالمه ایشان با جبرئیل و حالت رعبی که در دل پیامبر افتاد داستانها نقل کرده‌اند. همینطور است داستانهایی در مورد بودا و زردشت؛ بیان حضرت عبدالبهاء در خصوص نشستن کبوتر بر سینهٔ مسیح را از قبل به طور کامل نقل نمودیم که فرمودند: "این تعبیر و تمثیل است. مجاز است، نه حقیقت. و نه حالتی است که مفهوم انسان است یعنی خواب بوده بیدار شده، بلکه انتقال از حالي به حالي است... مثلاً در فارسي و عربي تعبير مى شود که زمين خواب بود بهار آمد بیدارشد، يا زمين مرده بود بهار آمد زنده گشت. اين تعبير تمثيلي است و تشبيه و تأويل در عالم معاني".

کیفیت آفرینش عالم، یعنی لحظات اولیه خلقت و اینکه نه میتواند از ناچیز محض آفریده شده باشد و نه ممکن است که از چیزی دیگر باشد؛ سرّ حیات، و اینکه خود حیات به چه معناست و چگونه پدید می‌آید؛<sup>۲۸</sup> هدف از خلقت عالم که به

عناوین مختلف بیان گردیده و قرنهای مورد مناقشه بوده است؛ فهم چگونگی دخالت اراده الهی در جهان هستی، و کیفیت تأثیر دعا با وجود نظم دقیق و تخلّف ناپذیری که در جهان هستی مشاهده می‌گردد؛ بحث اصالت وجود یا ماهیّت و نظر حیرت‌افکن اما روشنگر شیخ احمد احسایی که هر دو را اصیل میدانست؛ این همه که بیان شد جملگی از اسرار و رموزی هستند که هرچند نمیتوان پیرامون آنها قرنهای تحقیق نمود و نکته‌ها دریافت و کتابها و رساله‌ها نوشته، اما در آخر همچنان به همان صورت "رمزاً لود" باقی خواهند ماند. به تعبیر ملیح دکتر مهرداد احسانی، هر چقدر هم دانش بشر برای فهم این اسرار عمیق‌تر می‌شود نهایتش آن است که بر مراتب "حیرتِ خود آگاه‌تر می‌شود".<sup>۲۹</sup> خوب است این بخش را به پایان ببریم با چند سطیری از بیانات حضرت بهاءالله در هفت وادی، آنجا که در بیانِ وادی حیرت از جمله فرمودند:

"... مثل اینکه بعضی تمسک به عقل جُسته و آنچه به عقل نیاید انکار نمایند، و حال آنکه هرگز عقولِ ضعیفه همین مراتبِ مذکوره را ادراک نکند مگر عقلِ کلّی ربّانی.

عقل جزئی کی توانید گشت بر قرآن محیط؟

عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار؟"<sup>۳۰</sup>

### ارتبط رمز با معنا، و چگونگی فهم زبانِ رمز

در اینجا برای پاسخ گفتن به یک سؤال بسیار مهم که نگارنده چندین بار آنرا در کتابها و مقالاتی که در رد امر مبارک نگاشته شده‌اند ملاحظه نموده طرح یک بحث بسیار لازم می‌آید. در اعتراض به روش تفسیر آیات کتب آسمانی در کتاب ایقان و سایر نصوص الهی، نگارنده بارها از حضرات علمای شنیده است که فی‌المثل آخر چه ربطی هست بین "حیوان" و "دولت"؟! در نظر ایشان از آنجا که به هیچ‌وجه هیچ ربطی بین این دو مفهوم نیست، لذا نمیتوان آیات کتب آسمانی را

نیز به این صورت تفسیر نمود. بدیهی است که در پاسخ چنین سؤالی، بنا نیست ما شروع به بر Sherman در وجه تشابه بین این دو مفهوم نماییم، چرا که شخص مخاطب دهها تعبیر نزدیکتر سراغ دارد که به جای تعبیر "حیوان"، آنها می‌توانستند به عنوان رمزی از "دولت" به کار بروند. از آنجه که پاسخ این سؤال نقش مهمی در مطالعه یکی از بزرگترین آثار تاریخ وحی، یعنی ایقان مبارک خواهد داشت، و نیز از آنجا که مستقیماً به بحث ما پیرامون دلیل استفاده از رمز در کتب آسمانی مربوط می‌شود، ذیلاً به طور مبسوط آنرا وارسی خواهیم نمود.

بگذارید تا از اصطلاحات منطقی صوری برای توضیح مقصود خویش سود ببریم. هرگاه چیزی ما را به سوی چیزی دیگر رهنمون شود، یعنی مشاهده یک چیز، ما را متوجه چیزی دیگر نماید، از این به "دلالت" تعبیر می‌نمایند. یعنی مشاهده یک چیز، ما را دلالت بر چیزی دیگر می‌نماید. آن چیزی که ما را دلالت مینماید " DAL " می‌نامند، و چیزی که ما به آن رهنمون شده‌ایم " مدلول ". در علم منطق این دلالت را بر سه قسم دانسته‌اند: دلالت وضعی یا قراردادی، دلالت عقلی، و دلالت طبعی. دلالت وضعی یا قراردادی آن زمانی است که هیچگونه ارتباط ذاتی بین DAL و مدلول وجود ندارد، بلکه کاملاً به حکم قرارداد است که ذهن ما متوجه مدلول می‌شود. به عنوان مثال، دیدن واژه " کتاب " بر روی یک صفحه کاغذ، یا شنیدن آن از زبان دیگری، ذهن ما را به سوی آن شیء خارجی متوجه می‌نماید، اما در واقع هیچ ارتباطی بین این چهار حرف ( ک ت ا ب ) و آن شیء خارجی وجود ندارد. در هر گوشه‌ای از عالم، تنها بر اساس قرارداد، یک واژه متفاوت برای همان شیء خارجی وضع شده است. پس این دلالت صرفاً نتیجه قرارداد است و بس. اگر کسی از این قرارداد خبر نداشته باشد هرگز نمیتواند از آن DAL راهی به مدلول ببرد، چنانکه فرد از دیدن یک واژه به زبان بیگانه هرگز ذهنش متوجه هیچ معنایی نخواهد شد؛ از واژگان و الفاظ که بگذریم، بقیه دلالت‌های وضعی به هر حال تا حدودی قاعده‌مندند. بیشتر علامت‌های

راهنمایی و راندگی طوری انتخاب می‌شوند که ربطی با مدلول خویش داشته باشند، و نشانه‌ها به گونه‌ای هستند که به هر حال ارتباطی با مدلول خویش می‌ابند. دو مین نوع دلالت، دلالت عقلی است. در اینجا دیگر پای قرارداد در میان نیست. بلکه دال و مدلول، عقلاً و منطقاً با هم در ارتباطند. به عنوان مثال دیدن دود از راه دور، دلالت بر آن دارد که آتشی به پا شده است. یا دیدن رد پا در دل بیابان، دلالت می‌کند بر اینکه روندهای از اینجا گذشته است. در اینجا دیگر نشانی از قرارداد نیست. کافیست یک شخص سلامتِ عقل داشته باشد، آنگاه سریعاً ذهن او از دال به مدلول منتقل خواهد شد. و اما دلالت سوم که مدان نظر مقاله‌است: دلالت طبیعی. دلالت طبیعی از طبع ذاتی یک شیء برمی‌خizد. به عنوان مثال، ظاهر شدن علامتها بیماری در چهره یک شخص، مثلاً زرد شدن صورت، یا قرمز شدن چشم و مثل آن، طبیب را دلالت می‌کند به فلان بیماری در اندام‌های داخلی بیمار. ببینید در اینجا قراردادی در میان نیست، یعنی کسی قرارداد نکرده است که هرگاه جگر یک شخص عفونتی داشته باشد باید رخسار او زرد شود. نه، این ناشی از حالتِ طبیعی بدن است. اما از سویی دیگر، این دلالت، عقلی هم نیست. یعنی عقلاً بین این دو چیز ارتباطی نیست. اگر یک شخص - هر چقدر هم متفرگی بزرگ باشد - به این علامات و طبایع بدن آشنا نباشد هرگز نمیتواند از دیدن علامتها بیماری در صورت، پی به آن بیماری خاص ببرد؛ همچنین است زمانی که خشم ما در درون، به صورت سرخ شدن صورت ظاهر می‌شود، یا ترس به صورت بیرنگی صورت، یا غمی که ما در دل داریم به صورت اشکی در دیدگان ما ظاهر می‌گردد. در این موارد ارتباط عقلی و ذاتی نیست، اما در عین حال، به هیچ وجه قراردادی هم در میان نیست.

حال می‌توانیم با استفاده از مفهوم "دلالتِ طبیعی" به پرسش خویش بازگردیم. گفتیم که در دلالت طبیعی، ارتباطی منطقی بین دال و مدلول نیست. مثلاً هیچ رابطه منطقی بین زرد شدن صورت و بیماری جگر نیست. با این وجود، هیچکس

اعتراض نمی‌کند که "آخر چه ربطی هست که سرخ شدن چهرهٔ ما بخواهد رمزی از خشم درون باشد؟"، چون این علامتها "قراردادی" نیستند که در آن جایی برای اعتراض باقی بماند؛ در واقع اگر بخواهیم به زبان این مقاله سخن گفته باشیم، باید بگوییم که این علامتها در واقع "رمزی" هستند از حالت‌های درون‌ما. اشک چشم، رمزی است از غم. سرخی چهره، رمزی است از خشم. سفیدی رُخسار، رمزی است از ترس. رمزند، چون قراردادی نیستند. از بُنِ هستی آدمی برمی‌خیزند. آدمی چنین است که هست؛ در آثار مبارکه هم آموخته‌ایم که اصطلاحات کتب مقدسه نیز قرارداد نیستند، بلکه رموزند.<sup>۳۱</sup> لذا همانگونه که یک طبیب نگاهی به رُخساره بیمار می‌کند و از همان رمز ظاهری پی به بیماری درون او می‌برد، به همینگونه مظہر امر الهی نیز از رموز کتب مقدسه ره به معانی باطنی می‌برد.<sup>۳۲</sup> ارتباط بین "حیوان" و "دولت" دقیقاً همانند رابطهٔ زردی رخسار است با بیماری‌ای در جگر. همانگونه که مجال اعتراضی به طبیب نیست، به همانگونه جای هیچگونه سؤالی از مظہر امر الهی، و از جمله صاحب کتاب ایقان نیز باقی نمی‌ماند. در ایقان مبارک از خود قرآن نقل نموده‌اند که: "لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهِ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ".

در اینجا نظر هوسر بسیار روشنگر است. در نظر او تمثیل دقیقاً مثل یک چیستان است که باید حل شود، اما سمبول و رمز تنها قابل تفسیر است و نه حل کردن.<sup>۳۳</sup> اگر از تعبیر حضرت بهاءالله در پایان لوح حوریه – یعنی اینکه سخن از رؤیا و تعبیر رؤیا به میان آورده‌اند – سود بگیریم، تفاوت بین "حل کردن" و "تعبیر کردن" معلوم می‌شود. پیشتر گفتیم که در دلالتهای وضعی و قراردادی، به هر حال سعی بر آن است که قاعده و قانونی برای این وضع باشد. همین حالت در مورد تمثیل نیز صادق است. کافی است شما وجهه تشابه را به خوبی وارسی نموده باشید، آنگاه می‌توانید یک تمثیل را "حل کنید". اما در خصوص دلالت طبعی اینطور نیست. یعنی شما اگر عمری هم بنشینید و در مورد زرد بودن رنگ صورت

بیندیشید هرگز راهی به "معنای آن" نخواهید بُرد، و نخواهید دانست که این رمزی از بیماری جگر بوده است. در اینجا روش دیگری به کار می‌آید که هوسر آنرا تفسیر نامیده است، اما در آثار مبارکه گاهی از آن به عنوان تأویل، و در لوح حوریه نیز به عنوان "تعییر" یاد نموده‌اند.<sup>۴</sup> در واقع، هر زمانی که یک متن "رمزی" باشد نمیتوان برای فهم اثر، از "حل کردن" و وارسی تک به تک مضامین استفاده نمود. بلکه بایستی برای فهم تعییر رموز آن، از مواردی کمک جُست که صاحبان این آثار، یعنی صاحبان کتب مقدسه، خود این رموز را به نحوی برای ما تعییر نموده باشند. اینجاست که هر کجا در کتب مقدسه مفهومی "رمزی" – به آن معنا که در این مقاله بیان گردید – به کار رفته باشد تنها راه فهم آن تعییری است که در الواح الهی و یا سایر کتابهای آسمانی از آن به دست داده باشند، و نیز برای فهم رمز در آثار الهیّ این دور، تنها راه آن است که تعییر آن رمز را از سایر الواح الهی و یا از کتب مقدّسه قبل جویا شویم. فهم لوح حوریه به عنوان یک اثر رمزی نیز جز از همین راه میسر نخواهد شد، و این همان روشی است که نگارنده در مقاله دوم در پیش گرفته است.

### وسعت و انعطاف، ویژگی بارز آثار رمزی

در چند جای این مقاله توضیح دادیم که در "تمثیل"، شخص ابتدا معانی را در ذهن خویش تصوّر می‌کند، هوشمندانه آنها را درمیابد، و آنگاه آنها را به صورت یک تمثیل بیان می‌نماید. در چنین جایی، هر یک از عبارات و واژه‌ها تنها نماینده‌ای است از یک معادلِ عینی، و خواننده موظف است تا تکاپو کند و آن یک معنی معین را بیابد؛ ویژگی بارز یک اثر رمزی آن است که در آن هر عبارتی میتواند نمایندهٔ دهها، و بلکه صدها معانی متفاوت باشد. در واقع بسته به اینکه چه کسی خواننده کلام است معنا نیز متفاوت می‌شود. همین خاصیّتِ متن رمزی، یعنی اینکه به گونه‌ای است که همه بتوانند به اندازهٔ خویش از آن برداشت نمایند

سرّ ماندگاری بسیاری نامها و آثار بسیاری کسان به خصوص شاعران بوده است. شاید این خاصیت بیش از همه در شعر حافظ است که سبب ماندگاری او و حضور او در همه خانه‌هاست. اینکه صدھا هزار نفر دیوان او را می‌گشایند، به شعر او تفال می‌زنند، و می‌پندارند که حقیقتاً در شعر او مطلبی مناسب با حال و روز خود جُسته‌اند، خود نشان از آن دارد که شعر او با چنان انعطافی نگاشته شده است که هزاران کس در دورانهای گوناگون بتوانند ایيات آن را با حال خویش منطبق بیابند. تو گویی شعر او آینه‌ای است که هر کس در آن احوال خود و روزگار خودش را می‌بیند؛ چنین افتخاری به نحوی عالی‌تر و کامل‌تر از آن ظهورات الهی و کتابهای آسمانی است.

چندین سال پیش از این، نگارنده بارها با حضرات علماء در حوزه علمیه قم گفتگوها داشت، و به کرات می‌شنید که ایشان معرفی امر به "عوامَ النَّاسِ" را محکوم می‌نمودند. سخنšان آن بود که اصولاً "عوام" از کتاب الهی و آیات قرآن و متون احادیث هیچ نمی‌دانند که شما می‌خواهید با آنان از ادعاهای این ظهور جدید بگویید، و انصاف آن است که بحث در این موضوع باید محدود به علماء باشد و بس؛ آخرین بار در پاسخ ایشان ابتدا یک دو کلمه‌ای توضیح دادم که حتی خود فقهای اسلام هم بر این مسأله اتفاق نظر دارند که تقليد فقط و فقط مربوط به فروع احکام است، و در اصول اعتقادی تقليد به هیچوجه جایز نیست. لذا مسأله ایمان نمی‌تواند به صورت تقليد از حضرات علماء و فقهاء باشد، و هر کس از مردم، خواه عالم خواه عامی باشی خود بر این مهم، یعنی ایمان یا انکار ادعای ظهور جدید، اقدام نماید. پس از آن سخن بنده با ایشان عصاره‌ای بود از بیانات حضرت بهاءالله در ایقان مبارک در خصوص مفهوم حقيقی علم، و مضامون آیهٔ قرآنی "وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمُ اللَّهُ"، و بیان "العلُّمُ حِجَابُ الْأَكْبَرِ". در ادامه توضیح دادم که به بیان حضرت بهاءالله کلام الهی همچون بحری است که یکی کفی از آن اخذ می‌نماید، و دیگری قدری، یکی کأسی و آن دیگری کؤبی.

چنین بساطتی، از لطایف کلام الهی است. می‌بینیم در ادیان الهی عموماً بسیاری از کسانی که در ایمان پیشتاز شدند از میان همانها بودند که شما ایشان را "عوام" نام نهادید. در قرآن از زبان مخالفان نقل گردیده که گفتند: "أَنُؤْمِنُ كَمَا أَمِنَ السَّفَهَاءُ؟" یعنی آیا ما ایمان بیاوریم همچنانکه مشتی سفیه عامّی ایمان آورده‌اند؟! کلام الهی فقط برای اهل علم و متخصصین نازل نشده. فهم این مسأله حایز نهایت درجه اهمیّت است. وسیله فهم و استفاده از ظهورات الهیه و کلمة الله به هیچوجه علوم اكتسابی نیست. ولذا آن کسانی که شما "عوام النّاس" نام نهادید، آیین بهائی هرگز نمی‌پنیرد که ایشان را از بقیه جدا به حساب آورند. و اصولاً بر اساس مندرجات کتاب ایقان، و ایرادی که صاحب این اثر بزرگ بر محمد کریم‌خان کرمانی گرفته است، در ادبیات بهائی واژه‌ای به عنوان "عوام" با این مفهوم که شما در نظر دارید وجود ندارد. در ادامه توضیح دادم که این اعجاز کلام الهی است که به گونه‌ای نگاشته می‌شود که هم عموم مردم از آن بهره‌ای می‌برند و هم علماء و دانشمندان از آن ملذوذ و بهره‌مند می‌گردند. بیان حضرت بهاء‌الله است که کلام الهی به گونه‌ای نازل می‌شود که فیلسوفان از آن بدایع حکمت را استنباط می‌نمایند، و عرفاء از آن نکته‌های معرفت را. فقهاء و متکلمین نیز هر یک بهرهٔ وافی از کلام الهی برده‌اند. در خصوص مسیح داستانی است که می‌گوید جمعیّت کثیری از مردم حاضر بودند، آن حضرت با قرصی نان و چند دانه خرمای تمام آن جمعیّت را سیر فرمود، و یک مقداری از آن غذا هم باقی ماند. مراد از این حکایت چیزی نیست جز همین که گفته شد. کلام الهی به گونه‌ای نازل می‌شود که هرچند کلماتش در هر دوری به ظاهر محدود است اما همه مردمان از هر صنف و دسته را رزق می‌بخشد، و هنوز هم در دل آن معانی‌ای هست که از نظر ایشان مستور مانده است و تواند که دسته‌ای دیگر را رزق بخشد. صریح حدیث امام معصوم است که هر کلمه‌ای از کلمات الهی را دارای هفتاد وجه دانستند، و دلیل بر آن همین بس که چهارده قرن از زمان حضرت رسول

می‌گذرد و هنوز که هنوز است تفاسیری بر قرآن نوشته می‌شود که حاوی نکات و معانی‌ای نوین از همان آیاتی است که بیش از هزار سال مورد وارسی قرار گرفته بودند.

نظر به همین ویژگی رمز است که در پاسخ سؤال از معانی آیات، حضرت بهاءالله، و به خصوص، چنانچه در ادامه خواهیم گفت حضرت باب، برای هر آیه‌ای معانی گوناگونی را برشمرده‌اند. نیز در توضیح بیانات حضرت بهاءالله، در مقامات گوناگون از قلم مرکز میثاق معانی گوناگونی ارائه گردیده است. این ویژگی اثر رمزی آنچنان مورد توجه عُرفا بوده است که شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی در سخنی بی‌نظیر گفت: «إِقْرَأُ الْقُرْآنَ كَائِنَهِ نُزُلَ فِي شَائِكٍ»<sup>۳۴</sup> یعنی قرآن را آنگونه بخوان که گویی در شائن تو نازل شده است؛ و راست هم اینست که ما الواح و آثار الهی را به گونه‌ای تلاوت می‌کنیم که گویی در شائن خود ما نازل شده‌اند. هرگز آنرا محدود به زمان و مکان نزول ندانسته‌ایم. نیز هرگز یک لوح را فقط و فقط در خطاب به مخاطب آن لوح تلقی نکرده‌ایم. اگر لوح حکمت را تلاوت نموده‌ایم تک به تک عباراتش را چنان خوانده‌ایم که تو گویی همین امروز در خطاب به ما صادر شده‌اند. با سطر به سطیر آن انس گرفته‌ایم و از اثر هیبت کلمه‌الله از دیده اشکی ریخته‌ایم.

این حقیقت که کلمه‌الله دارای معانی نامتناهی‌ای است که هر کس میتواند بنا به میزان معرفت خود از آن بهره‌ای ببرد، و اینکه اگر واقعاً چنین است آنگاه منع از تأویل کلمات الهی به چه معنا میتواند باشد، بخشی است که تفصیل آن نیازمند تدوین کتابی جداگانه است. یک دو نفر، از جمله آقای خوان کول<sup>۳۵</sup> و جناب پل لمپل،<sup>۳۶</sup> پیشتر تا حدودی بدان پرداخته‌اند و لذا فعلًاً ما در اینجا متعرض مطلبی نمی‌شویم؛ صرفاً بسنده می‌کنیم به نقل بیان حضرت بهاءالله در هفت وادی که با بیانی عالی نشان دادند تجلی الهی بر مردمان همچون نور خورشید است که هرچند همه طیفه‌ای رنگ را در خود دارد اما خودش منته از همه رنگهاست. در

همین بیان فرموده‌اند که تفاوت‌ها همه ناشی از مراتب و درجات کسانی است که محل این تجلی گردیده‌اند:

"علوم آنچنان بوده که جمیع اختلافاتِ عوالمِ کون که در مراتبِ سلوك، سالک مشاهده می‌کند، از نظر خود سالک است. مثالی در این مقام ذکر می‌شود تا این معنی تمام معلوم گردد. ملاحظه در شمس ظاهری فرماید که بر همه موجودات و ممکنات به یک اشراق تجلی می‌نماید و افاضه نور به امر سلطانِ ظهور بر همه اشیاء می‌فرماید، ولیکن در هر محل به اقتضای استعداد آن محل ظاهر می‌شود و اعطای فیض می‌کند. مثل اینکه در مرآت بِقُرْصِهَا و هیئت‌ها جلوه می‌نماید، و این به واسطه لطافت خودِ مرآت است و در بلور نار احداث می‌کند و در سایر اشیاء همان اثر تجلی ظاهر است نه قرص و به آن اثر هر شیء را به امرِ مؤثر به استعداد او تربیت می‌کند چنانچه مشاهده می‌کنید. و همچنین الوان هم به اقتضای محل ظاهر می‌شود مثل اینکه در زجاجهٔ زرد تجلی زرد و در سفید تجلی سفید، و در سرخ تجلی سرخ ملاحظه می‌شود. پس این اختلافات از محل است نه از اشراق ضیاء..."

شاید جایی که بیش از همه بتوان این تعدد در معانی یک کلمه از کلمات الهی، بلکه یک حرف از حروفی که در کتاب الهی به کار رفته است را مشاهده نمود همانا در آثار حضرت باب است.<sup>۳۷</sup> ایشان در سه اثر تفسیری از آثار خویش که سبک آنها تا حدود زیادی با سایر تفاسیر آن حضرت تفاوت دارد، یعنی تفسیر سورهٔ والعصر، تفسیر بسمله و تفسیر سورهٔ کوثر، برای آنکه هر آیه را تفسیر نمایند، برای تک به تک حرفهایی که در آیهٔ قرآنی به کار رفته است معنی خاصی قائل می‌شوند. نکتهٔ بسیار مهم در اینجا آن است که حضرتش، نه چنین است که برای هر حرفی یک معنی قائل شوند، بلکه در نظر ایشان، بسته بدانکه آن حرف در ارتباط با کدام عالم از عوالم الهی ملاحظه شده باشد معنایی متفاوت به خود می‌گیرد. به عنوان مثال، وقتی در تفسیر والعصر حرفی مثل "حرف سین" را به

"سناءالله" تفسیر می‌کنند برای آن در عوالم گوناگون معانی گوناگونی قائل می‌شوند:

"ثُمَّ مِنْ الْحَرْفِ الْعِشْرِينَ حِرْفُ السَّيِّنِ سَنَاءُ اللَّهِ فِي عَالَمِ الْعَمَاءِ ثُمَّ سَنَاءُ اللَّهِ فِي عَالَمِ الْبَهَاءِ ثُمَّ سَنَاءُ اللَّهِ فِي عَالَمِ الْقَضَاءِ ثُمَّ سَنَاءُ اللَّهِ فِي عَالَمِ الْإِمْضَاءِ"<sup>۳۸</sup>

به صریح نص حضرت بهاءالله، عوالم الهی نامتناهی اند<sup>۳۹</sup> و از آنجا که اهل هر کدام از این عالمهای نامتناهی، به اقتضای آن عالم معنی‌ای از کلمه الهی فهم می‌کنند، بنابراین معانی هر کلمه از کلمات الهی نیز بی‌تردید لانهایه است.<sup>۴۰</sup> همین است که حضرت باب، هر چند از همه آن معانی تعبیر به یک واژه یعنی "سناءالله" شده باشد اما بسته بدانکه از همین "سناءالله" در کدام عالم است که سخن رانده می‌شود معنی را متفاوت لحاظ نموده‌اند. و البته معلوم است هر سالکی نیز بسته بدان عالمی که در آن سائر است معنایی متفاوت برداشت خواهد نمود؛ به عنوان مثال، باز در همین تفسیر والعصر، حرف واو اشاره به "ولایت" است، متنهای یکبار ولایتی که در حضرت رسول ظهور یافت، در مقامی ولایتی که در امامان نمودار بود، و در مقامی آن ولایت عامی که بر همه ممکنات متجلی گردیده است؛ حرف الف اشاره به "أصل" به معنی ریشه درخت است، متنهای در مقامی ریشه شجرة کلی‌ای است که در عالم لاهوت روییده است، در رتبه‌ای ریشه شجرة طوبی است که از رضوان سر برآورده است، و در مقامی هم ریشه همان شجری است که در طور ناطق شد و با موسی سخن گفت؛ در جای دیگری از همین اثر، حرف راء اشاره دارد به "رنہ" و صدای زنبورهای لاهوتی که از بیشه‌های عوالم گوناگون به گوش می‌رسد. و آنگاه بر اساس اینکه این رنه از کدام بیشه به گوش می‌رسد معانی گوناگونی بیان فرموده‌اند.

نیز در تفسیر سوره کوثر، حرف "ع" را به "عين" به معنی چشم‌هه تعییر نمودند: عین، در یک مقام آن چشم‌های است که از جانب راست شجرة الإمضاء می‌جوشد، و در رتبه‌ای چشم‌های است از آب معطر شده به کافور که کمی بالاتر

از "شجرة السيناء" بیرون می‌آید، و در عالمی دیگر عبارت از چشم‌آبِ کوثر است که درست در پای "شجرة البهاء" جوشیده است، و در مقامی چشم‌شرابِ سرخ است که از جوفِ تنهٔ درختی که در وادی مقدس طور روییده بود به بیرون فوران می‌کند؛ و نیز در همین اثر، حرف طاء را به "طیر" تفسیر می‌کنند که بر درختهایی از عوالم مختلف به ترتیم و آوازخوانی مشغول است، و هر کسی بسته بدانکه به گوش کدام عالم می‌شنود نغمهٔ متفاوتی از این "طیر" خواهد شد.

این حقیقت، یعنی اینکه کلمات الهی دارای بطنهای نامتناهی است مضمونی است که تقریباً در تمامی آثارِ نسبتاً مفصل حضرت اعلیٰ مورد تاکید قرار گرفته است. ایشان تاکید احادیث بر اینکه هر کلمه‌ای از کلمات الهی دارای هفتاد و یک بطن است را ناشی از محدودیت فهم مخاطبان دانسته‌اند و شهادت می‌دهند که هیچ حدی برای این بطنها در میان نیست. وارسی این مفهوم در آثار حضرت باب، خود به تنها می‌تواند موضوع چندین تحقیق مفصل باشد.

### یک نکته

چند سطر آغازین این مقاله با بحثی پیرامون اشارات کتب مقدسه به یوم ظهر حضرت بهاءالله، و از جمله اخبار ایشان از "جمع شدن حیوانات گوناگون بر سر یک خوان" باز شد. گفتیم که در قرآن نیز از جمله نشانه‌های قیامت یکی این بود که "اذا الوحش حشرت"، یعنی زمانی که حیوانات گرد هم جمع گردند. بر اساس مضمون کتب مقدسه و احادیث و نیز بیانات مبارکه در این ظهر نشان دادیم که مراد از حیوان‌ها، "دولتهای عالم" هستند و از جمع شدن آنها بر سر یک خوان مراد صلح اصغر و اتحاد سیاسی دول عالم در زمان حضرت بهاءالله است. حال پیش از آنکه این مقاله را به پایان برمی‌گذارید پاسخ یک سوال احتمالی را بیان نماییم و آنگاه سخن را کوتاه کنیم.

گفته‌ی "رمز" عبارت از آن بیانی است که سعی می‌کند مفهومی که قابل بیان نیست را در قالب الفاظ بگنجاند. اما مفهوم "اتحاد دول" به ظاهر چیزی نیست که غیر قابل بیان باشد. مفهومی نانمودنی و ناگفتنی نیست. پس چگونه است که تمامی کتب مقدسه از آن به رمز سخن گفته‌اند؟ گفتنی است که اگر این مقاله این مورد را مصادقی از "رمز" به حساب آورده است و نه نمونه‌ای از "تمثیل"، این تنها میل شخصی نگارنده نبوده است. همین حقیقت که تمامی کتب مقدسه از عهد عتیق، و عهد جدید، و نیز قرآن، همگی در بیان علامات قیامت از همین مفهوم استفاده نموده‌اند خود نشان می‌دهد که دیگر نمیتوان آنرا تنها یک تمثیل به حساب آورد؛ و اما اینکه چگونه میتوان "وحدت سیاسی دول" را مفهومی وصف ناشدنی به حساب آورد، چیزی است که در خصوص آن چند کلمه‌ای سخن خواهیم گفت.

در مقاله سوم و چهارم به تفصیل در خصوص عظمت ظهور حضرت بهاءالله، و اینکه مفهوم این عظمت چیست صحبتی به میان خواهد آمد. از سوی دیگر، نگارنده مشغول تألیف مقاله‌ای است تا آیات قیامت را در آینه آثار حضرت ولی امرالله وارسی نماید. در آن مقاله از جمله یک اصل کلی مورد تاکید قرار گرفته، و آن اینکه انبیای قبل نمی‌توانسته‌اند کماهی بر کیفیت جزئیات وقایع عظیمه ظهور الهی واقف باشند. این حقیقتی است که حضرت ولی امرالله با استناد به بیانات حضرت بهاءالله به صراحة بیانش فرموده‌اند:

"این کور مقدس به شأنی منبع و رفیع است که نسبتش به حق داده شده، و انبیای اولوالعزم و مرسلین مستظلین در ظل آن شارعین قدیر متعاقباً متزايداً به مقتضای نشو و ارتقای اهل ارض و استعداد روحانی عباد به آن بشرط داده، ولی بر کیفیت آن بتمامه‌ها آگاه نگشته، و بر حسب ادراکات خلق شمه‌ای از عظمت آن را بیان فرموده‌اند.... در بیان عظمت ظهور خویش که مبدأ و مطلع این کور مقدس است جمال قدم می‌فرماید: "... مظاهر قبل هیچیک بر کیفیت این ظهور بتامه‌ها آگاه نه الا على قدر معلوم"<sup>۴۱</sup>

گذشته از این يك فراز از حضرت بهاءالله، بیانات ولی محبوب امرالله از جمله مستند است به لوحی از حضرت بهاءالله که در آن کلام مسیح در مورد "آن روز" را نقل نمودند که گفت هیچکس جز خود پدر، یعنی نه فرشتگان، و نه حتی پسر بر آن روز و ساعت آگاه نیستند. قوله تعالی:

"و همچنین نقطه اولی روحُ ما سِوَاهُ فِدَاهُ می فرماید: قُلْ هُوَ نَبَأٌ لَمْ يُحِظِّ  
بِعِلْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْتُمْ يَوْمَئِنْ لَا تَعْلَمُونَ، معذلك این قوم بی انصاف  
گفته‌اند آنچه گفته‌اند. این آن نباء عظیمی است که در جمیع کتب مذکور  
و مسطور است، واحدی جز نفسِ حقَّ بر حین ظهور مطلع و آگاه نه. این  
است آن ساعتی که حضرت روح از او اخبار نموده می فرماید: وَ أَمَّا ذَلِكَ  
الْيَوْمِ وَ تِلْكَ السَّاعَةِ فَلَا يَعْلَمُ بِهِمَا أَحَدٌ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ فِي السَّمَاءِ وَ لَا  
الْأَنْبَابُ إِلَّا أَلْبَابٌ" ۴۲"

اینکه در آن روز هدف بلند تاریخ حیات آدمی، یعنی وحدت عالم انسانی، در عالم متحقّق می‌گردد، به دهها گونه در کتب مقدسه بیان گردیده است، منتها اینکه کیفیت این وحدت به چگونه است برای ایشان نیز مجھول بوده است؛ نیز تمامی وقایع دیگر این ظهور عظیم، از وحدت سیاسی دول، و هم بلایای عظیمه‌ای که بر حضرت باب و حضرت ابهی وارد گردید، و هم آن قوّه عظیم و شگرفی که به نصّ کتاب اقدس در یوم اول رضوان در جسد این عالم دمیده شد، این همه برای ایشان نیز مجھول بوده است؛ همین است که ایشان با بیانی رمزگونه برآورده شدن آرزوی دیرخواست بشری را به آنان که اهل اشارتند خبر داده‌اند، اما از توصیف جزئی به کلی سرباز زده‌اند.

خلاصه کلام اینکه کیفیت وقوع صلح اصغر، فی الحقیقہ برای ایشان مفهومی وصف ناشدنی بوده است. همچنانکه مفهوم وحدت عالم انسانی، و کیفیت آن، حتی همین امروز نیز برای اهل بهاء وصف ناشدنی و ناگفتنی است. این چیزی است که هم کتب مقدسه به آن شهادت داده‌اند، و هم آثار حضرت ولی

امرالله به تفصیل در مورد آن سخن گفته‌اند. پرداختن به آن را می‌سپارم به مقایله‌ای که پیشتر از آن نام بردم.

در ابتدای سخن گفتیم که این مقاله اصولاً به عنوان مقدمه‌ای برای گشودن رمز لوح مبارک حوریه نگاشته شد. نظم مقاله اقتضا می‌نماید تا در همینجا سخنی به میان آید درباره اینکه مفاهیم لوح حوریه چگونه بوده‌اند که می‌بایستی برای بیان آنها قلم اعلی از زبان رمز بهره می‌بردند. اما از آنجا که پیش از ورود به این بحث ابتدا نیاز است تا دیدگاه نگارنده در خصوص مفهوم حوریه در این لوح دانسته شود، لذا ما پس از آنکه در مقاله دوم پیرامون مفهوم کلی لوح حوریه سخن گفتیم، و پیش از ورود به بخش سوم این مقاله یعنی شرح عبارات لوح، در بخشی مجزا زیر عنوان "رمز در لوح حوریه" به این بحث نیز خواهیم پرداخت.

## یادداشت‌ها

۱- یادداشت‌هایی که در نوچوانی از برخی کتابها برداشته‌ام نشان می‌دهد که این نکته را جناب ابوالفضائل نیز در یکی از رسائل خویش بیان داشته‌اند. ن.ک "رسائل و رقائیم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی"، به همت روح الله مهرابخانی، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدبیع؟؟

۲- ن.ک. حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، نشر مرآت، ۱۹۲۰م، ص ۳۹.

۳- گلپایگانی، ابوالفضائل: فصل الخطاب، مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵م، صص ۱۹ و ۲۰.

۴- مفسرین شیعه این رؤیا را ذیل آیه قرآنیه "و ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكُمْ أَلَا فِتْنَةً لِلنَّاسِ" (اسراء، ۶۰) بیان کرده، و احادیث متعددی از حضرت نبی در این باره نقل نموده‌اند. از جمله ن.ک. طباطبایی، محمدحسین: تفسیرالمیزان، ج ۱۳، صص ۱۴۸-۱۴۹.

۵- مائدہ آسمانی، ج ۹، ص ۲۲.

- ۶- برای بشارت عهد عتیق بنگرید به اشیا، فصل ۱۱؛ و نیز مفاوضات، ص ۸۱.
- ۷- قرآن، سوره تکویر، آیه ۵.
- ۸- حضرت بهاءالله: کتاب اقدس، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۲م.، بند ۳۶. و تعبیر "بی‌مزگی‌های متصوفه" از حضرت عبدالبهاء است که فرمودند: "ولی اینقدر التماس از احبابی الهی دارم که سبب اختلاف در این امر که جوهر قدیس است نگرددند، و اسرار و رموز و اشارات سریّه را روا ندادند. امرالله ظاهر و مشهود است. الحمد لله در این کور اعظم امر مصرح و مشروح، غیر مستور و مرموز. نه مراتب شریعت و طریقت حقیقت و نه مظاہر ظاهر و مظاہر باطن از بی‌مزگی‌های متصوفه موجود، بل کل این مسائل به صریح آیات الله مذموم و مردود." (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص ۳۴۶)
- ۹- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، صص ۵-۶.
- ۱۰- جا دارد در اینجا از استاد گرانقدر خویش، جناب زین العابدین اعلایی که به آشنایی مختصر بnde با فلسفه عمقی بخشدند نهایت تشکر را داشته باشم.
- ۱۱- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص ۱۵۹. از یار اندیشمند، جناب پروز معینی که این بیان را به نظر بnde رسانیدند نهایت تشکر را دارم.
- ۱۲- مفاوضات، ص ۶۵.
- ۱۳- همان، ص ۶۶.
- ۱۴- بمنزل از پورنامداریان، تقی: رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، ص ۲۳۵.
- ۱۵- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۹.
- ۱۶- در مورد "کابوس" که واژه‌ای عربی است، و "بختک" که واژه‌ای فارسی است در اساطیر مطالبی بسیار خواندنی نقل شده است که مراجعه به منابع آن حالی از لطف نیست.
- ۱۷- سخن گرشم شولم، به نقل از پورنامداریان، تقی: رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، ص ۲۳۲.

۱۸-نگاه کنید به پنج مقاله از دکتر عبدالکریم سروش در خصوص خوابنامه بودن قرآن، زیر عنوان "محمد، راوی رؤایهای رسولانه" در وبسایت رسمی ایشان: [drsoroush.com](http://drsoroush.com)

۱۹-نقل از پورنامداریان، تقدیم: رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، ص ۲۳۵  
 ۲۰-فضل جلیل جناب عزیزالله خان مصباح در کتاب خویش، دلائل الصلاح، چندین فصل را به همین اختصاص داده‌اند تا نشان دهند که اصطلاحات ادیان از قریب و بعيد همه مشابه هم‌دیگر بوده است.

۲۱-این مطلب به قدر حوصله این مقاله توضیح گردیده است، و گرنه سخن یونگ آن است که هرگاه ناخودآگاه جمعی به خودآگاه جمعی بدل شود صور رمزی نیز تفاوتی خواهد یافت. در این خصوص در مقاله‌ای که در خصوص نبوّات کتب مقدسه و عصر ذهنی آیین بهائی نگاشته می‌شود صحبت خواهد شد.

۲۲-سفر تکوین، اصلاح ثانی، آیه ۷.

۲۳-سوره سجده، آیات ۶ تا ۹.

۲۴-جالب آن است که اصل واژه روح و روان در انگلیسی و زبانهای نزدیک بدان، یعنی کلمه psycho، در اصل به معنای دم و نفّس می‌باشد که ریشه در دمیدن روح در انسان در اساطیر یونانی دارد. ن.ک. لغت‌نامه آکسفورد ذیل همین ماده.

۲۵-از جمله بنگرید به بیانات حضرت بهاءالله در مقام عرش فؤاد در چهاروادی که ضمن آن فرمودند: "... اگر کلّ من فی السّمّوات و الارض الیوم ینفع فی الصور شرح این رمز شریف و سرّ لطیف را فرمانید البته از عهده حرفی برنيایند و احصاء نتوانند زیرا که این مقام سرّ قدر است و سرّ مقدر..."

۲۶-ن.ک. مجموعه آثار حضرت اعلیٰ، شماره ۵۳، صص ۵۳-۵۶.

۲۷-سخنرانی ویلیام هاچر زیر عنوان: Moral and Spiritual Development در

وبسایت شخصی ایشان: [william.hatcher.org](http://william.hatcher.org)

۲۸- برای مشاهده نظرات دانشمندان در این خصوص، و نیز قرائت پاره‌ای از آیات قرآن که "حیات" را به عنوان یک راز بیان نموده است از جمله بنگرید در مقالهٔ مرتضی مطهری زیر عنوان "قرآن و مسأله‌ای از حیات" در کتاب مقالات فلسفی در وبسایت رسمی ایشان: [morteza-motahari.com](http://morteza-motahari.com)

۲۹- سخنرانی دکتر مهرداد احسانی در مجمع عرفان در لوهلن در تاریخ ۹ اکتبر ۲۰۱۴ زیر عنوان "مقام انسان در جهان".

۳۰- از جمله نگاه کنید به ده‌ها موضع از ایقان مبارک که از اصطلاحات کتب مقدسه به عنوان "رموز" یاد نموده‌اند.

۳۱- در تحقیق ناتمامی که در خصوص لزوم دین در دنیای معاصر نموده است، نگارنده همین مفهوم را در خصوص بیان حضرت بهاءالله که فرمودند: "رگ جهان در دست پژشك داناست." توضیح نموده است. آنجا نیز حقیقت مطلب همین است که مظہر امر الهی برای تعالیم خویش جز همان توضیحی که یک پژشك می‌دهد، ملزم نیست توضیحی ارائه دهد. و نیز همین است که در مفاوضات فرمودند همین که طبابت او ثابت شود دیگر حکم‌ش مطاع است.

۳۲- به نقل از پورنامداریان، تقی: رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، ص ۲۳۲.

۳۳- تأویل به دو معنای متفاوت در آثار مبارکه استفاده شده است.

۳۴- سهروردی، شیخ شهاب الدین یحیی: کلمة التصوف، ص ۱۳۹؛ به نقل از ایازی، سید محمدعلی: "شمول پذیری معنا در قرآن کریم"؛ منتشر شده در وبسایت رسمی ایشان: [ayazi.net](http://ayazi.net)

Juan Cole: "Interpretation in the Bahá'í Faith." Bahá'í

Studies Review, Volume 5.1, 1995

۳۵- ن. ک. سخنرانی ایشان تحت عنوان "Knowledge" مورخ نوامبر ۲۰۰۵ در اراضی مقدسه.

۳۷- به جز سوره هیکل که در آن حضرت بهاءالله تک به تک حروف کلمه "هیکل" را مخاطب خویش قرار داده‌اند، توجه به حروف تشکیل‌دهنده کلمات الهی را میتوان در چند اثر از آثار حضرت بهاءالله نیز مشاهده نمود. بارزترین آن تفسیر حروفات مقطعه است که در آن معانی گوناگونی برای حروف "ا ل م" بیان فرموده‌اند؛ نیز بیانات ایشان در خصوص باء و هاء در اسم "بهاء"؛ هاء و واو در کلمه "هو"؛ باء و باء در کلمه "حب"؛ کاف و نون در کلمه "کن"؛ ولی به طور کلی تفسیر کلمات الهی در عموم آثار حضرت بهاءالله بر همان سبک و سیاق کتاب مستطاب ایقان است، یعنی توجه به معنای واژگان و عبارات دارند و نه بر حروف، آنچنان که در تفسیر والعصر و تفسیر کوثر و نیز تفسیر بسم الله دیده می‌شود؛ هرچند برخی محققین مختصرآ شأن تفسیر در آثار حضرت باب را وارسی نموده‌اند، اما این تفاوت بین تفسیر آیات دوران حضرت ابھی و حضرت اعلیٰ همچنان می‌تواند موضوع جالبی برای مطالعه عمیق‌تر سایر محققین باشد.

۳۸- مجموعه آثار حضرت نقطه اولی شماره ۴۰. تمامی مضامینی که در ادامه از تفسیر والعصر نقل شده‌اند از همین منبع نقل شده‌اند.

۳۹- بنگرید در بیان معروف حضرت بهاءالله در لوح وفا "فَاعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ عَوَالُّ لِأَنَّهَا يَةٌ بِمَا لَانَهَا يَةٌ لَهَا وَ مَا أَحاطَ أَحَدٌ بِهَا إِلَّا نَفْسُهُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ" ( آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، موسسه معارف بهائی، ۱۵۹ بدیع، ص ۳۸۴) متأسفانه این قسمت از لوح وفا در نسخه آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، چاپ ۱۲۵ بدیع موجود نمی‌باشد.

۴۰- بنگرید به شهادت حضرت بهاءالله در تفسیر سوره والشمس: "فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ كَمَا أَئَقْنَتَ بِأَنَّ لَا نَفَادَ لِكَلْمَاتِهِ تَعَالَى أَيْقَنَ بِأَنَّ لِمَعَانِيهِ لَا نَفَادَ إِيْضًا وَ لَكِنْ عِنْدَ مُبَيِّنَهَا وَ خَزْنَةِ اسْرَارِهَا" ( مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، صص ۹-۸).

۴۱- توقیعات مبارکه خطاب به احبابی شرق، صص ۲۸۵-۲۸۷.

۴۲- «مائده آسمانی»، ج ۷، ص ۱۸۹.



# کوششی برای گشودن رمز لوح حوریه و کلمات مبارکه عالیات\*

سهیل کمالی

ما در اینجا پیش از آنکه وارد بحث پیرامون معانی این اثر شاهکارِ رمزی شویم، خلاصهٔ لوح حوریه را به عنوان یک داستانِ رمزی بیان می‌نماییم.<sup>۱</sup> لازم به ذکر است که خود لوح، از زبان متکلم و اول شخص، یعنی "من"، نگاشته شده است. اما به دو دلیل خلاصه‌ای که نگارندهٔ این مقاله از داستان لوح می‌نویسد از زبان سوم شخص خواهد بود. اول از سر احترام است و تذلل به آستان قلم اعلیٰ. و دوم اینکه سیاقِ این داستان به گونه‌ای است که تا میانهٔ لوح، هیچ برخوانندهٔ معلوم نمی‌شود "صاحب لوح"، یعنی همان "راوی داستان" کیست، و این حوریه است که جلوتر هویتِ گویندهٔ کلام را در بخشی از داستان برای ما پدیدار نموده است.

## خلاصهٔ داستان لوح حوریه

\* به منظور گشودن رمز لوح مبارک حوریه، نگارنده سطور چندی پیش مطالب خویش را تسلیم مجمع عرفان نمود از آنجا که به خاطر بالا بودن حجم نشر آن بصورت یک مقاله در یک دفتر امکان‌پذیر نبود، قرار شد آن مقاله را به چند بخش تقسیم نمایم. حاصل آن چهار مقاله شد که دوتابی آن در این دفتر، و دوتابی دیگر در شماره‌های بعدی سفینهٔ عرفان به نظر خواننده‌گران گرامی خواهد رسید. مقاله اول بحثی بود پیرامون رمز، و وارسی اینکه اصولاً چرا باید کتب مقدسه به زبان رمز سخن بگویند. مقاله دوم که مقاله حاضر باشد، تلاشی خواهد بود برای گشودن رمز لوح مبارک حوریه، و نیز کلمات مبارکهٔ عالیات. و مقاله سوم و چهارم نیز اختصاص خواهد یافت به شرح تفصیلی عبارات لوح حوریه.

در ابتدای لوح، زمانی یاد می‌شود که شمسِ الوهیت سر از اُفقِ لاهوت برآورده، انوارِ ریویت از صُبحِ جبروت طالع شده، و تاریکیِ جهانِ مُلک آنچنان به پرتوی انوار ملکوت روشن شده که از همین لَمَعَانِ نور، بهشتی بر فرازِ سایر بهشت‌ها به پا گردیده است. بهشتی که در آن هیچ نشانی جز انوار حضرتِ الوهیت نبود. درختها، میوه‌ها، نسائم روح‌بخش، بوهای معطر، همهٔ و همهٔ نشانی می‌دادند از ذات پروردگار. بهترین نعمتها در آن مقدّر گشته، گنجینه‌ها و خزانه‌علم الهی در آن بی هیچ قفل و حفاظی بر فرشانده شده، در طبقاتِ آن بهشتِ پاک چشم‌هایی از شراب بهشتی جوشیده، رودهایی از آب زندگانی جاری گردیده، و دریایی بیکران به موج آمده است. جملهٔ این اوصاف در سرای لاهوت به دور از نظرِ مردمان بماند تا آنگاه که ارادهٔ حق بر آن قرار گرفت تا این بهشت پاک را بر اهل عالم پدیدار نماید. پس، از انوارِ رُخسارِ مُنَورِ خویش بر آن بتابانید، و آنگاه حکم الهی دررسید تا حوریه‌ای از آن بهشتِ پاک قدم بیرون نهاد: طلعتی که لازال در پسِ سراپرده‌های عصمت پوشیده و پنهان مانده بود. بر پیشانیِ سپیدش با خطِ سُرخ نوشته بودند: «سوگند به خداوند، این حوریه‌ای است که تاکنون هیچ احدي جز پروردگار والامربه بر او آگاهی نداشته است. دامانِ عصمتش از عرفانِ انبیاء مقدس بوده، و تا به امروز نگاهِ احدي حتیٰ از میانِ برترین مردمان، رُخسار لطیفش را نیازرده است.»

با این هیمنه و شُکوه خدایی، چون پا از درون قصر خویش بیرون نهاد نگاهی سوی آسمان انداخت. ساکنانِ آسمان از فُروني نور رُخسار او، و از نسایم خوشِ پیکر او مست شدند و مدهوش. نظری نیز بر زمین افکند. به همان یک نظر، زمین از انوارِ جمال او و شُکوه زیبایی او پُر نور گردید.

صاحبِ لوح از آنکه آفریدگارِ عالم این چنین نهایت قدرتِ آفرینش خود را در وجود آن حوریه ظاهر نموده بود دست به شُکرانه بلند می‌کند. می‌بیند که حوریه به راحتی در هوا طَیَّران می‌نماید، و در میانه آسمان و زمین مشی می‌کند. اینطور

به نظر او آمد که هرگاه حوریه مسیر قدم زدن خویش را تغییری می دهد، همان دم در سلسله عالم هستی و مراتب وجود هم جنبشی در می افند. حوریه از میانه آسمان و زمین فرود آمد و نزدیک او ایستاد.

گوینده داستان که از زیبایی آفرینش او بسی در شگفت مانده، از شوق محبت حوریه، آنچنان در خویش احساس وله و جذبه می کند که دست می اندازد و حجاب از گیسوانِ حوریه بر می گیرد. گیسوان پریشان و مجعد حوریه که بلندیشان تا به پای او می رسید بر پشت او آویزان می شوند. هرگاه نسیمی در گیسوان او در می بیچد آسمان و زمین را بوی خوش فرا میگیرد، گویی که به حرکت موهای او روح زندگانی در بُن هستی به موج می آمد.

باری دیگر صاحب کلام دست به شکرانه بلند می کند، و از اینکه در آن ظهورات هیمنه و قدرت و شکوه و زیبایی، حقیقتی بر او نمایان شده بود «فتبارك الله» بر زبان می آورد. چنین می دید که گویا این حوریه همان آبی است که حق تعالی وجود عالم را به آن زنده و برقرار دانسته بود. گویی حوریه همان آبی بود که در حقایق موجودات جریان داشت. همان آبی که گُنه هستی را به بودن خویش هستی می بخشد؛ و گهی چنین به نظرش می رسید که این همان آتشی است که در شجره الهیه فروزان گردیده بود، گویی عنصر نار، حرارت خویش را از وجود او وام گرفته بود. در این حال بوی خوش تن او از لا به لا منافذِ جامه اش به مشام می رسید.

حوریه آنگاه پیشتر آمد تا روپرتوی راوی ایستاد. در این حین بی آنکه لب خویش را به واژگان زمینی بیالاید، به لحنی بدیع چنان اسراری هویدا نمود که همان دم پدیدار شد که بدون شکْ جمیع صحف و کتب نازل نشده‌اند مگر در تفسیر لحنی از العhan او؛ راوی با توجهی به حال لبِ حوریه از جمیع اسرار معانی باخبر و آگاه می شود. چون با دقّت تمام توجه می کند در ترثیمات حوریه «ذکر الله العلي الابهی»، و «اسم الله العلي الاعلى» به گوشش می خورد. این بار آنچنان از شنیدن

این لحنِ بدیع واله و شیدایی می‌شود که باری دیگر دست می‌اندازد، و یکی از سینه‌های حوریه را که در پُشت قمیص پنهان بود برهنه می‌کند. از شدتِ نوری که از سینه او پراکنده می‌شود هزاران هزار خورشید تابیدن میگی گویندۀ داستان از این همه دقت و ظرافت در قلمِ صنْع حیرت‌زده می‌شود. هیکل حوریه تماماً از جنسِ نور بود بر هیئتِ روح. از همین تلّوئه، فرشتگان بسیار سر از غرفات خویش به در آوردن، و بر دور سر حوریه به پرواز مشغول شدند، همگی در شگفت مانده از زیبایی رُخسار او، و حیران از جذبۀ کلام او؛ از خوشی بویی که از پیکر او به مشام می‌رسید چیزی نمانده بود که هوش از سر خودِ راوی نیز برود، اما در این لحظه حوریه که تا به این لحظه به او التفاتی ننموده بود به او متوجه می‌شود. لب می‌گشاید تا چیزی بگوید. همچون هیکل حوریه که از نور بود، دندان‌ها نیز چونان مرواریدهایی‌اند از جنسِ نور، که به پرتوی آنها عالم روشنایی نوری می‌گیرد.

حوریه که تا این لحظه سرخوش بود از اشرافات ظهور خود، و سرمست از آنکه عالم را به نور خویش روشن کرده، و فرشتگان بسیاری را به جلوهٔ زیبایی خود از غرفات بیرون آورده، در اینجا داستان شخص نفیسي را می‌بیند که تنش خسته است. حزن و اندوهی عمیق از چهره آن شخص نمایان است که به هیچ وجه نتوان آن را با اندوه سایر کسان قیاس نمود. حوریه به نظر تیزبین می‌دید که جهان هستی به‌اندوه او اندوهناک است. از او می‌پرسد: «تو کیستی؟» غریبه پاسخ می‌دهد: «بنده خداوند، و فرزندِ کنیزِ او.» حوریه در این دیدار آن شخص نفیس را سوگند می‌دهد تا ذرّه‌ای از اسرار اندوه خویش را با او باز‌گوید. آن نفس پاسخ می‌دهد که نمی‌تواند حتی یک رمز از رموز غم نهانی خویش را با او واگویه کند، و حوریه را سوگند می‌دهد تا او را به حال خود واگذارد و به مکان خویش در فردوس بازگردد. حوریه چون به وجود غمی عمیق در درون آن شخص پی‌برد، و چون زاری تن او را دید باز پرسید: «آیا تو را مادری هست تا بر بلایِ تو مویه

کند؟» غریبِه گفت: «نمیدانم.» باز حوریه پرسید: «پس آیا تو را خواهی هست تا بر مصیبت تو ناله کند؟ یا تو را یاری و رفیقی هست تا در تنها یی مونست باشد؟» باری دیگر غریبِه در جواب گفت: «تو را سوگند می‌دهم به حق اندوه خویش که هرگز سُروری از پی نداشته، تا دیگر سؤالی از من نپرسی. و هرگاه می‌پنداشی تحمل وقوف بر عمق اندوه مرا داری، اگر خواهی میتوانی لختی از این اسرار را از قلبِ من جویا شوی.»

حوریه زمانی طولانی را به جستجوی قلب آن نفس می‌پردازد، و از پس آن کنکاش، شگفت‌زده و در حالیکه حسرتی عظیم از چهره‌اش نمودار شده رو بروی آن شخص می‌ایستد. از شدت حزن آرام زیر لب ناله آغاز می‌کند و کلماتی را زمزمه می‌کند که اگر گفته آیند استخوانِ هستی از ذکر آن به لرزه خواهد افتاد. رو سوی غریبِه کرد و گفت: «مادرت برایت بمیرد ای جوان، من احدي را همچون تو ندیده‌ام. در امر تو بسی در شگفتمن و اندوه‌ناک، و بر من اضطرابی عظیم چیره شده است. ای کاش هرگز در لاهوتِ بقا خلق نشده بودم. ای کاش هرگز به نفحه‌الهی در میادین قُدس زاده نشده بودم. و ای کاش هرگز از پستان بهاء شیر زندگانی ننوشیده بودم. ای دریغ بر من از آنچه بر آن آگاه شدم، و ای افسوس از آنچه که باخبر گشتم. زانرو که من هر چه جُسم در تو قلبی نیافتم تا از آن جویای راز تو شوم.» حوریه این را که گفت چشمانش پر از اشک شد، و چون نگاهش در نگاهِ غریبِه گره خورد بغضش ترکید، و زار زار گریستن آغاز نمود. آنچنان ضجه میزد که به حنین او اشک از چشمانِ آن غریبِه نیز روانه گردید. هر دو دست در آغوش یکدیگر انداختند، و چندین و چند گاه که حسابِ آن از روز و ماه و سالِ ما بیرون است زار زار گریستند.

آنگاه که حوریه قدری آرام گرفت باز رو به آن نفس کرد و گفت: «تو را قسم میدهم به همان کسی که قلم را در مُشت تو مسخر نموده که سر خویش را با من بازگویی، تا شاید من بتوانم برای اندوه تو همدرد باشم.» باز «آن جوان»، حوریه

را به جگرگاه خویش احالة میدهد، تا شاید خودش بتواند سر اخفاپی را که جستجو می‌کند آنجا دریابد. حوریه باری دیگر جستجو را آغاز می‌کند، اما در می‌یابد که جگر آن شخص نیز از شدت اندوه ذوب شده، و نشانی از آن در پیکر او نیست که نیست. در این حین سر برآورد، و از عمق جانش فریادی سوزناک برآورد که آسمان و زمین و کوهها همه به سوز آن بر خود لرزیدند. رو به آن شخص کرد و گفت: "ای جوان، مرا در امر خود حیران کرده‌ای. هرگز احدی روی زمین دیده نشد بی قلب، و بی جگر. آخر تو چگونه با این حال هنوز زنده مانده‌ای؟" این بار وقتی رو در روی آن شخص می‌ایستد دیگر او را غریب نمی‌یابد. او را به خوبی باز شناخته است. این بار چونان عاشقی که در نگاه معشوق غوطه‌ور شده باشد به چشمان او می‌نگرد، و با ناباوری به او می‌گوید که بُوی محظوب از تو به مشامم می‌رسد، اما آخر اگر تو همان محظوب ما هستی، پس قامت راست چه شد؟! چه بر سر رخسار زیبای تو آورده‌اند؟ آخر چه کسی با تو چنین کرده است؟ چنین جسارت از اهل فرقان است یا از اهل بیان؟!

غريبه، که الآن معلوم شده کسی نبوده جز جمال بهي ابهي، حوریه را بر سري که جستجوی آن را می‌نمود آگاه فرمود.<sup>۲</sup> حوریه آنگاه که بر آن سر خفي اخفي خبردار شد ضجه اي نمود و هيكل بي جانش پيش پاي جمال بهي بر زمين افتاد. فرشتگاني که به ظهور حوریه سر از غرفات درآورده بودند چون اين حال بدیدند باز همگي سر در خيمه‌های خویش فرو بردنده، و به قصرهای خویش بازگشتند. جمال قدم پیکر حوریه را در دست گرفت، با اشکهای خویش غسلش داد، و در جامه خویش کفنش نمود. از پس آن بر گوش او بشارتی گفت که گوش مردمان تاب شنیدن آن را ندارد. حوریه نیز از شنیدن کلمة الله به اهتزاز آمد، و او نیز حضرت ابهي را مژده‌اي داد که برای ما خاکیان در بیان نمی‌گنجد. در پي آن حضرت ابهي، پیکر بي جان حوریه را در تابوت قدسي نهادند، و او را در مقرا بدی خویش در محل الأنس جای دادند.

## پیشینهٔ تحقیقات در خصوص لوح حوریه

پیش از آنکه نگارنده دیدگاه خویش پیرامون مضامین این لوح مبارک را آغاز نماید جا داشت تا مختصرأ به نظرات سایر مؤلفین بهائی همچون جناب طاهرزاده، دکتر سعیدی، دکتر اقبال، و سایر محققین نیز اشاره‌ای می‌نمود. منتها پس از آنکه مقالهٔ جامع و هنرمندانهٔ خانم ژیلا شهریاری<sup>۳</sup> به نظر بندۀ رسید بیان خلاصه‌ای از قسمتِ اصلی مقالهٔ ایشان را وافى به مقصود دانستم. چرا که ایشان در مقالهٔ خویش مفاهیم متعددی که میتوان برای حوریه در این لوح فرض نمود را بیان داشته‌اند، حال چه آنهایی که سایر محققین بهائی در نوشتگات خویش بیان داشته‌اند، و چه مواردی که خود ایشان آنها را وجودی محتمل دانسته‌اند. آنگاه پس از آنکه این وجوده را بیان نموده‌اند به وارسی نقاطِ ضعف و قوت هر نظر پرداخته‌اند، و الحقّ مقالهٔ بسیار جامعی در خصوص لوح حوریه نگاشته‌اند. در ادامه سعی مینمایم عصارهٔ مطالبی که ایشان مطرح نموده‌اند را نقل نمایم، و البته برای ملاحظهٔ منابع و مأخذ این مطالب، خوانندهٔ گرامی را به خواندن اصل مقالهٔ ایشان احواله میدهم.

بر اساس این مقاله، در یک تعبیر با توجه به پیشینهٔ حوریه در متون زردشتی، و نیز بیانات حضرت ابهی در سورۂالبیان میتوان حوریه را بر وحی الهی منطبق دانست. بیهوش‌شدن حوریه در این لوح ما را بیاد بیان حقّ در کلمات مکنونه می‌اندازد آنجا که حوریه‌الهی سؤال از اسماء‌الهی نمود. در اجابت این سؤال همه‌اسم‌ها القاء گردید، تا آنکه نوبت به اسم اعظم الهی رسید. در اینجا تمامتِ اسم به یکجا القاء نگردید. ابتدا حرفی از آن اسم القاء شد، که به شنیدنش پرده‌نشینان سرای بربن از غرفه‌های خویش بیرون دویدند. و بعد حرف دیگری از اسم القاء شد. به القای حرف ثانی از اسم اعظم الهی جمیع اهل غرفات بر تراب ریختند، و "در آن حین ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جایز نه". حضرت ولی امرالله مراد از «حوریه‌الهی» را برای ما بیان ننموده‌اند، و لکن در شرح این فقره از

کلمات مکنونه بدین مضمون فرمودند که مراد آن است که تمام آنچه در هویت این سه حرف مخزون و مکنون بوده ظاهر نگردیده است. و نیز فرمودند اینکه دو حرف در این ظهور ظاهر گردیده، و حرف سوم هنوز القاء نگردیده است، خود نشان از آن دارد که ظهورات الهیه دیگری نیز از پی این ظهور خواهیم داشت. بر همین اساس مضمون لوح حوریه را میتوان در یک مقام عبارت دانست از بیان ظهور تدریجی جمال قدم در این دور، و استمرار ظهورات الهیه بعد از ایشان.

مقاله مذبور در ادامه معانی گوناگونی را که بر اساس مندرجات سایر الواح میتوان برای مضامین لوح حوریه فرض نمود را بازگو کرده، و آنگاه نقاط قوت و ضعف هر کدام از این فرضها را به خوبی بیان مینماید: در مقام اول میتوان حوریه را عبارت از مشیت اولیه دانست. اگر چنین بنگریم آنگاه مفهوم حوریه در این اثر مفهومی نزدیک به حوریه در قصيدة عز ورقائیه و هم سوره هیکل مییابد. در خصوص آن دو اثر نیز حضرت ولی امرالله حوریه را «نمودار روح اعظم الهی» دانستند.<sup>۴</sup> و این همان روح اعظم الهی است که در سجن سیاهچال "به صورت حوریه‌ای در مقابل آن هیکل بقا و سباح بحر بلا مصور و مجسم گردید".<sup>۵</sup> مشکل این مفهوم آن است که نمیتواند توضیح‌گر سراسر این لوح باشد، چرا که اولاً بر اساس بیانات ابتدای لوح، حوریه پس از خلقِ جنت ظاهر گردیده است، و این به هیچ وجه با مقامِ مشیت اولیه سازگاری ندارد، و نیز اینکه حوریه یکجا از مصیتهای واردہ بر جمال ابهی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، در حالیکه «روح اعظم» خود محیط بر این احوال است. و باز به همین دلیل، یعنی اینکه حوریه از مقام و نیز از مصیتهای جمال ابهی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، ما نمی‌توانیم صرفاً به خاطر حضور یک دو قرینهٔ تلویحی در متن اثر، حوریه را عبارت از حضرت اعلیٰ بدانیم. هرگاه حوریه را به عنوان حضرت اعلیٰ برداشت نماییم، از فهم قسمتهايی از لوح همچون بیهوش شدن حوریه و هدایت حضرت بهاءالله عاجز خواهیم ماند؛ معنای دیگری که بر اساس برخی بیانات حضرت عبدالبهاء از

حوریه پیشنهاد شده است تطبیق آن بر فرشته حامل وحی الهی است. مشکل این تعبیر نیز آن است که نمی‌تواند به خوبی توضیح‌گر آن قسمت از لوح باشد که حوریه بیهوده بر زمین می‌فتد، و جمال ابهی به او حیاتی تازه می‌بخشد. نیز آنکه در سراسر لوح ما نمی‌بینیم کلامی از جانب حقَّ به واسطه این حوریه بر حضرت ابهی افاضه گردیده باشد. با این وجود این استنباط که تطابق کاملی نیز با مضامین سوره هیکل دارد میتواند روش‌گر حقایق بسیاری از این لوح مبارک باشد. تعبیر سومی که به نظر می‌رسد همانا روح امرالله و حقیقت شریعت است که جمال قدم به تدریج پرده از اسرار آن بر می‌دارند. قسمت ابتدای لوح و زیبایی‌های حوریه و کشف تدریجی حجاب از او با این تعبیر موافق است. اما دلسوزیِ حوریه برای بلایای جمال قدم و شناخت تدریجی مقام ایشان، و نیز مفاهیم قسمت پایانی لوح با این تعبیر قابل انطباق نیست. معنای سومی که میتوان برای حوریه قائل گردید همانا مفهوم عرش است که به معناهای گوناگون در آثار مبارکه آمده است. عرش به معنی جسم مظهر ظهور در این لوح مبارک اگر مصدق حوریه باشد، سؤال حوریه از وضعیت جسمانی مبارک و عدم آگاهی او، و کشف حجاب تدریجی جمال قدم از حوریه قابل توضیح نیست.

بنا بر نظر خانم شهریاری هرگاه بر اساس حدیث "قُلْ الْمُؤْمِنُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ"، تعبیر عرش را بر مؤمن نیز منطبق بدانیم مفهوم بدیعی از حوریه بر ما رخ می‌گشاید که میتواند توضیح‌گر سرتاسر این لوح مبارک باشد. بدین ترتیب مفهوم کلی لوح عبارت خواهد بود از بیان شدت بلایای جمال قدم در آینده، عظمت ظهور، و نیز بیان مقام والای مؤمن و جایگاه او به عنوان مضمون محوری لوح مبارک. مصدق این مؤمن در رتبه اول میتواند اول من آمن باشد، و پس از آن میتوان آن را بر هر یک از مؤمنین مخلص دور بیان یا اهل فرقان صادق دانست. مراد از مرگ و انصاع حوریه موت از عقاید و سنن گذشته است، و مقصود از حیات، بیداری روحانی پس از آن. و هم شوقي که در دل حوریه پدید آمد، از وقوف او

بر مقام بسیار والایی بود که جمال ابهی برای مؤمنین بیان نموده‌اند. همچنین اینکه می‌فرمایند اهل غرفات زمانی که پیکر بی جان حوریه را روی خاک دیدند به قصرهای خویش بازگشتند و آنچه برای ایشان مقدّر بود را ترک گفتند، هم همانا مراد کسانی از مؤمنین است که به این موت از اعتقادات عتیقه موفق نشدند، و خویش را از مقدّرات الهی محروم نمودند؛ با توجه به بیاناتی که در خصوص مقام مؤمن از قلم حضرت ابهی نازل گردیده می‌توان حضرت عبدالبهاء را به عنوان بهترین مصداق برای حوریه در این اثر مبارک دانست.

ایشان در پایان مقاله خویش با یادآوری بیان مبارک در پایان لوح حوریه که فرمودند "كَذَلِكَ نُلْقِي عَلَيْكُمْ يَا مَلَأَ الْفِرْدَوْسِ مِنْ رُؤْيَاءِ الْبَقَاءِ عَبِرُوا لِي إِنْ كُنْتُمْ لِرُؤْيَاءِ الرُّوحِ تَعَبَّرُونَ"، بیان داشته‌اند که تعبیر این لوح به سادگی امکان‌پذیر نیست، و بسا باشد که مؤلفین دیگری آرائی متفاوت در این باب ارائه نمایند. چند تنی از محققین نیز به برخی جنبه‌های خاص و جالب از لوح حوریه توجه نموده‌اند.<sup>۶</sup> نگارنده در مقاله حاضر بر آن است تا تعبیر جدیدی از داستان لوح حوریه و حوادثی که در این داستان روی داده است به دست دهد.

### وارسی مفهوم حوریه در اصطلاح کتب مقدسه

هر چند کتب مقدسه در ادوار گوناگون برای بیان مقاصد خویش اصطلاحاتی متفاوت به کار گرفته‌اند، لیکن در بسیاری موقع شخص محقق با تمعن در مضامین این کتابها در می‌ابد که ایشان از تعبیرات و اصطلاحاتی بسیار نزدیک به یکدیگر سود جسته‌اند. مثلاً هر گاه مفهوم علامات قیامت در تورات فهم شود همان دانسته‌ها در مورد انجیل و قرآن نیز صادق می‌آید. و آنگاه که معنی اشارات یوحنای کتاب مکاشفات آشکار گردد، مضمون بسیاری از آیات سایر صحيف مقدسه پیشین و نیز پسین نیز برای ما پدیدار می‌گردد. اگر یکبار دیگر مضامین کتاب مستطاب ایقان را از نظر بگذرانیم در می‌ابیم که قلم اعلی در کتاب مزبور

وحدت کتب مقدسه در استفاده از تعبيرات و اصطلاحات را به خوبی نمایان گر ساخته‌اند. ايشان هرگاه معنای واقعی يك تعبير را بيان نموده‌اند نشان داده‌اند که همان معنا در تمامي کتب مقدسه به گونه‌ای مشابه به کار گرفته شده است. اينکه جناب ابوالفضائل در کتاب «فصل الخطاب»، و جناب عزيزالله مصباح در کتاب «دلائل الصلح» سعى نموده‌اند تا همان مفاهيم مطروحه در کتاب ايقان را بر سائر كتابهای آسماني تطبيق نمایند هم مبتنی بر همين اساس است. بهتر بگويم، اساساً اينکه ما ايقان مبارك را كلید فهم كتابهای آسماني می‌دانيم خود بر اين اساس مبتنی است که همان چند نمونه از آياتي که در ايقان مبارك مورد توضيح حضرت بهاءالله قرار گرفته‌اند می‌توانند الگويي باشند برای رمزگشايي معضلات تمامي کتب آسماني. حال اگر چنين باشد، يعني اگر پذيريم که بين مضمamins کتب مقدسه يك نوع وحدت، و نوعی از نزديکي و قرابت در مفاهيم هست که اگر معنای عده‌ای از آيات در ايقان مبارك برای ما معلوم شد، آنگاه به کمک آنها می‌توانيم مفهوم آيات سائر كتابهای آسماني را نيز واري نمایيم، به هيج وجه نمی‌توانيم متون آين بهائي را از اين قانون مستثنا بدانيم. يعني هرگاه ما تشابه بين تعابير كتابهای آسماني را پذира شويم، آنگاه همانگونه که برای فهم مشكلات كتابهای آسماني پيشين می‌توانيم به تبيينات ظهور پسین مراجعه نمایيم، پس به همچنين می‌توانيم برای فهم برخی نوشتجات غامض ظهور پسین نيز از متون مقدسه قبل کمک گيريم. در واقع قسمتهايی از متون ظهررات قبل که به خودی خود روشنند، يا در پرتوی بيانات اين ظهور معانيشان آشكار گردide است، خود می‌توانند توضيح گر برخی از معضلات و بيانات غامضه اين ظهور باشند. از ميان آثار اين ظهور، لوح حوريه و نيز كلمات مباركه عاليات يكی از دهها مواردي است که معنای آنها را بایست به مدد كتابهای آسماني پيشين به ویژه قرآن و مکاشفات یوحنا جستجو نمود. نگارنده اين سطور سعى بر آن دارد تا در چند مقاله به واري تعابير و اصطلاحات مشترك بين اديان پردازد، و هر بار به مدد آن تعابير

در توضیح یکی از نوشتگات این ظهور کوششی نماید. مقاله کنونی اختصاص یافته است به وارسی مضامین لوح حوریه، و نیز اشاره‌ای اختصاری به کلمات مبارکه عالیات، هرچند کلمات عالیات در کنار آیات قیامت خود مستقلآم موضوع مطالعه یکی از این مقالات است.

از جمله اصطلاحات مشترک بین کتب مقدسه یکی آن است که سخن از جسم و جسد ظاهري رسول الهی در یک دور می‌گویند، اما از آن جسد، گاهی نیز تمام امت و جامعه آن دور را مراد می‌کنند. یعنی از زاده شدن جسم موسی گفته‌اند اما مرادشان پیدایش آیین یهود بوده. از پرورش موسی در آغوش مادر، و چنگ‌زندن موسی به پستان مادر گفته‌اند اما مرادشان تربیت قوم یهود در آغوش ظهور الهی بوده. به طور کلی مراحل پیدایش، رشد و شکوفایی، رسیدن به اوچ، و آنگاه انحطاط و اضمحلال کامل یک امت را به عنوان تولد، رشد و نمو، بلوغ، بیماری و نقاht، و در آخر مرگ جسمانی یک پیامبر تعبیر نموده‌اند. حتی آنچنان که در وارسی مضامین لوح حوریه خواهیم دید در خصوص آنچه پس از مرگ به سر جسد ایشان (یعنی جامعه و امت ایشان) می‌اید نیز سخن گفته‌اند. ذیلاً تحت چند عنوان به قسمتهايی از کتب مقدسه و نیز بیانات مبارکه این دور خواهیم پرداخت که این اصطلاح آنچنان که بیان نمودیم در آن مطرح شده باشد.

**الف-امت یهود:** در قرآن در خصوص یکی از انبیای یهود به نام عزیر حکایتی نقل گردیده است. عزیر، نبی یهود بود که در زمان او واقعه تصریف سرزمین یهود به دست حاکم بابل، و ذلت بنی اسرائیل رخ گشود. در سوره بقره بدین مضمون فرمودند که حضرت عزیر بر ویرانه‌های بیت المقدس می‌گذشت. چون اجساد مردگان را دید با خدای خود گفت آخر چگونه ممکن است این مردگان باز دوباره زنده گردند؟ پس خداوند او را به مدت صد سال بمیرانید، و پس از گذشت صد سال باز دوباره او را زنده گردانید: "فَأَمَّاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ".<sup>۷</sup> در پاسخ سوالی در خصوص داستان عزیر، حضرت عبدالبهاء چنین فرمودند:

"مسئله عَزِير علیه السلام حقیقتش اینست که مقصود ملت حضرت موسی بود که به هجوم بخت النَّصْر اسیر و ذلیل شده بودند و از ارض مقدس هفتاد هزار نفر به بابل اسیر برده بودند. این ملت صد سال مرده و مضمحل شده بود، حضرت عزیر از این واقعه محزون و مکدر. لهذا بشارت به او رسید که این ملت دوباره جان گیرد، چنانکه واقع شد."<sup>۸</sup>

بدین ترتیب حضرت عبدالبهاء مرگ ظاهری نبی‌الهی را بر اضمحلال و نابودی امت یهود تعبیر نمودند، و اینکه جسد او باز دوباره زنده گردید را وعده‌ای از حضرت خداوند دانستند که این امت باز جانی خواهد گرفت.

**ب-امت حضرت مسیح:** بر حسب مضامین انجیل مسیحیان چنین معتقد شدند که پس از آنکه حضرت مسیح به صلیب آویخته شد جسد ایشان به دست تنی چند از حواریون در محلی دفن گردید. و در روز سوم بر ایشان معلوم گردید جسدی که محل دفنش از نظر همگان مستور بوده قیام کرده و به آسمان صعود نموده است. باز به همان نهجی که در خصوص عزیر و امت یهود دیده شد حضرت عبدالبهاء فرمودند مراد از دفن جسد مسیح و بی‌حرکت بودن آن برای سه روز همانا اضطراب و پریشانی امت مسیح بوده:

"حضرات حواریین بعد از شهادت حضرت مسیح مضطرب و پریشان شدند. حقیقت مسیحیه که عبارت از تعالیم و فیوضات و کمالات و قوّة روحانیّة مسیحیه است دو سه روز بعد از شهادت خفیّ و مستور شد. جلوه و ظهوری نداشت، بلکه حکم مفقود یافت، زیرا مؤمنین عبارت از نفوس متعدد بودند و آنان نیز مضطرب و پریشان. امر حضرت روح الله مانند جسم بی‌جان شد."<sup>۹</sup>

ایشان در ادامه، قیام جسد حضرت مسیح پس از سه روز را به قیام مجده پیروان ایشان و دمیدن روحی تازه در امت آن حضرت تعبیر نموده‌اند:

"و چون بعد از سه روز حضرات حواریون ثابت و راسخ گشتد، بر خدمت امر مسیح قیام نمودند و مصمم بر آن شدند که تعالیم الهی را ترویج کنند و وصایای مسیح را مجری دارند و قیام بر خدمت مسیح کردند. حقیقت مسیح جلوه نمود و فیض مسیح آشکار گشت و شریعت مسیح جان یافت و تعالیم و وصایای مسیح ظاهر و آشکار گردید. یعنی امر مسیح مانند جسد بی جانی بود، جان و فیض و روح القدس احاطه نمود. اینست معنی قیام مسیح".<sup>۱۰</sup>

با توجه به همین معنی، یعنی تعبیر از شریعت الله و امت به عنوان هیکل مظهر امر، میتوان مراد حضرت پروردگار در برخی از آیات مبهم قرآن را نیز به خوبی فهم نمود. حق تعالی در آیاتی از قرآن ادعای یهود که جسم حضرت مسیح را به دار آویخته‌اند به کلی وهم و پندار ایشان دانسته، و شهادت میدهد که امر بر ایشان مشتبه گردیده است: "وَقَوْلُهُمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمُسِيْحَ عِيسَى ابْنَ مَرِيمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكُنْ شَيْهِ لَهُمْ ... وَمَا قَتَلُوهُ قَيْنًا"،<sup>۱۱</sup> یعنی کلام ایشان است که گفتند البته که ما عیسی پسر مریم را به قتل درآوردیم، اما چنین نیست، ایشان عیسی را نکشتند و او را به صلیب نیاویختند بلکه امر بر ایشان مشتبه گردید، و در این تردیدی نیست که او را به قتل در نیاوردن. و بر اساس همین آیات، اعتقاد مسلمین بر آن است که حضرت مسیح به صلیب کشیده نشد، بلکه به امر الهی به آسمان عروج نمود. اما با توجه به وحدتی که در تعبیر کتب مقدسه قائل شدیم، و هم با توجه به آنکه برخی آیات قرآنی صراحة بر فوت جسمانی حضرت مسیح دارند<sup>۱۲</sup> مضمون این آیه نیز دقیقاً همان است که در مفاوضات مبارک مورد تفسیر قرار گرفته است. یعنی آن جسدی که قرآن منکر کشته شدن آن شده، در واقع همان جسدی است که انجیل نیز نتوانسته است آن را زیر خاک نگاه دارد. به صلیب کشیده نشدن جسد مسیح، و عروج آن به آسمان در قرآن مفهومی است کاملاً مشابه با قیام مسیح پس از سه روز که در بیانات فوق تبیین گردیده‌اند.

ج- امت اسلام: از میان بیانات کتب مقدسه تعبیرات مربوط به امت اسلام بیشترین نزدیکی را با آنچه مد نظر ماست دارد. در مکاشفات، یوحنّا حضرت رسول و حضرت علی را در روایای خویش می‌بیند در حالیکه بنی‌امیه ایشان را کشته‌اند، جسد‌هایشان را در خیابان عمومی در معرض دید عموم مردمان گذاشته‌اند، و با آنکه جسد‌ها جانی ندارند اما آنها را به مدت سه سال و نیم در همان حالت نگاه می‌دارند و اجازه دفن نمی‌دهند. در مکاشفات می‌گوید:

"آن وحش که از هاویه بر می‌آید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشانرا خواهد کشت. و بدن‌های ایشان در شارع عام شهر عظیم که به معنی روحانی به سدوم و مصر مسمی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت خواهد ماند. و گروهی از اقوام و قبایل و زبان‌ها و امتها بدن‌های ایشانرا سه روز و نیم نظاره می‌کنند، ولی اجازت نمی‌دهند که بدن‌های ایشان را به قبر بسپارند."

حضرت عبدالبهاء گفته مکاشفات را چنین تبیین فرمودند که "مقصود از بدن‌های ایشان شریعت‌الله است که مثل جسد مرده بی‌روح مانده بود" <sup>۱۳</sup> و مقصود از آن وحش که سبب شد شریعت‌الله بی‌جان شود و حیات روحانی آین اسلام محظوظ حکومت بنی‌امیه است. اینکه جسدشان را سه سال و نیم نگذاشتند دفن کنند را به این تعبیر نمودند که:

"یعنی هزار و دویست و شصت سال که عبارت از دورهٔ فرقان است امتها و قبایل و اقوام جسد ایشانرا نظاره می‌کنند یعنی شریعت‌الله را تماشا می‌کنند، لکن به موجب آن عمل نمی‌نمایند، ولی اجازت نمی‌دهند که بدن‌های ایشان یعنی شریعت‌الله به قبر سپرده شود. یعنی اینها به ظاهر به شریعت‌الله تشیّث نمایند، و نگذارند که به کلی از میان برود و جسد به کلی محظوظ نباشد، بلکه بحقیقت ترک نمایند ولی به ظاهر شریعت‌الله را ذکری و اسمی باقی بگذارند. و مقصود از این قبایل امم و مللی بود

که در ظل قرآن محشور هستند که نگذارند بكلی امرالله و شریعت الله به ظاهر ظاهر نیز محو و نابود گردد. چنانچه نماز و روزه‌ای در میان بود ولی اس اساس دین الله که آن اخلاق و رفتار و اسرار و روحانیات است از میان رفت. انوار فضایل عالم انسانی که از نتایج محبت الله و معرفت الله است غروب نمود، و ظلمات ظلم و اعتساف و شهوت و رذائل شیطانی غالب گشت. و شخص شریعت الله چون جسد مرده در معرض عمومی موجود بود، و در مدت هزار و دویست و شصت روز که هر روزی عبارت از یک سال است، و این مدت دور محمدیست، آنچه این دو نفر تأسیس کردند و اساس شریعت الله بود امت از دست دادند. فضائل عالم انسانی را که مواهب الهیه و روح این شریعت بود آنرا محو کردند به قسمی که صداقت و عدالت و محبت و الفت و تنزیه و تقدير و انقطاع، جمیع صفات رحمانیه از میان رفت. از شریعت یک صلوٰه و صیام باقی ماند. و ۱۲۶۰ سال که عبارت از دوره فرقان است این حال امتداد یافت، و مانند آن بود که این دو شخص فوت شده باشند و جسدشان بی روح باقی مانده باشد ....<sup>۱۴</sup>

بیانات حضرت عبدالبهاء در این قسمت از مفاوضات حائز نهایت درجه اهمیت است، و در فهم بسیاری از مضامین کتب مقدسه، و نیز در فهم الواح حضرت بهاءالله نقشی کلیدی دارد. علاوه بر این مقاله، نگارنده سعی خواهد نمود تا این اهمیت را در یک چند مقاله دیگر نیز روشن سازد. اینجا در همین حد اشاره نماییم که بسیاری از این مضامین یعنی کشته شدن رسول الهی، و قیام او، و ماندن جسد او بر خاک، و دفن ننمودن این جسد، کلید اساسی ای خواهد بود برای فهم مضامین لوح حوریه و کلمات مبارکه عالیات.

**د- امت بابیه:** همچنان که یوحنّا در کتاب رؤیای خویش آیین و امت حضرت رسول را در قالب جسد ایشان دید که ابتدا قدرت بر اهلاک امم داشت و در

نهایت درجهٔ غلبه بود، ولکن به فاصله‌ای اندک از ظهرور ایشان به دست بنی امیه بی‌جان شد، به همین نحو جمال ابھی نیز در لوح حوریه که خود از آن به عنوان «رؤیاء الرّوح» تعبیر نموده‌اند امت بایه را در هیکل حضرت باب به شهود نشسته‌اند. تولد این آیین که به شهادت خود آن حوریه زاده بهاء بوده را تصویر نموده‌اند، شکوفایی آیینش را با او به جشن نشسته‌اند، پله‌پله نمایان‌شدن مقامات این حوریه و عظمت او را توصیف نموده‌اند. تلاقی آیین او با ظهرور خویش را تبیین نموده‌اند. و آنگاه مرگ آن هیکل را به نظاره نشسته‌اند. تلاش خویش برای حفظ شریعت‌الله، و دمیدن روحی بر آن جسد را بیان داشته‌اند. و هم فرمودند که گویا مقدّر چنان بود که هیکل شریعت‌الله در تابوت مقدس نهاده شود، در پیراهن مبارک کفن شود، و در « محل‌الأنس» دفن گردد.

سخن گفتن از جامعهٔ بابی به عنوان هیکلی که زمانی طراوتی داشت، اما امروز بی‌جان بر زمین افتاده و خوب است در قبر جای گیرد، و به مقام مقدّر خویش در آسمان ملکوت بازگردانده شود موضوعی است که در دیگر آثار رمزی حضرت بهاء‌الله نیز میتوان نشانی از آن یافت. اینکه چرا باید برای بیان این مفهوم، هم در لوح حوریه و هم در سایر آثار زبان رمز انتخاب شده باشد چیزی است که در قسمت پایانی همین مقاله مفصلًاً بدان خواهیم پرداخت. برای به کار گرفتن چنین زبانی، یعنی زبان رمز برای تصویر شکوفایی و آنگاه نسخ شریعت بابی، کلمات عالیات بارزترین نمونه است. در خصوص تاریخ و شأن نزول این لوح مبارک در همان بخش پایانی مقاله حاضر سخن خواهیم گفت. لوح در بغداد نازل شده است و بهانهٔ جمال مبارک برای نگارش آن فوت میرزا محمد وزیر برادر همسر حضرت بهاء‌الله، و نیز برادر مریم، مخاطب لوح مریم، و همسر حوات است.<sup>۱۵</sup> اما حضرت بهاء‌الله از این بهانه به عنوان رمزی برای بیان مقاصدی عالی‌تر سود جُسته‌اند.

## نگاهی به کلمات مبارکه عالیات یا لوح حروفات علیین

جناب دکتر نادر سعیدی در کتابی که در معرفی و توضیح کلی آثار حضرت باب نگاشته‌اند این نکته را به خوبی توضیح داده‌اند که مراد حضرت اعلیٰ از «شأنِ تفسیر» به هیچ وجه آن نیست که مظہر امر الھی در این دور خویش را ملزم دانسته است تا بخشی از آثار وحیانی ظهور خویش را به تفسیر قرآن و متون مقدسه پیش اختصاص دهد. این نه تنها در شأن این ظهور که ظهورالله است نیست، بلکه هیچیک از ظهورات الھی در ادوار گذشته نیز چنین نکرده‌اند. مقام ظهور الھی بسی فراتر از آن است که هزاران ورق از دورانِ کوتاهِ ظهور خویش را به تشریح ظواهری از آیات بپردازد که پیشتر در ظهورات پیشین نازل نموده است. به گفته ایشان، حقیقت آن است که «شأنِ تفسیر» اصولاً خود شأنی از شؤونِ نزول آیات الھی است.<sup>۱۶</sup> یعنی مراد حضرت باب انزال آیات بدیعه و مفاهیم جدیده این ظهور است، و لکن از آنجا که آیات قرآن مورد توجهِ تمام و تمام جامعه است کتاب خویش را به نامِ تفسیری بر سوره‌های قرآن می‌نگارد. برای اثباتِ این مدعای کافی است نگاهی به تفسیر سوره والعصر نماییم که حضرت باب در آن، چندین صفحه را صرفاً به تشریح و توضیح حرف "واو" و نیز سایر حروف پرداخته‌اند. بدیهی است که مراد حضرت باب آن نیست که این حقیقتاً پیروان آیین اسلام می‌بایستی از حرف "واو" جمیع این معانی را در می‌یافتدند. حضرتش بیانِ مفاهیم ظهور خویش را در نظر داشته‌اند، و لیکن سوره قرآن را فقط بهانه‌ای برای این امر نموده‌اند، و لذا تنها در همان "واو" والعصر بسیاری از مفاهیم نوین آیین خویش را برای مخاطبان بیان می‌فرمایند. نیز خوب است بدانیم که تنی چند از مطلعین غربی پس از تحقیق مفصل در آثار حضرت باب چنین اعتراض نموده‌اند که تفسیرهای حضرت باب ابداً هیچ ربطی به متنی که مورد تفسیر قرار گرفته است ندارند.<sup>۱۷</sup> این امر در واقع خود شاهد دیگری بر اثبات همین نکته‌ای است که در

بالا بیان گردید. اینکه مُراد و مقصود آن حضرت به هیچ وجه تفسیر نبوده، بلکه صرفاً نزول مفاهیم بدیع آین خویش به نام تفسیر سور قرآنی بوده است.

شبیه این موضوع را در تاریخ امر در خصوص سید کاظم رشتی و مهمترین اثر او یعنی کتاب شرح القصیده نیز می‌خوانیم. در بیانی شفاهی از حضرت عبدالبهاء به این مضمون خوانده‌ایم که علیرضا پاشا والی بغداد پرده‌ای زربفت برای حرم امام موسی در کاظمین آورد. عبدالباقي افندی، از نویسنده‌گان و شعرای مشهور عرب قصیده‌ای در مدح حضرت امام موسی کاظم و این عمل مبرور پاشا سرود. علیرضا پاشا از سید کاظم رشتی درخواست نمود تا شرحی بر قصیده مزبور بنویسد. در اجابت این درخواست کتاب شرح القصیده نگاشته شد. بعدها عبدالباقي افندی به حضرت عبدالبهاء گفته بود که من خود سُراینده آن قصیده هستم، اما شرحی که سید کاظم بر آن شعر نوشته است را نمی‌فهمم! می‌بینیم که باز مُراد سید ابدًا توضیح و تفسیر قصیده فلان کس نیست. این فقط وسیله‌ای است تا ایشان افرادی که آن قصیده مشهور را دوست میداشته‌اند با معارف خویش آشنا نمایند. حضرت عبدالبهاء خود در ادامه این قضیه‌ای که تعریف نموده بودند چنین نتیجه گرفته‌اند که: "سید، مقاصد عالیه‌ای را که منظور خودشان بوده در قولب این الفاظ به عنوان شرح قصیده نگاشته‌اند والا در واقع این شرح برای این قصیده نیست، چه که قائل قصیده خودش می‌گفت معنی واقعی این کلمات را نمی‌فهمم، دیگر معلومست."<sup>۱۸۰</sup>

در نظر نگارنده، کلمات مبارکه عالیات نیز حالی مشابه همین دارد. در دوران بغداد یکی از مؤمنین در نور مازندران فوت می‌شود. کلمات مبارکه عالیات در رثای او نگاشته می‌شود، و در آن به چندین تعبیر، از سر تا به آخر از فانی شدن جسد او، عربانشدن آن، جای‌گرفتن آن در قبر، و از پوسیدن و متشتّشدن عناصر آن مینالند و ضجه‌ها سر می‌دهند. از همان سطر اول لوح به این سخن می‌پردازنند که چقدر جسد او نیکو ساخته شده بود، چقدر زحمتها برای تربیت او کشیده شده

بود، چگونه محبت او در عمقِ دل‌ها محکم شده بود، اینکه چقدر خواستنی و دوست‌داشتنی بود، و اینکه هم اکنون این تنها‌یی و بی‌کسی او در قبر چقدر دردناک است، و چه مایه باید ناله‌ها سر داد و بر این مصیبتِ عظمی موبه کرد؛ با توجه به توضیحاتی که در بندهای بالا ذکر نمودیم، در نظر نگارنده، جمال ابهی این لوح مبارک را به نحوی صادر فرمودند که در مقامی بر فوت ظاهری یکی از مؤمنین که به اعلیٰ درجات، یعنی عرفان مظہر امر، نائل گردیده است مطابق می‌آید. یعنی اینکه پس از نیل به درجاتی از ایمان، جسم او از نعمت روح محروم گردید، و در قبر جای گرفت. ولیکن از سویی دیگر قرائی متعددی در متن اثر نهاده‌اند تا بر اهل بصیرت از میان بایان زمان معلوم شود که مراد ایشان می‌تواند چیز دیگری غیر از جسد ظاهری یکی از مؤمنین، و سپردن او به خاک باشد، و اینکه ایشان لایه دیگری از معنا در بطن این اثر رمزآلود جای داده‌اند. دقت نمایید که از میان تمامی زیارت‌نامه‌هایی که از قلم حضرت ابهی نازل شده، و از میان تمامی الواحی که در رثا و عزای اصحاب و مؤمنین نگاشته شده، کلمات عالیات تنها اثری است که در آن این‌چنین به جسدِ ظاهری و خرابی آن و جای گرفتن آن در قبر و تنها ماندن آن توجه شده است.

در بخش پیشین همین مقاله نشان دادیم در اصطلاحِ کتب مقدسه بسیار شده است که از جامعهٔ پیروان یک دیانت، و نیز از شریعت الهی در یک دوره به عنوان جسم و جسد و هیکلِ ظاهری پیامبر آن دوران تعبیر نموده‌اند. نگارنده در مقالهٔ دیگری تلاش نموده تا بر اساس بیانات این دور معانی بسیار ملموسی برای آیات قیامت در قرآن و سایر کتابهای آسمانی بیان نماید. از جمله این مفاهیم که در اینجا به طور بسیار مجمل بدان اشاره خواهم نمود آن است که در کتابهای آسمانی هرگاه سخن از یک جسم و هیکل رانده‌اند مرادشان جمعیتی همچون امتها یا ملت‌ها بوده است (و این غیر از تعبیر قبلی است که سخن ایشان از جسم و جسد پیامبر الهی

بوده است). آنگاه که در آیات قیامت سخن از این به میان آمده که تمام آدمیان میرانده خواهند شد، و باز از نو در اجساد ایشان روحی دمیده می‌شود، و باری دیگر زنده خواهند شد، همانا مراد از آن روزی است همچون امروزه عالم که ملل و امم عالم متشتّت و پراکنده گردیده‌اند، جمعیّتها متفرق شده‌اند، و برای اهل عالم هیچ امیدی به وحدت و الفت و یگانگی نمانده است. در آن مقاله تلاش کرده‌ام تا نشان دهم این مفهوم میتواند قسمتِ عمدّه‌ای از بیانات صحّف‌آسمانی را برای ما تشریح نماید، و هم‌ما را قادر سازد تا از اشارات کتابهای آسمانی وضعیّت کنونی عالم را فهم نماییم. در اینجا برای آنکه از تکرارِ مطالب آن مقاله صرف‌نظر نمایم، تنها بسنده می‌کنم به نقلِ یکی از بیاناتی که در آنجا از حضرت عبدالبهاء نقل گردیده است. در سفرنامه از مرکز میثاق نقل شد که فرمودند:

"در قرآن حکایتی بیان می‌فرماید که جسد متلاشی شده‌ای را دید که به کلی پاشیده شده و استخوان‌ها از هم منفصل گشته. گفت چگونه می‌شود که دیگر این جسم متلاشی شده جان یابد؟ ناگاه بعثتاً دید استخوان‌ها به هم پیوند شد، گوشت و پوست گرفت، و جان و توانی تمام یافت. آنگاه به قدرت الهیه پی برد و دید و دانست کیفَ یَحْيٰ الْعِظَامُ و هی رَمِيمٌ. مقصد جسد متلاشی شده‌ای مثل ایران است که اگر مدد غیبی و قوّة‌الله یابد، تأیید و عون ملکوتی جوید احزاب متفرقه متنوعه و نفوس مختلفه متضاده به قوّة معنویه جمع گردند، و بر آنچه سبب حیات و عزّت ابدیه است متّحد و متّفق گردند. حال ما باید در ترقی زراعی و صناعی ایران بکوشیم ولو استقلال رفته باشد ایران نمی‌رود...."<sup>۱۹۳</sup>

همچنانکه قوّت‌گرفتنِ دوباره یک امت را به جوش خوردنِ دوباره استخوان‌ها، و به هم پیوستنِ مجده‌گوشت و پوست و سایر اعضای بدن تعییر نمودند، به همین ترتیب در بسیاری آیات آنگاه که سخن از تشکیلِ هسته اولیّه یک جامعه به میان آمد آن را تعییر به تولدِ یک جسم و هیكل و جسد نمودند. مراحل رشد آن جامعه

رابه دوران شیرخوارگی آن هیکل تعبیر کردند. تا اینکه آن هیکل به دوران بلوغ میرسد، یعنی جامعه به اوج رشد و شکوفایی خود نائل می‌گردد. این جوانی و طراوت و نضارت یک چندی ادامه دارد تا آنگاه که جامعه روی به سوی سقوط و هبوط مینهد، و ایام متلاشی شدن آن شمل و اتحاد فرا میرسد. مضامین لوح مبارک کلمات عالیات فی الحقیقہ در مقام اول عبارت است از بیان تولد، رشد، در کلمات مبارکه عالیات، پیشینه ظهور الهی، و تولد آیین بابی، و مراحل اولیه بلوغ و شکوفایی، و بالاخره مرگ و زوال جامعه بابی. رشد آن، و نفوذ آن در قلوب، و تشکیل جامعه بابی، و شکوفایی این جامعه، و از پی آن اضمحلال و نابودی آن را تعبیر نموده‌اند به تولد یک هیکل از «صلب روحانی» پدر و بطن ام،<sup>۲۰</sup> و پشت سر نهادن ایام شیرخوارگی، رسیدن به دوران بلوغ، و نیل به مقامات عالیه معرفت از ایمان و ایقان، و از پس این همه مرگ این هیکل و جای گرفتنش در گنج قبر:

«خلق فرمودی از جواهر نعمتهاي خود آب لطيف نوراني را، و جاري نمودی او را در صلبهاي نوراني و جاري نمودی او را در صلبهاي روحاني، و نقل نمودی از صلبي به سوي صلبي و از محلی به محلی تا اينکه منتهی شد و مقرر گردید در ظهر يکی از عباد تو، و بعد نازل فرمودی از ظهر او در صدف يکی از اماء خود، و تربیت نمودی او را به دستهاي باطنی خود و لطيفه‌هاي بخشش و رحمت خود تا اينکه خلق فرمودی او را در بطن ام بر هیکل کرامت و بزرگی، و به بهترین صورت او را زينت دادی و از عيون صافیه شير دادی او را، و از قدرت کامله حفظ فرمودی او را، تا آنکه بزرگ شد در جوار رحمت تو، و ساکن شد در ديار حکومت تو، و چشید از خمرهای مکرمت تو، و نوشید از چشمه‌های لطف تو تا آنکه به حدیقه عرفان وارد شد، و به محل ایقان مستريح گشت، و در رياض قرب و مشاهده سائر بود و در بساط وصل و مکاشفه می‌خراミد تا آنکه به شرف لقاء مشرف شد، و از

خمر بقا مرزوق گشت و ثمرة قرب را از شجره وصال اخذ نمود، و آب زلال را از چشمه جمال بنوشید و زلال معارف الهیه را از طلعت بی مثال حضرت لایزال ادراک نمود، و طی نمود سفرهای ممالک عشق را و راههای مهالک صبر و طلب را، تا آنکه وارد شد بر تو و راجع شد به سوی تو، و بازگشت نمود نزد تو، و ساکن شد در قطب لامکان مقابل جمال تو. در این وقت به موج آمد بحر قضای تو، و به هیجان آمد بادهای تندر در هوای بلاهای تو. پس عریان نمودی بدن او را، و ذلیل فرمودی جسد او را، و منزل دادی او را در خانهای که نه فرشی در او گستردۀ بود و نه چراوغی در او آماده شده بود و نه رفیق و منسی که مصاحب نماید با او و نه دوست و انسی که انس گیرد با او<sup>۲۱</sup>

هر چند سعی نگارنده برآن است تا در مقاله‌ای مجزا به وارسی مضامین کلمات عالیات پردازد، اما در دو مقاله بعدی نیز بسیاری از مطالبی که در بیان فوق مطرح شده مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بنا بر نظر نگارنده، آن جسدی که در فقره کلمات مکنونه مورد خطاب قرار گرفته است نیز همانا امت بابی است که به مدد "تراب امر"، یعنی شریعت بابی، پدید آمد، اما چون به ثمر رسید از باب دوست رهید و در ایوان دشمن مقر گرفت:

"در بادیه‌های عدم بودی و تو را به مدد تراب امر در عالم مُلک ظاهر نمودم. و جمیع ذرات ممکنات و حقایق کائنات را بر تربیت تو گماشتم، چنانچه قبل از خروج از بطن ام دو چشمۀ شیر منیر برای تو مقرر داشتم و چشم‌ها برای حفظ تو گماشتم و حبّ تو را در قلوب القاء نمودم و به صرف جود تو را در ظل رحمتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم. و مقصود از جمیع این مراتب آن بود که به جبروت باقی ما درآیی و قابل بخشش‌های غیبی ما شوی. و تو غافل، چون به ثمر آمدي از تمامی نعیم غفلت نمودی

و به گمان باطل خود پرداختی، به قسمی که بالمره فراموش نمودی و از باب دوست به ایوان دشمن مقریافتی و مسکن نمودی.

آنچه خود قلم اعلی در حاشیه کلمات عالیات خطاب به اهل بیان نگاشته‌اند به صراحت دلالت بر آن می‌نماید که جسدی که از آن سخن میگویند، باید مفهوم عظیمی همچون شریعت بیان باشد. جسدی که همه به بقای آن امید بسته بودند، و نه آن جسد عادی و معمولی که فنا آنرا به راحتی اخذ می‌نماید:

"عجب در اینست که بعد از دخول در حدیقه بقا و استسقاء کُؤوس بقا و طیران در سماء بقا و وصول به مکامن بقا و ورود در مقامی که جز بقا چیزی مشهود نه، و جز صِرِفِ قِدَم امری موجود نه، عساکر فنا از جمیع جهات احاطه نمود تا آنکه اخذ نمود او را. فَتَفَكَّرُوا فِيْ أَهْلِ الْبَيَانِ خَمْسِينَ أَلْفِ سَنَةً إِنْ أَنْتُمْ فِي عِلْمِ اللَّهِ لَرَا سَخْوَنَ لَا فَوْرَّبَيْ لَا تَعْرُفُونَ إِنْ أَنْتُمْ فِي أَذْلِ الْأَذَالِ تَتَفَكَّرُونَ"<sup>۲۲</sup>

در قسمت اخیر بیان مبارک باری دیگر اهل بیان را مورد خطاب قرار می‌دهند، و به ایشان می‌فرمایند اینکه امید به بقا میرفت، اما عساکر فنا این جسد را احاطه نموده، بر سر چنین مطلبی ایشان هرگز آگاه نخواهند شد و لو آنکه پنجاه هزار سال در آن بیندیشند. بدیهی است اگر مراد از این جسد تنها جای گرفتن جنازه میرزا محمد در گوشه قبر می‌بود دیگر خطاب قلم اعلی به اهل بیان، و اینکه از ایشان بخواهند در این «فنا» تأملی نمایند چندان وجهی نمی‌داشت.

در همین لوح مبارک، همین مثال، یعنی تولد این جسم، رسیدن دوران بلوغ آن، و آنگاه وفات و دفن آن، و متلاشی شدن آنرا در قالب تعبیرات گوناگون دیگری بیان می‌نمایند. ابتدا سخن از شمعی می‌گویند که آن را به روغن‌های علم و حکمت تربیت نمودند تا آنکه ضیاء و روشنی شمع همه‌جاگیر شد، و خود به تقدیری از بادهای تند خاموش‌کننده حفظش نمودند و آن را "از ملکوت صفات در هیكل اسمی از اسماء" ظاهر فرمودند. و آنگاه:

"چون تمام شد خلق او، و نیکو گشت خلق او وزید بر او بادهای مخالفِ فنا، و بسته شد به روی او درهای بقا به حدی که خاموش شد روشنی او و شکست فانوس او و خالی شد محل او و فانی شد نور او."<sup>۲۳</sup>

در تعبیری دیگر، حضرتش سخن از شجره طبیه ای می‌گویند که حضرت پروردگار ابتدا نهال آن را در زمینی مبارک و مرغوب به دست خویش غرس نموده است، و آن را حفظ نموده تا آنگاه که اصل آن در زمین محکم شده و فرعش تا به آسمان بالا رفته است، و پرندگانی فراوان بر آن لانه و آشیانه گزیده‌اند، و آنگاه:

"چون تمام شد مدت او احاطه نمود او را صاعقه‌های قهر تو، به قسمی که شکست اغصان زرد او، و زرد شد اوراق او، و از هم پاشید ثمرهای او، و منهدم شد قفصهای او و پرید طیرهای او و افتاد بر وجه ارض، گویا که خلق نشده بود و ظاهر نگشته بود و به ثمر نیامده بود."

در پرتوی بیانی که از حاشیه کلمات عالیات نقل گردید، پُرواضح است که این بیانات مبارکه را نمیتوان صرفاً توصیفی از پدید آمدن تن یک انسان و نابودی آن برداشت نمود. بلکه مراد از "شجره طبیه فی ارض مبارکة"، همان تعبیر "شجره طبیه" در قرآن است که آنرا بر شریعت الله، و آیین الهی تطبيق نموده‌اند، و در آثار این دور نیز بارها به همین صورت وارد گردیده است. در جایی از لوح در خصوص پدید آمدن آنکسی که امروز بر عزای او می‌گریند فرمودند: "و تويي اي پروردگار من که روشن فرمودي شمع مرحمت و چراغهای هدایت خود را ... تا اينکه به ضياء او روشن شد چراغهای هدایت در غرفه‌های عزّت تو و به او ظاهر شد نورهای احادیث تو از مصباحهای بزرگی و حکومت تو." چنین توصیفی جز از ظهور الهی که وسیله ظهور انوار احادیث در عالم گردیده است با هیچ منطبق نمی‌آید. در ادامه لوح باري دیگر همین مفهوم، یعنی تولد یک جسم و رشد آن و آنگاه نابودی و متلاشی شدن آن را باري دیگر به صورت بنیاد نهادن یک کاخ

رفع تعبیر می‌نمایند، و مشابه همین بیانات را در خصوص ساختمان آن، و آنگاه خرابی و ویرانی و نابودی آن بیان می‌دارند.

در ابتدای این اثر جمال مبارک تصریع می‌نمایند که از ظواهر عبارات این لوح معانی‌ای بس بلندتر از آنچه تصویر شده است را اراده نموده‌اند:

"این جزو در مصیبت حروفات عالیّ نوشته شده، و لکن این ایام به نفسی تخصیص یافت ... صاحبان بصیرت در هر حرفی از آن کل حقایق معانی را از دقایق روحانی و معانی ریاضی استنباط می‌نمایند..."<sup>۲۴</sup>

از مقدمه مبارک بر این لوح، بیان مبارک در حاشیه آن، و نیز استفاده از تعبیراتی که در خصوص پیکر انسان چندان مفهومی نمی‌یابد معلوم می‌شود مراد ایشان چیزی فراتر از ولادت جسم یک آدم خاکی و آنگاه متلاشی شدن آن بوده است. از سویی دیگر نظر به همخوانی بسیار قوی این لوح با مضامینی که از پیش از کتب مقدسه بیان نمودیم، و هم بر اساس خطابی که جمال ابهی به اهل بیان در متن حاشیه اثر نموده‌اند می‌توان نتیجه گرفت که مضامین این لوح در واقع عبارت است از تصویر زیبایی از تشکیل جامعه بابی، رشد و شکوفایی آن، نفوذ آن در میان مردم، آرام‌گرفتن بسیاری قلوب در پناه آن، و آنگاه اخبار حضرت ابهی از نابودی و تشتت این جامعه، و عاقبت نه چندان خوش شماری از جامعه اهل بیان.

در اینجا لازم است به تفاوت تعبیر هیکل در لوح حوریه و در کلمات عالیات توجّهی نماییم. حوریه در لوح حوریه تعبیری است از حضرت باب و ظهور ایشان، و همانگونه که در اصطلاح کتب مقدسه از هیکل یک پیامبر شریعت الله و نیز امت را مراد نموده‌اند در برخی قسمتهاي لوح، همان حوریه عبارت از شریعت بابی و جامعه بابی خواهد بود. یعنی در قسمتهاي گوناگون لوح سه مفهوم از حوریه مراد می‌شود. در مقامی خود حضرت باب است که در واقع همان عباره اخراجی ظهور حضرت باب باشد. دوم شریعت بابی. و سوم جامعه بابیه. اما هیکلی که در کلمات عالیات از آن صحبت می‌شود هیکل مظہر امر نیست. بلکه آن معنایی از

هیکل - به صورت مطلق-منظور نظر است که در کتب مقدسه، و خاصه قرآن به عنوان رمزي برای جامعه و امت به کار رفته است، چنانکه حضرت عبدالبهاء در بیانی که از سفرنامه نقل گردید این را برای ما روشن فرمودند.

شريعت الله به عنوان "عروس" در کتب مقدسه و "حوريه" در آثار بهائي پيشتر نشان داديم که از جمله اصطلاحات کتب آسماني يکي آن بود که از امتها و نيز از شرایع الهیه به عنوان هیکل نبی آن امت خاص تعبير مي نمودند. و نيز نشان داديم که در برخی مواضع از کتب مقدسه، خود تعبير «هیکل» به طور مطلق - و نه لزوماً هیکل انبیاء - به عنوان رمزي از يك جامعه و شريعت به کار رفته است، چنانکه در کلمات عاليات شاهد همين مضمون بوديم. حال در اينجا جا دارد نشان دهيم که به تصریح حضرت عبدالبهاء از جمله اصطلاحات کتب مقدسه يکي نيز آن است که از شريعت الله به عنوان «زن» و «عروس»، و نيز چنانچه بعدتر خواهیم دید «حوريه» تعبير نموده‌اند. استفاده کتب مقدسه از اين تعبير تا بدانجاست که حتی از بلاهایی که بر سر شريعت الله آمده به عنوان درد زایمان یاد نموده‌اند. در باب یازدهم مکاشفات، يوحنا خبر از آمدن زنی می‌دهد که آفتاب و ماه را در بر خویش دارد، و تاجی دارد از دوازده ستاره. حضرت عبدالبهاء اين آيات را اخبار از ظهور حضرت رسول دانستند. در اينکه مراد از آن زن چيست فرمودند:

"اين إمرأة در اصطلاح يوحنا به معني شريعت الله است، و در بعضی مواقع شريعت الله را به مدينة مقدسة اورشليم تعبير مينمايد."<sup>۲۵</sup> و هم اينکه:

"دو كوكب شمس و قمر يعني دو سلطنت ترك و فرس در ظل شريعة الله هستند. شمس، علامت دولت فرس است. و قمر که هلال باشد علامت دولت ترك. و دوازده اکليل دوازده امامند."<sup>۲۶</sup>

پس از این بیانات، یوحنّا خبر می‌دهد که این زن به بیابان فرار نموده بود تا از پس هزار و دویست و شصت سال فرزندی بزاید. به تفسیر حضرت عبدالبهاء مراد آن است که شریعت‌الله از فلسطین که محل ظهور مسیح باشد به صحرای حجاز منتقل شد، و حضرت اعلیٰ به عنوان ولد شریعت اسلام، یعنی موعود آن آیین، ظهور فرمود.<sup>۲۷</sup>

گذشته از این بیانات که اخبار از ظهور حضرت رسول است، یوحنّا در باب بیست و یکم مکافات خویش از ظهور حضرت بهاء‌الله به عنوان عروسی یاد می‌کند که برای شوهر خویش مهیا گردیده است. در مفاوضات مبارک تعبیر نمودن از شریعة‌الله به عنوان «عروس» را از جمله اصطلاحات جمیع کتب مقدسه دانسته‌اند: «از پیش گذشت که مراد از شهر مقدس و اورشلیم الهی در کتب مقدسه در اکثر مواضع شریعة‌الله است که گاهی به عروس تشبیه‌می‌فرماید، و گاهی به اورشلیم تعبیر می‌نماید، و گاهی به آسمانِ جدید و زمینِ جدید تفسیر می‌فرماید. چنانچه در باب بیست و یکم از مکافات یوحنّا می‌فرماید: «دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمانِ اول و زمینِ اول در گذشت و دریا دیگر نمی‌باشد. و شهر مقدس‌اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است. و آواز بلند از آسمان شنیدم می‌گفت اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود که ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.» ملاحظه نمایید... که شریعة‌الله را به شهر مقدس اورشلیم جدید تعبیر می‌نماید. و این واضح است که شهر اورشلیم جدید که از آسمان نازل می‌شود شهر سنگ و آهکو خشت و خاک و چوب نیست. شریعة‌الله است که از آسمان‌نازل می‌شود و تعبیر به جدید می‌فرماید زیرا اورشلیم که از سنگ و خاک است واضح است که از آسمان نزول ننماید و تجدید نشود و

آنچه تجدید می شود شریعت است. و همچنین شریعة الله را تشییه به عروس آراسته فرموده که در نهایت تزیین جلوه نماید، چنانچه از پیشگذشت در فصل بیست و یکم از روایی یوحنا که «شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می شود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.»<sup>۲۸</sup>

دقیقاً همین تعبیر، یعنی مدینة الله و اورشلیم الهی، و نیز عروس که در نوشته یوحنا به عنوان رمزی از شریعت الله به کار رفته است را حضرت عبدالبهاء در لوحی با عنایت به مندرجات مکاشفات یوحنا، ولکن این بار با تعبیر بدیع "حوریه" بر ظهور حضرت بهاء الله و شرع ابھی منطبق فرموده‌اند. حضرتش به وضوح تمام شریعت حضرت ابھی را به عنوان اورشلیم الهی، و نیز به عنوان حوریه‌ای زیباروی معرفی نموده‌اند:

«هو اللي احباب الله و ابناء ملکوت الله انَّ السماء الجديدة قد أتَتْ و إنَّ الأرض الجديدة قد جاءَتْ و المدينة المقدسة اورشلیم الجديدة قد نُزِّلتْ مِن السماءِ مِنْ عِنْدِ الله عَلَى هَيَّةٍ حُورِيَّةٍ حَسْنَاءٌ بَدِيعَةٌ فِي الْجَمَالِ فَرِيدَةٌ بَيْنَ رَبَّاتِ الْحِجَالِ مَقْصُورَةٌ فِي الْخِيَامِ مَهْيَأَةٌ لِلْوِصَالِ وَ نَادَى مَلَائِكَةُ الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصَوْتٍ عَظِيمٍ رَنَانٍ فِي آذانِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَائِلِينَ هَذِهِ مَدِينَةُ الله وَ مَسْكِنِهِ مَعَ نُفُوسِ زَكِيَّةٍ مَقْدَسَةٍ مِنْ عَيْدِهِ وَ هُوَ سَيِّسْكُنُ مَعَهُمْ فَإِنَّهُمْ شَعِيْهُ وَ هُوَ إِلَهُهُمْ وَ قَدْ مَسَحَ دُمُوعَهُمْ وَ أَوْقَدَ شُمُوعَهُمْ وَ فَرَّحَ قُلُوبَهُمْ وَ شَرَحَ صُدُورَهُمْ فَالْمَوْتُ قَدْ انْقَطَعَتْ أَصْوَلُهُ وَ الْحُزْنُ وَ الضَّجَاجُ وَ الصَّرَيْخُ قَدْ زَالَتْ شُوْنَةُ وَ قَدْ جَلَسَ مَلِيكُ الْجَبَرُوتُ عَلَى سَرِيرِ الْمَلْكُوتِ وَ جَدَّدَ كُلَّ صُنْعٍ غَيْرَ مَسْبُوقٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَوْلُ الصَّدِيقُ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنْ رُؤْيَا يُوحَنَّا الْقَدِيسِ حَدِيثًا هَذَا هُوَ الْأَلْفُ وَ الْأَيَاءُ وَ هَذَا هُوَ الَّذِي يَرْوِي الْغَلِيلَ مِنْ يَنْبُوعِ الْحَيَاةِ وَ هَذَا هُوَ الَّذِي يَشْفِي الْعَلِيلَ مِنْ دِرِيَاقِ النِّجَاهِ»<sup>۲۹</sup>

خلاصه مضمون لوح آن است که ای احباب الهی و فرزندان ملکوت خداوند، به راستی که آسمان نو شد و زمین جدید ظاهر گشت و مدینه مقدسه، اورشلیم جدیده، از جانب حضرت پروردگار و از دل آسمان به صورت حوریه‌ای زیارو نازل گردید. حوریه‌ای که زیباییش بی‌سابقه است، در میان جمیع عروسان بی‌همتاست، در سراپرده مستور گردیده و مهیای وصال است. جمیع فرشتگان به بانگی بلند در گوش اهل عالم آواز سر داده‌اند: «این همانا مدینه الهی و محل سکونتِ حضرت پروردگار با بندگان مخلصِ خویش است. پس او با ایشان زندگی خواهد کرد. ایشان قوم او خواهند بود، و او خدای ایشان خواهد بود.»<sup>۳</sup> او اشکهای ایشان را از گونه‌هاشان زدوده، شمع‌هاشان را برافروخته، دلهاشان را شاد گردانیده، و سینه‌هاشان را خرمی بخشیده است. پس مرگ برای همیشه مُرده است، و دیگر ناله و غم و اندوهي نخواهد بود. سلطانِ جبروت بر تختِ ملکوت نشست، و هر چیز را آرایشی نو بخشید. البته که این سخن راست است، و کدام کلام را میتوان راستتر و درست‌تر از کتاب رؤیای یوحناًی لاهوتی یافت؟ این همان الف و یاء است. و این هم اوست که تشنجان را از چشمِ حیات آب می‌نوشاند، و بیماران را به دریاقی شفا می‌بخشد.

همانگونه که "عروس" بر شریعت اسلام منطبق گردیده است، و نیز همانگونه که از شریعت ابهی به عنوان "حوریه" یا "عروس" یاد نموده‌اند، در لوح حوریه از همین تعبیر برای ظهور حضرت اعلیٰ سود جُسته‌اند. این موضوع را ذیلاً وارسی خواهیم نمود.

## حوریه در لوح حوریه

هر چند برای برخی از توصیفاتی که برای حوریه بیان نموده‌اند می‌توان نظریه‌ایی در آثار مبارکیافت که برای چیزی غیر از ظهور الهی نیز استفاده شده باشند، امّا با قرایینی که در فرازهای متعدد لوح مبارک هست مشکل بتوان پذیرفت که اشارات مبارک در خصوص حوریه در این لوح بر چیزی جز ظهورات الهیه مصدق داشته باشد. آنگاه که گیسوهای حوریه در باد به این سو و آن سو می‌روند می‌فرمایند در ظهورات قدرت او حالاتی را مشاهده نمودم که مرا به تسبیح آفریدگار واداشت. در مقامی او را همچون آبی دیدم که در گُنه و بَطن هستی روان است، و جان عالم به وجود او قائم و برقرار شده، و مرتبه‌ای او را همچون آتشی دریافتم که گویی عنصر آتش، گرمی و حرارت خویش را از او باز یافته بود.<sup>۳۱</sup> باز می‌فرمایند حوریه بی آنکه لب خویش را به واژگان زمینی بیالاید آنچنان معانی‌ای القاء می‌نمود که گویی تمامی کتب و صحف نازل نشده‌اند مگر برای تفسیر یک نغمه از نغمات او. تمامی اسرار و معانی را در خال لب او می‌خوانند، و شخص صاحب لوح خود را شیفته و مسحور «لحن بدیع» او می‌یابد؛ در ادامه همین بیان فرمودند همان حوریه‌ای که در میان خلق ظاهر گردیده است بر ارض هویت سائر است، و راوی کلام، خویش را از استشمام روایح قدسی او نزدیک به انصعاق می‌ابد.

از این گذشته فرازهایی از لوح مبارک تصریح بر آن دارند که حوریه تنها بر ظهور حضرت باب و یا ظهور جمال ابهی می‌تواند انطباق یابد، و نه بر سایر ظهورات الهیه. واضح‌تر از همه بیانات صریحه ابتدای لوح مبارک است که حکایت از ظهور هاهوت و لاهوت، و جلوه الوهیت در عالم مُلک دارد، و این اصطلاح کتب مقدسه است که تنها از این ظهور، تعبیر به «ظهورالله» و «یوم الله» نموده‌اند. هر چند تمامی مظاهر مقدسه الهیه مظاهر ظهورالله در عالم هستند، امّا در کتب مقدسه فقط آنجا که از ظهور کلی الهی سخن می‌گویند تعبیر به «یومالرب» و «یومالله» و «لقاءالله» و مثل آن نموده‌اند. و بر همین اساس ادعای حوریه که در

میانه لوح خود را زاده بهاء در "لاهوت البقاء" می‌خواند جز بر این دو ظهور منطبق نمی‌آید.

پس از مطالعه تمامی الواحی که در آن از حوریه سخنی به میان آمده است، از سوره‌القلم تا سوره‌الهیکل، و قصيدة عز ورقائیه، و لوح حور عُجَاب، و سوره‌البيان، و سایر الواح مبارکه در میاییم علی‌رغم شبهات‌های بسیار زیادی که حتی در تعبیرات و واژگان لوح حوریه با این الواح هست، اما این یک لوح در یک مسئله تفاوتی عمیق و ریشه‌ای با سایر الواح حوریه می‌باشد. در لوح حوریه برای اولین و آخرين بار شاهد آن می‌شویم که شخصیت محوري لوح، یعنی خود حوریه، بی‌جان بر زمین بیفتند، پیکرش کفن شود، غسل داده شود، در تابوتی مقدس نهاده شود، و در محلی پاک به عنوان مقر ابدی خود جای داده شود؛ تمامی این تعبیرات که ارتباطی با مرگ می‌یابند فقط و فقط مخصوص‌بند به این لوح مبارک و بس. پس به هیچ روی ره به خطأ نرفته‌ایم اگر به خاطر حضورِ همین تعبیرات در این لوح، یعنی مرگ و غسل و کفن و دفن، در صدد برآییم تا آنرا بر مفهومی جز از ظهور حضرت بهاء‌الله که هنوز در بهار خویش به سر میبرد تطبیق نماییم. آنگاه که در پی مطالعه و وارسی کتب مقدسه دیدیم و دانستیم که همین تعبیر، یعنی مرگ و کفن و دفن در مورد سایر شریعتها و ظهورات الهی نیز به کار برده شده، و نیز در الواح همین دور تعبیر حوریه بر شریعت الهی اطلاق گردیده است، آنگاه می‌توانیم با لحاظ نمودن حقیقت تاریخی، یعنی نسخ آیین بابی، و نیز مخالفت اهل بیان و اضمحلال جامعه بابی، مضامین لوح حوریه را بر ظهور حضرت باب بتمامها منطبق بدانیم.

بیان یک نکته در حاشیه این کلام ضروری می‌نماید. یگانه لوح دیگری که در آن شخصیتی به عنوان "حوریه" بی‌جان بر زمین می‌افتد همانا لوح ملاح‌القدس است و بس. اما بی‌جان شدن حوریه در آن اثر با مرگ حوریه در لوح حوریه تفاوتی دارد از زمین تا به آسمان. در آنجا یکی از شخصیتهاي داستان که او را حوریه‌الروح

معرفی فرموده‌اند، "جاریه‌ای" یعنی کنیزهای خویش را به سوی زمین می‌فرستد و او را مأمور می‌کند تا با سرّ و نهفت آدمیان انسی بگیرد، و جستجو کند تا شاید از سمت قلوب ایشان رایحه‌ای از وفا نسبت به آن جوان خوش‌سیما (جمال ابھی) که از دست اشقيا خود را در پس حجبات نور مستور نموده به مشامش برسد. از جانبِ حوریه به کنیز امر شده است که اگر بوی وفا به مشامش رسید با صدای بلند بانگ بزنند تا همه ساکنان غرفه‌های فردوس مقام‌های خویش را ترک گويند، رو سوی زمین نهند و بر پاها و دستهای آن باوفایان که او یافته است بوسه‌ها بزنند. کنیز با وجهی منير از افق عالم طالع شد و هر چه جُست هیچ بوی وفا به مشامش نرسید. پس صحیحه‌ای زد و به مقام خویش در مکمن قضاe رجوع نمود، و هم با ساکنین فردوس گفت که از مدعيان عالم خاک هیچ رائحة وفا نیافتم، و بدانيد که آن جوان زیارو (جمال ابھی) در میان ایشان یکه و تنها خواهد ماند. اينرا که گفت فريادي از غم برآورد و جسد بي جانش بر زمین افتاد، و همه حوريات جنان نيز چون از احوال پر از غم آن جوان خوش سیما خبردار شدند بر گرد جنازه آن کنیز گریستان آغاز نمودند، مویه کردند، گونه‌ها را به ناخن‌ها خراشیدند، و جامه‌ها را دريدند.<sup>۳۲</sup>

در اينجا باید توجه شود فرشته‌ای که در لوح ملاح‌القدس از شدت غم روح از بدنش خارج مي‌شود و جسدش بر زمین مي‌افتد به هیچ وجه شخصیت اصلی داستان آن لوح نیست. به اين لحظ اين "کنیز" در لوح ملاح‌القدس شابهٔ بسياري دارد با شخصیت "جمال هيكل بقا" در فقره کلمات مکنونه که او نيز دقیقاً همچون همين کنیز فقط مأمور شده است تا در عقبه وفا منتظر آدمیان بماند، اما رائحة وفا از اهل ارض نياfته و لذا آهنگ رجوع به سدرهٔ منتهٔ نموده است.<sup>۳۳</sup> به نظر نگارنده سطور، در واقع مضامين اين قسمت از لوح ملاح‌القدس می‌تواند توضیح بسيار زیبایی از قلم اعلى تلقی شود که آن فقره از کلمات مکنونه و

خصوصاً مفهوم "انتظار در عقبه وفا" را با جزئیاتِ فراوان برای ما تفصیل داده است.

اما حوریه در لوح حوریه یکی از دو قهرمان اصلی داستان است. حوریه تا میانه داستان، معشوقِ همان جوان خوش سیمای لوح ملاح القدس، یعنی حضرت بهاءالله است. حتی پس از آنکه حوریه عاشق حضرت ابھی می‌شود باز هم برای گریستن این دو دست در آغوش هم می‌اندازند. عشقی که حضرت بهاءالله نثار آن حوریه می‌کنند کاملاً مشابه است با همان محبتی که در لوح غلام الخلد، از جانب حضرت بهاءالله نثار "غلام الخلد"<sup>۳۴</sup> شده است. یک تفاوت ظریف بین این دو اثر هست، و آن اینکه در ابتدای لوح غلام الخلد، ایشان حضرت باب را به عنوان آن جوان خوش سیما<sup>۳۵</sup> معرفی فرموده‌اند و در میانه لوح، خودشان به عنوان حوریه به صحته داستان اضافه می‌شوند: در ابتدای لوح غلام الخلد می‌فرمایند که این لوح، بیان آن چیزی است که در سال ۱۲۶۰ هجری رُخ گشوده است. ادامه می‌دهند که دربهای بهشت گشوده شد و جوانی خوش سیما از آن قدم بیرون نهاد. بر رُخسار خود بُرقعی داشت که خود خداوند با دستهای خویش آنرا بافته بود. بر سرش تاجی بود پُر از نور، و بر کتفهایش گیسوان همچون مشک سیاه افشار. انگشتی از دست راستش را نگینی از جنس مروارید زینت میداد که بر آن حک شده بود: «هذا مَلْكٌ كَرِيمٌ». بر جانب راستِ لبس خالی بود که به آن دین و ایمان عارفان سخت به لرزه افتاده بود. بی‌تردید خال او همان نقطه‌ای بود که علوم اولین و آخرین از آن بسط یافته بود. جوان زیارو از آسمان اندکی فرود آمد تا آنگاه که در میانه آسمان و زمین ایستاد، آنچنان که تو گویی خورشید در وسط ظهر تابان شده باشد. همه حوریات در دل تغّنی می‌نمودند «فتبارك الله احسن الخالقين». در این حین دربهای بهشت باری دیگر گشوده شد، و «حوریة البهاء» رو سوی زمین نهاد. با لحنی نمکین که دل از همگان میرد آوازی خواند، و آنگاه چند تاری از موهای خویش را که در پس نقاب مستور نموده بود بیرون

انداخت. عطر آن همهٔ عالم را خوشبو نموده بود. حوریه پیشتر آمد تا رو در روی آن جوان زیارو ایستاد. دست خویش را که در آستین پیراهن مخفی نموده بود بیرون آورد و گوشه برقع آن جوان را در انگشتان خود گرفت. چون نقاب از رُخسار آن جوان به کنار زد از تششعح جمال او ارکان عرش به لرزه درآمد، و ارواح همهٔ اهل آسمان و زمین قبض گردید. لسان غیب از مکمن قضاe ندا سرداد که "سوگند به حق، این جوانی است که همهٔ ساکنان جهان بین برای دیدار زیبایی او است. این همان جوانی است که همهٔ ساکنان جهان بین برای دیدار زیبایی او لحظه شماری می‌نموده‌اند." در این حین جوان سر برآورد و کلمه‌ای با کروپیان گفت که به آن همهٔ اهل آسمان باز جانی نو یافتد. و هم التفاتی به ساکنان زمین فرمود، و به همان نظره او بر هر آنکه در ملک بود [روحی تازه دمیده شد و] همگی محشور گردیدند. جوان، به چشم خویش اشارتی تنها به چند تن محدود از میان خاکیان نمود و آنگاه به مقام خویش در جنت بقا رجوع نمود. حضرت بهاءالله آنگاه در بخش فارسی لوح در خصوص ظهور خویش سخن می‌گویند، منتهای از آنجا که لوح در زمانی نازل گردیده که مقام ایشان هنوز مستور بوده است، خودشان را به عنوان همان «غلام روحانی» معرفی می‌نمایند، و ظهور خویش را به عنوان ظاهر شدن "آن کلمهٔ مستوره که جمیع انبیاء و اولیاء به او معلق و مربوط بود" توصیف می‌فرمایند.<sup>۳۵</sup>

شباهت تامه‌ای که بین جوان خوش‌سیمای لوح غلام‌الخلد و حوریه زیارو در لوح حوریه دیده می‌شود بسیار حیرت‌انگیز است. حال لب هر دوتا همان نقطه‌ای است که از آن علوم اولین و آخرین تفصیل یافته است;<sup>۳۶</sup> در هر دو اثر شخصیتی که مشخصاً نمایندهٔ حضرت بهاءالله است برقع و نقاب را از رُخسار و گیسوی آن شخصیت دیگر بر میدارد؛ در هر دو اثر آن شخصیت دیگر (یعنی یکی به جز حضرت بهاءالله) است که در ابتدای داستان پا از بهشت بین بیرون مینهد و دل از اهل عالم می‌برد؛<sup>۳۷</sup> در هر دو اثر لحظه اوج داستان آن زمانی است که دو شخصیت

رو در روی همدیگر قرار می‌گیرند، در حالیکه به همدیگر توجه داشته‌اند؛ و بالاخره آنکه در هر دو اثر، آن شخصیتِ دیگر بر روی زمین نمی‌ماند بلکه به "مقامِ خویش" در جنت "رجوع می‌کند."؛ با توجه به آنکه با بیانی صريح در ابتدای لوح غلام‌الخلد معین فرموده‌اند که مراد از آن جوان خوش‌سیما کسی نیست جز شخص حضرت باب و ظهور ایشان، و هم با توجه به اینکه صراحتاً در میانهٔ داستان، گشوده‌شدنِ دوباره دربهای بهشت و این بار بر زمین آمدنِ "حورية‌البهاء" را برای ما تصویر نموده‌اند، هیچ بی‌ربط نیست اگر مدّعی شویم حوریه در لوح حوریه نیز، نیست جز از توصیف ظهور حضرت باب و تلاقی بین این دو ظهور عظیم و حوادثی که بنا بوده در آیندهٔ ایام رخ گشایند.

و ما در دو مقالهٔ بعدی به تفصیل خواهیم گفت که یکی از سوره‌های قیوم‌الاسماء، "سورۃ‌الحوریه" نام داشت و فی الواقع توضیح آن بخش از داستان لوح حوریه که به کشف نقاب و نیز عربان نمودن سینهٔ حوریه پرداخته است ممکن نمی‌شود مگر با دقت و توجه در مضامین همین سورۃ‌الحوریه در قیوم‌الاسماء. این سوره همانی است که حضرت باب در آن بانگ برآوردند که ایشان همانا حوریه‌ای هستند که از بهاء زاده شده‌اند: "يَا أَهْلَ الْأَرْضِ تَالِلَهُ الْحَقُّ إِنِّي لَحُورِيَّةٌ قَدْ وَلَدَتْنِي الْبَهَاءُ فِي قَصْرٍ مِّنْ قِطْعَةِ الْيَاقوِتِ الرَّاطِبِيَّةِ الْمُتَحَرِّكَةِ"<sup>۳۸</sup>

و البته ما در جایی از لوح حوریه از زبان حوریه می‌خوانیم که او در آغوش بهاء و با شیری از پستان او بوده که رشد و نمو نموده است: "يَا لَيْتَ مَا وُلِدْتُ مِنْ نَفْعَةٍ اللَّهُ ... وَ مَا شَرِبْتُ لَبَنَ الْحَيَّانِ مِنْ عَيْوَنِ الْبَهَاءِ".<sup>۳۹</sup>

### یک نکته

در اینجا تذکر یک نکته بسیار ضروری است، و آن این که ضمن وارسی سایر کتابهای آسمانی دیدیم که هرچند سخن از هیکلِ مظهر امر در میان بوده، اما در مقامی همان هیکل بر شریعت و امت نیز منطبق گردیده است. مثلاً هرچند بیانات

مکاشفات یوحنّا در ابتدای کلام در خصوصِ خود حضرت رسول و خود حضرت علی صادر شده، و لیکن در ادامه، بیاناتِ او چنان می‌شود که همان دو هیکل - که پیشتر مراد خود آن دو نفس بوده‌اند - اکنون بدون آنکه تصریفی در کلام صورت گرفته باشد برآین و جامعه ایشان منطبق می‌گردد. مثلاً در ابتدای سخن یوحنّا که در مورد دو هیکل می‌گوید که ایشان قدرتهای عجیبه داشتند این جز بر نفس حضرت رسول و نفس حضرت علی منطبق نمی‌شود. اما پس از آن وقتی در مورد همان دو هیکل می‌گوید که ایشان به دست بنی‌امیه کشته شدند، اینجا دیگر بر خود حضرت رسول و حضرت علی منطبق نمی‌شود، بلکه مفهوم به شریعت‌الله بدل می‌شود که بی‌جان بر روی زمین مانده است. و بعد که این هیکل جانی دوباره می‌گیرد مراد ادامهٔ حیات آن در شریعت بابی است. و آن زمان که این دو هیکل به آسمان رجوع می‌کنند بنا بر تبیین مفاوضات مراد حضرت باب و حضرت قدوس بوده که به شهادت عظمی فائز گردیده‌اند؛ می‌بینیم که در سرتاسر کلام، سخن از یک هیکل بوده، اما در هر قسمت از بیاناتِ یوحنّا مفهوم آن به گونه‌ای متفاوت ظاهر می‌گردد. حاصل آنکه در عین حال که در خصوص مفاهیمی کاملاً متفاوت سخن به میان آمده است، اما در ظاهر کلام، وحدتِ تعبیر کاملاً مشهود است؛ همچنین در داستان عزیز ناله آن حضرت در ابتدای داستان، تعبیر شده است به ناراحتی خود عزیز - و نه قوم ایشان - از فلاکت و بیچارگی یهود. اما در ادامه همان داستان، عزیز تفسیر می‌شود به جامعه یهود. یعنی هرچند در ابتدای داستان منظور از عزیز، خود شخص حضرت عزیز بوده اما در ادامه مفهوم تغییر می‌یابد.

دلیل ضروری بودنِ توجه به این نکته آن است که بدانیم ما ملزم نیستیم برای فهم مضامین لوح حوریه تنها یک معنا را اتخاذ نماییم، و سعی کنیم تمامی قسمتهای لوح را بر اساس همان یک مفهوم روشن نماییم. البته این روند، یعنی لحاظ نمودن چند معنی متفاوت برای حوریه در قسمتهای گوناگون لوح خود ضابطه‌ای

دارد، و به عنوان مثال ابدأ بدان معنا نیست که ما مجازیم در ابتدای لوح، حوریه را عبارت از مقامات خفیّه حضرت بهاءالله بدانیم، اما در پایان لوح، همان حوریه را به احکام الهی تعبیر نماییم. نه. از آنجا که در اصطلاح کتب مقدسه همان زمان که از هیکل مظهر امر سخن گفته‌اند در همان زمان شریعت‌الله، و هم امت و جامعه ظهور را نیز لحاظ نموده‌اند، و هم همچنان که دیدیم یوحنّا در مکاشفات خویش چنین نموده است، ما نیز همین معنا را بر لوح حوریه تطبیق می‌نماییم. یعنی در لوح حوریه نیز هرچند حوریه در مقام اول عبارت از حضرت باب و ظهور ایشان است که از بهاء زاده شده، اما در برخی مواضع لوح مبارک، همان حوریه بر شریعت حضرت باب، و نیز بر امت بایه اطلاق گردیده است. یا بهتر بگوییم، حوریه در لوح حوریه نیز یک معنا دارد و آن عبارت از حضرت باب است، اما آنچه در هر قسم لوح از «حضرت باب» مراد می‌شود به اقتضای مفهوم آن بخش متفاوت می‌شود. به حسب اصطلاح کتب مقدسه، در مقام اول مراد از حضرت باب ظهور ایشان است، گاهی هم شریعت بابی، و زمانی نیز امت بابی.

### دلیل استفاده از رمز در لوح حوریه و کلمات عالیات

قلم اعلی در این ظهور اعظم به سُرودنِ شعر میل فرمودند، و بر خلاف متون مقدسه ادیان گذشته، در بیاناتِ خویش عنایت بسیار خاصی به شاعرانِ قرون گذشته نموده‌اند.<sup>۴۰</sup> و چنین شد که اولین بارقهٔ وحی در این ظهور به صورت یک قصیده نزول یافت، و نیز پس از آن آثار عظیمی همچون مشنی ابهی و اثر سترگی همچون قصيدة عز ورقائیه در تاریخچهٔ وحی پدید آمدۀ‌اند. همچنین به نظر نگارنده این سطور، قلم اعلی در مقامی میل به بیان مقاصد عالیه خویش در قالب داستانی رمزی نموده‌اند، و از همین راه آثاری همچون لوح ملاح‌القدس و لوح حوریه صدور یافته‌اند، و یا آثاری رمزی همچون کلمات عالیات در تاریخ نزول وحی پدید آمدۀ‌اند؛ با توجه به آنکه ادبیات رمزی در ادبیات ایران پس از اسلام

بیشتر با داستانها و نوشتگات شیخ سهروردی رونقی میابد - نفسی که اگر بخواهیم یک واژه کلیدی در تمام آثارش بیاییم بدون شک آن واژه "نور" خواهد بود - و نیز با توجه به اهمیت فوق العاده‌ای که در جای جای لوح حوریه به "نور" داده شده است، چندان هم بی‌ربط نیست اگر نظر عنايت جمال ابهی در حالات رمزی این لوح را تا حدودی به سهروردی نیز متوجه بدانیم. لیکن تحقیق در این عرصه از حوصله مقاله‌ای با این حجم بكلی بیرون است. نیاز هست که یکی آستین بالا زند و پیرامون رمز در ادبیات بهائی، و هم ارتباط بین متون بهائی و ادبیات رمزی ایران تحقیق جامعی به عمل آورد.

در مقاله پیشین بیان نمودیم که سخن گفتن به رمز کاملاً متفاوت است با کلامی که به عمد آنرا در پرده‌ای از ابهام پوشانده باشند. بیان حضرت بهاءالله در تفسیر والشمس را نقل نمودیم که فرمودند برخی معانی هستند که ابداً به لفظ در نمی‌آیند و واژگانی برای آنها خلق نشده است، و برخی هم هستند که گرچه به لفظ درمی‌آیند اما گوش شنایی نیست تا بتوان آن سخن را فاش در میان گذاشت؛ ادعای ما در این مقاله آن بوده که لوح حوریه یک داستان رمزی است و لذا فارغ از اینکه شرایط نزول آن چه بوده، و صرفنظر از اینکه در بغداد، ادرنه یا عکاً نازل شده باشد طبیعتِ محتوای آن به گونه‌ای بوده که بایستی به همین صورت رمزی نازل می‌گردیده است. نگارنده تا حدودی همین را در خصوصی کلمات مبارکه عالیات نیز صادق می‌داند؛ اما برای آنکه مطلب تمام باشد، و این مقاله برای خواننده‌گرامی با هر دیدگاهی که دارد سودمند بیفتند در اینجا سخن را در دو بخش به پیش خواهیم گردید. در بخش اول چنین وانمود می‌کنیم که هم کلمات عالیات و هم لوح حوریه به گونه‌ای نازل شده‌اند که گویی به اقتضای شرایط و احوال، صاحب لوح سخن خویش را در لفافه بیان نموده است. یعنی آنکه حضرت بهاءالله تنها برای مدارا با اهل بیان بوده است که این دو اثر را بدینگونه نازل فرموده‌اند، و از راه معاشات با خلق، مقصود و منظور خویش را در

پرده بازگو کرده‌اند؛ و آنگاه در بخش دوم نگارنده ادعای اصلی خود را که همانا رمزی بودنِ هر دوی این آثار است مطرح خواهد نمود. برای وارسی مورد اول، لازم می‌آید تا توجهی به فضای حاکم بر زمان صدور لوح مبارک حوریه، و نیز کلمات عالیات داشته باشیم.

در خصوص کلمات عالیات، مناسبتِ نزول این لوح مبارک وفات میرزا محمد وزیر بوده که برادرِ همسر حضرت بهاءالله، و نیز برادرِ مریم دخترعممهٔ جمال مبارک بوده است. گویا میرزا محمد وزیر نخستین فرد از عائلهٔ جمال مبارک بوده است که در اقلیم نور به وسیلهٔ ایشان به امر حضرت باب ایمان آورده است.<sup>۴۱</sup> در لوح دیگری که باز خطاب به مریم صادر شده اشاره به شنیدن خبر فوت میرزا محمد و نیز غمگین بودنِ مریم نموده‌اند:

”... و دیگر ذکرِ حزنِ شما را نمود که از مفارقت و فوت مغموم و مهمومید، و این به غایت بعيد است. زیرا که شما بفضل الله از خمخانهٔ نور مشروب گشته و از خمرِ طهور مرزوق شده‌اید. جمیع نسبتها به تو منسوبند و تمام ارواح به تو مرجع، دیگر کدورت از چه دارید؟ و از چه محزونید؟ آیا شنیده‌اید که بحر از فراقِ نهری گریان شود، و یا شمسی در پی نجمی هراسان گردد؟...“<sup>۴۲</sup>

نیز در لوح دیگری در خصوص صعود میرزا محمد وزیر فرمودند:

”جناب وزیر که الحمد لله از کأسِ غنا مرزوق گشته‌اند و از خمر استغنا مشروب، در حدیقهٔ کبریا داخل شده‌اند و در ظلّ شجرهٔ اعلیٰ آرمیده. از ارضِ غبرا به رففِ ابهی صعود فرموده‌اند و از تُراب ادنی به سدرهٔ منتهی عروج نموده‌اند...“<sup>۴۳</sup>

در تاریخ امر، وفاتِ میرزا محمد وزیر در سال ۱۲۷۴ یا ۱۲۷۵ هجری قمری ضبط گردیده است.<sup>۴۴</sup> و در متن لوح مبارک کلمات عالیات نیز اشاره به مریم، خواهر میرزا محمد وزیر، و نیز حوا همسر ایشان گردیده است.<sup>۴۵</sup> بدین ترتیب، بنا بر

استقصای محقق پرتلاش، جناب پرویز معینی، کلمات عالیات باید حوالی سال ۱۲۷۵ یا ۱۲۷۶ قمری صادر شده باشد.<sup>۴۶</sup>

در بیانات حضرت بهاءالله ایام پیش از اظهار امر علنی در عراق، یعنی تمامت دوران اقامت خویش در بغداد را به ایامی تعبیر نموده‌اند که جمال‌ابهی در پس هفتاد هزار حجاب از نور مستور بود. در لوح حکمت، از ایام مؤآن است جناب نبیل قائمشی با خویش یادی می‌کنند:

إِنَّكَ عَاشَرْتَ مَعِي وَ رَأَيْتَ شُمُوسَ سَمَاءِ حِكْمَتِي وَ أَمْوَاجَ بَحْرِ بَيَانِي إِذْ  
كُنَّا خَلْفَ سَبْعِينَ الْفَ حِجَابٍ مِنَ النُّورِ<sup>۴۷</sup>

بدین مضمون که تو آن زمانی که ما در پس هفتاد هزار حجاب از جنس نور مستور بودیم با من معاشرت نمودی، خورشید آسمان دانایی ما را دیدی و امواج بحر بیان ما را مشاهده نمودی.

نیز در لوحی اشاره به ظهورات جمیع انبیاء از آدم تا به ظهور حضرت باب نمودند، و آنگاه در خصوص ظهور خویش و ایام بغداد فرمودند که هرچند آیات الهی من کلّ الجهات بر حضرتش نازل می‌شده اما ایشان خود را در پس هزار حجاب از نور پنهان داشتند تا زمانی که موعد مقرر فرا برسد:

...سَمِعَتْ إِذَا بَلَغَ الْأَمْرَ إِلَى وَجْهِهِ الْعَزِيزِ الْمُقَدَّسِ الْمُتَعَالِي الْمُنِيرِ إِذَا  
إِحْتَجَبَ نَفْسَهُ فِي الْفِ حِجَابٍ لِتَلَّا يَعْرِفُهُ مِنْ أَحَدٍ بَعْدَ الَّذِي كَانَ يَنْزَلُ عَلَيْهِ  
الآيَاتُ مِنْ كُلِّ الْجَهَاتِ وَ مَا أَحْصَاهَا أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّكَ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ  
فَلَمَّا تَمَّ الْمِيقَاتُ السُّتُّرُ إِذَا أَظْهَرَنَا عَنْ خَلْفِ الْفِ الْفِ حِجَابٍ مِنَ النُّورِ  
نُورًا مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِ الْفَلَامِ أَقْلَ مِنْ سَمَّ الْإِبْرَةِ إِذَا إِنْصَاعَقَ أَهْلُ مَلَأُ  
الْعَالَمَينَ...<sup>۴۸</sup>

خلاصه معنی آنکه ظهورات الهی یک به یک آمدند تا آنکه رسید به دوران خود حضرت پروردگار. در این حین با آنکه آیاتی بی‌شمار از هر سو بر او نازل می‌شد حضرتش خویشتن را در پس هزار حجاب مستور

نمود تا احدي بر مقام او واقف نشود. پس آنگاه که "میقات ستر" به پایان رسید از پس هزار هزار حجاب نور، پرتویی ناچیز از انوار رخسار این جوان زیبارو ظاهر نمودیم، در دم جمیع ملا عالیین مدھوش شده بر خاک افتادند...

البته صد البته این میعاد مقرر همانا نبود مگر زمان اظهار امر علی حضرت بهاءالله در باع رضوان. حضرت ولی امرالله فرمودند:

"دعوت سری مظہر کلی الہی بہ دعوت جھری پس از خروج از بیت اعظم در حین مهاجرت از مدینۃ اللہ بہ مدینۃ کبیرہ مبدل گشت، و سنین مهلت منقضی شد، و مکلم طور بر عرش ظہور واضحًا مشهوداً جالس گشت. سفینۃ حمراء بر بحر احمر جاری شد... و سلطان ظہور مالک یوم الدین بہ فرمودہ آن مبشر فرید امر عظیم در انتهای واحد و ابتدای ثمانین از خلف سبعین الف الف حجاب من النور قدم بیرون نهاد، و از سر مستسر علی قدر سم الإبرہ از طور اکبر ظهر و مکشوف نمود."<sup>۴۹</sup>

با توجه به بیانات حضرت بهاءالله در حاشیة کلمات عالیات که از پیش نقل نمودیم، و نیز تطابق تامی که تشییهات ایشان در این لوح با ظہور الہی و امرالله دارد، نظر نگارنده آن است که همانگونه که جناب سید کاظم رشتی بہ ظاهر شرح قصیدہ لامیه را می‌نوشتند اما در واقع هیچ التفاتی به خود آن قصیده نداشتند و تنها از آن قصیده به عنوان وسیله‌ای برای القای معانی عالیہ منظور نظر خویش استفاده نمودند.<sup>۵۰</sup> حضرت بهاءالله نیز از وفات میرزا محمد وزیر به عنوان بهانه‌ای برای بیان مقاصدی عالی‌تر سود جسته‌اند. با توجه به جو حاکم در ایام بغداد و میل مبارک به اخفای مقامات ظہور، بدیهی است هرگونه اشارتی به اضمحلال جامعه بابی، یا نسخ شریعت بابی می‌بایستی در لفافه بیان می‌گردیده است. این مقصود با صدور کلمات مبارکه عالیات، و استفاده از تمثیل مرگ یک جسد ظاهری و متلاشی شدن آن برآورده گردید.

و اماً لوح حوریه. در تاریخ امر خوانده‌ایم که حضرت بهاءالله در اواخر ایام بغداد به میرزا آقاجان امر فرمودند تا کثیری از الواح نازله در عراق را در شطّ دجله بریزد و محوشان نماید. حضرت بهاءالله به نصّ مبارک در لوحی خطاب به جناب عندلیب چنین شهادت داده‌اند:

”یازده سنه از تسع الى ثمانین آنچه از سماء مشیت الٰهی نازل ثبت نشد، و آنچه ثبت شد در شطّ زورا حسب‌الأمر محو گشت.“<sup>۵۱</sup>

و در لوح سراج مطلب را مفصل‌تر بیان فرموده‌اند:

”فوالله الذي لا اله الا هو که این عبد ابداً اراده نداشته که آنچه از سماء مشیت بداعاً نازل شده به بلاد اشتهرار دهد چه که انظر مطهّره بسیار قلیل مشاهده می‌شود که قابلٰ ملاحظه آثارالله باشند لذا لازال مستور می‌داشتم. و چه مقدار از آیاتالله که در عراق نازل و جمیع در شطّ محو شد.“<sup>۵۲</sup>

به تقاضای میرزا آقاجان خادم‌الله تنها بعضی از آن آثار محفوظ ماند. بنابر ضبط جناب نبیل زرندی، یکی از این آثار، ”لوح حوریه“ بوده است.<sup>۵۳</sup> محقق پرتلاش بهائی، عبدالحمید اشراق‌خاوری، در کتاب «گنج شایگان»،<sup>۵۴</sup> و جناب ادیب طاهرزاده در کتاب «نفحات ظهور حضرت بهاءالله»<sup>۵۵</sup> نیز لوح مبارک حوریه را از الواح نازله در بغداد معرفی نموده‌اند، و با نقل قسمتهايی از لوح مبارک، یا نقل مضمون آن واضح ساخته‌اند که مرادشان از ”لوح حوریه“ همین لوح مبارکی است که مورد مطالعه این مقاله است. حضرت ولی امرالله در کتاب God Passes By آنجا که به ذکر نام الواح دوران بغداد پرداخته‌اند از جمله یکی به ”لوح حوریه“ نیز اشاره نموده‌اند، و مضمون آن را اخبار از ”حوادث و وقایع بعيدتر“ بیان نموده‌اند.<sup>۵۶</sup> هرچند حضرتش هیچگونه نقل بیانی از این لوح ننموده‌اند، و صراحتاً معلوم نداشته‌اند مراد ایشان کدام یک از الواح حوریه بوده است؛ فاضل بزرگوار اهل بهاء جناب فاضل مازندرانی نیز در کتاب «اسرارالآثار» خصوصی بدون آنکه اشاره‌ای به نام این لوح مبارک داشته باشد متن آن را نقل نموده است.<sup>۵۷</sup> و لیکن

ایشان در جای دیگری از همان کتاب از لوح دیگری از حضرت بهاءالله به عنوان "لوح حوریه" نام بردۀ‌اند<sup>۵</sup> (این لوح همانی است که ما بر اساس تاریخ نبیل زرندی آنرا به عنوان لوح رؤیا می‌شناسیم و در عکا نازل شده است).

در خصوص لوحی که مورد مطالعه‌است، از آنجا که نگارنده هرگز نتوانست هیچ اشاره‌ای به این لوح مبارک یا مضامین آن را در سایر آثار جمال ابهی، الواح حضرت عبدالبهاء، و یا آثار حضرت شوقي بیابد، ندانست که از چه زمان از میان تمام الواح حوریه تنها این یک لوح در میان احباب به نام "لوح حوریه" نامیده و معروف شده است، و لذا هرگز یقین قطعی حاصل ننموده است که مراد نبیل زرندی و حضرت ولی امرالله همین لوح مورد مطالعه‌ما باشد. قرینه‌ای نیز در خود این لوح نیست که به طور قطعی نشان بدهد که این لوح مبارک در بغداد صادر شده باشد. از سویی دیگر برای اینکه این لوح در زمانی غیر از ایام بغداد صادر شده باشد نیز هیچ قرینه قطعی‌ای در دست نیست، به جز لحن کلی و عبارات و واژگان لوح مبارک، نامبردن صریح از "اهل بیان" در کنار اهل فرقان به عنوان کسانی که محبوب عالمیان را می‌آزارند، و نیز ادعای ظهور شمس الوهیّت و ربویّت در ابتدای این لوح که مضمون غالب در الواح پس از اظهار امر علنی است. و لذا نظر به نبودن چنین قرینه قطعی، ما در اینجا بنا را بر سخن کتاب «گنج شایگان» و «نفحات ظهور حضرت بهاءالله» مینهیم، و تا زمانی که مدارک و اسناد بیشتری به دست آید این لوح را از الواح متزله در ایام بغداد خواهیم دانست.

هرگاه این اثر مبارک پیش از نزول کتاب اقدس، یعنی قبل از نسخ قطعی احکام بیان، نازل شده باشد آنگاه بسیار ضروری مینمود تا برای بیان مقاصد مطروحه در این لوح مبارک، و موضع آن حضرت نسبت به شریعت بابی سخن در پرده گفته شود. آنچه از پیش در خصوص هفتاد هزار حجاب از نور بر رُخ این ظهور گفته شد مربوط می‌شود به ادعای حضرت بهاءالله در خصوص مقام خویش که تا پیش

از اظهار امر علنی مستور بوده، اما از آن زمان به بعد اندک‌اندک بر همگان پدیدار می‌گردد. ولیکن موضع آینه ایشان نسبت به دیانت بابی، و ردّ یا پذیرش احکام شریعت آن آینه تا چندین سال پس از آن، حتی بعد از فصل اکبر نیز مماشات با اهل بیان است. در کتاب بدیع با آنکه در جای جای آن مقام ظهور خویش را علناً بی هیچ ستری بیان فرموده‌اند، با این وجود حرف مخاطب را که گفته بود بهاء‌الله احکام بیان را نسخ نموده است تهمت و افترا می‌دانند:

“همچنین می‌نویسید که باید احکام تغییر داده نشود، و تلویحاً می‌خواهید ذکر نمایید که احکام را تغییر داده‌اند. و همین را کذب محض به شما تلقین نموده‌اند، چه که مخصوص فرموده‌اند که به بیان پارسی عمل نمایند. و دیگر تغییر احکام دخلی به رتبه ندارد که هر ظهوری ادعای برتری از ظهور قبل نماید باید احکام تغییر دهد و ناسخ اوامر قبل باشد. چنانچه خود نقطه بیان فرموده که اگر اعتراضات اهل فرقان نمی‌بود شریعت فرقان را نسخ نمینمودم.”<sup>۵۹</sup>

البته در ادامه همین بیان چندین بار متذکر می‌شوند که نسخ یا قبول شریعت پیشین همه منوط به اراده الهی است.

در لوح احمد که از الواح پس از فصل اکبر است باز صاحب لوح، کتاب بیان را در زمان نزول لوح به عنوان ام‌الکتاب، و خود را در میان افرادی معروفی فرموده که به احکام شریعت بیان عاملند:

وَ الَّذِي أَرْسَلَنَا بِاسْمِ عَلِيٍّ هُوَ حَقٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنَّا كُلُّ بِإِنْفَرْهِ لَمَنِ الْعَالَمِينَ.  
قُلْ يَا قَوْمَ فَاتَّبِعُوا حَدُودَ اللَّهِ الَّتِي فَرِضَتْ فِي الْبَيْانِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ حَكِيمٍ.  
قُلْ إِنَّهُ لَسُلْطَانُ الرُّسُلِ وَ كِتَابَهُ لَأُمُّ الْكِتَابِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ”<sup>۶۰</sup>

بدین مضمون که آنکس که او را با نام علی فرستاده، بحق از نزد پروردگار آمده است، و هر آینه ما همه عاملیم به امر او. بگویایی قوم، احکام الهی را که از جانب حکیم نوانا در کتاب بیان بر شما واجب گردیده است

اطاعت نمایید. بگو اگر شما از آگاهان باشید همانا او پادشاه پیامبران است، و کتاب او بزرگترین کتابها.

و صریح‌تر از همه، در لوحی که مقارن همان ایام نازل شده فرمودند: "و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهورِ امضا شده. معدلک مفصل‌نوشه و می‌نویسند که بیانرا نسخ نموده‌اند که شاید شباهی در قلوب القاء شود و معبدیتِ عجل محقق گردد."<sup>۶۱</sup>

بسیار جالب است که خود حضرت بهاءالله در ادامه بیانات کتاب بدیع در خصوص نسخ احکام بیان دقیقاً می‌فرمایند که برای پیشگیری از فزع باید با مدارا سخن بگویند. در کتاب مزبور لسان حق از زبان میرزا محمدعلی تباکوفروش فرمودند:

"اینکه ذکر نمودی هر لاحقی باید مقدم و اعلیٰ بر سابق باشد، اگر مضطرب مشاهده نمی‌شده در این مقام کلمه‌ای که از حق استماع نموده‌ام مذکور می‌داشتم، و این مطلبی است که غیرالله هر که در آن تکلم نماید از فضولی محسوب است. اللَّهُ أَعْلَمُ مُرَادَةً فِيمَا نُزِّلَ. چه که لئالی مکنونه در صدِ آبْحُرِ کلمات الهیه را جز نفس ظهور مطلع نبوده و نخواهد بود. كُلُّ ذِلِّكَ عِلْمٌ عِنْدَ رَبِّي وَ مَا اطْلَعَ بِهِ أَحَدٌ إِلَّا نَفْسَةُ الْعَالَمِ الْعَلِيمِ. چون ملا بیان احجب از متوجه‌مین قبل مشاهده می‌شوند لذا بهتر آنکه مدارا نماییم و آنچه را ادراک نموده‌ایم مستور داریم که مباد فزع دیگر مرتفع شود."<sup>۶۲</sup>

با توجهی به مضامین کتاب بدیع روشن‌تر می‌گردد که چرا حتی اگر لوح حوریه اثری رمزی نباشد باز می‌بایستی مطالب آن در لفافه بیان می‌گردید. در جای جای کتاب بدیع مقام حضرت بهاءالله را مصراحت فرموده‌اند به عنوان مَن يَظْهَرُ إِلَهٌ، موعود کل صحف و کتب، و نفسی که شأن او جز نطق به "أَنَّى إِنَّا إِلَهٌ" بیان دیگری نیست. با این وجود همچنان در خصوص احکام بیان با جامعه بایه مماشات می‌نمایند، و نیز تأکید می‌کنند که نظر به غفلت و احتجاب اهل بیان

ایشان مصلحت می‌دانند تا برخی مطالب را به طور علنی بیان نفرمایند. و هم همین می‌شود که لوح حوریه برای بیان موضع آیین بهائی نسبت به شریعت بیان سخن در پرده می‌گوید آنچنان که فقط اهل اشارت مقصود را دریابند، و غیر نیز مضطرب نگردند.

آنچه در بالا گفته شد به شرط آن است که لوح حوریه و کلمات عالیات را نه به عنوان دو اثر رمزی، بلکه صرفاً تلاش قلم اعلیٰ برای مدارا با اهل بیان تلقی نماییم، آنچنانکه در کتاب بدیع و لوح سراج و لوح احمد و مثل آن چنین کرده‌اند، و ما نمونه‌ای از بیانات این دو اثر و آثار مشابه که از ره مدارا نگاشته شده‌اند را در بالا نقل نمودیم. اما اگر آنچنان که صاحب این مقاله ادعای نموده است این دو لوح را به عنوان دو اثر رمزی به حساب آوریم آنگاه بیان مطلب به گونه‌ای دیگر می‌شود. دلیل آنکه یک متن رمزی به رمز نگاشته می‌شود ابداً شرایط و احوال حاکم بر محیط نیست، بلکه این رمزی بودن از طبیعت خود سخن بر می‌آید. هرگاه مفهومی نانمودنی باشد، به ناچار زبان رمز وسیله‌ای می‌شود تا آن مفهوم نانمودنی به تصویر کشیده شود، و مفهومی که "مبهم، ناشناخته، و تا حدودی غیر قابل تعریف است" در قالب واژگان بیان گردد. راستی آن است که موضوع هر دو لوح، یعنی لوح حوریه و نیز کلمات عالیات، چنان است که برای بیان آن راهی جز سخن رمزی نبوده است. مفهوم "ظهور الهی" نه کیفیتی است که برای ما کاملاً قابل شناخت باشد. در آثار مبارکه هرگاه خواسته‌اند در خصوص ظهور الهی، و نیز تغییر و تطوری که در ظهور الهی حاصل می‌شود سخن بگویند همیشه ملزم شده‌اند تا از "مثال" <sup>۶۳</sup> استفاده نمایند. در آثار حضرت باب و نیز حضرت ابھی تغییر و تطور نطفه در رحم مادر تا بلوغ آن به مرحله کمال را به عنوان رمزی از ظهور و رشد و تطور آن استفاده نموده‌اند. در مفاوضات از مثال فصول سود جُسته‌اند و برای تبیین ظهور و بروز و اوج و افول بارقه‌های ظهور الهی در قلوب که مفهومی غیرمادی است، برای آن بهار و تابستانی، و خزان و زمستانی

قائل شده‌اند. باز در بسیاری از آثار مبارکه – و از جمله در ابتدای همین لوح حوریه – از ظهور الهی به عنوان جنت و بهشتی یاد نموده‌اند که به تعبیر قرآن و تأکیدِ حضرت باب چشمه‌هایی از آب و شراب و شیر و عسل در آن روان است. هیچگاه ممکن نشد که مفهوم "ظهور الهی" و هر آنچه مربوط بدانست را به نحوی عربیان و بدون استفاده از زبان رمز و مثل برای ما بیان نمایند، چرا که اصولاً بیان آن جز به رمز ممکن نبوده است. چنانچه ظهور مظہر کلیه الهیه در این عالم را نیز الزاماً با تعبیر رمزی "جلوس خداوند بر سریر امکان" توصیف نمودند. همچنانکه در سایر آثار مبارکه از زبان رمز و از مثل‌ها برای تبیین مسائل مربوط به ظهور الهی سود جستند، در کلمات عالیات نیز از چندین مثل گوناگون برای تبیین مقصود خویش استفاده برده‌اند. و نیز در لوح حوریه برای تبیین ظهور حضرت باب و آنچه بر آن گذشت، و تلاقی آن با ظهور خویش لابد همان زبانی را انتخاب فرمودند که جز آن راهی برای بیانِ مطلب نبود: زبان رمز. نقل فرمایشی از حضرت بهاءالله روش‌گر است که در آن در خصوص نزدیک بودن فاصلهٔ ظهور خویش به ظهور حضرت باب، و نسخ آیین حضرت باب پیش از رواج آن بیانی می‌فرمایند: "در ظهور این ظهور اعظم اکرم مع آنکه ایامی از ظهور قبل نگذشته حکمتی است مستور و سری است مقنوع و وقتی بوده مخصوص، و مطلع نشده و نخواهد شد به او نفسی مگر آنکه در کتاب مکنون نظر نماید".<sup>۶۴</sup>

نتیجهٔ حرکت قلم اعلیٰ برای ارائهٔ تصویری از همین "سر مقنوع" که اطلاع بر آن کماهی امکان‌پذیر نبوده، پدید آمدن یکی از زیباترین آثار رمزی در طول تاریخ وحی در جمیع ادوار بوده است. هرگاه چنین به قضیه بنگریم، آنوقت نتیجه آن می‌شود که اگر لوح حوریه حتی در دوران عکا نیز نازل می‌شد باز هم متن آن چیزی نمی‌بود جز از همین که امروز در دست ماست. چرا که رمزی بودن آن از ناگفته‌ی بودن مطالب عالیه لوح برمیخیزد، و نه از شرایط و اوضاع حاکم بر زمان نزول آن.

## مضمون کلی داستان لوح حوریه

شاید جا داشت برای آنکه از مقاله حاضر به صورتی مستقل از دو مقاله بعدی خواننده را سودی حاصل شود، مفهوم کلی لوح را به طور چکیده و مختصر بیان می‌نمودیم، اما ملاحظه یک مسأله نگارنده را از نگاشتن چنین چکیده‌ای بازداشت. آنچنانکه در مقاله اول از این چهار مقاله [ذیل عنوان "بحثی پیرامون رمز"] بیان گردید، رمز، زبانی است برای بیان آن چیزها که گفتگی و نمودنی نیستند. معنی این حرف آن است که هرگاه نوشته‌ای به زبان رمزی نوشته شده باشد، نمیتوان در مورد آن به معنای دقیق کلمه از "تفسیر" و "توضیح" یا چیزی مثل آن سخن گفت. چرا که اگر بنا بود ما بتوانیم معنی و مقصد از یک نوشته رمزی را به زبانی کاملاً روشن و قابل فهم بازگو نماییم، البته در همان مقام اول صاحب سخن این کلام را به صورتی رمزی نمی‌نگاشت که ما را امروز حاجتی به چنین تفسیر و تأویلی بیفتد. خود حضرت بهاءالله در پایان لوح حوریه، این اثر را به عنوان رؤیایی توصیف نموده‌اند که نیاز به "تعییر" دارد. به نظر نگارنده، نهایت تلاشی که در تعییر یک داستان رمزی میتوان نمود آن است که تا حدودی پرده ابهام از سمبلهایی که در داستان به کار رفته‌اند زدوده شود. اما ارتباط دقیق تمام اجزای داستان، و به دست آوردن برداشتی کاملاً یکپارچه از متن باید به عهده خواننده گذارده شود تا خود در مواجهه با اصل نوشته رمزی، در حد معرفت خویش به چنین معنای کلی‌ای دست یابد. سخن جانانه سه‌روردي در مقاله اول نقل گردید که گفت "إِقْرَا الْقُرْآن كَانَةٌ تُنَزَّلَ فِي شَأنِكَ"، یعنی قرآن را آنچنان بخوان که گویی خطاب به خود تو و در شأن تو نازل شده است. و البته که این گفته در خصوص تمامی نوشتگات رمزی صادق است.

برای کمک نمودن به این منظور، یعنی رفع درجه‌ای از ابهام، در دو مقاله بعدی زیر عنوان "شرح پاره‌ای از عبارات لوح حوریه"، یک به یک جزئیات داستان لوح

حوریه را به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد. از جمله خواهیم پرداخت به مقام الوهیت و وارسی مفهوم ادعای الوهیت در این ظهور اعظم؛ جنتی که پیش از ظهور حوریه خلق شده بود؛ ارتفاع آن جنت بر عرش؛ مخفی بودن گیسوان حوریه در پس حجاب؛ کنار زدن نقاب و پیچش باد در گیسوی حوریه؛ اسراری که در خال لب حوریه نهفته شده بود؛ عربان شدن یک سینه از سینه‌های حوریه؛ عشق و وله شدید حضرت بهاءالله به حوریه؛ ولادت یافتن او از بهاء؛ سر حزن؛ بیجان شدن جسد حوریه؛ لرزش جسد حوریه؛ و نیز غسل و کفن و دفن جسد حوریه. از آنجا که این جزئیات در دو مقاله بعدی وارسی خواهند شد، و نیز نظر به حکمتی که در بالا در خصوص اثر رمزی بیان گردید، در این مقاله از بیان مفهوم کلی لوح اجتناب می‌ورزیم.

در جای جای این مقاله نیز گفته شد که بحث پیرامون لوح حوریه، و به طور کلی بحث در خصوص رمز و رمزگرایی در آثار بهائی و وارسی الواح رمزی در این ظهور شایسته تأليف کتابی مجزا است. امید آنکه حضرت پروردگار نگارنده این سطور را روزی بر انجام این مهم تأیید فرماید.

## یادداشت‌ها

- ۱- برای مطالعه این لوح مبارک ر.ک. آثار قلم اعلیٰ ج ۴، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ بدبیع، صص ۳۵۰-۳۴۲. نسخه منتشره در آثار قلم اعلیٰ، ج ۴ طبع ۱۲۵ بدبیع، در چند موضع تفاوت اندکی با نسخه ۱۳۳ بدبیع دارد. در نقل مضمون داستان، و نیز جاهای دیگر این مقاله، اساس را بر نسخه سال ۱۳۳ بدبیع نهاده‌ایم.
- ۲- در دو مقاله بعدی، ذیل شرح همین عبارت در این باره خواهیم گفت.
- ۳- شهریاری، ژیلا: «تعبری از حوریه در لوح مبارک حوریه»، سفینه عرفان دفتر ۱۶، صص ۱۰۹-۱۲۶.

۴- حضرت ولی امرالله: قرن بدیع، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۹۹۲ م.، صص ۲۱۹ و ۲۴۸.

۵- حضرت ولی امرالله: قرن بدیع، ص ۲۱۸.

۶- از جمله بنگرید به:

Lil Abdo Obsborn: "Female Representations of the Holy Spirit in Bahá'í and Christian Writings and Their Implications for Gender Roles", published in Bahá'í Studies Review, 4:1

London: Association for Bahá'í Studies English-Speaking Europe, 1994

وی در این مقاله به مؤنث بودن حوریه در الواح حوریه توجه نموده است. در میان اقانیم ثلاثة در مسیحیت، جنسنست پدر و پسر کاملاً واضح بود. برخی فمینیستها (feminists) تلاش نمودند تا اقnonom سوم یعنی روح القدس را مؤنث جلوه دهند تا زنان نیز سهمی در میان اقانیم ثلاثة داشته باشند. مری دیلی (Mary Daly) گفته بود "اگر خدا مرد است آنگاه بی تردید مرد نیز خداست." در بیان لوح شیخ نجفی نزول روح قدسی بر خویش را به صورت "حوریه" تصویر نموده‌اند که شخصیتی مؤنث است. و نیز جلوه قدسی در قصيدة ورقائیه به صورت مؤنث ظاهر شده است. البته مقاله در پایان ادعای مری دیلی را بکلی رد می‌کند، و علیرغم تصویر مؤنثی که از روح قدسی در آثار بهائی ارائه شده مدعی می‌شود که مؤنث یا مذکر بودن هر دو سمبیلیک است و به هیچ وجه تبعاتی در جامعه نمی‌تواند داشته باشد. شبیه همین را در مقاله نادر سعیدی نیز می‌توان یافت:

سعیدی، نادر: «سیمای زن در آثار بهائی»، خوش‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج ۷، صص ۲۸۹-۲۶۴.

۷- قرآن، سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۸- اشراق‌خاوری، عبدالحمید: مائدۀ آسمانی، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۴۲.

- ۹- مفاوضات، ص ۷۷.
- ۱۰- مفاوضات، ص ۷۸.
- ۱۱- قرآن، سوره نساء، آیه ۱۵۷.
- ۱۲- ر.ک. به بحث زیبای حاج مهدی ارجمند همدانی در کتاب نفیس «گلشن حقایق»، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۲۸-۲۹.
- ۱۳- مفاوضات، ص ۴۰.
- ۱۴- مفاوضات، صص ۴۰-۴۱.
- ۱۵- ن.ک. فاضل مازندرانی، اسدالله: «اسرارالآثار خصوصی»، ج ۳، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، صص ۸۷-۸۹. نظر جناب فاضل در همین منبع هم این است که تنها قسمتهایی از بیان مبارک پس از آنجا که فرمودند "و از جمله آن بلایای مقدّره و مصیت‌های جلیلۀ مستوره این مصیت بدیعه و این بلیه جدیده است" مخصوص میرزا محمد وزیر است؛ و البته مقصود صاحب مقاله حاضر آن است که جمال مبارک وفات میرزا محمد را بهانه‌ای نموده‌اند برای بیان مقاصد عالیه، آنچنان که سید کاظم رشتی نیز در «شرح القصیده» کرد که در ادامه خواهیم گفت.
- ۱۶- Saeidi, Nader: Gate of the Heart, Understanding the Writings of the Báb; Wilfrid Laurier University Press; Canada; 2008.
- ۱۷- شبیه این اعتراض را میتوان تقریبا در تمامی نقدهایی که دانشمندان اهل سنت بر حضرت باب نوشته‌اند مشاهده نمود. از جمله نگاه کنید به: محمد عبدالمنعم احمد: **الأصول الباطنية للنحلۃ البابیة**، جامعه حلوان، دارالهداية، ۱۴۳۱ھ.ق.
- ۱۸- اشراق‌خاوری، عبدالحمید: «محاضرات». به نقل از محمدحسینی، نصرت الله: «حضرت باب»، ص ۱۲۰.

۱۹- زرقانی، محمود: «بدایع الآثار» ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان،؟، ص ۱۰۵.

۲۰- در این خصوص در مقاله‌ای که به طور مستقل به وارسی این لوح اختصاص یافته است سخن خواهیم گفت.

۲۱- «ادعیه حضرت محبوب»، فرج الله زکی الكردی، ۱۹۲۱م.، صص ۲۱۷-۲۲۱.

۲۲- «ادعیه حضرت محبوب»، ص ۲۲۴.

۲۳- «ادعیه حضرت محبوب»، صص ۲۱۲-۲۱۴.

۲۴- «ادعیه حضرت محبوب»، صص ۲۰۵-۲۰۶.

۲۵- «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، ج ۴، مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، ۲۰۰۰م، ص ۱۸۳.

۲۶- «مکاتیب حضرت عبدالبهاء» ج ۳، فرج الله زکی الكردی، ۱۹۲۱م.، ص ۴۰۶.  
و نیز به همین مضمون در: «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء» ج ۴، ص ۱۸۳.

۲۷- ن.ک. منابع ذکر شده در بالا.

۲۸- «مفاظات»، صص ۵۰-۵۴. نیز ن.ک. «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، ج ۴، ص ۱۸۴.

۲۹- «مکاتیب عبدالبهاء» ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری،؟، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۳۰- این جمله از بیان مبارک عیناً نقل آیه ۳ از باب ۲۱ مکاشفات یوحناست.  
بیانات مبارک در ادامه تا پایان لوح نیز نقل مضمون و عده یوحنا در همین باب  
مکاشفات، و در واقع تأکید ملاٹکه الهی بر تحقیق جمیع وعود الهی در این باب  
از کتاب مکاشفات است. عین کلمات یوحنا در این باب از اینقرار است: " از  
تخت صدایی بلند شنیدم که می گفت: ' خوب نگاه کن! خانه خدا از این پس در  
میان انسان‌ها خواهد بود. از این پس خدا با ایشان زندگی خواهد کرد. ایشان  
قوم او خواهند شد و خود خدا با ایشان خواهد بود. خدا تمام اشکها را از

چشمان ایشان خواهد زدود. دیگر نه مرگی خواهد بود و نه غمی، نه نالهای و نه دردی، زیرا تمام اینها متعلق به دنیای پیشین بود که درگذشته است.' آنگاه او که بر تخت نشسته بود گفت: 'بین! الان همهٔ چیز را نو می‌سازم.' و به من گفت: 'این را بنویس چون آنچه می‌گوییم راست و درست است. دیگر تمام شد. منم الف و یاء، و منم اوّل و آخر. من به هر که تشنه باشد از چشمۀ آب زندگانی به رایگان خواهم داد تا بنوشد. هر که پیروز شود تمام این نعمتها را به ارث خواهد برد و من خدای او خواهم بود و او فرزند من.'" ( مکاشفات، ۲۱: ۳-۷) گویا عبارت آغازین لوح مبارک که احبابی الهی را "فرزندانِ خداوند" نامیده‌اند ناظر به همین سطراخر کلام یوحنًا باشد.

-۳۱- در دو مقالهٔ بعدی ذیل توضیح همین عبارت نشان خواهیم داد که به تبیین حضرت عبدالبهاء، و نیز اشارات حضرت ابھی در سایر الواح، مقام نار و ماء اشاره به دو مقام از مظہر ظهور الهی است.

-۳۲- برای زیارت اصل لوح مبارک در زبان عربی بنگرید در: «حدیقة عرفان» (مجموعه‌ای از آثار قلم اعلیٰ و الواح مبارکۀ حضرت عبدالبهاء)، از انتشارات مجلۀ عندلیب، ۱۹۹۴، صص ۴۳-۴۶؛ و هم برای تلاوت هر دو قسمت عربی و فارسی بنگرید در: اشراق‌خاوری، عبدالحمید: «مائده آسمانی»، ج ۴، م.م.ا.، ۱۲۹ بدیع، صص ۳۳۵-۳۴۱.

-۳۳- «ادعیه حضرت محبوب»، صص ۴۵۸-۴۵۹.

-۳۴- غلام در لغت عرب جوان خوش‌سیما را گویند، و "خلد" به معنی جاودانی و فناناپذیر. اما چون ترکیب این دو در فارسی بسیار نامأنس مینمود -یا دست کم نگارنده نتوانست واژهٔ مناسبی بیابد- برای ترجمهٔ "غلام‌الخلد" به همان جوان خوش‌سیما، یا جوان زیبارو بسنده نمودیم.

-۳۵- نگاه کنید به توضیحات ذیل یادداشت پیشین.

- ۳۶- برای مشاهده اصل لوح مبارک در دو قسمت عربی و فارسی ن.ک.: اشراف خاوری، عبدالحمید: رساله ایام تسعه، م.م.ا. ۱۲۹ بدیع، صص ۹۸-۹۲.
- ۳۷- برای توضیح آنکه چگونه نقطه علوم بر حضرت باب منطبق می شود از جمله بنگرید به توضیحات مفصل جناب طاهرزاده در: طاهرزاده، ادیب: «نفحات ظهور حضرت بهاءالله»، مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۸م.، صص ۲۳۱-۲۳۶.
- ۳۸- در این خصوص در دو مقاله بعدی بیشتر خواهیم گفت. جان والبریج در مقاله خویش توضیح می دهد که اشتیاق حضرت ابهی به "غلام الخلد" در این لوح نشان از محبت شدید جمال قدم به حضرت اعلی دارد. بنگرید در: Walbridge, John: "Erotic Imagery in the Allegorical Writings of Baha'u'llah"; 1997. Published online in [h-bahai.org](http://h-bahai.org)
- ۳۹- «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی»، ص ۳۶.
- ۴۰- حتی با نگاهی بسیار گذرا به اثر دکتر وحید رأفتی، «ماخذ اشعار در آثار بهائی»، این نکته به خوبی معلوم می شود. دوست فاضل بنده، آقای الهام موقن، مشغول نگارش مقاله‌ای در خصوص این پدیده نو در تاریخ ادیان (عنایت به شاعران پیش از خود) هستند.
- ۴۱- «نفحات ظهور حضرت بهاءالله»، ص ۱۳۶.
- ۴۲- مجموعه «آثار قلم اعلی»، شماره ۳۸، صص ۴۶-۴۷. جا دارد در اینجا از تلاش بی دریغ جناب آقای عادل شفیع پور و دوستانشان که این منابع را به صورت الکترونیکی در اختیار امثال بنده در آورده‌اند نهایت تشکر را داشته باشم. اجرشان عندالله محفوظ است.
- ۴۳- همان ص ۴۷. از جناب پرویز معینی که این دو بیان را به نظر بنده رسانیدند نهایت تشکر را دارم.

- ۴۴- اشراق خاوری، عبدالحمید: «تقویم تاریخ امر»، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع، ذیل وقایع سال ۱۲۷۴-۱۲۷۵، به نقل از یادداشت‌های جناب پرویز معینی.
- ۴۵- «ادعیه حضرت محبوب»، ص ۲۴۸.
- ۴۶- یادداشت‌های خطی. مستند ایشان همانا دو لوحی است که از حضرت بهاءالله نقل گردید. در آنجا فرموده‌اند که خبر فوت میرزا محمد وزیر توسط میرزا مهدی، برادر حرم کاشی حضرت بهاءالله به ایشان رسیده است.
- ۴۷- «مجموعه الواح مبارکه» چاپ مصر، ص ۴۳.
- ۴۸- «منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله»، صص ۵۵-۵۶.
- ۴۹- «توقيعات مبارکه خطاب به احبابی شرق»، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۲م.، صص ۳۰۶-۳۰۷.
- ۵۰- محمدحسینی، نصرت‌الله: «حضرت باب»، ص ۱۲۰.
- ۵۱- «مجموعه الواح مبارکه خطاب به عتلیب»، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، ص ۱۴۴.
- ۵۲- «مائده آسمانی»، ج ۷، ص ۹۱.
- ۵۳- موقر بالیوزس، حسن: «بهاءالله شمس حقیقت»، George Ronald Oxford، ۲۲۰، ص.
- ۵۴- اشراق خاوری، عبدالحمید: «گنج شایگان»، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع، ص ۲۰.
- ۵۵- «نفحات ظهور حضرت بهاءالله»، ص ۱۳۹.
- ۵۶- «کتاب قرن بدیع»، ص ۲۸۹.
- ۵۷- فاضل مازندرانی، اسدالله: «اسرار الآثار خصوصی»، ج ۳، ص ۱۳۴.
- ۵۸- «اسرار الآثار خصوصی»، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، صص ۳۲۹-۳۳۰. البته معلوم نیست مراد فاضل تسمیه این لوح به این نام بوده، یا آنکه صرفاً مرادش "یکی از الواح حوریه" بوده باشد.

- ۵۹- حضرت بهاءالله: کتاب بدیع، چاپ طهران به خط زین المقربین،؟  
ص ۱۶۲. چنین به نظر می‌رسد که تعبیر "کذبِ محض" در بیان مبارک به عنوان  
توصیفی برای سید محمد اصفهانی استفاده شده باشد.
- ۶۰- «ادعیهٔ حضرت محبوب»، صص ۱۸۲-۱۸۳.
- ۶۱- اقتدارات و چند لوح دیگر، صص ۴۵-۴۶.
- ۶۲- حضرت بهاءالله: کتاب بدیع، صص ۱۶۵-۱۶۶. در ادامه فرمودند که  
حضرت باب فقط در سجن دولت مسجون بوده است، ولکن حضرت بهاءالله هم  
در سجن دولت، و هم در سجن اهل بیان(همان، ص ۱۶۷).
- ۶۳- پورنامداریان نشان داده است که تعبیر "مثل" در عرف بسیاری از متقدمین از  
مسلمین و خصوصاً اسماعیلیان به مفهوم رمز و سمبول استفاده شده است. ن.ک.  
پورنامداریان، تقی: «رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی»، شرکت انتشارات  
علمی و فرهنگی، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۹۱، صص ۲-۳.
- ۶۴- «قرن بدیع»، ص ۲۰۵. جدای از مطالبی که در این چهار مقاله به نظر  
خوانندگان عزیز می‌رسد نگارنده مشغول نگاشتن مقاله‌ای دیگر در خصوص لوح  
حوریه است که در آن برداشت کاملاً متفاوتی را بر اساس همین بیان حضرت  
بهاءالله که نقل گردید ارائه نموده است.

## جواهر کتب مقدسه در قمیص اختصار

### روح الله طائفی

حضرت بهاءالله در مقدمه کلمات مکنونه عربی که فی الحقیقہ بر کلمات مکنونه فارسی و عربی هردو محسوب است می فرمایند: "هذا ما نزل من جبروت العزة بسان القدرة والقوّة على النّبيين من قبل و انا اخذنا جواهره و اقتصناه قمیص الاختصار فضلاً على الاخبار..." هدف این تحقیق آن است که نشان دهد کدام فقره از کلمات مبارکه مکنونه عربی و فارسی جوهر و خلاصه چه آیه‌ای از آیات کتب مقدسه‌ای همانند انجیل جلیل و قرآن مجید و یا احادیث معتبره اسلامی است.

در یک نگاه کلی باید گفت در سه شکل متفاوت می‌توان مشاهده نمود که چگونه کلمات مبارکه مکنونه حقایقی را که ادیان گذشته در آثار مقدسه‌شان به بشریت عرضه داشته‌اند یادآوری می‌فرماید:

اول، بخش‌هایی از کلمات مبارکه مکنونه که عیناً با همان الفاظ همان معانی را یادآوری می‌نماید. مثلاً در فقره‌ای می‌فرمایند "ای پسران آدم کلمه طیب و اعمال طاهره مقدسه به سماء عز احادیه صعود نماید. پس جهد نمایید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک شود و به ساحت عز قبول درآید ..." فقره ۶۸ این بیان یادآور این آیه مبارکه از قرآن است که می‌فرماید "مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلَلَهُ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعُدُ الْكَلِمُ الطِّيبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...". ۳۵:۱۰"

دوم، پاره‌ای از آیات را در قرآن و یا انجیل ملاحظه می‌کنیم که عموماً آیات مشابهات است، همانند آیاتی که اشاره به بهشت و دوزخ دارد و مؤمنین را به ورود به بهشت تشویق و تحریص می‌نماید، همانند آیاتی با این مضمون که

می فرمایند: "إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...".<sup>۲۲</sup> در این زمینه کلمات مبارکه مکنونه فقرات زیادی را در اشاره بدانها آورده است که عموماً تفسیر همان آیات متشابهات قرآن است و با یک جمله و یا شبه جمله آن حقیقت را تفسیر می نماید، مانند این فقره که می فرمایند "يَا ابْنَ الْوَجُودِ رضوانك حَبَّى وَ جَتَّكَ وَصْلِي فَادْخُلْ فِيهَا وَ لَا تَصْبِرْ هَذَا مَا قَدْرَ لَكَ فِي مَلْكُوتِنَا الْأَعْلَى وَ جَبْرُوتِنَا الْأَسْنَى" (کلمات مکنونه عربی،<sup>۶</sup>) و نیز آیات بسیاری از قرآن و از جمله آیه فوق که مکرراً اشاره به جریان نهرهای در بهشت دارد و مؤمنین از آن نهرها می نوشند. این بیان کوتاه در بخشی از فقرات کلمات مکنونه آمده است: "إِنَّ أَيِّ بَنَدَةً مِنْ مُلْكِنِي زَوَالَ رَا بَانِزَالِي اَزْ دَسْتَ مَنِي وَ شَاهِنْشَهِي فَرْدُوسَ رَا بَهْ شَهُوتِي اَزْ دَسْتَ مَدَهِ". این است کوثر حیوان که از معین قلم رحمن ساری گشته. طوبی' للشاریین. (کلمات مکنونه فارسی،<sup>۳۶</sup>). ملاحظه می شود که چگونه این دسته دوم از فقرات کلمات مکنونه اگرچه ظاهرآ و لفظاً ارتباطی با آیات قرآن و یا انجیل ندارد اما حقیقتاً جوهر و عصاره صدھا آیه از قرآن و انجیل است.

سوم، فقراتی از کلمات مکنونه است که بنحوی بسیار کلی و عمومی به حقایق کتب مقدّسه قبل اشاره دارد و به جوهر و عصاره یک کتاب و یا دین الهی توجه دارد.

در این تحقیق از زمان و مکان و شرایط نزول این اثر نفیس و نیز نام و عنوان اولیه و شأن نزول این صحیفة جاودانی مطابق هدف تحقیق سخنی به میان خواهد آمد و همچنین توجهی به مقدمه و مoxyه این کتاب کریم خواهد شد.

### اخذ جواهر کتب مقدّسه قبل

یکی از معانی بیان جمال قدم در مقدمه کلمات مکنونه عربی که اشاره به اخذ جواهر کتب مقدّسه قبل و آوردن آن در کلمات مکنونه دارد توجه به این حقیقت است که بسیاری از مطالب و مباحث ذکر شده در کتب مقدّسه قبل که اصل و جوهر دیانت نبوده است همانند داستان‌های انبیاء و احکام و حدود در کلمات مکنونه نیامده و به عبارت دیگر کلمات مکنونه بازتابی و معیاری برای جواهر

كتب مقدسة قبل است. هر آنچه در این فقرات مختصر آمده است همانا جوهر ادیان قبل است. کلمات مکنونه حاوی نکات اخلاقی و معنوی همانند ایمان و انقطاع و تنزیه و تقدیس و پاکی قلب و اشتعال و انجذاب و قیام بر خدمت خلق و اعتقاد به حیات اخروی و حقیقت وجود انسانی و دستورالعملی برای زندگی روحانی و حاوی هدف حیات بشری و مقصد نهائی او در عوالم اخروی است. این حقایق که اصل و شالوده و تمامیت کلمات مکنونه است همانا جوهر همه ادیان قبل بوده است. بعارت دیگر هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء مکرراً در بیانات خویش علی الخصوص در خطابات مبارکه در غرب یادآوری فرموده‌اند که ادیان شامل دو بخش است: شریعت دیانت که همان احکام و معاملات بوده، متعلق به زمان و مکان است، تغیرپذیر بوده، و با ظهور پیامبر جدید منسوخ شده و دگرگون می‌شود. و نیز حقیقت دیانت که ثابت و پابرجاست و همیشگی و جاودان است و با ظهور پیامبر جدید تأکید و تجدید می‌گردد. این بخش همان روحانیات و معنویات و اخلاقیات است که در کلمات مبارکه مکنونه به جوهر ادیان یاد شده و البته در همه ادیان مشترک است و تکرار می‌شود.

### زمان نزول کلمات مبارکه مکنونه

این اثر نفیس و گرانقدر در سال ۱۲۷۴ هجری قمری مطابق با ۱۸۵۸ میلادی، یعنی درست در نیمة ایام اقامت حضرت بهاءالله در بغداد در سال پنجم تبعید ایشان و نیز دقیقاً در میانه دو اظهار امر خفى در طهران و اظهار امر علنی در بغداد نازل شده است. در مورد ماه و روز و ساعات نزول این اثر نفیس بیانی ملاحظه نشده است. اما جناب فاضل مازندرانی در مجموعه «اسرارالآثار» اظهار می‌دارند این آثار در اسحار نازل شده است، اما به منبع آن اشاره‌ای نفرموده‌اند (داریوش معانی، «کنز اسرار»، ص ۲).

حضرت عبدالبهاء در بیان ذیل به سال و مکان نزول کلمات مکنونه اشاره فرموده‌اند: «این کلمات مکنونه و لثالی مخزونه که از قلم حضرت بهاءالله صادر در بغداد در سنّة ۱۲۷۴ هجری نازل شده» («مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره کلمات مکنونه»، معهد اعلیٰ، دارالتحقيق). و نیز حضرت ولی امرالله در کتاب

«قرن بدیع» اشاره می‌فرمایند: «پس از کتاب ایقان که مخزن اسرار الهیه و مکمن معارف بدیعه رحمانیه است مجموعه جواهرآسای کلمات مبارکه مکنونه را باید یاد نمود. این درر معانی و لثالی حکمت یزدانی که در صدف عصمت رحمانی مستور و مکنون بود در سال ۱۲۷۴ هجری در اوقاتی که حضرت بهاءالله در کنار دجله مشی می‌فرمودند و در دریای توجه و تفکر غوطه‌ور بودند از لسان اطهر به لغت فارسی و عربی نازل...» («قرن بدیع»، ج ۲).

همچنین به دقت نمی‌توان گفت که این مجموعه در طول چه مدت زمانی نازل شده است، اما با قاطعیت و با استناد به آثار مبارکه می‌توان گفت این اثر یکجا و به یکباره نازل نشده است. حضرت بهاءالله در لوح خطاب به جناب زین‌المقربین می‌فرمایند: "در کلمات مکنونه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح مرّه واحده نازل ولکن در بعضی احيان فقرات دیگر نازل شده. بعضی کل را جمع نموده و بعضی متفرق است. اگر جمع شود احسن بوده عنده الله ربک و رب العالمین". («مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره کلمات مکنونه»، معهد اعلی، دارالتحقيق).

### اوضاع و احوال تاریخ امر مقارن نزول کلمات مبارکه مکنونه

پس از واقعه رمی شاه و فتنه عظیمی که به شهادت اکثری از نفوس مؤمنه و رجال سرشناس بابی منجر گردید و قتل و ضرب و تضییقات شدیده در سراسر ایران که از جانب دولت و ملت و علماء سوء بر جامعه پیروان حضرت رب اعلی روحی لمظلومیته الفدا وارد گردید و سرگونی جمال قدم به بلاد عراق، شعله امر تقریباً خاموش و نفوس احباب خموش و پریشان و سرگردان بودند. نفسی هم که به ظاهر از طرف حضرت رب اعلی به رهبری و سرپرستی مؤمنین موسوم و موصوف (یحیی ازل) خود فراری و سرگردان و سپس در ایام بغداد به فتنه و فساد مشغول، تا حدی که مرکز امر اعظم جمال قدم محض حفظ اتحاد و وحدت جامعه به جبال کردستان حرکت و ازدوا و عزلت اختیار نمود. به شرحی که معروف و در کتب تاریخیه مذکور دو سال پس از آن با اصرار و العاج اهل بیت مبارک و نفوس مؤمنه بار دیگر به بغداد مراجعت و به قوتی ملکوتی اقدام به جمع یاران و

تهذیب اخلاق و رفتار آنان و تزکیه نفوس و تشویق بر تحسین اطوار و گفتار مؤمنان فرمودند. و قصد از این قیام آنکه نفوس پراکنده جمع گردند و اخلاق حزب بابی به شیم و ملکات ربانی مزین شود و سیف حدید بدل به سیف بیان شده و نفوس بشریه آماده استماع نفحات بلبل گل راز روحانی گردد («کنز اسرار»، داریوش معانی، ج ۱، ص ۴).

در توصیف انحراف جامعه بابی در غیبت جمال قدم آثار و الواح زیادی موجود است. از جمله در کتاب «قرن بدیع» مذکوراست: "...این اعمال و حرکات جنونآمیز و جاه طلبی و همزات سفیهانه نفوی که خود را در ظل امر حضرت باب شمرده بودند اگرچه در بدو امر اثراتش غیر محسوس بود ولی به تدریج شدت یافت و کسب اهمیت نمود تا به مرحله‌ای رسید که ضربه شدید بر هیكل امرالله وارد ساخت. از عدد مؤمنین بکاست و وحدت جامعه را در خطر انداخت و حیثیات آن را در انتظار ناظرین لکه دار کرد و عظمت و شهرتش را تا مدت متمادی مستور و محجوب نمود." («قرن بدیع»، ج ۲، ص ۹۷).

و نیز از قول نبیل زرندی مورخ شهری بهائی مسطور "...سراج امر خاموش و ارباب دواعی در جوش و خروش. نظم الهی پریشان. محبین و مخلصین سرگردان و نالان. در مدینه قزوین مؤمنین به چهار فرقه منقسم و کل با یکدیگر مخالف و از صراط بیان منحرف." («قرن بدیع»، ج ۲، ص ۷۱).

و نیز "... ۲۵ نفر از بایان به شهادت مرکز عهد و پیمان الهی جسورانه ادعای من یظهره الهی و موعدیت بیان را نمودند و اوضاع و احوالشان به درجه‌ای تباہ و منفور گردید که دیگر جرأت عبور در معابر و حضور در مجتمع را نداشتند. کرد و عجم در سب و لعن این جمع و اهانت به امر الهی از یکدیگر سبقت می‌جستند ..." («قرن بدیع»، ج ۲، ص ۱۰۸).

باری این بود شمه‌ای از حالات و سکنات و رفتار و گفتار جمع احباب در آن زمان. و چون طلعت الهی از جبال کردستان به جمع یاران مراجعت فرمودند و به قدرت ربانی و نفس رحمانی به احیاء نفوس پرداخت چنان تغییر و تحولی در رفتار و اعمال و کردار آن جمع حاصل شد که نفس نبیل مورخ شهری در شرح آن چنین می‌نویسد: "اکثری از نفوس که طائف حول کعبه جمال بودند چنان در مقام

تصفیه و ترکیه نفس مراقبت می‌نمودند که کلمه‌ای به غیر ما اراد الله تکلّم نمی‌کردند و قدمی بر خلاف رضاء الله بر نمی‌داشتند و هر دو نفس با هم هم قسم وهم عهد شده بودند که یکدیگر را متذکر نمایند و اگر یکی از دو نفس به کلمه‌ای از روی هوی در مابین روز مبتلى می‌شد هنگام شب رفیق هم عهد خود را مطلع می‌نمود و از او استدعای جبران آن حد را که با هم عهد نموده بودند می‌کرد و تا آن حد جاری نمی‌شد از طعام و شراب ممنوع بود." («قرن بدیع»، ج ۲، ص ۱۲۴).

بنابراین باید تصریح کرد نزول کلمات مبارکة مکنونه تأثیر شایان در اصلاح اخلاق جامعه بابی داشته است و البته یکی از دلایل نزول این اثر جاودانی همین امر بوده است، کما اینکه وجه غالب کلمات مکنونه پند و اندرز و نصایح اخلاقی و تشویق و ترغیب به امور روحانی و معنوی و دوری از دنیا و تعلقات مادی و توجه به مفاهیم عالیه عرفانی است. البته باید تأکید کرد طرح مطلب فوق هرگز بدین معنا نیست که این کتاب عظیم فقط ناظر به نیازهای فوری زمان و شرایط خاص جامعه بابی در آن زمان بوده، بلکه کتابی است که در سده‌ها و هزاره‌های آینده، بلکه الی البد جوامع بشری را تحت تأثیر عمیق قرار خواهد و اثرات شگرف آن قلوب و ارواح انسان را فارغ از زمان و یا مکان خاصی تقلیب خواهد نمود.

### تطبیق کلمات مبارکة مکنونه به آیات مقدّسه ادیان قبل

حال به موضوع اصلی این تحقیق، یعنی تطبیق کلمات مبارکة مکنونه، به آیات مقدّسه ادیان قبل می‌پردازیم. اما لازم است متذکر شویم که بعلت گستردگی موضوع تحقیق، در این مقاله بشکلی محدودتر، یعنی به تطبیق کلمات مکنونه با آیات مبارکة قرآنیه و احادیث صحیحه اسلامی، می‌پردازیم.

به نظر می‌رسد که در صحیفه کلمات مکنونه عربی موضوعات و مفاهیم بیشتری، هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنی و مفهوم، در ارتباط با آیات قرآن می‌توان یافت.

همچنین لازم است اضافه شود که مقدمه کلمات مکنونه عربی که می‌فرمایند "هذا مائزَلْ من جبروت العَزَّةِ بِلسانِ الْقُدْرَةِ وَ الْقُوَّةِ..." الی آخر بیان مبارک مقدمه برای

هر دو بخش فارسی و عربی است. به عبارت دیگر مقدمه بر کلمات مکنونه هر دو است و نه فقط بخش عربی آن.

ذکر این نکته نیز ضروری است که با همه دقت و تمرکزی که معمول گردید برای تمام فقرات کلمات مکنونه معادل و مشابهی پیدا نشده است. در عین حال همانطور که قبلًا اشاره شد باید تأکید شود که در ارتباط با این تطبیق سه حالت متفاوت قابل تشخیص است:

اول، مواردی که دقیقاً با الفاظ و کلمات مشابه به آیات قرآن اشاره دارد.

دوم، مواردی که مفهوم و معنای آیات قرآن در کلمات مبارکه مکنونه آمده است.

سوم، آن دسته از فقرات کلمات مکنونه که ظاهراً نشانه‌ای از آیات الهیه در ادوار قبل ندارد و مطالب به گونه‌ای است که حقایق ادیان الهی را بنحوی عمومی و کلی مطرح نموده است.

حال به شرح و بسط مطلب مطابق دسته‌بندی سه‌گانه فوق می‌پردازیم:

### فقراتی از کلمات مکنونه که صریحاً و لفظاً آیات قرآنیه و احادیث صحیحه را بیاد می‌آورد

۱- مثلاً به این حدیث قدسی توجه نمایید که میرمایند: "كنت كثراً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف". در کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند: "يا ابن الانسان كنت في قدم ذاتي و ازلية كينونتي عرفت حبي فيك خلقتك والقيت عليك مثالى و اظهرت لك جمالى" (کلمات مکنونه عربی، فقره ۳). همچنین در فقره دیگری از کلمات مکنونه می‌فرمایند: "احببت خلقك فخلقتك فاحببني كى اذكرك و فى روح الحالات اثبتتك". (کلمات مکنونه عربی، فقره ۴). ملاحظه می‌شود این بیانات مبارکه چگونه با هم تطبیق می‌نماید و خداوند در این دو اثر آسمانی علت مادی خلقت و آفرینش جهان و علی‌الخصوص انسان را عشق ذاتی خداوند بیان می‌فرماید و اظهار می‌فرماید هدف از آفرینش و علت غایی وجود انسان عشق و رزیدن و معرفت خداوند است.

۲- در یکی از احادیث آمده است: "خلق الله آدم على صورته" («احادیث مشنوی»، تألیف بدیع الزمان فروزانفر). همین مفهوم در کتب مقدسه قبل مثلاً در

تورات هم آمده است که ما انسان را به صورت و مثال خود آفریدیم: "العملن الانسان على صورتنا ومثالنا" (سفر پیدایش، باب اول، آیات ۲۷ و ۲۸). با همین مفهوم و معنا و الفاظ در کلمات مکنونه می‌فرمایند: "كنت في قدم ذاتي و ازليت كينونتي عرفت حبي فيك خلقتك و القيت عليك مثالى و اظهرت لك جمالى" (کلمات مکنونه عربی، فقره ۳۳). ملاحظه می‌گردد که بنحوی آشکار می‌فرمایند خداوند انسان را همانند خود و به صورت و مثال خویش آفریده است و اشاره به ظهور همه اسماء و صفات خداوند در وجود انسان دارد. همین معنا در فقره دیگری از کلمات مکنونه عربی نازل شده است: "يا ابناء الروح انتم خزانى لانَ فيكم كترتُ لآلٍ اسرارى و جواهر علمى فاحفظوها لثلا يطلع عليها اغيار عبادى و اشاراً خلقى" (فقره ۶۹).

-۳- به این حدیث توجه فرماید که از قبل فرموده‌اند: "حاسبوا انفسکم مِنْ قَبْلِ انْتَمُوتوا". در کلمات مکنونه در همین زمینه می‌فرمایند: "يا ابن الوجود حاسب نفسك في كل يوم من قبل ان تحاسب لأن الموت يأتيك بعثتاً تقوم على الحساب في نفسك" (فقره ۳۱).

-۴- در حدیثی آمده است "قلب المؤمن عرش الرحمن". اگرچه در آثار مبارکه بهائی عرش به معانی مختلفه بکار رفته است اما در کلمات مکنونه عربی همان معنای حدیث اسلامی تأکید و تکرار شده است. توضیح آنکه عرش به معنای تختی که خداوند بر آن جلوس می‌نماید در بین حکماء اسلامی فلک نهم است. یعنی بر اساس نجوم بطلمیوس که زمین مرکز عالم محسوب می‌شد و پس از آن هفت فلک سیارات در نظر می‌گرفتند و فلک هشتم را فلک ثوابت و فلک نهم را عرش الهی می‌دانستند، عرفای اسلامی عرش الهی را قلب مؤمن می‌دانستند.

در کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند: "يا ابن الوجود فؤادك متزل قده لِتزوّلِي و روحك منظري طهرها لِظهوري" (فقره ۵۹). همچنین در فقره‌ای دیگر می‌فرمایند: "يا ابن البشر هيكل الوجود عرشی نظّفه عن كل شئ لاستوائي به و استقراری عليه" (فقره ۵۸).

اگرچه در آثار مبارکه این دور اعظم عرش به معانی دیگری بکار رفته است، از جمله هیکل انسانی مظہر امر الهی همان عرشی است که خداوند بر آن جلوس

فرموده، ملاحظه نمایید همان معنای ذکر شده در افکار عرفای اسلامی مورد تأیید در کلمات مکنونه است. یعنی اگر قرار باشد جایی بدنبال خداوند بگردیم وجود او را جستجو نماییم همانا قلب و روح انسان است که باید مورد تفحص و جستجو قرار گیرد.

۵- در قرآن کریم و البته قبل از آن در تورات آیاتی است که اشاره به تجلی خداوند در کوه طور بر موسی دارد. در این آیات که چندین بار تکرار شده خداوند می فرماید در کوه طور بر موسی تجلی نموده است و نیز درختی که با شعله هایی از آتش روشن شده بود بر موسی اظهار خداوندی می نماید: "فَلَمَّا آتَاهَا نُودِي مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنَ فِي الْبَقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ" (۳۰:۲۸) و "فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آتَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطَّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آتَنْتُ نَارًا لِعَلَيْيِ آتِيْكُمْ مِنْهَا بِخَيْرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ" (۲۹:۲۸).

حال به این فقره از کلمات مکنونه عربی توجه فرمایند: "يا ابن الانسان اشرقت عليك النور من افق الطور و نفخت روح السناء في سيناء قلبك فافرغ نفسك عن الحجبات و الظنونات ثم ادخل على البساط لتكون قابلاً للبقاء و لايقاً للقاء" (فقره ۶۳).

اشارة این آیات در قرآن اگرچه در رتبه اولی به حضرت موسی است، یعنی طور شخص حضرت موسی و سینا قلب موسی و شجره وجود حضرت موسی است و آتش محبت الله است، اما طبق این بیان در کلمات مکنونه در مرتبه ثانویه همه این امور به افراد انسانی برمی گردد و قلب و روح وجود انسانها تجلی گاه خداوند است. یعنی همه آنچه که زمانی مخصوص مظاهر الهی بود این زمان به همه افراد و آحاد انسانی ارزانی شده.

ملحوظه فرمایید حتی در قرآن می فرمایند: "وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَمَةً رَبِّهِ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقْرَ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي قَلَمَّا تَجَلَّ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكَّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبَتْ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ" (۱۴۳:۷). حضرت موسی رب ارمنی گفت، اما خداوند در جواب لن ترانی فرمود. اما در این ظهور اعظم، با وصول

بشریت به مقام بلوغ و رشد و توسعه فکری و معرفتی، حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "ولکن ای پروردگار من و مقصود من و مولای من شنیده‌ام که فرموده‌ای امروز روزی است که اگر یک بار نفسی از روی صدق رب ارنی گوید از ملکوت بیان آنطر ترانی استماع نماید." (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۵۰).

۶- در یک حدیث قدسی در حق حضرت رسول اکرم و در ذکر مقامات ایشان آمده است: "لو لاک لما خلقت الا فلاک". در ارتباط با این حدیث در کلمات مکنونه آمده است: "ای پسر عز، در سیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار. قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما." (قره ۸). ملاحظه فرمایید در این فقره در اشاره به حدیث فوق از بشریت می‌خواهند آهنگ ساحت لولاک نماید. با هدایات الهی و کوشش و تلاش مطابق تعالیم این ظهور اعظم قصد مقامی نماید که شأن حضرت رسول بوده.

ملاحظه نمایید فضل این زمان و این دور و این ظهور را که عنایات خاصة الهی در این دور به عموم بشر عنایت شده و این فقرات اشاره به آن دارد.

۷- در قرآن مجید مکرراً آیاتی است که اشاره دارد به اینکه خداوند برای مؤمنان آن زمان که به بهشت وارد شوند میوه‌هایی در نظر گرفته است که چون به بهشت وارد شدند از این میوه‌ها تناول می‌نمایند: "فَأَشَّانَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخْلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ" (۱۹:۲۳)؛ "وَفَوَاكِهٌ مِمَّا يَشْتَهُونَ" (۴۲:۷۷)؛ "وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعُلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الشَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ" (۱۲۶:۲).

حال ملاحظه نمایید در کلمات مبارکه مکنونه می‌فرمایند: "يَا ابْنَ الْبَشَرِ قَدْرَتْ لَكَ مِنَ الشَّجَرِ الْأَبْهَىِ الْفَوَاكِهِ الْأَصْفَىِ كَيْفَ اعْرَضْتَ عَنْهِ وَ رَضِيتَ بِالَّذِي هُوَ أَدْنِي فَارْجَعْ إِلَى مَا هُمْ خَيْرٌ لَكَ فِي الْأَفْقَ الْأَعْلَىِ" (قره ۲۱). به وضوح تمام این فقره از کلمات مکنونه نه تنها اشاره به آیات قرآن دارد بلکه معنا و تفسیر آن را بیان می‌نماید که این میوه‌ها که از شجر ابهی روییده آیات و آثار الهی است، اسرار و رموز است، حقایق و معانی است که اهل عالم چون به بهشت ایمان به ظهور حضرت بهاءالله وارد شوند به این میوه‌ها دسترسی دارند. اگرچه قسمت اخیر این فقره از کلمات مکنونه اشاره به آیه ۶۱ سوره بقره دارد که چون خداوند از آسمان

برای بنی اسرائیل طعام فرستاد و بنی اسرائیل بدان راضی نشده و به اغذیه زمینی اصرار می‌ورزیدند خداوند به آنها می‌فرماید: "...استبدلون الذى هو ادنی بالذی خیر..."

-۸ در کلمات مبارکه مکنونه فارسی فقره‌ای است که اشاره دارد به وقوع قطعی بلای ناگهانی و عقوبت عظیمی در آینده و علت آن ارتکاب اعمال ظالمانه است. عین بیان مبارک این است: "بگو ای اهل ارض. براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب. گمان مبرید که آنچه را مرتکب شدید از نظر محظوظ شده. قسم به جمالم که در الواح زیرجذی از قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت گشته." (کلمات مکنونه فارسی، فقره ۶۲).

حداقل در دو موضع در قرآن کریم تصریح شده است که اگر خداوند می‌خواست انسان را بخاطر اعمالش اخذ نماید احمدی بر روی زمین باقی نمی‌ماند، ولکن این وعده، یعنی اخذ بشریت را بخاطر اعمالش، به تأخیر انداخته است: "وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهَرِهَا مِنْ دَأْبٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمٍّ" (۴۵:۳۵)؛ و "وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظَلَمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَأْبٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمٍّ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ" (۶۱:۱۶).

-۹ در کلمات مکنونه فارسی در مواردی جمال قدم از اهل عالم انتقاد می‌فرمایند که چرا از شراب قدس الهی روگردانیده و به شراب ظاهری دل بسته‌اند: "ای پسر انسان. شبنمی از ژرف دریای رحمت خود بر عالمیان مبذول داشتم و احدي را مقبل نیافتم، زیرا کل از خمر باقی لطیف توحید به ماء کثیف نبید اقبال نموده‌اند و از کأس جمال باقی به جام فانی قانع شده‌اند. فبیش ما هم به یقنعمون" (فقره ۶).

"ای پسر خاک. از خمر بی‌مثال محبوب لایزال چشم مپوش به خمر کدره فانیه چشم مگشا. از دست ساقی احديه کتووس باقیه برگیر تا همه هوش شوی و از سروش غیب معنوی شنوی. بگو ای پست‌فطرتان از شراب باقی قدسم چرا به آب فانی رجوع نمودید." (فقره ۶۱).

"ای پسر عیش. خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آیی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر از ملک فانی برتر خرامی و مليح است نشاط مستی اگر ساغر

معا نی از ید غلام الهی بیاشامی. اگر به این مراتب فائز شوی از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ گردی." (فقره ۶۹)

در قرآن مجید هم آیاتی وجود دارد مبنی بر اینکه مؤمنان چون وارد بهشت شوند از شراب می‌نوشند و یا نهرهایی از شراب در بهشت جاری است و اهل بهشت از آن می‌نوشند. اما پس از نوشیدن آنگونه مست نمی‌شوند که سخنان لغو و بیهوده بر زبان رانند: "مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّنْ لَبَنٍ لَمْ يَغْيِرْ طَعْمَهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفَّىٰ وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الشَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّنْ رَبِّهِمْ" (۱۵:۴۷)؛ و "مُتَكَبِّئُونَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ" (۳۸:۵۱)؛ و "وَسَقَاهُمْ رَبِّهِمْ شَرَابًا طَهُورًا" (۲۱:۷۶).

البته اهل ظاهر این آیات را به معنای ظاهری گرفته‌اند. اما جمال قدم در همین فقرات کلمات مکنونه معانی حقيقی آیات قرآن را ذکر فرموده دریابی از معرفت بر وجه اهل عالم گشوده‌اند. این "خمر بی‌مثال محبوب لایزال" و این "شراب باقی قدس" و این "کأس جمال باقی" البته شراب ظاهری نیست، بلکه "خمر باقی لطیف توحید" است، معنویت است، روحانیت است، اسرار و رموز است، کمالات و سجاوی‌الهی است، ادراکات روحانی است. و آن "ماء‌کشیف نیید" و آن "خمر کدره فانیه" و آن "آب فانی" و آن "جام فانی" محرومیت از عنایات الهی و رضایت به حواچ مادی و نفسانی است. توجهات مادی و جسمانی است. اکتفاء به لذات ظاهره است.

"ساقی احادیث" و "غلام الهی" مظہر امر الهی و ظهور جمال یزدانی است. ساغر معانی آیات و آثار این ظهور بدیع است که همه آیات قرآن در باره بهشت با ظهور این امر تحقق یافت.

جمال قدم در لوحی چهار نهر جاری در بهشت را که خداوند در قرآن و عده فرموده است همانا چهار سبک نزول آیات در قرآن تفسیر می‌فرمایند.

- خداوند در قرآن مجید در ضمن آیه‌ای در باره خلقت انسان و ذکر مراحل رشد و کمال انسان در عالم جنین از خود بخاطر خلق چنین موجودی تحسین می‌فرماید: "... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" (۱۴:۲۳)؛ و "اللَّهُ

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بَنَاءً وَصَوَرَكُمْ فَاحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ". (٦٤:٤٠).

در کلمات مکنونه فارسی بیانی است که می فرمایند: "ای سایه نابود. از مدارج ذل وهم بگذر و به معارج عز یقین اندرآ. چشم حق بگشا تا جمال مبین بینی و تبارک الله احسن الخالقین گویی". (فقره ۹)

در این آیه قرآن خداوند خود را بخاطر خلق انسان تحسین می نماید. در فقره فوق از ما خواسته شده مراتب وهم و نادانی را پشت سر بگذاریم و به معارج عالیه یقین قدم گذاریم. چشم حقیقت بین باز نماییم تا جمال مبین بینیم. این جمال مبین در رتبه اولی ظهور الهی است. اما در مراتب دیگر انسان است که بواسطه تجلی خداوند در او بواسطه روح انسانی و علی الخصوص ظهور روح ایمانی او جمال مبین را در خود می بیند و لذا شایسته است که تبارک الله احسن الخالقین گوید و خداوند را بخاطر خلق چنین موجودی بستاید.

### فقرات کلمات مبارکه مکنونه که مفاهیم و معانی آیات قرآنیه را شرح و بسط می دهد

حال نظر شما را جلب می نمائیم به آن دسته از فقرات کلمات مبارکه مکنونه که مفاهیم و معانی آیات قرآنیه را شرح و بسط می دهد، در حالی که از لحاظ ظاهر لفظی حکایت از آن ندارد.

۱- فی المثل به این آیه از قرآن توجه نمایید که می فرمایند: "وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ" (١٦:٥٠)؛ و یا در حدیث معروف می فرمایند: "من عرف نفسه فقد عرف ربها". هر دو بخش از این دو بیان مبارک حکایت از آن دارد که خداوند در وجود و در درون انسان است، آنقدر که حتی از رگ گردن به ما نزدیکتر است. و اگر ما خود را بشناسیم همانا خداوند را شناخته ایم. به عبارتی خداوند با ما یکی است. یعنی روح انسانی جلوه تمام و تمام الهی است. حال به این فقرات از کلمات مکنونه توجه نمایید: "یا ابن الوجود. حبی حصنی من دخل فيه نجا و امن و من اعرض غوی و هلک" (کلمات مکنونه عربی، فقره ۹). بلا فاصله در فقره بعدی و در شرح فقره قبلی

می فرمایند: "يا ابن البيان حصنی انت فادخل فيه لتكون سالماً حبی فیک فاعرفة منک لتجدنی قریباً" (كلمات مكتونة عربی، فقرة ۹).

بخوبی در این بیانات مشهود است که حبّ الہی که همانند حصنی انسان را محافظت می‌کند خود انسان است و از انسان می‌خواهد این حبّ که در درون انسان است آن را بشناسد تا خداوند را در نزدیکی خود بیابد.

حال به این فقره از کلمات مكتونة عربی توجه کنید که می فرمایند: "يا ابن الروح خلفتك غنياً كيف تفتقر و صنعتك عزيزاً بم تستذل و من جوهر العلم اظهرتك لم تستعلم عن دوني و من طين الحبّ عجتك كيف تشغلك بغيري فارجع البصر اليك لتجدنی فيك قائماً قادرًا مقتدرًا قيومًا" (فقرة سیزدهم کلمات مكتونة عربی که همان مفهوم آیه قرآن را شرح و بسط می‌دهد).

همان مفهوم در این آیه قرآن است: "الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورٍ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةِ الزُّجَاجَةِ كَانَهَا كَوْكَبٌ دُرَّيٌّ..." (۳۵:۲۴). در این آیه کریمه خداوند خود را به نور تشبیه می فرماید و در عالم تمثیل نور خود را به چراغدانی تشبیه می نماید که در آن مصباحی شعله‌ور شده. حال در کلمات مكتونة می فرمایند: "مشکوتی انت و مصباحی فيك فاسترن به و لاتفحص عن غيری لانی خلقتک غنياً و جعلت النعمت عليك باللغة" (كلمات مكتونة عربی، فقرة ۱۱). خداوند می فرماید آن مشکات تویی. آن مصباح در توست. به خود روشن شو و از غیرمن، یعنی غیر خودت، جستجو مکن، زیرا تو را غنی خلق نمودم.

۲- در آیه‌ای در قرآن کریم می فرمایند: "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيْنَ أَن يَحْمِلُنَّهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا." (۷۲:۳۳). خداوند امانتی را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نموده و هیچ کدام نپذیرفته‌اند و ایا نموده‌اند. اما انسان آن را پذیرفت. بدرستی که انسان مظلوم و مجھول است. در یکی از کلمات مكتونة می فرمایند: "اوَدَعْتُ فِيكَ روحًا مِنِّي لِتَكُونَ حَبِيبًا لِي لَمْ تَرَكْتَنِي وَ طَلَبْتَ مَحْبُوبًا سَوَائِي" (كلمات مكتونة عربی، فقرة ۱۹). همچنین در فقره‌ای دیگر می فرمایند: "يَا بْنَ الْوَجْدَ صَنَعْتُكَ بِيَادِي الْقُوَّةِ وَ خَلَقْتُكَ بِأَنَمْلِ الْقَدْرَةِ وَ اَوْدَعْتُ فِيكَ جَوْهَرَ نُورِي فَاسْتَغْنَ بِهِ عَنْ

كل شئ لان صنعي كامل و حكمي نافذ لاتشك فيه و لات肯 فيه مريبا" (كلمات مكتونه عربي، فقره ۱۲). اamanتى که خداوند در قرآن بدان اشاره می‌فرمایند که فقط انسان آن را پذيرفته است و عالم طبیعت با همه عظمت از پذيرفتن آن إبا نموده روح انسانی است که آن مرکز ايمان به خداست، مرکز اتصاف انسان به همه کمالات و صفات الهی است که انسان را صورت و مثال الهی قرار داده است.

### نوع سوم از کلمات مكتونه به نوعی است که به نحوی بسیار کلی و عمومی یادآور حقایق کتب مقدّسه قبل است.

به این فقره از کلمات مكتونه توجه نمایید، می‌فرمایند: "انس دونی و آنس بروحی هذا من جوهر امری فا قبل اليه" (كلمات مكتونه عربي، فقره ۱۶). در این فقره به حسب ظاهر به هیچ آیه‌ای در کتب مقدّسه قبل اشاره ندارد. حتی می‌فرمایند این موضوع، یعنی فراموش‌کردن غیر خداوند، و انس به وجود ایشان، جوهر دیانت ایشان است. اما در عین حال می‌توان گفت این موضوع عصارة و جوهر تعالیم اديان گذشته نیز هست و همه دین الهی در هر کدام از اديان گذشته در این دو جمله خلاصه می‌شود.

در کلمات مبارکه مكتونه نگاهی سنگین و عميق به انسان شده است. بيانات بسیار زیاد و مؤثر در باره مقام انسان در هر دو بخش عربي و فارسي آمده است. در همه موارد، از جمله در مقام انسان، می‌توان گفت اديان گذشته توجهاتی در این زمینه داشته‌اند، ولو آنکه در مقایسه با امر مبارک بسیار مجلل و مختصر و کلی باشد. از آنجائی که هدف دیانت دادن جهان‌بینی است و بخشی از این جهان‌بینی مقام انسان است در همه اديان اشاراتی به مقام انسان وجود دارد. در حالی که مثلاً در قرآن فقط چند آیه در این زمینه وجود دارد و فى المثل در حد دو سه آیه در زمینه روح در قرآن ملاحظه می‌نماییم، در آثار بهائي حداقل معادل قرآن آيات در زمینه روح و بقای روح تاکنون منتشر شده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت کلمات مكتونه شرح و بسط آن حقایقی است که در قرآن مجید به نحوی سریسته و مكتوم و خیلی کلی آمده است و جمال قدم آن را در اوچ و متناسب با کمال دوران بلوغ عالم انسان نازل فرموده‌اند.

آنجا که می فرمایند :

"تو شمس سماء قدس منی خود را به کسوف دنیا میالای." (فقره ۷۲)؛  
 "شما اشجار رضوان منید. باید به اثمار بدیعه منیعه ظاهر شوید." (فقره ۷۹)؛  
 "مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل برافروزید." (فقره ۸۲)؛  
 "به پادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید." (فقره ۷۴)؛  
 "خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آیی و نیکو بساطی است بساط باقی  
 اگر از ملک فانی برتر خرامی و ملیح است نشاط مستی اگر ساعر معانی از ید  
 غلام الهی بیاشامی." (فقره ۶۹)؛  
 "اگر سلطنت باقی بینی البته به کمال جدّ از ملک فانی درگذری." (فقره ۴۰)؛  
 "از بند ملک خود را رهایی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن." (فقره ۳۹)؛  
 "به راحت یومی قانع مشو و از راحت بیزوال باقیه مگذر." (فقره ۳۸)؛  
 "قفس بشکن و چون همای عشق به هوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با  
 نفس رحمانی در فضای قدس ربانی بیارام." (فقره ۳۷)؛  
 "ملک بیزوال را به انزالی از دست منه و شاهنشهی فردوس را به شهوتی از دست  
 مده." (فقره ۳۶)؛  
 "شمع دلت برافروخته دست قدرت من است. آن را به بادهای مخالف نفس  
 و هوی خاموش مکن." (فقره ۳۲)؛  
 "اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر اراده جمالم داری چشم از عالمیان بردار."  
 (فقره ۳۱)؛  
 "به جمال فانی از جمال باقی مگذرید و به خاکدان ترابی دل مبندید." (فقره ۱۴)؛  
 "چشمی بریند و چشمی برگشا. بریند یعنی از عالم و عالمیان. برگشا یعنی به  
 جمال قدس جانان." (فقره ۱۲)؛  
 "براستی بشنو چشم فانی جمال باقی نشناشد و دل مرده جز به گل پژمرده مشغول  
 نشود." (فقره ۱۰)؛  
 "کدام عاشق که جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب که بی مطلوب راحت  
 جوید." (فقره ۴)؛

"در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار." (فقره ۳):

"ای بلبل معنوی جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدھد سلیمان عشق جز در صبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محل مپذیر." (فقره ۱): در همه موارد فوق که بخش کوچکی از مفاهیم روحانی و اخلاقی کلمات مکنونه است می‌توان مفاهیم بلند اخلاقی و ارزش‌های متعالی عالم انسانی را یافت. همه این مفاهیم بنحوی بسیار موجز و مرموز را، که روح و جوهر آیات قرآنی و احادیث صحیحه اسلامی است، در قرآن می‌توان یافت و یا می‌توان در احادیث صحیحه جستجو کرد.

فی المثل در قرآن فرموده‌اند:

"إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا" (۱۷:۷)؛

"أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعْبٌ وَلَهُوَ" (۲۰:۵۷)؛

"فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُوْمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ" (۸:۹۹)؛

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُوئُنُوا قَوَامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءِ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمُنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى..." (۸:۵)؛

و "...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَاقَمْ..." (۱۳:۴۹).

حدیث نبوی "عليکم بالجهاد الاکبر".

در همه این موارد بعنوان نمونه می‌توانیم جوهر عدل و انصاف و اخلاق را ملاحظه نماییم. آیا نمی‌توانیم این چنین نتیجه بگیریم که کلمات مکنونه توسعه عظیم و جلوه بارز همین مفاهیم عالیه اخلاقی و روحانی در اسلام است؟

## نظر اجمالی به توقعات حضرت شوقی ربانی در مرحله دوم دوران ولایت (سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۴۱)

شاپور راسخ

گرچه به شهادت بیوگرافی‌های معتبر، حضرت شوقی ربانی انتظار تصدی ولایت امر الهی را نداشتند اما همهٔ قرائن حکایت از آن می‌کند که هم از ابتداء بالهای الهی می‌دانستند که وظائف خود را چگونه آغاز کنند و به کدام جهت معطوف دارند. بسط و توسعهٔ امر الهی در سراسر عالم بموجب مندرجات الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء بدون وجود تشکیلات محکم و موئیق بس دشوار بلکه غیرممکن بود. علی‌هذا سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۳۲ را چنان که در سال پیش گفتیم در مرحلهٔ نخست اختصاص به ایجاد و تقویت نظم اداری بهائی فرمودند. در مرحلهٔ دوم دوران ولایت که باعتقاد گوینده سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۴۱ را دربر می‌گیرد هیکل مبارک کوشیدند که هدف و مقصد نظم اداری را که استقرار مبانی نظم بدیع جهان‌آرای حضرت بهاءالله بود بر پیروان این آئین روشن و مشخص کنند و در عین حال توجه دهند که وضع کنونی دنیا چگونه است و چطور از درون نظم آشفته یا بی‌نظمی کنونی باید بنای استوار نظم جهان‌شمول آینده را بتدریج مرتفع کرد (ر.ک. رسالهٔ روز موعود فرا رسید). و البته حرکت جامعه به سوی آن آیندهٔ تابناک از یک سو تحکیم ارکان میثاق را اقتضاء می‌کرد، که رسالهٔ دور بهائی در آن سهمی بسزا داشت، و از سوی دیگر پرورش ملکات اخلاقی را در مبلغان، مهاجران، و قاطبهٔ اهل بهاء ایجاد می‌نمود، که رسالهٔ ظهور عدل الهی راهنمای آن می‌توانست باشد. و باین ترتیب چهار توقع مهم حضرت ولی امرالله در فاصلهٔ

۱۲ سال (۱۹۲۹-۱۹۴۱)، يعني نظم جهانی حضرت بهاءالله - ظهور عدل الهی - دور بهائی - وقد ظهر یوم المیعاد، حاوی و حامل چنین رسالتی در جامعه بهائی بودند و زمینه را برای مرحله بعدی (مرحله سوم دوران ولايت) که طرح و اجراء و نظارت بر جریان نقشه‌های گسترش امرالله در همه ممالک و قارات عالم بود هموار کردند.

در صدر توقیعات این دوره باید از نظم جهانی حضرت بهاءالله یاد کرد که استقرار آن بمور زمان هدف و مقصد نظم اداری امر الهی بوده و هست. هم حضرت رب اعلیٰ بشارت به نظم حضرت بهاءالله داده بودند و هم حضرت بهاءالله که در کتاب مستطاب اقدس فرموده بودند: "قد اضطراب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتيب بهذا البديع الذي ما شهدت عين الابداع شبهه"، آیه‌ای که در زمان آن حضرت و حتی در عصر رسولی معنی و مفهوم آن حتی بر علمای بهائی پوشیده بود و حضرت ولی امرالله در توقیعات خود روشن فرمودند که مراد از این نظم، نظام یا سیستم عمومی عالم اعم از سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی است و ربطی به حسن انتظام در کلام، چنان که باور قدماء بود، ندارد.<sup>۱</sup> با توجه به اهمیت استثنای و هم قدمت زمانی توقیعات نظم جهانی، سخن را با آن آغاز می‌کنیم:

### ۱- توقع «نظم جهانی بهائی»

«نظم جهانی حضرت بهاءالله» (نظم جهانی بهائی در ترجمه فارسی) شامل ۶ توقع مبارک است بدین قرار: نظم جهان‌آرای الهی (۱۹۲۹)؛ ملاحظاتی بیشتر در باره نظم جهان‌آرای الهی (۱۹۳۰)؛ هدف نظم بديع جهانی (۱۹۳۱)؛ عصر ذهبي امر بهائي (۱۹۳۲)؛ و تولد مدنیت جهانی (۱۹۳۶)؛ که بر آنها باید توقيع منبع ۲۱ آوریل ۱۹۳۳ در مورد آمریکا و صلح اعظم را افزود. این توقعات را جناب

<sup>۱</sup> کلمه "نظم" در مقابل ordre و système بکار می‌رود که در مفهوم امروزی مجموعه یا منظومه‌ای از عناصر بهم پیوسته و مؤثر و متأثر از یکدیگر یعنی در رابطه تعاملی است که جماعتیک کل وحداتی را تشکیل می‌دهد (ر.ک. فرهنگ فرانسوی مفاهیم فلسفی «لاروس» - نشر ۲۰۰۳ - صص ۷۷۴-۷۷۵).

هوشمند فتح اعظم ترجمه فرموده‌اند که چاپ دوم آن در سال ۲۰۱۰ توسط عصر جدید نشر شده است.

حضرت ولی امرالله در مورد این توقیعات، منابع عمده فکری خود را دو اثر مهم ذکر فرموده‌اند: ۱- کتاب مستطاب اقدس؛ ۲- الواح وصایای حضرت عبدالبهاء. و در مورد آن دو متذکر شده‌اند که "بمنزلة گنجینه گران‌بهائی عناصر پُربهای مدنیت الهیه را که تأسیس آن مقصد اصلی دیانت بهائی است دربر دارند". و البته وقتی ذکر کتاب اقدس را می‌فرمایند بطنّ اقوی الواح متمم، یعنی طرازات - تجلیات - اشراقات - کلمات فردوسیه - لوح دنیا - و لوح مقصود را که نظام آینده جهان در آن‌ها ارائه شده نیز منظور داشته‌اند، الواحی که در سال‌های قبل مورد بحث ما در همین مجمع واقع شد.

دو توقع اول و دوم کتاب «نظم جهانی حضرت بهاءالله» (یا در ترجمه فارسی نظم جهانی بهائی) بیشتر معطوفند به مشغله خاطر دوره اول عصر ولايت، که همان نظم اداری و استقرار مؤسساتی چون ولايت امر، محافل ملی و محلی و امثال آن باشد. از توقع سوم است که بمسائل جهان‌شمولي چون حکومت جهانی - وحدت عالم انسانی - اتحاد ملل و دول - و روشن‌شدن هفت شمع وحدت روی‌آور می‌شوند (سال ۱۹۳۱). و این تحول جهت فکری، ادامه دارد تا آخرین توقع سنه ۱۹۳۶، که در آن تصویر مدنیت جهانی آینده از نظرگاه بهائی مطرح شده است. و در همین توقع است که حضرت ولی امرالله عقیده خود را به سالخوردگی و فرسودگی نظام‌های کهن و نزدیک‌شدن ولادت یک تمدن جدید در ظل آئین جهانی حضرت بهاءالله عنوان می‌کنند و اصطلاحاتی چون درد زایمان و مرحله بلوغ و نظائر آن نگاه "ویتالیست" آن حضرت را بتاریخ تمدن نشان می‌دهد (ر.ک. مقاله‌ای از این بندۀ در کتاب *Visions of Shoghi Effendi* تحت عنوان بینش تحول عمومی عالم در آثار حضرت شوقي افندی-

بزبان فرانسه)، نگاهی که نزد متفکرانی چون اسوالد اشپینگر و پیتیریم سورکین و دیگران هم میتوان یافت.

توقیع نظم جهان‌آرای الهی در اثبات اصالت مؤسسات و تشکیلات بهائی است که از هیکل امرالله و اصول روحانی و انسانی آن جداشدنی نیست. توقیع ملاحظاتی بیشتر در باره نظم جهان‌آرای الهی باز بهمین موضوع اصالت تشکیلات و مؤسسات امرالله می‌پردازد که آنها را نباید بدعتی دانست که بعد از صعود حضرت عبدالبهاء بر عالم بهائی تحمیل شده باشد. اصول تشکیلاتی حضرت بهاءالله خداداد است، در حالی که بنیانی که آباء کلیسا بعد از وفات حواری اول بنا نمودند ابداً مبتنی بر دستور صریح حضرت مسیح نبود. در اسلام هم هیچ سند مکتوبی در باره جانشینی پیامبر و قضیه میثاق وجود ندارد، برخلاف امر بهائی.

توقیع هدف نظم بدیع جهانی بحثی است در مورد ورشکستگی تمدن مادی غرب و این که سیر جبری حوادث عالم، بشریت را به سوی هدفی که حضرت بهاءالله از قبل تعیین فرموده‌اند سوق می‌دهد.

زماداران عالم نتوانسته‌اند سیستم‌های اقتصادی و دستگاه‌های سیاسی خویش را با حواچ این عصر سریع‌الانتقال هماهنگ سازند. مقتضای امروز حکومت جهانی، و تحقق وحدت عالم انسانی، و افروختگی هفت شمع وحدت است.

توقیع عصر ذهبي امر بهائي اشاره به شکوفندگي امر الهی در آمريكا می‌کند و می‌فرمایند حال آن ياران در اين دوره پرژامت از تاریخ خود مترصد تحقق اهداف نقشه‌ای هستند [اشارة به نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء، که پنج سال بعد بموقع اجراء درآمد] که بالمال بعض ذهبي منجر خواهد شد. در خاتمه توصیه می‌فرمایند که اهل بهاء باید از شرکت در نقشه‌ها و برنامه‌های احزاب و دسته‌های سیاسی دوری جویند و به هیچ نظامی که مخالف مصالح وحدت جهانی، یعنی مقصد آئین بهائی، است خود را منسوب نسازند.

توقيع آمریکا و صلح اعظم ستایش از چهل سال اقدامات جامعه بهائی آن مملکت، علی‌رغم عدهٔ قلیل و تجربهٔ مختصر است، و ضمن بیان اهمیت کشور آمریکا سخنان حضرت عبدالبهاء در سفر بمالک متحده را یادآور می‌شوند که فرموده بودند که امیدوارند که ملت آمریکا اول ملتی باشد که پایهٔ امر توافق بین‌المللی را تأسیس کند و وحدت عالم انسانی و صلح عمومی را میسر سازد.

توقيع تولد مدنیت جهانی یا شکفته‌شدن مدنیت جهانی کلّاً در مورد نظم جهانی حضرت بهاءالله و مقاصد آن است و وعدهٔ حصول بلوغ عالم انسانی و پیدا شدن یک جامعهٔ جهانی و حاوی تصویر کاملی از مدنیت جهانی آینده است با تشکیل یک جامعهٔ فدرال جهانی و برقراری یک حکومت بین‌المللی با قوای ثلاثةٰ مقنه، قضائیه، و مجریهٔ آن و بسط ارتباطات و مخابرات بین‌المللی سریع و اختیار یک زبان و خط بین‌المللی و یک نظام مشترک پول و اوزان و مقادیر و سایر بشاراتی که در نصوص مبارکه آمده است. "در چنان نظامی زور، خادم عدل و داد شود و بقایش متکی باشد بر شناسائی خداوند یگانه و پیروی از یک دین عمومی. این است هدف و مقصدی که نوع انسان بر اثر جبر زمان و نیروهای وحدت‌بخش

حیات، ناگزیر بسویش روان است."<sup>۲</sup>

در مقابل نظریهٔ متفکرانی که سیر عالم بمقصد نهائیش را بر خط مستقیم واحد می‌بینند (ادیان کلیمی و مسیحی و اسلام) و یا آن را به صورت unilinéaire ادواری cyclique مجسم می‌کنند (ادیان شرق آسیا، چون هندوی) بنظر می‌رسد که امر بهائی این حرکت را مقرن به نوسانات و شبی و فراز و حتی حلزونی می‌انگارد، چنان که از این عبارات مجموعهٔ "نظم جهانی بهائی" استنباط می‌توان کرد:

<sup>۲</sup> در مورد توقیعات مذکور، رجوع شود به «خوش‌های خرمن ادب و هنر»—دورهٔ ولایت—شماره ۱۱—مقالات الهام افنان و سیروس علانی (۲۰۰۲م).

"دیگر عصر شیرخوارگی و کودکی بشر بسر رسیده و عالم انسانی حال به هیجان و التهابی دچار است که با سخت‌ترین دورهٔ تکاملش، یعنی دورهٔ بلوغش، ملازمت دارد، دوره‌ای که غرور جوانی و سرکشی‌اش بعد اعلیٰ رسیده بتدریج فروکش می‌کند و آرامش و معقولیت و متانت که مخصوص دورهٔ بلوغ است بجاش می‌نشیند. سپس نوع بشر بر مراحلهٔ رشد و کمال می‌رسد و قادر می‌شود بقوی، و قابلیتی فائز شود که ترقیات نهاییش وابسته باان است." (ص ۱۶۳ ترجمهٔ قدیم)

"افسوس و دریغ که امروز فقط قوهٔ بلیات و مصائب است که ظاهراً می‌تواند دورهٔ جدیدی را در طرز فکر مردم جهان آغاز نماید. افسوس و دریغ که هیچ چیز بجز آتش سوزان امتحان و بلیات نمی‌تواند عوامل متضاد و متخاصمی را که اجزاء مرکبٰ تمدن امروزهٔ ماست چنان در هم ذوب نماید و بهم جوش دهد که همهٔ آنها را اجزاء مرکبٰ یک اتحادیهٔ جهانی آیندهٔ گرداند." (همان، ص ۶۵)

حضرت ولی امرالله به یک دیالکتیک روحانی-تمدنی اعتقاد دارند که در میان دو نیروی متضاد نظم‌دهنده و نظم‌گسلنده در کار است و نتیجهٔ آن البته تحقق نظم بدیع جهان‌آرای الهی و ظهور مدنیت جهانی است: "آن سیر سازنده باائین نوزاد حضرت بهاءالله وابسته است و طلیعهٔ نظم بدیع جهان‌آرائی است که بزودی امر بهائی تأسیس خواهد کرد، و بالعکس این نیروی مخرب که نمایندهٔ آن سیر دیگر است وابسته بمدنیتی است که از اجابت مقتضیات زمانه اعراض نموده و بالنتیجه بکابوس هرج و مرج و انحطاط دچار شده است." (همان، ص ۱۱۲)

## ۲- توقیع «ظهور عدل الهی»

چنان که گفته شد یک سال بعد از شروع نقشهٔ اول هفت‌سالهٔ آمریکا، این توقیع منبع خطاب باحیای آمریکا و کانادا صادر شد که در آن شرائط لازم را برای حصول پیروزی روحانی جامعهٔ بهائی در ایفای مأموریت تبلیغی خود که فرامین ملکوتی حضرت عبدالبهاء باان جامعه محول فرموده بیان می‌کنند، شرایطی از قبیل

تقوی - حسن اخلاقی - عفت و عصمت - آزادی از تعصبات، بخصوص تعصب نژادی.

در مورد عنوان رساله، جای سؤال باقی است که تا چه اندازه محتویات این رساله را دربر می‌گیرد. در موضوعی حضرت ولی امرالله اهمیت عدل را از منظر بهائی بیان می‌کنند و یادآور می‌شوند که اکلیل جلیل مؤسسات نظم بهائی بیت عدل الهی نامیده می‌شود و از حضرت عبدالبهاء نقل قول می‌فرمایند که "الحمد لله آفتاب عدل از افق بهاءالله طالع شد، زیرا در الواح بهاءالله اساس عدلی موجود که از اول ابداع تا حال بخاطری خطور ننموده". اما موضوع عدل جز با نقل چند عبارت از جمال مبارک تشریح نشده و بطور ضمنی به بعضی از معانی عدل از جمله انصاف و عدالت در قضاوت، اعتدال در رفتار، اعطای کل ذی حق حقه، و قرار دادن هر چیز در موضع خود (مفاهیمی که فلاسفه قدیم یونان، از جمله افلاطون و ارسسطو پذیرفته بودند) اشاره شده است، که البته تفصیلش را در لوح رضوان العدل حضرت بهاءالله باید جست، که چند سال قبل در همین مجمع مطرح شد (در دسامبر ۲۰۱۳ این بنده موضوع عدالت را به تفصیل در کنفرانس لندن مطرح کرد که امید است امسال، ۲۰۱۴، نشر شود).

مجملًا چهار تم اصلی رساله مذکور عبارتند از:

۱- نقشه هفت ساله احبابی آمریکا.

۲- فضائل و کمالاتی که از افراد احباء در اجرای نقشه انتظار می‌رود.

۳- حال و آینده آمریکا.

۴- اشاره بآن که امروز روز استقرار ملکوت الله علی الارض و روز ظهرور عدل الهی است.

در این توقع مبارک است که مراحل هفت گانه سیر امر مبارک از مجھولیت و مظلومیت تا رسمیت این آئین بیان شده است.

و هم در این توقيع صریحاً جنگ جهانی دوم پیش‌بینی شده است و همچنان احتمال قوی به اثرات نامطلوب این جنگ بر روی مؤسسات امرالله می‌دهند، و این البته در زمانی بود که تضییقات در آلمان، در عشق‌آباد، و تا حدی در ایران، وقوع یافته بود. هرچند حضرت ولی امرالله مشاکل عظیمه را در عالم پیش‌بینی فرموده‌اند، ولی در پایان با خوش‌بینی کامل در باره جامعه بهائی آمریکا می‌فرمایند که امیدوارند که جامعه آن کشور موفق به اجرای امور عظیمه‌ای گردد که صفحات تاریخ بدان زینت یابد. (گوئی در اینجا موفقیت آن جامعه در طی نقشه ده‌ساله جهاد کبیر ۱۹۵۳ – ۱۹۶۳ پیش‌بینی شده است).

ناگفته نماند که حضرت ولی امرالله باستناد بیانات حضرت عبدالبهاء آینده تابناکی را برای آمریکا پیش‌بینی فرموده و آن کشور را در تأسیس صلح عمومی و اتحاد بشری بسیار مؤثر دانسته‌اند. اما در عین حال فرموده‌اند که وصول به این نقش تاریخ‌ساز فقط پس از تطهیر آمریکا در آتش افتتانات شدیده خواهد بود. نقل بخشی از بیان مبارک در این مورد سودمند خواهد بود:

"حال چون ملت آمریک بمور زمان و بنحو غیر قابل احترازی در مسائل و غوامض متنوعه که عالم بشریت را بشدت احاطه نموده کشانیده شده ناگزیر آتیه نزدیک آن تیره و با معظلات و ناراحتی‌های کثیره توأم خواهد بود، یعنی محن و آلام و شدائید و اسقام که حضرت بهاء‌الله بنحو صریح اخبار و اهل عالم را بدان انذار فرموده‌اند..." (ظهور عدل الهی (ترجمه جناب نصرالله مودت)، ص ۱۸۵).

با پیش‌بینی جنگ جهانی دوم که یکسال بعد درگرفت حضرت ولی امرالله امیدوارند که آمریکا "با همکاری و معاوضت با سایر ملل و نحل عالم در شرق و غرب جهان، جامعه انسانی را از این بلاء عقیم و داء سقیم که از اول لاول دامنگیر نوع بشر بوده [یعنی جنگ] و آن را از ترقی در مدارج عزت و جلال منوع و بحضور ذلت و هوان متنازل ساخته است نجات دهد و عالم خاک را از لوث منازعات و مخاصمات خانمان سوز بالمره پاک و متزه نماید." (همان،

ص ۱۸۶). البته نقش آمریکا در خاتمه دادن بجنگ دوم جهانی و تأسیس سازمان ملل متحد پس از جنگ انکارناپذیر است، ولی انتظار هیکل اقدس چنان که از عبارات بعد استنباط می‌شود مشارکت در برقراری صلح عمومی و مؤبد جهانی و اتحاد و اتفاق بشر و آمادگی برای ارتفاع خیمهٔ وحدت عالم انسانی است.

### ۳- توقیع «روز موعود فرا رسید»

توقیع قد ظهر یوم المیعاد (روز موعود فرا رسید) که در بحبوحهٔ جنگ بین الملل دوم نوشته شده (۱۹۴۱) شامل پیش‌بینی‌های حضرت بهاءالله در بارهٔ بلایا و مصائب اهل ارض است، و در عین حال مستقبل درخشان عالم را به نقل از حضرت بهاءالله در بر دارد که "حال ارض حامله مشهود، زود است که آثار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعمای جنیه مشاهده شود".

در نتیجه‌گیری کتاب می‌خوانیم: "بلای جهانگیری که نوع بشر را فرا گرفته در مرحلهٔ اول نزول قضای الهی برای مردم غافل روی زمین است ... و مسئولیت مستقیم و هولناک و حتمی بعهدهٔ آن سلاطین و رؤسای دینی جهان است که در زمان حضرت باب و حضرت بهاءالله زمام امور سیاسی و مذهبی را در حیطهٔ خود داشتند و به ستایش خدایان سه‌گانهٔ دروغین یعنی ملیت و جنسیت (نزاد) و مرام اشتراکی پرداختند، پایهٔ حکومت ملی را بمقام الوهیت رساندند، نژادهای دیگر دنیا را تابع نزاد واحد قرار دادند، و به ضعف ارکان دیانت دامن زدند". و البته این نزاع و جدال و سفك دماء متنهٔ خواهد شد به وقوع وعدهٔ حضرت بهاءالله که جمیع بشر بصورت خانوادهٔ واحد در خواهند آمد.

نسخهٔ انگلیسی روز موعود فرا رسید (قد ظهر یوم المیعاد) در ۹۶ صفحه است و عنوانین قسمت‌های مختلف آن گویای محتوای آن اثر گرانقدر. شروع با این عنوان است: روز موعود فرا رسیده – روز داوری خدا – جواب مخاطبان حضرت

بهاءالله بندای ایشان چه بود؟ - مشخصات این درام پویا - دنیا خود را از او دور نگاه داشت ...

و عناوین آخر این هاست: عصر بزرگ آینده - دین و تحول اجتماعی - تابعیت بصورت وسیع تر و جامع تر (یعنی شهروندی جهانی)، جامعه مشترک المนาفع جهانی.

از همین عناوین میتوان ملاحظه کرد که تکیه بیشتر روی الواح ملوک و سلاطین و خطاب جمال ابھی به پاپ اعظم و برؤسای دینی است و پیش بینی سرنوشت آنها، و بالاخره آینده درخشنan عالم در حالت اتحاد عمومی نیز.

حضرت ولی امرالله در این توقيع مهیمن در زیر عنوان مخاطبان پیام الهی متذکر می شوند که:

"ناید فراموش کرد که سلاطین ارض و رؤسای ادبیان، مقدم بر جمیع طبقات دیگر، بطور مستقیم مخاطب بیانات حضرت باب و حضرت بهاءالله واقع شدند ... و شگفتی ندارد اگر کسی که سلطان سلاطین و قائم مقام نفس خداوند است وقتی متروک و موهون [مورد اهانت] و مظلوم واقع شود این پیشگوئی تحقیرآمیز را بفرماید که از دو طایفه عزت برداشته شد: امراء و علماء".

ولی خود حضرت ولی امرالله برای جلوگیری از هر سوء تعبیر می فرمایند: "هرچند که عتاب آن حضرت نسبت بسلطنه ای که باو زجر و آزار رساندند شدید بوده ... ولی در عین حال تعالیم آن حضرت به هیچ وجه شامل اصولی نیست که مدل بر طرد و یا حتی بطور ایما و اشاره مشعر بر اهانت نسبت بمقام سلطنت باشد."

ترجمه فارسی استنسیل شده این توقيع فاقد نام مترجم است. اجمالاً باید گفت که دو بخش مفصل توقيع عبارتند از (۱) شرح احوال ملوک و بخت برگشتگی و ذلت سلاطین و (۲) ویرانی مبادی دینی چه در دنیای اسلام و چه در دنیای مسیحی و عواقب آن.

توقيع روز موعود فرا رسید حاوی صفحاتی چند در آخر (صص ۱۱۶ - ۱۲۴)<sup>۳</sup> در باب تصویر نظم بدیع حضرت بهاءالله است مشابه آنچه در آخرین توقيع نظم جهانی حضرت بهاءالله آمده بود زیر این عناوین:

- هدف و مقصد خدا
- عصر بزرگی که در پیش است
- دین و تحول اجتماعی (عالم)
- شهروندی جهانی یا وفاداری بمقیاسی وسیع تر
- جامعهٔ متّحد عالمگیر

که فشردهٔ مطالب هر یک را چنین می‌توان عرضه کرد:  
 «هدف و مقصد خدا» حاوی نصوص متعددی از جمال ابهی است در مورد تیرگی وضع در زمان حال و زمان نزدیک و بعد تحول اوضاع در آینده در جهت برقراری نظمی نوین و صلح عمومی و تحقق وحدت جامعهٔ بشری.

«عصر بزرگی که در پیش است» همان بشارت بلوغ عالم انسانی بعد از دورهٔ صباوت و دوران متلاطم نوجوانی و جوانی است، عصری که در گذشته به نام آخرالزمان تسمیه شده بود، یعنی عصر استقرار یک جامعهٔ متّحد جهان‌شمول، پس از دورهٔ حاکمیت ملی، که همان عصر طلائی در سیر اجتماعی بشر است و همراه با این دورهٔ بلوغ روی خواهد داد.

انسان خواهد توانست سجاپا و توانائی‌های تازه‌ای را از خود بعرضه ظهور آورد و در آن عصر فرخنده به سطوح والاتری از تکامل اخلاقی دست یابد.

«دین و تحول اجتماعی» یاد آور می‌شود که در ظهور حضرت مسیح تأکید روی رستگاری فردی و اصلاح رفتار او بود و نیل فرد بمرتبه بالائی از حُسن خُلق، اما در انجیل اشاره‌ای بوحدت ملل و وحدت امم نیست. مخاطب حضرت مسیح

<sup>۳</sup>نسخه چاپ آمریکا در سال ۱۹۸۰.

افراد انسانی بودند در زمانی که هنوز بخشی از سرزمین‌های عالم مکشوف و معروف نبود، و حال آن که خطاب حضرت بهاءالله به کلّ بشریت است، یعنی هدف رجعت مسیح، احیاء و اعلاه و اصلاح سراسر نوع انسان خواهد بود، یعنی برقراری ملکوت الهی بر کرهٔ خاکی. "صلح عمومی در زمان حضرت مسیح مجری نشد، اما در این دور بدیع جهان جهان دیگر گردد و عالم انسانی در کمال زینت و آسایش جلوه نماید. نزاع و جدال و قتال بصلح و راستی و آشتی مبدل خواهد گشت." (مفاضات مبارکه، ص ۴۸)

و البته حضرت بهاءالله در زمانی ظهور فرمودند که امکان ارتباط و مخابره بین همهٔ مناطق جهان بوجود آمده بود و به تبع آن وفاداری فرد فقط به جامعه و حکومت محلی-ملی محدود نخواهد بود، بلکه گسترش به سراسر عالم خواهد یافت و شهروند جهانی پدیدار خواهد شد.

و بالاخره در پایان این بحث، وعده آن است که از درون آشتفتگی‌ها و ویرانی‌های کنونی، جامعهٔ مشترک‌المنافع جهانی آینده بظهور خواهد رسید، و بر اهل بهاء است که بتمام قوی به تقویت و تسريع نیروهایی که عالم را لزوماً با آن مقصد والا سوق می‌دهد یاری کنند.

#### ۴- توقیع «دور بهائی»

نظر به اهمیت استثنای توقیع دور بهائی (۱۹۳۸) در بیان معتقدات اصلیهٔ اهل بهاء و قضیهٔ میثاق خلاصه آن را بصورتی ساده در اینجا ارائه می‌کند:

- ۱- با همهٔ عظمت و جامعیت، امر مبارک داعیه آن را ندارد که "ظهور مشیت و ارادهٔ الهیه باو ختم گشته". (ص ۳۴)
- ۲- حضرت باب دارای دو مقام بودند، یکی مبشر جمال مبارک، (من يظهره الله) و دیگری بنیادگذار شریعت جدید.

۳- دوران کوتاه امر حضرت باب و محدودیت دائره اجرای احکام و فرائض آن حضرت نباید بهیچ وجه میزان سنجش حقانیت و عظمت امر آن حضرت قرار گیرد. (ص ۴۳)

۴- حضرت بهاءالله در حق حضرت باب می‌فرمایند: انبیای اولو العزم هر کدام موفق شدند به یک کتاب، ولی از قلم حضرت باب "اینقدر نازل شده که هنوز احدي احصاء ننموده". (ص ۴۵)

۵- حتی حضرت بهاءالله تصدیق می‌فرمایند که "قدرش اعظم از کل انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیاء است." (ص ۴۴)

۶- اما در باره حضرت عبدالبهاء، نسل حاضر نمی‌تواند به "هویت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهاءالله، بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی را دارد" پی برد. (ص ۵۳)

۷- حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق جمال ابهی و مبین کلمات آن حضرت هستند و هرچند مقام مظہر الہی را ندارند ولی کتاب اقدس و کتاب عهد و سورہ غصن "به حضرت عبدالبهاء قدرت و اختیاری عنایت می‌کند که نسل حاضر هرگز نمی‌تواند کما ینبغی و یلیق باهمیت و معنی آن پی برد". (ص ۵۷)

۸- لقبی که حضرت بهاءالله بعنوان سرالله بحضرت عبدالبهاء مرحمت فرمودند "حاکی از آن است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الہی در نفس مقدس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است." (ص ۵۸) ولی "به هیچ وجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد" و هرگز نباید تصور شود که آن حضرت "مقامی مطابق یا مماثل با مقام آب جلیلش که نفس مظہر ظہور است دارا می‌باشد". (ص ۶۲)

۹- "حضرت عبدالبهاء از جمله مظاہر الہی نیستند، بلکه مستقیماً از شارع و مؤسس امر بهائی اقتباس نور و الهام و فیض می‌فرمایند و بمثابة مرآت صافیه کامله، انوار عظمت و جلال حضرت بهاءالله را منعکس می‌کنند." (ص ۶۷)

۱۰- در فصل مربوط به نظم اداری، حضرت ولی امرالله از مقام و وظائف دو رکن اساسی این نظم، یعنی ولايت امرالله و بيتالعدل اعظم سخن می‌گويند. هم قضيه عهد و ميثاق و هم موضوع نظم اداری امرالله در اديان گذشته بي سابقه است و خود اين دو ضامن وحدت پيروان امر حضرت بهاءالله است.

۱۱- ولی امرالله مبين آيات الله است و بيت عدل واضح احکام غيرمنصوصه و هدف مشترك آن دو مؤسسه حفظ وحدت اهل بهاء و اصالت و جامعيت تعاليم جمال ابهي و تشريع قوانين غيرمنصوصه به مقتضاي زمان است. اختيارات و وظائف اين دو مؤسسه مكمل يكديگر است و در عين حال "هچ يك از اين دو نمي تواند به حدود و حقوق مقدسه ديگري تجاوز نماید و هرگز نيز تعدى نخواهد نمود." (ص ۸۲) یعنی نه بيتالعدل کار تفسير و تبیین را به عهده خواهد گرفت و نه بيتالعدل از وضع قوانین غيرمنصوصه بحکم ولی امر محروم خواهد شد. "ولی امر مبين منصوص است و جز به سمت عضويت بيتالعدل واضح قانون نتواند بود." (ص ۸۳)

۱۲- حضرت ولی امرالله تصريح می‌فرمایند که "هرچند ولی امر حائز لياقت و مصدر امور مهمه باشد هرگز نباید بمقام فريد مرکز ميثاق [يعني حضرت عبدالبهاء] ترفع داده شود. (ص ۸۴)

۱۳- نظم اداری امر را با هچ يك از نظمات متنوعه عالم نمي توان مقايسه کرد. از همه انظم ديگر ممتاز است و قابل اشتباه با نظمات دموکراتيک، اريستوكراتيک، يا ثئوكратيک نيست.

۱۴- "صخره‌اي که اين نظم اداري برآن استوار است مشيت ثابتة الهيه برای عالم انساني در عصر حاضر است" (ص ۹۵) و اين نظم اداري محور و الگوي نظم بدیع جهانی آينده خواهد بود، یعنی نظمی که شعارش وحدت عالم انساني و علماش صلح اعظم است و ناچار عدالت يکي از اركان عمداء آن خواهد بود.

### منابع و مأخذ مورد توصیه

چند تن از محققان غربی کتبی در معرفی و تشریح توقیعات مذکور(زبان انگلیسی) نوشته‌اند که ذیلاً آنها ارجاع می‌شود:

- 1) Study Outlines and Aids for the World Order Letter of Shoghi Effendi, 1940.
- 2) P. Khan – Study Guide to the “Promised Day Is Come”, 1967.
- 3) H. Holley – A Study Guide to the World Order of Bahá'u'lláh, 1974.
- 4) D. Allen – Study Guide to “The Advent of Divine Justice”, 1984.
- 5) M. Bergsmo – Studying the Writings of Shoghi Effendi, 1991.
- 6) J. McLean – A Celestial Burning: A Selective Study of the Writings of Shoghi Effendi.

## ظهور و بروز عنایات الهیه بواسطه تحمل بلایا

فاطمه زهرا هدایت

این مقاله تحقیقی است پیرامون این بیان حضرت بهاءالله در کلمات مبارکه مکنونه عربی، قوله العزیز: "کیابنَ الْاَنْسَانَ بِلَائِنِ عَنَایَتِی، ظَاهِرَةُ نَازِّ وَ نَعْمَةُ وَ باطِنَةُ نُورٍ وَ رَحْمَةٌ . . ."

مفهوم بلا در آثار مبارکه همراه و متزلف با مفاهیمی چون امتحان، افتتان، مصیبت، مشقت، سختی، بأساء، ضراء، بلیه، رزیه، محنت، تعجب، رنج، الم و . . . بکار رفته است. مفهوم عنایت نیز در آثار مبارکه معادل کلمات و مفاهیمی بکار رفته است که اهم آن عبارتست از: موہبہ، رحمت، مرحمت، شفقت، عزت، فضل، لطف، عون، جود، کرم، تائید، توفیق، . . .

آثار نافذۀ عنایات الهیه بواسطه تحمل بلایا در سیل الهی، چه در این عالم و چه در عالم بعد با توجه به آثار الهیه و پیام‌های معهد اعلی امری است انکارناپذیر، چنان که قلم اعلی خطاب به یاران الهی می‌فرمایند: "... شاید آن چه وارد شده بر شما سبب و علت ظهورات عنایات غیبیه الهیه شود. . ."<sup>۱</sup>

و نیز می‌فرمایند: "قسم به نیر افق معانی، که از این مظلومیت آثار قدرت و عزت در ابداع ظاهر خواهد شد. . . نَفْسِی که لَحَبَ اللَّهَ از نفسمی برآید، در عالم اثر عظیم دارد؛ تا چه رسد بلایا و رزایایی که در سیل الله بر نفسی وارد شود."<sup>۲</sup>

حضرت عبدالبهاء درخصوص اثرات مظلومیت می‌فرمایند: "... مظلومیت کبری، غالیت است و محوت و فنا، عزت ابدیه . . ."<sup>۳</sup>

بیت‌العدل اعظم نیز در پیام مورخ شهرالکمال ۱۵۰ بدیع در این خصوص مرفوم داشته‌اند:

"لهذا بندگان آستان بیزان در کشور مقدس ایران کماکان فدایی جانانند و در میدان استقامت و وفا شهسوارانی پرتوان. زیرا یکصد و پنجاه سال تجربه نموده‌اند که مظلومیت در سبیل عشق، فاتحیت است، غالیت است و مرضی درگاه احادیث است، علی الخصوص در این ایام؛ زیرا که هر تجاوز و تطاولی را که به دل و جان تحمل نمایند، آن‌آثار مثبتة نافذه‌اش در عالم وجود ظاهر شود و فوراً نتایج عظیمه‌اش در ترقی و تقدم امر عزیز الهی ملاحظه گردد..."

لهذا در این مقاله قصد آن است که ثمرات و بلایای وارده در این دور مبارک و به عبارت دیگر مصاديق بیان مبارکه<sup>۴</sup> بلائی عنایتی... " در این ظهور اعظم در حد فهم و ادراک بشری ما مورد بررسی قرار گیرد.

#### الف- ثمرات و نتایج بلایا برای امر بهائی

حضرت بهاءالله در لوح مبارک سلطان، بلا را به متزله بارانی برای مزرعه سرسبز امرالهی و فتیله‌ای برای مصباح آئین ربانی بیان می‌فرمایند، قوله تعالی: "...قد جعلَ

*الله أَلْبَلَهُ غَادِيَةً لِهَنْدِ الدَّسْكَرَةِ الْخَضْرَاءِ وَ ذَبَالَةً لِمَصْبَاحِهِ النَّدِيِّ بِهَا شَرَقَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ.*"<sup>۴</sup>

حال با تأمل و غور در بیان مبارکه فوق، به ذکر برخی از مهمترین فتوحات و توفیقات حاصله از بروز بلایا و مصائب می‌پردازیم:

#### ۱- اشتهرار و ارتفاع امرالله

اگر تاریخ امر بهائی به دقّت مورد مطالعه قرار گیرد، ملاحظه می‌گردد از سوی شریعت الهی پیوسته مورد هجوم امواج خروشان بلایا از جانب معاندین و مغرضین امرالهی بوده است و از سوی دیگر به موازات هر ضربه‌ای که بر پیکر امرالهی وارد گردیده، به عنایات و تائیدات الهیه، توفیقات و انتصارات بسیاری نیز شامل حال گردیده است. برای مثال با طلوع امر الهی در شیراز، مخالفین این امر نازنین در صدد اضمحلال و نابودی آن برآمدند. در این راستا حضرت اعلی را پس از ایذاء و اذیت بسیار به قلاع ماکو و چهريق نفی نمودند تا به گمان باطل خود، شعله

آئین الهی در آن خطه دور افتاده خاموش گردد. غافل از آن که نتایج محبوسیت سه ساله در این دو قلعه، نزول آیات و آثار الهی از جمله کتاب مستطاب بیان همراه با تشریع احکام، اعلان قائمیت آن حضرت در مجلس ولیعهد و مهمتر از همه بشارت به قرب ظهور منیظه‌رالله بود.<sup>۵</sup>

نمونه دیگر، مسجونیت و نفی جمال اقدس ابهی می‌باشد. مخالفین امراللهی موعود کل اعصار را در سجن سیاه چال طهران مسجون و محبوس نمودند، اما نتیجه‌اش ظهور سنه تسع و اظهار امر خفی آن حضرت گردید.<sup>۶</sup> معاندین، آن ذات مقدس را به اتفاق عائله و جمعی از همراهان به عراق عرب تبعید نمودند به این امید که ندای امراللهی را در خارج از ایران خاموش نمایند اما غافل از آن که خروج آن حضرت از اقلیم ایران، منتج به اظهار امر علنی ایشان در باع رضوان و استهار و اعتلای امراللهی در خارج از کشور گردید. قلم اعلی در لوحی از الواح مبارکه راجع به اثرات این مهاجرت چنین می‌فرمایند:

"... جمیع این بلایا به منزله دهن است برای اشتعال این مصباح.  
کذلک بیدل الله ما یشاء و انه على کل شيء قادر. چنان چه از  
هجرت این مهاجران به این سمت، استهار و علو این امر، جمیع امکنه  
ارض را احاطه نموده؛ چنانچه اهل این اطراف مطلع شده‌اند و این  
نصرت را سلطان احدیه به ید خود اعلام فرمود؛ من دون آن که احدی  
مطلع شود و یا شاعر باشد...".<sup>۷</sup>

این بحران‌ها و پیروزی‌ها در تمام طول تاریخ امر اتفاق افتاده است، چنانکه حضرت عبدالبهاء در لوحی از الواح مبارکه، در بیان ثمرات بلایای واردہ بر شهدای یزد می‌فرمایند: "... و اما از جهت امرالله، این واقعه عظمی سبب اعلام کلمة الله گردد و نشر نفحات الله. نسمة الله به هبوب آید و نیز موهبة الله طلوع کند.  
امر صد مرتبه عظیمتر شود و رایت الهیه بلندتر گردد...".<sup>۸</sup>

## ۲- ارتقای امرالله و توسعه نظم اداری بهائی

یکی از فتوحاتی که در نتیجه تحمل مصائب و مشقات نصیب جامعه امر مبارک گشته ارتقای امرالله در جهت طی مراحل هفتگانه امر بهائی یعنی مراحل

مجھولیت، مظلومیت و مقهوریت، انفصال، استقلال، رسمیت، تأسیس سلطنت الهیه، تشکیل محکمۀ کبرای بین‌المللی همراه با اعلان صلح عمومی می‌باشد.<sup>۹</sup> به عنوان نمونه در ایران در طی سنت‌های اخیره که یاران مهد امرالله مورد تضییقات و محرومیت‌های شدیدی قرار گرفتند از جمله نتایج استقامت و جانفشانی آن عزیزان این بود که توجه انتظار عمومی و خصوصاً مراجع بین‌المللی به امر جلب گردد، آین مقدس الهی در مجتمع جهانی مطرح شود و در نتیجه امر الهی از مجھولیت خارج گردد. بیت‌العدل اعظم در پیام مورخ رضوان ۱۹۸۴ میلادی پس از ذکر بلایای واردۀ بر پیروان امر مبارک در مهد امرالله این‌گونه می‌فرمایند:

”ثبت و رسوخ بی‌مانند و استقامت دلیرانه آن یاران راستان در بند،  
منشاء و سرچشمۀ خروج امر رب البریه از مجھولیت شده است و هم  
چنین مصائب و متابع آن خادمین باوفا، منتج به پیشرفت و اعتلای  
بی‌سابقه در نشر نفحات الله و انتشار کلمة الله در سراسر جهانی که  
شدیداً و نومیدانه نیاز به قوّه قاهره شفابخش آن دارد، شده است...“

اشتهر امرالله، مطرح شدن آن در مجتمع بین‌المللی، اقبال نفوس به امرالله و در نتیجه از دیاد نفوس مؤمن در ممالک و نقاط مختلفه، موجب توسعی دایرة تشکیلات اداری و در نتیجه اتساع نطاق امرالله نیز می‌گردد. معهد اعلیٰ در پیام مورخ شهر الشرف ۱۴۱ بدیع مطابق با ژانویه ۱۹۸۵ میلادی ارتباط فتوحات و نتایج نقشه هفت ساله و تضییقات واردۀ بر یاران مهد امرالله را چنین توصیف می‌فرمایند: ”نقشه هفت ساله در رضوان ۱۳۶ مقارن با انقلابات حالت ایران اعلان گردید و چون مساعی یاران در سیل تحقق اهدافش به عین استقامت و فدائکاری عزیزان ایران مؤید گشت، نتایجی عظیم به بار آورد...“

از جمله این نتایج عظیمه بنا به فرموده معهد اعلیٰ در همان پیام منبع، عبارتند از: استقرار بیت‌العدل اعظم الهی در مقر دائمی اش در کوه کرمل، از دیاد اعضاء هیئت دارالتبلیغ بین‌المللی، اتساع وظایف این هیئت و استقرار آن در جوار بیت حضرت عبدالبهاء، تعمیر و مفروش کردن بیت عبدالله پاشا ( محل سکونت حضرت عبدالبهاء، مکان اختفای رمس اطهر حضرت اعلیٰ، محل تولد حضرت ولی محبوب امرالله، محل نزول کتاب مستطاب مفاوضات و برخی از الواح و آثار

مبارکه حضرت عبدالبهاء)، وسعت دوائر جامعه بین‌المللی بهائی در سازمان ملل متحده، افتتاح مشرق الاذکار ساموا در قلب اقیانوس کبیر، بالغ گردیدن تعداد محافل ملی از ۱۲۵ به ۱۴۸، تأسیس ۷۰۰۰ محفل روحانی محلی و بالغ گردیدن آنها به بیش از ۳۰،۰۰۰ محفل، خرید ۹ قطعه زمین مشرق الاذکار، ترجمه و طبع آثار الهیه با ۹۱ زبان جدید، تأسیس ۳۹۲ مدرسه در قارّات مختلف، ایجاد ۴۲۰ برنامه بهداشتی و کشاورزی و تربیتی در جهان، تأسیس چهار فرستنده رادیوئی مستقل بهائی و تنظیم یکصد لایحه و بیانیه در پشتیبانی و حمایت از آیین مقدس الهی در مجامع و پارلمان‌های عالم.

بیت‌العدل اعظم در پیام مورخ شهرالبهاء ۱۴۳ بدیع برابر با مارس ۱۹۸۶ میلادی نیز به برخی از نتایج و انتصارات نقشه هفت ساله اشاره می‌فرمایند، از جمله ارتفاع نام مقدس دیانت بهائی در سازمان ملل متحده و پارلمان‌های عالیه جهان از جمله پارلمان مشترک اروپا، انتشار بیانیه صلح جهانی خطاب به اهل عالم توسط بیت‌العدل اعظم، حمایت بسیاری از وسائل ارتباط جمعی مهم جهان از امر الهی و درنتیجه اشتهرار و اعلان امرالله در سراسر جهان، تأسیس دفتر اطلاعات بهائی در ارض اقدس و شعبه‌ای از آن در سازمان ملل متحده در نیویورک جهت مخابرات رسمی جامعه امر با مجامع غیر بهائی درباره امر الهی، افزایش تعداد محافل روحانیه و تعداد مراکز امریه، توسعه برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی، مشارکت احبابی الهی در مجامع و مؤسسات بین‌المللی، ازدیاد اعضای مجلّه بهائی در سازمان ملل متحده از عضو ناظر به عضو مشاور در سازمان‌های غیر دولتی ملل متحده و نهایتاً برداشته شدن نقاب مجھولیت از چهره امر الهی.

معهد اعلى فتوحات حاصله را از نتایج مستقیم جانبازی یاران حق در مهد امرالله دانسته و در خصوص تجربة اهل بهاء در طول تاریخ امر بهائی در مشهود گشتن سر "بلائی عنایتی" چنین می‌فرمایند:

"... پیروان مظلوم امر اعظم ... قریب به یکصد و پنجاه سال است طوفان‌ها دیده و محنت‌ها کشیده و تجربه فرموده‌اند که هر وقت سیلی بنیان‌افکن هجوم نمود و درختان کهن را ریشه‌کن ساخت و بر خاک نیستی بینداخت، هرگز نهال نوخاسته امرالله را آسیبی

نرسانید، بلکه آن را قوت و قدرت بخشدید، چه بسا ملاحظه نموده‌اند که دشمنان ظالم بی‌انصاف هر وقت برای انهدام بنیان امرالله آتشی افروختند، نور و حرارت‌ش نصیب یاران شد و خاکستر مذلت‌ش بر فرق آتش افروزان نشست. چه بسا آه سوزانشان ابر عنایت را به حرکت آورد و اشک خونینشان سبب ریزش یاران رحمت شد و خون پاکشان بحر نصرت و مكرمت را به جوش آورد.

این است که می‌بینیم بارها در جانبازی اهل بهاء، سرّ "بلائی عنایتی" مکشفو گشته و به عرصه شهود آمده است. چنانکه در طی نقشه هفت ساله که مقارن با انقلاب ایران و ظهور و بروز مظلومیت یاران آن سامان بود، امدادات مخصوصه جنود ملکوت چنان احاطه نمود و فتوحاتی را نصیب جامعه بهائی فرمود که از بسیاری از جهات در تاریخ امرالله نظیر و مشیلی نداشته است.

حصول چنین ترقیات و مجاهدات عظیمه از جمله خارج شدن امر از مجھولیت و نیز رشد و تکامل مؤسسات و تشکیلات اداری کلّ موجب گردید که معهد اعلی در پیام مورخ دوم زانویه ۱۹۸۶ میلادی خاتمه عهد سوم و آغاز عهد چهارم از عصر تکوین را اعلام فرمایند.

البته نمونه رشد و تکامل مؤسسات و مشروعات امر مبارک را می‌توان در تنظیم و ترتیب اهداف ملی نقشه‌های بعدی از جمله نقشه شش ساله یافت که برای اوّلین بار تعیین اهداف آن بر عهده محافل روحانیه ملیه با مشورت مشاورین قاره‌ای گذاشته شد، که این مطلب دال بر رشد و بلوغ تشکیلات اداری و درنتیجه بدایت مرحله تازه‌ای در نظم اداری بهائی می‌باشد.<sup>۱</sup>

### ۳- اقبال نفوس به امر الهی

اشتہار و اعتلاء امر الهی و شناسایی جهانی آن، سبب تبلیغ آئین بهائی در سراسر عالم گردیده و موجبات جذب نفوس کثیری از پیروان مذاهب و شرایع مختلف و از هر نژاد، رنگ و فرهنگ را فراهم می‌آورد و این از نتایج بلایا و صدمات واردہ بر

طلعات مقدسه و یاران الهی می باشد. این بیان حضرت عبدالبهاء را ملاحظه نمائید، می فرمایند:

"... قدری تفکر فرمائید که چگونه سطوت امرالله آفاق را حیران نمود و شمس حقیقت از افق بلا اشراق فرمود. با وجود این همه سفك دماء مطهر و بلایای متابعه و تعرضات متراadge در ازمنه سالفه، شمع رحمانی روشنتر شد و پرتو شمس حقیقت شدیدتر گردید، آهنگ نهنگ الهی را خروش بیشتر شد و دریای عطا ربانی را موج و جوش عظیم تر گشت و عنقریب ملاحظه خواهید نمود که فوج فوج مانند موج به ساحل نجات توجه نمایند."<sup>۱۱</sup>

حضرت ولی امرالله نیز تحقق این وعد الهی را چنین بشارت می فرمایند:

"الحمد لله كه الیوم بشائر اعلای امرالله در بروز و ظهور است و علائم ترویج کلمة الله در هر نقطه و دیاری واضح و مشهود. در دین الهی در قطعات خمسه عالم علی الخصوص در آکناف و صفحات بعيده، قطعه استرالیا و شرق اقصی، نفوس زکیه ای دسته داخل می گردند و عنقریب فوج فوج در جنوب و شمال و شرق و غرب عالم به این نور مبین اقبال نمایند. مصدق بشارات قلم اعلی در شرف ظهور و وقوع است و نتایج بلایات و صدمات و مشقات متواتیه حضرت اعلی و جمال اقدس ابھی و مولای عزیز حضرت عبدالبهاء متدرجأ به اکملها و احسنهها واضح و مکشوف می گردد ..."<sup>۱۲</sup>

بیت العدل اعظم نیز در پیام های خود کراراً به بشارات و وعد طلعت مقدسه در خصوص دخول افواج مقبلین اشاره می نمایند. ازان جمله در پیام موزخ شهر الغزه ۱۳۵ بذیع با اشاره به اثرات امتحانات و بلایا در تسريع تحقق بشارت "یدخلون فی دین الله آفواجا"<sup>۱۳</sup> می فرمایند:

"بلی آتش امتحان در بنیان مخصوص امریزدان البته درنگیرد و خللی وارد نسازد، ولیکن چه بسا در دل نفوسي که به آتش افروزی و یا به تماشا آمده اند، عطش طلب ایجاد نماید و این جاست که باید احبابی

عزیز الهی آب حیات را که از سرچشمه نجات جاری گشته، بر تشنگان  
بادیه طلب بنو شانند و سیراب نمایند و به آسایش جاودانی رسانند.<sup>۱۴</sup>

### ۴- تسهیل تحقق اهداف متعالی امر بهائی، از جمله صلح اعظم و وحدت عالی انسانی

مظالم و تضییقات واردہ بر اهل بهاء و نتایج حاصله از آن، کل راه را برای وصول  
به اهداف و مقاصد متعالی امر بهائی هموار می سازد. بدین ترتیب که با اعتلاء و  
انتشار امرالله، نفوس عدیده‌ای از هر نژاد، قوم و رنگ به امر بهائی اقبال نموده و  
می نمایند، که این امر خود حاکی از اتحاد و اتفاق عالم بشری در ظل دیانت  
مقدس بهائی است؛ چنان که حضرت ولی محبوب امرالله نیز خطاب به یاران الهی در  
در موطن جمال ابھی می فرمایند که مشیت الهیه بر این تعلق گرفته که یاران الهی در  
آن سرزمین، در سبیل حق جانفشنایی کنند و مال و جان خویش را ایثار نمایند تا  
"شجره امید" آبیاری گردد و به مرور ایام، قبائل و طوائف مختلفه و متنوعه عالم، در  
ظل امر الهی متّحد و متفق شوند.<sup>۱۵</sup>

علاوه بر آن، تضییقات و محرومیت‌های واردہ بر یاران الهی و متعاقب آن جلب  
انظار مراجع بین‌المللی و درنتیجه اشتهر و اعلام امرالله موجب گردید که  
بیت‌العدل اعظم بیانیه صلح یا پیام وعده صلح جهانی را خطاب به عالم انسانی  
صادر و برای عموم رؤسای امم و سران دول ارسال نمایند. معهد اعلی در آن بیانیه  
اشاره می فرمایند که یاران موطن جمال مبارک با وجود فشارها و مظالم واردہ، با  
اعمال و رفتار راسخ خویش، نشان می دهند که حال تحقق صلح مطلوب بر اثر نفوذ  
کلمة الله و به تأیید حق قطعی است.

جزیانات مذکور از یک سو و تحولات سریعی که در جهان کنونی در اثر اوضاع  
نابسامان و آشفته جامعه امروز ایجاد گردیده از سوی دیگر، عالم بشری را به سوی  
تحقیق وعد الهیه و از جمله صلح اعظم سوق می دهد که در قسمت نتایج بلایا  
وارده بر عالم بشری، بیشتر بدان پرداخته می شود.

حضرت ولی امرالله در بیان اثرات جانبازی‌های اهل بهاء می فرمایند:  
"اهرق دماء شهیدان ایران است که در این قرن نورانی و عصر گوهر  
افshan اعز ابهائی روی زمین را بهشت برین نماید و سراپرده وحدت

عالمنسانی را کما نَزَلَ فی الالواح در قطب آفاق مرتفع سازد و  
وحدث اصلیه را جلوه دهد و صلح اعظم را تأسیس فرماید و عالم  
ادنی را مرات جنت ابهی گرداند و تُبَدِّلَ الأرضَ غَيْرَ الأرضَ را بر  
عالمیان ثابت و محقق نماید.<sup>۱۵</sup>

## ۵- تطهیر امرالله و حفظ و تحکیم وحدت آن

یکی از نتایج بسیار مهم بلایای واردہ در سبیل حق برای جامعه امر، تطهیر و تنزیه جامعه بهائی از نفوس نالائق و ناقض می‌باشد. اراده الهی چنین اقتضاء می‌نماید که امواج بحر اعظم الهی متلاطم شود و کف‌های روی آن را به کناری نهد تا بحر اعظم از وجود چنین اجسام مرده پاک و مطهر گردد. این جاست که حکمت نزول بلایا و امتحانات الهی تا حدودی بر ما معلوم و مشهود می‌گردد. این بیان حضرت عبدالبهاء را ملاحظه نمائید، می‌فرمایند:

"... امتحانات هر امری به قدر عظمت آن امر است. چون تا به حال چنین میثاقی صریح به قلم اعلی وقوع نیافته، لهذا امتحانات نیز عظیم است. این امتحانات نفوس ضعیفه را متزلزل نماید ولی در نفوس قویه، امتحان چه تأثیر دارد. این شباهات نقض مانند کف دریاست و دریا بی‌کف نمی‌شود. بحر میثاق یک موج زند تا اجسام میته را به کنار اندازد، زیرا دریا جسم مرده قبول ننماید. اینست که بحر میثاق موج زد، موج زد تا اجسام میته را بیرون انداخت؛ یعنی نفوسی را که از روح الهی بی‌بهره‌اند و تابع نفس و هوی؛ هوای ریاست در سردارند. باری این کف‌های دریا بقائی ندارد، عنقریب محظوظ نابود گردد، ولی دریای میثاق، الی الا بد پرموج است و در جوش و خروش ...".<sup>۱۶</sup>

در تاریخ امر بهائی علاوه بر ناقصین امر الهی اشخاصی ضعیف و سست‌ایمان صرفاً به جهت حفظ جان، جاه و مقام، مال و منال و بطور کلی ترقیات ظاهر فریب از دامن حب و عشق جمال ابهی دست کشیدند و در مواردی دیگران را نیز به این عمل ترغیب نمودند. به همین جهت است که هر زمان که اراده ریانیه اقتضاء نماید

امتحانات الهی به وزیدن در می‌آید تا جامعه امر از وجود چنین نفوسی پاک و مطهر گردد و اساس آن حفظ و صیانت شود. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند: "... امتحانات و افتنانات علت تطهیر امرالله شده و مورث تحکیم و تقویت اساس شریعت الله گردیده و بنیة جامعه امر را برای مقابله با موانع و مشکلات آتیه محکم‌تر و استوار‌تر ساخته است".<sup>۱۷</sup>

## ۶- اثبات حقانیت امرالله

اشتهار آئین بهائی، مطرح شدن آن در مجتمع بین‌المللی، ایجاد ارتباط با جوامع و سازمان‌های عمومی و بین‌المللی و مشارکت و همکاری با آنها در زمینه‌های مختلف و بطورکلی اعتلای امر الهی علی‌غم تعرّض و تشدد اعداء، کل موجب اثبات حقانیت امرالله می‌گردد.

بیت‌العدل اعظم در پیام مورخ شهرالبهاء ۱۴۳ بدیع اشاره می‌فرمایند که اهل بهاء با شور و نشاط خویش چه در اقدامات و مجهودات خاص خود یعنی توسعه دایرة اقدامات و فعالیت‌های اداری بهائی و چه در مشارکتشان در مجتمع و مؤسسات عمومی نظیر کنفرانس‌های بین‌المللی و همکاری با آنها، روابط حسن‌ای را با حکومت‌های متبعه ایجاد نموده‌اند که هر صاحبدلی را بر آن داشته تا به حقانیت آئین مقدس الهی اقرار و اعتراف نماید.<sup>۱۸</sup>

در پایان این بررسی - برای جامعه امر - به این بیانات مبارکه از جمال اقدس ابهی اشاره می‌گردد که کل مؤید مطالبی است که مذکور گردید. می‌فرمایند: "... اگر جمیع عالم از حق اعراض نمایند، خسروی بر امر وارد نه، بلکه اعراض خلق، سبب و علت ارتفاع امر حق جلاله است...".<sup>۱۹</sup>

"يَظْلِمُهُمْ رَفَعْنَا الْأَمْرَ وَأَنْشَرَ ذَكْرَ أَسْمَ رَبِّكَ فِي الْبَلَادِ يَمْنَعُهُمْ ظَهَرَ الْاقْبَالُ وَيَظْلِمُهُمْ طَلَعَ نَيْرَ الْعَدْلِ تَفَكَّرُوا لِتَعْرِفُوا يَا أَوْلَى الْأَلْبَابِ".<sup>۲۰</sup>  
"بَا لَبَلَاءٍ عَلَا أَمْرُهُ وَسَنَا ذِكْرُهُ".<sup>۲۱</sup>

## ب-ثمرات و نتایج بلایا برای اهل بهاء

اهل بهاء بلا را به جان و دل می‌پذیرند، چرا که می‌دانند جمیع بلایا به مقتضای حکمت الهیه نازل می‌شود، چنان که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"... مصائب و رزایا هرچند مصائب و بلایاست، لکن اگر تفکر و تدبر رود، ملاحظه می‌گردد که جمیع مبتنی بر حکمت الهیه و مبتنی بر اسرار خفیه است. زیرا حکیم قدیر، تقدیر عیث و امر عسیر بی سبب و تأثیر نمی‌فرماید، پس لابد جهتی دارد و حکمتی در امر است...".<sup>۲۳</sup>

بنابراین یاران الهی بلایا و مشقّات را به جهت حبّ الهی تحمل می‌کنند و ناظر به نتایج و یا پاداش آن نیستند. از سویی دیگر منظور از نتایج، نتایج معنوی و روحانی است و پاداش این رزمات و بلایا بفرمودهٔ حضرت عبدالبهاء، در ملکوت تقدیس جمال اقدس ابهی حرف به حرف مذکور:

"ای یاران روحانی من، رزمات و مشقّتان در خدمت امرالله و تحمل مصیبت و بلا و معاونت ضعفاً معلوم و واضح، مكافات این اعمال مقبوله از جمال ابهی است. در ملکوت تقدیس حرف به حرف مذکور و در لوح محفوظش کلمه به کلمه مسطور. پاداش این عبودیت و جانفشانی را عنقریب در ملکوت رحمانی مشاهده خواهید نمود".<sup>۲۴</sup>

مع ذلك باید دید که با تحمل بلایا چه قابلیت‌ها و قوایی در نفوس الهی شکوفا می‌شود. حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده... حقّ از برای ظهور کنوز مودوعه در نفوس آمده...".<sup>۲۵</sup>

هم‌چنین حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "... چون شدائند امتحان به میان آید، نفوس منقطع گردند و منجب به حق و متوجه الی الله و مخلّق به اوصاف رحمانی و مستمد از فیوضات آسمانی شوند".<sup>۲۶</sup>

از این رو در ادامه، میزان اثرات مشقّات و بلایات در ظهور و بروز کنوز مودوعه در نفوس و تخلّق آنان به خصائیل و کمالات روحانی با توجه به آثار مبارکه و پیام‌های معهد اعلیٰ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

## ۱- تفصیل و تمیز مؤمن از معرض و صادق از کاذب

یک معنی از معانی لغوی بلا، همان طور که اشاره گردید مفهوم امتحان و آزمایش است. آنچه که در این قسمت شایان توجه می‌باشد، این مفهوم از مفاهیم بلایاست. حضرت بهاءالله در خصوص امتحانات الهی می‌فرمایند:

"... لم يزل هبوبات ارباح افتتان و امتحان از مشرق عدل رحمن در مرور بوده و خواهد بود تا تفصیل دهد معرض را از مقبل ..."<sup>۲۶</sup>

حضرت عبدالبهاء نیز درخصوص خاصیت و ویژگی امتحان الهی و درواقع حکمت نزول آن، چنین بیان می‌فرمایند:

"... چون به دیده بصیرت ملاحظه نمایی ذرات کائنات در موقع امتحانست تا چه رسد به انسان، علی الخصوص اهل ایمان؛ تفاوت در این است که از امتحانات وارد، نور مبین در جبین مخلصین برافروزد و ضعفاً چون در دام بلا گرفتار گردند ناله و حنین بلند کنند و هر روز اسیر صد هزار شباهت گردند..."<sup>۲۷</sup>

مرکز میثاق در الواح مبارکه خویش، درخصوص نفوosi که امتحانات الهی بر آنها وارد می‌شود، تمثیل‌های جالب توجهی بیان می‌نمایند. از آن جمله می‌فرمایند که شخص شجاع را در میدان کارزار از حرب و امتحان باکی نیست، اما شخص ترسو و جبان بترسد و به آن حرب تن در ندهد؛ و یا تلمیذ زیرک و باهوش را در روز امتحان نهایت مسیرت و شادمانی است، اما تلمیذ تنبل و نادان را همان امتحان بلای عظمی است؛ و نیز ذهب خالص در آتش امتحان برافروخته گردد و جلوه نماید، اما همان آتش برای زر ناخالص و مغشوش سبب روسياهی گردد.<sup>۲۸</sup>

این چنین است که در طول تاریخ ادیان الهی، آتش امتحان شعله می‌زند تا در زمان حضرت مسیح، پطرس از یهودای اسخريوطی ممتاز گردد و در زمان حضرت محمد، حمزه از ابوجهل تفصیل یابد. در این دور مبارک، حضرت بهاءالله از میرزا یحیی' ازل و حضرت عبدالبهاء از میرزا محمدعلی ممتاز گردند و نفوس مقدسی چون جناب قدوس، جناب ملا حسین، جناب بدیع، جناب ابوالفضائل، و... از نفوosi چون سید محمد اصفهانی، جمال بروجردی، میرزا بدیع الله، میرزا شعاع الله، ابراهیم خیرالله و... تفصیل یابند و نفوس ضعیفة دیگر نیز به جهت

دلبستگی و علاقه به جاه و مقام، مال و منال و بطورکلی حفظ تعلقات مادی، در عرصه امتحان الهی روسیاه بیرون بیایند.

بدون شک این لوح حضرت عبدالبهاء را بارها با گوش جان شنیده‌ایم و با چشم دل زیارت کرده‌ایم. حضرت مولی‌الوری در قسمتی از این لوح مبارک، پس از اشاره به بلایای واردہ بر هیاکل قدسیه و نفوس مقدسه چنین می‌فرمایند:

"... این از مقتضای حضرت عشق است و باید چنین باشد والا هر خاری دم از عالم گل زند و هر جزئی آهنگ کل از حنجر برآرد. هر خسیسی خود را شخص نفیس شمرد و هر اسیر طبیعتی خود را مظهر حقیقت داند. لهذا امتحان به میان آید و افتتان رخ بگشاید و صادق از کاذب ممتاز گردد."<sup>۲۹</sup>

## ۲- تربیت نفوس و ترقی و تعالی روحانی آنها

یکی از حکمت‌های نزول بلایا و امتحانات، تربیت نفوس بشری می‌باشد.<sup>۳۰</sup> همانگونه که مقصد از ظهور مظاهر الهی تربیت نفوس مبارکه بوده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"از امتحانات هیچ وقت محزون مگردید، زیرا امتحان و افتتان، حصاد اشرار و سبب ظهور کمالات ابرار است، لهذا باید بسیار ممنون و خشنود بود، چه که مقصد از ظهور نور میین، تربیت نفوس مبارکه است و این جز به امتحانات الهیه ممکن نه. اگر امتحانات الهیه نبود، ابدآ نفوس تربیت نمی‌شدند، بلکه جمیع مستغرق بحر هوی و هوس می‌مانندند...".<sup>۳۱</sup>

حضرت ولی امرالله نیز می‌فرمایند:

"نایابد فراموش کنیم که از خصوصیات این دنیا، رحمت و مشقت و مصائب است و تنها با غلبه بر آنهاست که ما می‌توانیم رشد و نمود اخلاقی و روحانی یابیم. به فرموده حضرت عبدالبهاء، غم و اندوه مانند شیار بر زمین است. هرچه شیار عمیق‌تر باشد، حاصل بیشتر است".<sup>۳۲</sup>

همچنین مولای محبوب در مقامی دیگر بلایا و محرومیت‌ها را به صريح بیان حق، مواهب خفیه‌ای می‌دانند که به وسیله آن قوای روحانی انسان تجهیز و تقویت گشته خالص‌تر و کامل‌تر می‌گردد.<sup>۳۳</sup> و در بیانی دیگر نیز آنها را به منزله عواملی برای تصفیه روح و تحکیم قوای روحانی و وسیله‌ای برای ترقی و تعالی اهل بهاء در خدمت امر عنوان می‌فرمایند.<sup>۳۴</sup>

### ۳- فائز شدن به مقام صبر و اصطبار

مقام صبر و اصطبار در ادوار الهی و بالاخص در این دور مبارک بسیار عظیم و شرایط وصول به آن مقام نیز بسیار مشکل است. حضرت بهاءالله در لوح احتراق به این بیان مهیمن ناطق، قوله العزیز: "لَوْلَا الْبَلِيْةُ، كَيْفَ أَشَرَّقَتْ شَمْسَ أَصْطَبَارِكَ .."

جمال مبارک در لوح سورۃ الصبر، به این مقام عظیم، لفظ جنت اطلاق فرموده‌اند و دخول آن را برای کسانی مقدار فرموده‌اند که در سبیل حق تحمل بلایا و رزايا نموده‌اند، نفوسى که با شدت یافتن سختی و بلا بر آنها، بر شدت و حب و شوق آنها به مولا یشان نیز افزوده گردیده است.

آن پاداش دهنده نیکی‌ها، در آیه‌ای دیگر از این لوح منبع، جزا و پاداش این مقام را بر خلاف حسنات دیگر، نامحدود و لا تحسی مقدار فرموده‌اند، اما همچنان که جزای این مقام نامحدود و وصول به آن هم صعب و دشوار است، حفظ و حراست آن نیز بس مهم و مشکل می‌باشد. قلم اعلی در همان لوح مهیمن می‌فرمایند آن چه که قدر و اجر صبر و اصطبار را از بین می‌برد و باطل می‌نماید، شکوه و شکایت است.<sup>۳۵</sup>

### ۴- اثبات صدق ادعای حب‌الهی و وصول به منتهی مقامات حب

حق برای هر چیزی نشانه‌ای تعیین فرمودند و نشانه حب خود را صبر در بلا و قضایش مقرر فرموده‌اند. حضرت بهاءالله در کلمات مبارکه مکنونه عربی می‌فرمایند: "لِكُلٌ شَيْءٌ عَلَامَةٌ وَ عَلَامَةُ الْحُبِّ الصَّبَرُ فِي قَضَائِي وَ الْأِصْطَبَارُ فِي

بلائی". و نیز در فرازی دیگر از این کلمات مبارکه می‌فرمایند: "الْمُحِبُ الصَّادِقُ يَرْجُو الْبَلَاءَ كَرْجَاءُ الْعَاصِي إِلَى الْمَغْفِرَةِ وَالْمَذْنِبُ إِلَى الرَّحْمَةِ".

بنابراین کسی که در حمل شدائید و بلایا صبور باشد حب خود را نسبت به حق نشان داده است و هر چقدر بر شدت این بلایا افزوده شود، بر میزان عشق و محبت وی به حق نیز افزوده می‌گردد. این بیان مبارک حضرت بهاءالله را ملاحظه فرمائید، قوله العزیز: "... كُلُّمَا زَادَ الْبَلَاءُ زَادَ أهْلُ الْبَهَاءِ فِي حَبِّهِمْ. قَدْ شَهَدَ بِصِدْقِهِمْ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ بِقَوْلِهِ ( فَتَمَّنُوا الْمَوْتَ إِنْ كَنْتُمْ صَادِقِينَ )<sup>۳۶</sup>..."

لذا بلایای واردہ در سبیل الهی هم موجب شدت افزایش حب الهی می‌گردد و نفوس را به مقام عظیم حب حق نائل می‌گرداند، چنان که قلم اعلی در لوح شکرشکن می‌فرمایند: "به دعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه‌های شجر انس، آشیان سازیم و به منتهی مقامات حب منتهی گردیم". و هم موجب اثبات صدق ادعای عاشقان جمال ابهی می‌گردد.

براستی اگر بلا نبود چه وسیله دیگری می‌توانست مقام عظیم مشتاقان و عاشقان جمال حق را به این صراحة ثابت و ظاهر نماید، در مقامی که جمال قدم خود در بحبوحه بلایا و رزایا چنین مناجات می‌فرمودند: "سُبْحَانَكَ يَا الْهَى لَوْلَا الْبَلَاءُ فِي سُبْلِكَ مِنْ أَيْنَ يَظْهَرُ مَقَامُ عَاشِقِكَ وَلَوْلَا الرَّزَايَا فِي حَسِيْكَ يَا إِيَّاهُ شَيْءٌ يَثْبَتُ شَأْنَ مُشْتَقِيكَ...".<sup>۳۷</sup>

## ۵- کسب رضای الهی

قلم اعلی در کلمات مبارکه مکنونه شرط سلوک در سبیل رضای حق و به عبارت دیگر کسب رضای الهی را تحمل شدائید و بلایا در سبیل الهی می‌فرمایند: "إِنْ لَا يَصْبِكَ الْبَلَاءُ فِي سُبْلِكَ كَيْفَ تَسْلُكُ سُبْلَ الرَّاضِيْنَ فِي رَضَائِي...".<sup>۳۸</sup>

رضای بودن به رضای حق و قضای الهی، مقامی بسیار مشکل و در عین حال عظیم است. حضرت عبدالبهاء در بیان صعوبت وصول به این مقام و نیز در توصیف عظمت این فضیلت الهی چنین می‌فرمایند:

"ای طالب رضای حق، مقام رضا بسیار مشکل است و اعظم آرزوی اهل بهاء. سالک در این مقام به کلی از خود بی خبر است و آنچه واقع دردش را درمان و زخمش را مرهم سریع الالتیام است. در این مقام جفا را وفا یابند و بلا را اعظم آلاء شمرند؛ مصیبت را موهبت دانند و کربت را مسرت شمارند؛ فرح و سرورش دائمی گردد و فیض حبورش ابدی؛ بر سریر سلطنت و استقلال جلوس یابند و به اعظم آمال مأنوس شوند. ذلک مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يُوتَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ"<sup>۳۹</sup>

نظر به اهمیت و عظمت این مقام است که بیت العدل اعظم الهی، در پیام مورخ آپریل ۱۹۸۸ میلادی، یاران مهد امرالله را با توجه به محرومیت و مظلومیتی که در سبیل رضای حق متحمل شده‌اند، چنین بشارت می‌دهند: "یاران عزیز ایران... این محرومیت و مظلومیت را در سبیل محبت‌الله قبول فرموده و به اکلیل رضای حق فائز گشته‌اند...".

#### ۶- فائز شدن به مقام عبودیت حق

حضرت عبدالبهاء، مثل اعلای دیانت بهائی، که خودشان نمونه واقعی عبودیت بودند و بدان افتخار می‌نمودند و آن را اکلیل جلیل و تاج وهاج خویش می‌دانستند.<sup>۴۰</sup> شرط عبودیت حق را چنین زیبا بیان می‌فرمایند: "بر خوان رنگین و شهد و انگیین و باده خُلَّار<sup>۴۱</sup> و جام سرشار هر کس بنده پروردگان است. عبودیت حق در زیر اغلال و زنجیر و تیر و شمشیر ثابت و محقق می‌شود".<sup>۴۲</sup> مرکز میثاق در اهمیت و عظمت این مقام می‌فرمایند:

"ای حبیب من... وقت نطق و بیانست و هنگام قیام به عبودیت حضرت بیدان. عبودیت آن ذات احادیث، امانت عظیمه است که ثقل اعظمست و آسمان و زمین و جبال از حملش عاجز. پس حاضر شو که این بارگران در کمال روح و ریحان چون این عبد حمل نمایی و مورد طعن و سب و شتم و تکفیر و تفسیق و شباهات امم گردی تا قطره‌ای از بحر بلایای جمال قدم روحی لعباده الفدا نصیب بری".<sup>۴۳</sup>

آن وجود مبارک در لوحی دیگر، منسوب بودن به آستان رحمانی و قائم بودن به عبودیت و بندگی درگاه حق را چنین می‌ستایند، قوله الاحلى:

"ای بندۀ دیرین جمال قدم، خوشاب حال تو که به این آستان منسوبی

و به این درگاه از بندگان محسوب. قسم به اسم اعظم که عنقریب این

نسبت آرزوی شهرباران عالم گردد و سرمایه افتخار ملوک امم، و تو به

چه سهولت به این موهبت فائز گشتی و از این جام عنایت سرمست

شدی..."<sup>۴۴</sup>

حال مسلم است مقامی که حمل آن، برای یکی از طلعت مقدسه این دور مبارک سبب افتخار و مهارات می‌باشد، از برای بندگان حق حائز چه موهبت و عنایتی است.

## ۷- فائز شدن به مقام فدا

مقام فدا در این دور مبارک مقامی بسیار عظیم است؛ چه که هیاکل مقدسه این

دور اعظم نیز آن را طلب نموده‌اند. حضرت اعلی در مقامی خطاب به حضرت

بهاءالله چنین می‌فرمایند: "يا بقيه الله قد فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ وَ رَضِيْتُ السَّبَبَ فِي سَبِيلِكَ وَ ما تَمَنَّيْتُ إِلاَّ القَتْلَ فِي مَحَيَّتِكَ وَ كَفَى بِاللهِ الْعَلِيِّ مُعْتَصِمًا قَدِيمًا".<sup>۴۵</sup>

نهایت هم در سیل حق، وجود مقدس خویش را هدف هزاران تیر بلا قرار دادند.

حضرت عبدالبهاء نیز در بسیاری از مناجات‌ها‌یشان، طلب فدا و فنا در سیل حق و

احبای الهی می‌نمایند. از آن جمله در مناجات لقا می‌فرمایند: "... آی ربَّ

آسقنيِ كأسَ الفناءِ وَ أَلْبِسْنِي ثوبَ الفناءِ وَ أَغْرِقْنِي فِي بحرِ الفناءِ وَ أَجْعَلْنِي غَبَارًا

فِي مَمَرِ الأَحِبَاءِ وَ أَجْعَلْنِي فِدَاءً لِلأَرْضِ الَّتِي وَطَّنَتْهَا أَقْدَامُ الْأَصْفَيَاءِ فِي سَبِيلِكَ يَا

ربَّ العَزَّةِ وَ الْعُلَى".<sup>۴۶</sup>

حضرت عبدالبهاء هم‌چنین در یکی از الواح مبارکه درخصوص مفهوم فدا

می‌فرمایند: "... تا از نار موقدۀ ربانیه، شؤون هالکۀ کونیه نسوزد، انوار ملکوت

ابهی، مشکاه قلب و زجاجه روح را می‌پرورد ... جسم را فدا نمودن آسان،

ولکن شؤون منبعه از حیز وجود، که از لوازم ذاتی امکان است، فدا نمودن

مشکل".<sup>۴۷</sup>

بنابراین مفهوم فدا صرفاً مستلزم از دست دادن جسم انسان نیست، بلکه مستلزم فنا نمودن جمیع شئون متعلقه از قبیل جسم، روح، نفس، اراده و غیره می‌باشد، و نیز اگر نفسی در سیل حق کشته نشود اما سایر شئون شخصی خویش را اعم از روح، قلب، نفس، راحت، عزت، ثروت و... فدای امرکند، چنین شخصی نیز لیاقت وصول به مقام فدا را دارد. ملاحظه نمائید این بیان حضرت شوقی ربیانی را در شرح عالی‌ترین مفهوم گذشت و فدایکاری، می‌فرمایند:

"گذشت و فدایکاری در عالی‌ترین مفهوم خود آنست که اراده و هستی خویش را در اختیار پروردگارمان قراردهیم تا هرچه اراده اوست مجری دارد. در این مقام او نفس حقیقی ما را تطهیر می‌کند و جلا می‌دهد تا به حقیقتی درخششنه و متعالی مبدل گردد."

در طول تاریخ این دور مقدس، علاوه بر هیاکل قدسیه این آئین مبارک، چه بسیار از نفوس مقدسه که اراده و هستی خویش را فدای حق نمودند. بیت‌العدل اعظم در پیام مورخ شهرالشرف ۱۴۱ بدیع پس از اشاره به بلایا و محرومیت‌های احباب ایران، می‌فرمایند که در استقامت آن عزیزان در قبال شدائی و بلایات، سر فدا مشهود و مکشوف گشته است.

#### ۸- فائز شدن به مقام شهادت

با توجه به این بیان مبارک حضرت بهاءالله، لفظ شهید صرفاً به نفوسي که در سیل حق جان خویش را از دست داده‌اند، اطلاق نمی‌گردد. می‌فرمایند: "هر نفسی از معانده بگذرد و بما عندالله ناظر باشد، یعنی ملعوب ظنون و اوهام خود واقع نشود و به اراده حضرت یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يَرِيدُ متمسک، او از شهدا محسوب ولو یَمْشِي وَيَأْكُلُ".<sup>۴۹</sup>

بنابراین با توجه به بیان مبارک، نفوسي که مطابق مشیت و اراده الهی عمل نمایند، از امیال و خواهش‌های نفسانی خویش چشم پوشند و از هر آن‌چه غیر اوست منقطع گرددند، مصدق این مقام عظیم قرار می‌گیرند، اما چون این موضوع در قسمت قبل ذکر شده است در اینجا بیشتر به معنی متداول لفظ شهادت یعنی جان باختن در سیل حق می‌پردازیم.

حضرت بهاءالله مقام شهادت را منتهی عنایت برای نفس شهید می‌دانند و درباره تأثیرات این مقام فخیم چنین می‌فرمایند:

"هر نفسی الیوم به کتاب الهی عمل نمود و قلبش از شباهات و ضعفینه و بغضنه و ما لا یلیق لِلإنسان ظاهر و مقدس شد، او از اهل ملاء اعلیٰ محسوب و اگر به مقام بلند شهادت فائز شود، این منتهی عنایت است درباره او، ولکن جمیع این امور متعلق به اراده حق جل جلاله است و مذتهاست که از قلم مقصود در حفظ عباد ظاهر و مستور. لذا شهادت دست نمی‌دهد آلا بندرت، آن هم لاجل حیات عالم و ظهورات صنایع و علوم و فنون. وجود این مقام مثل وجود عنقاست در اقطار عالم. به قول مذکور و به فعل مفقود."<sup>۵۰</sup>

قلم اعلیٰ در مقامی دیگر چنین می‌فرمایند:

"سبحانه سبحانه از او می‌طلبیم عباد خود را مؤیید فرماید بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات مقدس و استقامت بر آن، عبراتی که از خشیة الله نازل شود و قطرات دمی که در سبیلش بر خاک ریزد. این دو امر لازل لَدَی العرش مقبول بوده و هست . . ."<sup>۵۱</sup>

هم چنین ملاحظه نمایید عظمت این مقام را در نزد حق دراین فراز مبارکه مکنونه عربی، که جمال قدم رنگین شدن موی انسان با خونش را بزرگتر از آفرینش دو جهان و نور دو گیتی تعیین می‌فرمایند: "يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ وَ جَمَالِي تَخَضُّبُ شَعْرِكَ مِنْ دَمِكَ لَكَانَ أَكْبَرَ عِنْدِي عَنْ خَلْقِ الْكَوَافِرِ وَ ضِيَاءِ الثَّلَاثَيْنِ، فَاجْهَدْ فِيهِ يَا عَبْدِ".<sup>۵۲</sup>

لسان عظمت در فرازی دیگر از کلمات مبارکه مکنونه، خون ریخته شده در سبیل حق را شیرین ترین شیء در نزد خویش می‌دانند، قوله تعالیٰ: "أَكْتُبْ كُلَّ ما أَقْبَنَاكَ مِنْ مِدَادِ النُّورِ عَلَى لَوْحِ الرُّوحِ وَ إِنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَى ذَلِكَ فَاجْعَلِ الْمِدَادَ مِنْ جَوَهِرِ الْفَوَادِ وَ إِنْ لَنْ تَسْتَطِعَ فَاقْتُبْ مِنْ الْمِدَادِ الْأَحْمَرِ الَّذِي سَفِكَ فِي سَبِيلِهِ أَهْلَنِي عِنْدِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ لِيُثِبِّتَ نُورَهُ إِلَى آلَّا بَدِ".<sup>۵۳</sup>

## ۹-اثبات وفای به عهد الهی

عظمت و اهمیت اصل وفا را از بیان مبارک حضرت بهاءالله درمی‌یابیم که می‌فرمایند در عالم وجود نهر و چشمه‌ای موجود است به نام وفا که هر کس از این چشمه نوشد، به استقامت کبریٰ فائز گردد.<sup>۵۴</sup>

و اما در بیان شرط وفاداری، حضرت عبدالبهاء لازمهٔ بجا آوردن آن شرط را، تحمل مشقت کبریٰ بیان می‌فرمایند.<sup>۵۵</sup> در مقامی دیگر جام بلا را نصیب اهل وفا می‌دانند.<sup>۵۶</sup> و در لوحی دیگر شرط وفاداری را چنین مصرح بیان می‌فرمایند:

"ای بیاران الهی! بعد از عروج جمال رحمانی [حضرت بهاءالله] آیا سزاوار است دمی بیاسایم و یا محفلی بیارایم یا نفس راحتی بکشیم یا شهد مسرتی بچشمیم یا سر به بالین آسایش بنهیم و یا آرایش و آلایش جهان آفرینش بجوئیم؟ (لا وَاللَّهُ) این نه شرط وفا است و نه لایق و سزاوار... اهل ملکوت ابھی منتظر و مترصد آنند که هر یک از ما به وفا قیام نمائیم و در محبت اسم اعظم تحمل هر بلا و جفا نماییم...".<sup>۵۷</sup>

معهد اعلیٰ نیز در پیام‌هایشان به کرات به اهمیت اصل وفاداری و شرایط قائم بودن به آن اشاره می‌فرمایند. از جمله در پیام مورخ سوم نوامبر ۱۹۸۶ میلادی به نفوی که در مهد امرالله در مقابل شدائید و بلایات ایستادگی نمودند و محرومیت‌ها و مشکلات عدیده را متحمل گردیدند، لقب "سالکان سیل وفا" عنایت می‌فرمایند.

## ۱۰-فائز شدن به مقام استقامت کبریٰ

حضرت بهاءالله در بیان مفهوم استقامت چنین می‌فرمایند: "الیوم معنی استقامت آن که به حق جل جلاله، خود را از کل عالم غنی و مستغنى مشاهده نمایند. این است معنای غنای حقیقی و ثروت معنوی، که من عندالله ظاهر شده، طوبی لِلفائزینَ وَ وَيْلٌ لِلْغَافِلِينَ".<sup>۵۸</sup>

جمال مبارک در لوحی دیگر در بیان عظمت نفوی که استقامت نموده‌اند، آن نفوس را از اهل جنت محسوب می‌فرمایند:

"انشاءالله باید کل در صراط امراللهی به شانی مستقیم باشند که از اعراض و اعتراض کل من علی الارض نلغزند و در احیان هبوب اریاح امتحان، عاشقان جمال رحمن از اهل خسaran ممتاز می‌شوند و نفوسی که در این ایام مستقیمند از اهل جنت عندالله مشهود و مذکورند."<sup>۵۹</sup>

لسان حق در بیانی دیگر می‌فرمایند که به زودی در مقابل نفوسی که در سیل حق استقامت نموده‌اند، ابوابی را می‌گشاییم که وقتی داخل آن شوند، خودشان را سلاطین وجود مشاهده کنند.<sup>۶۰</sup>

حضرت عبدالبهاء نیز اثر و نتیجه استقامت را ظهور عنایت حق بیان می‌فرمایند: "... علاج عمومی که هر مزاج را بهاج و هر شعله محمود را وهاج نماید، آن پادزهر عنایت است که مورث استقامت است...".<sup>۶۱</sup>

و اما درخصوص عامل‌بودن اهل بهاء به این فضیلت عظیم، مرکز میثاق می‌فرمایند: "هرچند در این ایام پر امتحان، ثبات و استقامت مشکل بود، ولکن احبابی الهی و اماء رحمن الحمد لله مانند صخره عظمی ثابت و مستقیم ماندند، بلکه بر استقرار افروندند".<sup>۶۲</sup>

بیت‌العدل اعظم نیز در پیام‌هایشان بارها به استقامت و ثبوت اهل بهاء خصوصاً استقامت یاران الهی در مهد امرالله اشاره می‌فرمایند. از آنجمله در پیام مورخ شهر الشرف ۱۴۱ بدیع درباره شهداء فی سیل الله و نفوسی که در نهایت انقطاع و شجاعت، با طوفان محن و آلام مقابله نموده‌اند، می‌فرمایند که آن خاصان درگاه حق به "استقامت کبری" فائز گشته‌اند.

معهد اعلى در پیام مورخ بیست و چهارم دسامبر ۱۹۸۶ میلادی درخصوص استقامت یاران موطن ابھی در سنین اخیره، آن را اعظم خدمت محسوب می‌نمایند. می‌فرمایند: "... اليوم خدمتی اعظم از استقامت یاران ایران نیست که در آن کشور مقدس چون شیران بیشه عرفان ایستاده و از هجوم سهام قضا، خوف و هراس به خود راه نداده‌اند و چون سمندر آتش وفا، شعله‌های جفا را محمود ساختند".

### ۱۱- کسب سرور و اطمینان قلبی

اصولاً انسان با از دست دادن متعلقات خویش چون ثروت و مکنت، جاه و مقام، خانواده و بستگان و یا با مواجه شدن با محرومیت‌ها و ناملایمات زندگی دچار اضطراب و نگرانی می‌شود. حضرت بهاءالله علاج این اضطراب و پریشانی را برای اهل بهاء چنین بیان می‌فرمایند:

"هر نفسی فی الحقیقہ بر تغییر و تبدیل و فنای عالم آگاه شود، او را هیچ شیئی از اشیاء پژمرده ننماید و از روح و ریحان باز ندارد. فرخش بالله است و عیشش لیله. همدمش آنا لیله و مصاحبیش آنا الیه راجعون. بعد از آن که قلبی به انوار معرفت منور شد و از ذکر و ثنا و محبت و موّدت حق جل جلاله پُرگشت دیگر محل باقی نه تا احزان عالم و کدورات نازله در آن وارد شود و یا داخل گردد...<sup>۶۳</sup>"

از این رو نفسی که به حضرت بهاءالله ایمان می‌آورد نه تنها نباید از امتحانات الهیه و مشکلات و مصائب وارد، محزون شود بلکه باید بر فرح و سرورش افزوده گردد. آنچنان که حضرت عبدالبهاء به این مهم اشاره می‌فرمایند: "ای یاران! از بلایای عبدالبهاء محزون مگردید، محمود مشوید، بلکه باید این بلا سبب مسرت کبری باشد، زیرا در سیل جمال ابهاست. چه الطاف اعظم از آن که انسان مورد هزار تیر جفا در سیل بهاء گردد...<sup>۶۴</sup>"

سرور و حبور در بلایا را باید از حاجی سلیمان خان، یکی از مؤمنین اولیه امر، آموخت که در هنگام شهادتش از میرغضب خواست که بدن مقدسش را در نه محل شکافته و در هر یک شمعی افروخته قرار دهد و به این نحو وی را به شهادت برساند. آن عاشق شیدایی در حالی که به شعله‌های افروخته بدنش می‌نگریست، به شور و شعف آمده و با شادی و پایکوبی این بیت را زمزمه می‌نمود:

یکدست جام باده و یکدست زلف یار رقصی چنین میانه میدانم آرزوست<sup>۶۵</sup>

## ۱۲-حصول قربت الهیه

وصول مؤمنان و عاشقان حق به مقامات قرب نامتناهی، به صریح بیان حضرت بهاءالله، نتیجه مصائب و مظالم واردۀ بر احبابی الهی از سوی ظالمین و معرضین از امر مبارک می‌باشد، قوله الأعلى: "ستایش پاک پروردگاری را جلت قدرتۀ که ظلم ظالمین و تعدی معتدین را علت وصول عاشقان به مقامات قرب معشوق و ورود مخلسان به جنان وصل مقصود مقرر فرموده . . ."<sup>۶۶</sup>

قلم اعلی در یکی از الواح مبارکه به نفوسي که در سبیل حق تحمل بليات و مشقات نموده‌اند، چنین القاب شامخه‌ای عنایت می‌فرمایند: "حمد مقدس از عرفان اهل امکان، مقصود عالمیان را لائق و سزاست که بلا را مخصوص اولیا قرار فرمود طوبی از برای مقربین یعنی نفوسي که به سُلّم بلا به ذروهه علیا ارتقا جسته‌اند. ایشانند اولیای حق جل جلاله . . ."<sup>۶۷</sup>

حضرت ولی امرالله نیز کیفیت تأثیر مصائب و بليات را در وصول به قرب حق چنین بیان می‌فرمایند: "ابتلاءات و امتحانات و افتتانات بعضی اوقات مواهب الهیه هستند که در خفا به ما ارزانی گردیده و به ما می‌آموزنند که بیشتر به خداوند ایمان و اعتماد داشته و به این وسیله به او تقرّب جوییم."<sup>۶۸</sup>

## ۱۳-جلب تأییدات و عنایات الهیه

همانگونه که در بررسی نتایج بلایای واردۀ بر امر مبارک، شرح آن گذشت، در طول تاریخ امراللهی، بلایا و مصائب واردۀ در سبیل حق، جاذب و جالب تأییدات الهیه گردیده و توفیقات و انتصاراتی را نصیب جامعه امر نمود. این مطلب از نظر فردی نیز مصدق پیدا می‌کند. بدآن معنی که مصائب و محرومیت‌ها در سبیل الهی سبب حصول تأییدات و عنایات ربانیه برای شخص متحمل بلایا نیز می‌گردد. حضرت عبدالبهاء درخصوص رابطه بین بلایای سبیل الهی و تأییدات ملکوتی چنین می‌فرمایند: "ای منجدۀ ملکوت الله . . . پی به حقیقت بلایابردهای که بلایای سبیل الهی انسان را سبب تأییداتست بلکه قوتیست ملکوتی و موهبتی است لا هو تی . . . آنگاه حضرت عبدالبهاء تشریح می‌فرمایند که امتحان الهی از برای نفوس مؤمنه و راسخه، اعظم مواهب الهی است؛ زیراکه موجب مسرّت

آنان و ثبوت و رسوخ ایمانشان می‌گردد و از برای نفوس ضعیفه اعظم بلایاست؛ چه که موجب تزلزل ایمان و درنتیجه خجلت و رسوایی آنان می‌گردد و این است از ثمرات آن تأییدات الهیه.<sup>۶۹</sup>

آن وجود مقدس در لوحی دیگر در بیان رابطه شدّت بلایا و شدائی و ظهور تأییدات الهیه نیز چنین می‌فرمایند: "هرچه رحمت و مشقت بیشتر باشد، باید شکر و حمد نمود که سبب ظهور تأیید و عنایت ملکوت ابهی است".<sup>۷۰</sup>

حضرت ولی امرالله نیز در یکی از تواقعی مبارکه می‌فرمایند که برای استقرار و اعتلای امر در جهان، فداکاری فردی لازم است. البته باید اطمینان داشته باشیم هر عمل صحیحی که انجام می‌دهیم خداوند نیز در انجام رساندن آن ما را یاری می‌نماید و به این وسیله، برکات الهی احاطه می‌نماید و این جاست که پی می‌بریم "بلا فی الحقيقة عین عطاست".<sup>۷۱</sup>

**۱۴- فائز شدن به مقام و منزلت عظیم مودوعه در آثار الهی**  
براساس آنچه که در آثار الهیه بیان گردیده است، نفوosi که در سیل حق تحمل مصائب و بلایا نمایند و جانفشانی و استقامت کنند، در درگاه الهی صاحب مقام و منزلتی والا و عظیم می‌باشد.

ملاحظه نمایید عظمت مقام شهدای امر و نیز نفوosi را که در سیل حق متتحمل محن و آلام شدید گردیده‌اند. در این مناجات قلم اعلی، محبوب جانان، آنان را چنین شفیع و مجیر ما در این عالم ادنی قرار می‌دهند. قوله العزیز:

"سؤال می‌کنم ترا به دمائی که در راه تو در ایران ریخته شد و به نفوosi که سطوت ظالمین و ظلم مشرکین، ایشان را از توجه به تو منع ننمود و از تقریب بازنداشت این که کنیز خود را از نعاق ناعقین و شباهات مریبین حفظ فرمایی و در ظل قباب اسم کریمت مأوى دهی".<sup>۷۲</sup>

لسان عظمت در بیانی دیگر نفوosi را که در سیل الهی تحمل بلایا نموده‌اند، به القاب فخریه اولیا و مقریین حق مخاطب و ملقب می‌فرمایند - چنان که از پیش گذشت - و در بیانی دیگر بلایا را مخصوص اصفیای حق مقرر می‌فرمایند.<sup>۷۳</sup>

حضرت عبدالبهاء نیز جام بلا را مخصوص ملائے اعلیٰ دانسته، آنگاه نفوس لایق این مقام را چنین توصیف می‌فرمایند:

"... این جام سرشار بلا در سبیل بهاء مخصوص ملائے اعلیٰ است.

هر حلقی سزاوار آن شراب نه و هر گیاهی لایق فیض آن سحاب نیست. در عشق جمال آن گل، بلبل معانی را جانفشنانی لایق، نه جعل ظلمانی. دلبر آفاق را عاشق صادق آشته و مستاق، نه هر کاذب بداخلائق. شمع نورانی را پروانه رحمانی سرگشته و سرگردان، نه خطاش کورنادان...".<sup>۷۴</sup>

مرکز میاثق در بیانی دیگر، ستم دیدگان سبیل جمال محبوب را به القاب شامخه ذیل ملقب می‌فرمایند: "نفوسی که در سبیل الهی در صدمه و مصیبت افتادند و جام بلا نوشیدند، آن اشخاص در ساحت مقدس از جواهر وجود معدودند و مظاهر الطاف نامحدود خواهند گشت".<sup>۷۵</sup>

حضرت ولی محبوب امرالله نیز در آثار خویش، قدر و متزلت یاران الهی را ستوده و آنان را به القابی مهیمن مخاطب می‌فرمایند. از آن جمله در یکی از توقعات مبارکه، مولای محبوب با اشاره به موهبتی که نصیب "خاصان حق" در کشور مقدس ایران شده، که با ایثار جان و مال خویش موجبات ائتلاف و اتحاد اقوام و ملل متنوعه جهان و درنتیجه اعتلای امرالله را فراهم آورند، در وصف جایگاه رفیع آن دلدادگان جمال حق چنین می‌فرمایند:

"... خوشاب حال شما ای برگزیدگان حضرت کبیرا! چه که نخبه احرارید و سرور اخیار. در بوتة امتحان کراراً و مراراً چون ذهب ابریز رخ برافروختید و از لواقع افتتان خموش و افسرده نگشти. شمائید سروران حقيقة جند ملکوت الله، شمائید منادیان حقيقة امر جمال ابھی. ملح ارضید و چون شریان در جسم امکان تباض، عرق حیاتید و مایه نجات و سعادت جهان و جهانیان".<sup>۷۶</sup>

بیت العدل اعظم الهی نیز در پیام‌هایشان مکرراً ذکر مقام و متزلت یاران الهی بالاخص یاران مهد امرالله می‌نمایند. معهد اعلیٰ در پیام موزخ دوم رضوان ۱۴۳ بدیع، مقام یاران ایران را چنین تجلیل می‌فرمایند: "یاران عزیز ایران شمع انجمان

روحانیانند و به نور وفا واستقامت، درخششته و تابان. البته آن مقریان درگاه کبریا در مقامات مقدسه علیا به کرات و مرات یاد شده و می‌شوند." و در پیام مورخ سوم نوامبر ۱۹۸۶ میلادی نیز چنین می‌فرمایند: "... شکنی نبوده و نیست که سالکان سیل وفا در ایران که به محبت جمال ابهی فائز و به استقامت در مقابل شدائید و بلایا موفق و مفتخرند، سرحلقه عاشقان جمال رحمن محسوبند و قدر و متزلتشان در پیشگاه حق و در نزد خلق معلوم و واضح."

آن مرجع مصون از خطاب در پیام مورخ ۱۳۶۳/۶/۲۰ احبابی ایران را چنین مخاطب می‌فرمایند:

"دستان معنوی ایران! تمام عالم امر به وجود شماها افتخار می‌کنند. حقیقتاً یاران ایران، مبدأ حرارت و مرکز حرکت هستند و قدر این مقام و خدمات را بدانند... معهد اعلیٰ چقدر تقدیس می‌کند افرادی را که در میدان خدمت در ایران باشند. آنها بی که در ایران در میدان خدمت هستند، قدر این ایام را بدانند، علی الخصوص جوانان عزیز. یاران باید بدانند کلیه این واقعی جز اراده الله چیز دیگری نیست. زیرا اگر چنین چیزی نبود، امر الله از مجھولیت خارج نمی شد. احبابی ایران در مسیر نقشه الهی قرار گرفته‌اند... مطمئن باشید که هزاران هزار در عالم هستند که به حال شما غبطه می‌خورند، خوشابه حال شما که فرع شجره مبارکه هستید."

بنابراین چون احبابی الهی متسب به آستان الهی هستند و به منزله فروع و اوراق سدره مبارکه الهیه می‌باشد، آنچه بر اصل وارد می‌شود بر فرع آن نیز وارد می‌گردد. چنانکه حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"... بلایابی که بر احبابی الهی وارد و صدمات و اذیات و مصیباتی که بر عاشقان جمال رحمانی نازل می‌شود، حکمتش این است که چون این نفوس مقدسه به منزله فروع و اوراق سدره مبارکه الهیه هستند، لهذا آنچه بر اصل شجره مبارکه الهیه وارد، البته بر فروع و اوراق آن نیز نازل می‌شود..."<sup>۷۷</sup>

با توجه به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء و آنچه که معهد اعلیٰ فرمودند در واقع احبابی الهی با تحمل بلایا و صدمات وارد، ادعای انساب به آستان الهی و فرع شجرة مبارکه بودن را به منصة ظهر و بروز رسانده‌اند.

در پایان بررسی نتایج بلایا برای اهل بهاء به این نکته می‌رسیم که یقیناً می‌توان بسیاری از کمالات و فضائل انسانی و روحانی را به عنوان نتایج و ثمرات بلایا ذکر کرد که اشاره به همه آنها در اینجا موجب تطویل کلام می‌گردد. اما نکته‌ای که در اینجا شایان ذکر است این است که کیفیتی که بلا در فرد بوجود می‌آورد و اثرات و ثمراتی که بدنبال دارد هر یک به قدر لیاقت و قابلیت نفوس می‌باشد. این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء را ملاحظه نمائید، می‌فرمایند:

"چون اعظم بلایا و محن و آلام و اشد متابع سجن و سلاسل و اغلال را حق بنفسه، در سبیل جمالش حمل فرمود و به کمال سرور و حبور و تمام روح و ریحان ایام مبارک را در سجن و زندان بگذراند، شما نیز ای احبابی الهی هر یک به قدر لیاقت و استعداد خویش از این موهبت عظمی بهره باید ببرید و از این رحمت کبریٰ نصیبی باید بگیرید...".<sup>۷۸</sup>

### ج- ثمرات و نتایج بلایای واردہ بر عالم بشری

نوع بشر به سبب غفلت از حق و اصول و تعالیم الهی و نیز به جهت ارتکاب معاصی و آلدگی‌های دنیوی، به بلای مبرم و خانمان‌سوزی چهار شده است. همانطورکه حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "... غفلت عباد و اعمال باطله ایشان بصور بلایای مختلفه ظاهرشده و ارض را احاطه کرده ...".<sup>۷۹</sup> این نوع بلا در حقیقت قضای الهی است که علاوه بر تنبیه و تأديب عالم بشری، جنبه تهذیب و تطهیر را نیز به همراه دارد. چنانکه حضرت ولی امرالله اشاره می‌فرمایند:

"خداؤند در مقابل اعمال خلاف ابناء خود تنها به مجازات اکتفا نمی‌کند. خداوند قصاص می‌کند چه که عادل است و تنبیه می‌کند چه که محبت دارد و همین که آنها را تنبیه نمود نظر به رحمت کبرای خود آنها را به خود وانمی‌گذارد و با نفس عمل تنبیه، آنان را برای

انجام مأموریتی که آنها را برای آن بوجود آورده، آماده می‌سازد. این است که بوسیله حضرت بهاءالله به آنها چنین اطمینان داده است“<sup>۸۰</sup> بلائی عنایتی ظاهره ناز و نقمه و باطن نوّر و رحمة... این نار صرفاً برای مجازات و خرابی نیست، بلکه قوه تهدییه خلاقه‌ایست که منظورش نجات تمام ارض بوسیله وحدت است. خداوند خفیاً و متدرجاً و مُصرّاً نقشه خود را بانجام می‌رساند...”

بنابراین، این نوع مصائب و بلایا نیز می‌تواند مسیر را برای وصول بشریت به عالی‌ترین هدف و مقصد الهی که نجات اهل ارض و برقراری صلح و وحدت در میان نوع بشر می‌باشد، هموار سازد که ذیلاً به اهم موارد آن اشاره می‌گردد:

### ۱- برقراری عدالت و نظم در عالم

أهل ارض و در رأس آن حکومت‌های ظالمه، علما، ناقضین و معرضین از امر الهی به علت ارتکاب سیئات و معاصی و غفلت از تعالیم الهی به مجازات مودعه در بیانات قلم اعلیٰ گرفتار و به عقوبی شدید معذب گردیده‌اند، قوله العزیز: "ای مردم، ما از برای شما میقاتی معین نمودیم که اگر در ساعت معین از توجه به خدا غفلت کنید، خداوند شما را از جمیع جهات به عذابی الیم معذب خواهد ساخت.<sup>۸۱</sup> بدرستی که او شدید العقاب است."

و اما در مورد این که مجازات نفوس بشری چه نتایج و ثمراتی بدنیال دارد، حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "... یا حزب الله مریبی عالم عدل است، چه که دارای دو رکن است، مجازات و مكافات، و این دو رکن دو چشمۀ‌اند از برای حیات اهل عالم...".<sup>۸۲</sup>

در مقامی دیگر لسان حق به این بیان مبارک ناطق، قوله الکریم: "خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و پایبرجا: مجازات و مكافات".<sup>۸۳</sup> بدین ترتیب مجازات سبب ایجاد نظم و عدالت در عالم بشری می‌گردد، عدلی که به فرموده حضرت بهاءالله جُندی قوی‌تر از آن در عالم نبوده و نیست<sup>۸۴</sup> و به فرموده حضرت شوقی ربیانی، تنها بر روی آن است که بنیاد صلح اعظم مستقر می‌گردد.<sup>۸۵</sup>

### ۲-تبه و تذکر بشرى

مفاسد و مشکلات روز افزون موجود در جهان خود موجب تبه عالمیان می‌گردد، چه که به آنها ثابت می‌نماید طریقی که تا بحال طی کرده‌اند و یا وسایلی که به آن متولّ گردیده‌اند اشتباه بوده است. در آن زمان است که نفوس بتدریج از خواب غفلت بیدار گشته به ضرورت وجود شریعت الهی به مقتضای هر زمان و خصوصاً به اهمیّت دستورات و تعالیم حضرت بهاءالله، که تنها داروی معالج این دنیا مريض است، پی می‌برند؛ چنان که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"روز به روز هرج و مرج در دنیا در ازدیاد است، عاقبت به درجه‌ای رسد که بنیة انسانی را تحمل نماند. آن وقت انتباه رخ دهد و نفوس آگاه گردد که دین، حصن حسین است و آیین، نور مبین و احکام و نصایح و تعالیم الهی محیی روی زمین.<sup>۸۶</sup>"

### ۳- تکامل عالم انسانی و وصول آن به مرحله بلوغ اجتماعی

انقلابات، اغتشاشات و مصیبات موجود در جهان به صریح آثار الهی، میّن تکامل تدریجی عالم انسانی و وصول آن به مرحله رشد و بلوغ اجتماعی است و همانطور که نشانه بلوغ در یک فرد نوجوان، نافرمانی، سرکشی، ناسازگاری و بی‌اعتنایی به نظم و ترتیب حاکمه می‌باشد، در عالم بشری نیز این نشانه، غفلت و بی‌توجهی جهانیان به تعالیم حق، نافرمانی کردن از دستورات الهی و بطور کلی ایجاد بی‌نظمی و اغتشاش می‌باشد. به این بیان حضرت ولی امرالله توجه نمائید، می‌فرمایند:

"آن چه ما در حال حاضر یعنی دوره (و خیم‌ترین بحران‌های تاریخ مدنیت) مشاهده می‌کنیم، این اوقاتی که زمان (زوال و تولد ادیان) را به خاطر می‌آورد، مرحله عنفوان جوانی دوره تکامل تدریجی و پرزحمت انسانی می‌باشد و مقدمه وصول به مرحله رشد و بلوغ است که وعده آن ضمن تعالیم مبارکه مندرج و در نبوت حضرت بهاءالله مودع است. اغتشاش این دوره استحاله از خصائص حدّت و غرائز

کم خردی جوانی است که نادانی‌ها و اصرافها و نخوت‌ها و اعتماد به نفس و نافرمانی و بی‌اعتنایی به نظم و ترتیب از مختصات آنست.<sup>۸۷</sup> بیت‌العدل اعظم نیز در پیام وعدهٔ صلح جهانی، نوید وصول عالم بشری به مرحلهٔ بلوغ را اعلان می‌فرمایند:

"... عالم بشری به متزلهٔ یک واحد ممتاز و زنده، مراحل تکامل چندی را مشابه مراحل شیرخوارگی و کودکی یک فرد، طی کرده و در این زمان به آخرین مراحل پرشور و شرّ نوجوانی رسیده که خود مقدمهٔ ورود به مرحلهٔ بلوغ موعود است. اگر صادقانه اذعان کنیم که تعصّب و جنگ و استثمار همه مظاهر مراحل کودکی و نابالغی بشر در مسیر گستردۀ تاریخی اش بوده و اگر قبول کنیم که این سرکشی و طغيان، که امروز نوع بشر ناچار بدان مبتلاست، علامت وصول هیئت اجتماع به مرحلهٔ بلوغ است، آن وقت جائی دیگر برای یأس و حرمان باقی نمی‌ماند، زیرا دیگر همه آنها از لوازم ضروری و از عزم جزم بشر در بنای یک عالم مقرنون به صلح و آرامش به شمار می‌آید."

#### ۴- ترقی درک و اندیشهٔ نفوس بشری در تحقیق صلح اعظم

چنان‌که می‌دانیم و پیش از این نیز گفته شد مقصد متعالی امر بهائی، حصول وحدت عالم انسانی و تحقیق صلح اعظم می‌باشد. لازمهٔ وصول به این هدف و مقصد عالی، ترقی درک و اندیشهٔ عالم بشری است و این ترقی و تحول نیز بنا به صریح آیات و آثار الهی، از طریق مصائب و بلایاتی که جهان کنونی را فرا گرفته، متحقّق می‌گردد، چنان‌که حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "اين بلاي عظمى، عالم را برای درک صلح اعظم آماده مى سازد".<sup>۸۸</sup>

حضرت عبدالبهاء نیز درخصوص حکمت حرب و از جمله جنگ جهانی اول چنین می‌فرمایند: "... باري بعد از اين حرب عمومى، ناس را به جهت استماع تعاليم الهى، استعدادى فوق العاده حاصل گردد، زيرا حکمت اين حرب اينست تا بر كلّ معلوم شود که آتش حرب جهان سوز است و انوار صلح، عالم افروز...".<sup>۸۹</sup>

حضرت ولی امرالله نیز درخصوص نتایج بلایات و مصائب جهانی چنین می‌فرمایند:

"... افسوس و دریغ! که امروز فقط قوّه بلایات و مصائب است که ظاهراً می‌تواند دورهٔ جدیدی را در طرز فکر مردم جهان آغاز نماید. افسوس و دریغ که هیچ چیز به جز آتش سوزان امتحان و بلایات نمی‌تواند عوامل متضاد و متخاصلی را که اجزاء مرکبّه تمدن امروزه ماست، چنان درهم ذوب نماید و به هم جوش دهد که همه آنها را اجزاء مرکبّه یک اتحادیه جهانی آینده گرداند."<sup>۹۰</sup>

شواهد و مصادیق بیانات مبارکه و علائم نویدبخش درخصوص ترقی فکر و اندیشه درجهٔ استقرار صلح جهانی در دنیا معاصر را می‌توان در پایام وعدهٔ صلح جهانی بیت‌العدل اعظم مورخ ۱۹۸۵ جستجو کرد. از آن جمله است: بوجود‌آمدن جامعهٔ ملل بعد از جنگ جهانی اول که اکنون سازمان ملل متحد نام گرفته است؛ انتشار اعلامیه حقوق بشر و اعلامیه‌های دیگر توسط این سازمان؛ تلاش ملت‌های جهان در جهت کسب استقلال کشورهای خویش بعد از جنگ جهانی دوم؛ افزایش مجتمع و سازمان‌های بین‌المللی خیریه؛ توسعهٔ نهضت‌های زنان و جوانان با هدف خاتمه‌دادن به جنگ و جدال و ... همین علائم دل‌گرم‌کننده است که صلح اصغر را تحقق می‌بخشد. صلحی که به فرمودهٔ حضرت ولی محبوب امرالله، ملل و دول جهان، مبادی عمومی آن را ناگاهانه و بدون اطلاع از وقوعش، اجرا و مستقر خواهند نمود. صلحی که مقدمهٔ صلح اعظم و متضمن وحدت نوع بشر خواهد بود.<sup>۹۱</sup>

آنچه که در خاتمه شایان تأمل است، این است که فضل و عنایت حق در این دور اعظم متوجه کل عالم است، آن چنان که قلم اعلیٰ می‌فرمایند:

"امروز بابی مفتوح است اوسع از سموات و ارض و لحاظ فضل مقصود عالمیان متوجه کل. عمل بسیار جزئی در مرآت علم الهی اکبر از جبل مشاهده می‌شود. یک قطره آب اگر در سبیلش داده شود در آن مرآت، دریا دیده می‌شود."<sup>۹۲</sup>

## مأخذ و یادداشت‌ها

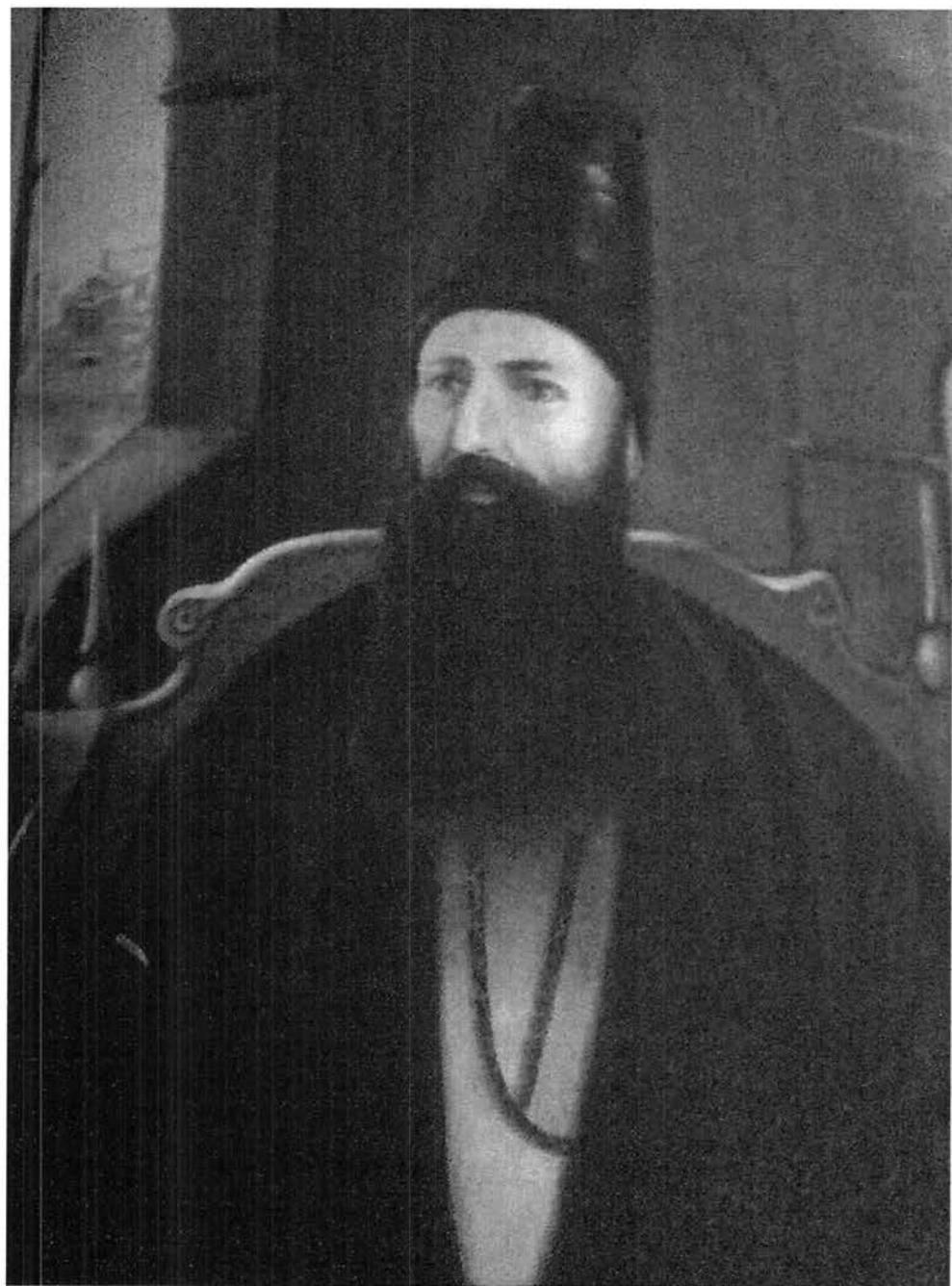
- ۱- آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۹۶.
- ۲- مائده آسمانی، ج ۸، صص ۴۸ و ۴۹.
- ۳- مکاتیب، ج ۲، ص ۲۰۶.
- ۴- لوح سلطان، صص ۷۴ و ۷۵.
- ۵- توقع ۱۰۱، صص ۲۱-۲۲ (نقل به مضمون).
- ۶- ایضاً (نقل به مضمون).
- ۷- مجموعه الواح مبارکه، صص ۳۷۰-۳۷۱.
- ۸- مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۶۶.
- ۹- توقع ۱۱۰ (نقل از مقاله "وحدت عالم انسانی" نوشتہ محمود مجذوب).
- ۱۰- پیام مورخ شهرالبهاء ۱۴۳ بدیع، مطابق با مارس ۱۹۸۶ میلادی.
- ۱۱- مکاتیب، ج ۴، ص ۶۷.
- ۱۲- مائده آسمانی، ج ۳، ص ۴۹.
- ۱۳- آیه قرآن کریم، سوره نصر، آیه ۲.
- ۱۴- نقل از پیام مورخ شهرالشرف ۱۴۱ بدیع، مطابق با ژانویه ۱۹۸۵ م. (نقل به مضمون).
- ۱۵- نقل از پیام بیت‌العدل اعظم، مورخ آپریل ۱۹۸۸ م.
- ۱۶- مکاتیب، ج ۳، ص ۸۴.
- ۱۷- قرن بدیع، ج ۴، ص ۲۸۵.
- ۱۸- پیام مورخ شهرالبهاء ۱۴۳ بدیع، مطابق با مارس ۱۹۸۶ م. (نقل به مضمون).
- ۱۹- مائده آسمانی، ج ۸، ص ۵۷.
- ۲۰- توقع ۱۰۱، ص ۱۷۵. مضمون بیان مبارک: به واسطه ظلم آنها، امر را مرتفع نمودیم و ذکر اسم پروردگارت رادر شهرها انتشار دادیم. به واسطه منع آنها اقبال ظهور و بروز کرد و به واسطه ظلم آنها خورشید عدالت طلوع نمود. فکر کنید تا دریابدای صاحبان خرد.
- ۲۱- توقع ۱۰۱، ص ۱۷۴. مضمون بیان مبارک: با بلا امرش مرتفع می‌شود و ذکر ش بلند می‌گردد.

- ۲۲- منتخبات الواح و آثار مبارکه، ص ۹۵.
- ۲۳- مکاتیب، ج ۱، ص ۴۲۸.
- ۲۴- اشرافات، صص ۱۳۳-۱۴۱.
- ۲۵- لوح ابن ابهر، نقل از مائده آسمانی، ج ۵، ص ۳۶.
- ۲۶- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۲.
- ۲۷- مکاتیب، ج ۵، ص ۵۸.
- ۲۸- مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۹؛ و ج ۳، ص ۱۸۵.
- ۲۹- منتخباتی از الواح و آثار مبارکه، ص ۱۲۵.
- ۳۰- مکاتیب، ج ۳، ص ۱۶۱.
- ۳۱- مائده آسمانی، ج ۵، ص ۳۶.
- ۳۲- نمونه حیات بهائی، ص ۹.
- ۳۳- ایضاً، ص ۱۵ (نقل به مضمون).
- ۳۴- ایضاً، ص ۱۹ (نقل به مضمون).
- ۳۵- ایام تسعه، خلاصه مضامین بیانات مبارکه در صص ۲۶۹، ۲۷۰ و ۲۸۸.
- ۳۶- لوح برهان، نقل از مجموعه الواح مبارکه، ص ۵۸. مضمون بیان مبارک: هرچقدر بلا افزون گشت، بربح اهل بهاء نیز افزوده گردید. بر صداقت آنها شهادت داده، آنچه که خداوند در قرآن نازل فرموده است: تمثای مرگ کنیداگر از راستگویان می باشد.
- ۳۷- لوح ابن ذئب، ص ۷. مضمون بیان مبارک: پاکی تو ای پروردگار! اگر بلایا در سبیلت نبود، چگونه مقام عاشقانت ظاهر می شد و اگر رزایا در طریق حب تو نبود، به چه چیزی شأن مشتاقانت ثابت می شد.
- ۳۸- مضمون بیان مبارک: اگر در سبیل من برتو بلا وارد نشود، چگونه می توانی در سبیل کسانی که راضی به رضای من شده اند سلوک نمائی.
- ۳۹- منتخبات آثار، ج ۲، ص ۸۴.
- ۴۰- مثل اعلی، فروغ ارباب، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع، صص ۱۲-۱۳.

- ۴۱- خُلَّار: "خُلَّر" هم گیاهی است و هم موضعی قرب شیراز که شراب آن مشهور است (برهان قاطع، ص ۷۶۵).
- ۴۲- مائده آسمانی، ج ۵، ص ۳۷.
- ۴۳- مکاتیب، ج ۵، صص ۱۴۶-۱۴۷.
- ۴۴- ایضاً، ص ۱۴.
- ۴۵- ایقان مبارکه، ص ۱۹۵. مضمون بیان مبارک: ای بقیة الله (حضرت بهاء الله)! (من) تمام هستی خود را فدای تو کردہام و به شنیدن دشناام در سیل تو راضی شدهام و آرزویی جز کشتهشدن در راه محبت تو ندارم و خداوند بلند مرتبه پناه دهنده، مرا کفایت می کند.
- ۴۶- مجموعه مناجات حضرت عبدالبهاء، ص ۱۲۱. مضمون بیان مبارک: ای پروردگار مرا کأس فنا و نیستی بنوشان و لباس فنا بپوشان و مرا در دریای فنا غرق کن و مرا غبار راه احبابیت قرار بده و مرا از برای زمینی که برگزیدگانت در سیل تو، ای پروردگار عزت و بلندی، بر آن قدم می گذارند، فدا نما.
- ۴۷- مکاتیب، ج ۸، ص ۱۱۳.
- ۴۸- نمونه حیات بهائی، ص ۳۷.
- ۴۹- مائده آسمانی، ج ۸، صص ۴۰-۴۱.
- ۵۰- مائده آسمانی، ج ۴، صص ۱۶۸-۱۶۹.
- ۵۱- ایضاً، صص ۱۲۳-۱۲۴.
- ۵۲- مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۷.
- ۵۳- ایضاً، ص ۳۲. مضمون بیان مبارک: با جوهر نور هر آنچه را بر تو نازل کردیم بر لوح روح بنویس و اگر توانایی انجام آن کار را نداری پس آن را با جوهر قلب بنویس و اگر توانایی انجام آن را نیز نداری پس با جوهر سرخی که در سیل من ریخته شده بنویس. به درستی که آن در نزد من از هر شیع دیگر شیرین تر است، برای این که نورش برای همیشه باقی است.
- ۵۴- نقل از نوار جناب طراز الله سمندری، شماره ۶۳ (نقل به مضمون).
- ۵۵- مکاتیب، ج ۸، ص ۵۹ (نقل به مضمون).
- ۵۶- مکاتیب، ج ۳، ص ۴۳۱ (نقل به مضمون).

- ۵۷- مکاتیب، ج ۱، صص ۳۸۶-۳۸۷.
- ۵۸- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۱.
- ۵۹- ایضاً، صص ۲۱-۲۲.
- ۶۰- ایضاً، ص ۲۲: "سَوْفَ نَفَّتْحُ عَلَىٰ وُجُوهِ الَّذِينَ أَسْتَقَامُوا إِذَا دَخَلُوا يَرَوْنَ أَنفُسَهُمْ سَلَاطِينَ الْوُجُودِ".
- ۶۱- مکاتیب، ج ۶، ص ۱۴۱.
- ۶۲- مکاتیب، ج ۳، ص ۷۷.
- ۶۳- آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، صص ۱۹۴-۱۹۵.
- ۶۴- مکاتیب، ج ۵، صص ۸۲-۸۳.
- ۶۵- قرن بدیع، ج ۱، خلاصه‌ای از صص ۳۴۶ الی ۳۴۸ (شعر از مولاناست).
- ۶۶- نقل از پیام بیت‌العدل اعظم، مورخ شهرالشرف ۱۴۱ بدیع.
- ۶۷- آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۱۹۴.
- ۶۸- نمونه حیات بهائی، صص ۱۴-۱۵.
- ۶۹- مکاتیب، ج ۳، صص ۱۸۴-۱۸۵ (نقل به مضمون).
- ۷۰- مکاتیب، ج ۵، ص ۱۴۸.
- ۷۱- نمونه حیات بهائی، ص ۵۱ (نقل به مضمون).
- ۷۲- نقل از پیام بیت‌العدل اعظم، مورخ شهرالشرف ۱۴۱ بدیع.
- ۷۳- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۴۳، (نقل به مضمون).
- ۷۴- مکاتیب، ج ۸، ص ۱۸.
- ۷۵- مکاتیب، ج ۴، ص ۷۵.
- ۷۶- نقل از پیام بیت‌العدل اعظم، مورخ شهرالشرف ۱۴۱ بدیع.
- ۷۷- مکاتیب، ج ۴، ص ۵۶.
- ۷۸- ایضاً.
- ۷۹- مائده آسمانی، ج ۸، ص ۵۸.
- ۸۰- توقيع "قد ظهر يوم الميعاد"، صص ۱۸۳-۱۸۴.
- ۸۱- ایضاً، صص ۵-۶ (ترجمه).
- ۸۲- بشارات، نقل از مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۲۲.

- ۸۳- لوح مقصود، مندرج در "دریای دانش"، ص ۱۵.
- ۸۴- ایضاً، ص ۱۶ (نقل به مضمون).
- ۸۵- توقيع "قد ظهر يوم الميعاد"، صص ۷-۶ (نقل به مضمون).
- ۸۶- نقل از پیام بیت العدل اعظم، موزخ ۴ شهر الملک ۱۳۶ بدیع.
- ۸۷- توقيع "قد ظهر يوم الميعاد"، ص ۱۸۶.
- ۸۸- ایضاً، ص ۶.
- ۸۹- مکاتیب، ج ۳، ص ۳۳.
- ۹۰- نظم جهانی بهائی، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم، کانادا، مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۸۹م، ص ۶۵.
- ۹۱- توقيع "قد ظهر يوم الميعاد"، خلاصه‌ای از صص ۱۹۶-۱۹۷.
- ۹۲- توقيع ۱۰۱، صص ۲۶-۲۷.



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صدر اعظم ایران

## قائم مقام فراهانی در آثار بهائی

وحید رأفتی

آنچه در این مقاله مورد نظر خواهد بود در ابتدا تحریر شرح حال مختصری در بارهٔ میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است و سپس چند منبع عمده در بارهٔ احوال و آثار او ارائه خواهد گردید. صورت مطالعات و مقالاتی که در کتب و انتشارات بهائی در بارهٔ او انتشار یافته به دنبال مطالب فوق مندرج خواهد گشت. در بخش بعدی این مقاله شمه‌ای از آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء که در بارهٔ مناقب و محامد و کمالات قائم مقام به نظر حقیر رسیده عرضه خواهد گردید و بالاخره در بخشی دیگر عبارتی از قائم مقام که در آثار مبارکه بهائی نقل شده و یا به آنها استشهاد گردیده مورد مطالعه خوانندگان گرامی قرار خواهد گرفت.

### میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی از بزرگترین رجال ادبی و سیاسی ایران در عصر قاجاریه است. ابوالقاسم، فرزند عیسی فراهانی بود که او هم لقب «قائم مقام» داشت. ابوالقاسم در سال ۱۱۹۳ هجری قمری، مطابق سنه ۱۷۷۹ میلادی متولد شد و در آخر ماه صفر سنه ۱۲۵۱ هجری قمری، مطابق سنه ۱۸۳۵ میلادی در باغ نگارستان طهران به قتل رسید. قائم مقام در سال ۱۲۳۷ هجری قمری، مطابق سنه ۱۸۲۱ میلادی در تبریز به مقام وزارت عباس میرزا رسید و در محرم سنه ۱۲۳۸ هجری قمری ملقب به قائم مقام شد. او پس از فوت فتحعلی شاه وسائل جلوس محمد میرزای قاجار را به تخت سلطنت فراهم نمود و خود صدر اعظم او، یعنی

محمدشاه قاجار، گردید. قائم مقام در عرصه سیاست مردی لایق و کاردان و اصلاح طلب بود و به همین دلیل محسود اطرافیان و رقبای سیاسی خود، از جمله حاجی میرزا آقاسی، گردید و سرانجام در پنجاه و هشت سالگی به طرزی فجع به قتل رسید و در شاه عبدالعظیم (شهر ری) به خاک سپرده شد.

غیر از امور سیاسی، قائم مقام در عرصه شعر و ادب فارسی، چه در نظم و چه در نثر، از ادبیان و سخنوران و صاحب‌قلمان بزرگ دورهٔ قاجار محسوب می‌گردد. او که در شعر ثانی تخلص می‌کرد از پیشروان نثر بی‌تكلف و سادهٔ فارسی و مبتکر سبک خاص خویش است. کوتاهی جملات، لطافت و عنویت الفاظ، حذف زواید در سخن، ایجاز و اختصار در نگارش، و توجه مخصوص به ظرایف و لطایف ادبی در بیان مقاصد از مهمترین مشخصات سبک قائم مقام در نثرنویسی او محسوب می‌گردد. نثر قائم مقام لطیف، خوش‌آهنگ و در غایت اتقان و استحکام به رشتهٔ تحریر درآمده و مشخصات عمدهٔ نثرنویسی او در ادبیان بعد از او تأثیرگذاشته است.

مجموعهٔ مکاتبات قائم مقام تحت عنوان منشآت قائم مقام بارها به طبع رسیده و دیوان اشعار او نیز مطبوع و منتشر است.<sup>(۱)</sup> در بارهٔ حیات سیاسی و آثار ادبی قائم مقام مطالعات گوناگونی صورت گرفته است. منابع شرح احوال قائم مقام در فرهنگ سخنوران، ج ۱، ص ۲۰۱، صورت داده شده و شرح حال و اهم منابع مطالعه احوال و آثار او در دایرة المعارف تشیع، ج ۱۲، ص ۵۴۴ به طبع رسیده است. در مجلدات فهرست مقالات فارسی نیز مقالاتی که در مجلات و نشریات ایران در بارهٔ قائم مقام انتشار یافته صورت داده شده است. کتاب زندگی سیاسی و ادبی قائم مقام، اثر میرحسین یکرنسکیان که در طهران بوسیلهٔ انتشارات علمی در سال ۱۳۳۴ شمسی انتشار یافته و کتاب قائم مقام نامه، اثر محمد رسول دریاگشت که بوسیلهٔ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی در سال ۱۳۷۷ شمسی در طهران منتشر شده و حاوی خطابه‌ها و مقالات عدیده در بارهٔ جنبه‌های مختلف حیات، آثار، و اقدامات قائم مقام می‌باشد، و بوسیلهٔ تعدادی از محققان ایرانی به رشتهٔ تحریر

درآمده، از مهمترین منابع موجود برای مطالعه احوال و آثار قائم مقام محسوب می‌گردد. در کتاب قائم مقام نامه، مقاله آقای جهانگیر قائم مقامی تحت عنوان "مراجع و منابع تحقیق در باره قائم مقام" (صص ۱۲۶ - ۱۳۶) تحریر شده و در آن مأخذ شرح احوال، زندگی ادبی، زندگی خصوصی، معتقدات، و زندگی اداری و سیاسی قائم مقام ارائه گردیده است.

در کتب و انتشارات بهائی مقاله "سید مدینه تدبیر و انشاء"، به قلم جناب دکتر نصرالله محمدحسینی، در مجله آهنگ بدیع، سال ۱۹، شماره ۹، آذر ۱۳۴۳، شماره مسلسل ۲۱۳، صص ۳۰۵ - ۳۰۸ انتشار یافته و مقاله "یادی از میرزا ابوالقاسم قائم مقامی فراهانی" نیز به قلم جناب مهندس عزت‌الله قائم مقامی در مجله پیام بهائی، شماره ۲۶۳، اکتبر ۲۰۰۱، صص ۳۹ - ۴۵ منتشر گردیده است. جناب اشراق‌خاوری نیز در مجلد دوم کتاب محاضرات، صص ۹۲۸ - ۹۳۴ را به شرح مختصر احوال و آثار قائم مقام اختصاص داده‌اند. مختصری از شرح احوال قائم مقام و اعضای عائله او نیز در ظهورالحق، ج ۸، صص ۲۶۷ - ۲۷۸ به طبع رسیده است.

### ذکر قائم مقام فراهانی در آثار مبارکه بهائی

حال که در باره شرح احوال و منابع مطالعه زندگی قائم مقام نکات لازمه مطرح گردید، آثار مبارکه بهائی را که حاوی بیاناتی از جمال قدم و حضرت عبدالبهاء در نعت و ستایش مناقب و محمد امی باشد ذیلاً به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند:

حضرت بهاءالله در کلمات فردوسیه چنین میفرمایند: "... یا حزب‌الله از حق جل جلاله بطلبید مظاهر سطوت و قوت را از شرّ نفس و هوی حفظ فرماید و بآنوار عدل و هُدی مُنور دارد. از حضرت محمدشاه مع علو مقام دو امر منکر ظاهر اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی، و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء. باری خطأ و عطای ایشان عظیم است. ..."<sup>(۲)</sup>

حضرت عبدالبهاء در اشاره به منطق بیان فوق در یکی از مکاتیب خود خطاب به میرزا آقا! قائم مقامی چنین میفرمایند:

طهران

حضرت میرزا آقا! قائم مقامی علیه بهاءالله الأبهی  
هوالله

ای سلیل سید مدنیه تدبیر و انشاء و امیر اقلیم عقل و نهی، مدّتی است که با تو گفتگوی ننمودم و از راز درون دم نزدم. حال بعثتة بتحریر این نامه پرداختم، زیرا روی و خوی تو بخاطر آمد و خدماتی که در امر مینمائی از پیش نظر گذشت. فی الحقيقة به جان و دل ثابتی و بتمام قوت با مر خادم. در رضای الهی شیوه‌ای نمانده که نزدی و در اعلای کلمة الله تدبیری نبوده که ننمودی. فی الحقيقة جد بزرگوار را سلیل جلیلی و خاندان آن سرور ابرار را شمعی منیر. بسیار مسرور از آنیم که آن دودمان بنیان متینی نهادند و بنیاد قصر مشیدی گذاردنند که اعلی غرفه‌اش بعنان آسمان میرسد و روح آن شخص بزرگوار در ملکوت ابهی افتخار می‌نماید. چه نویسم که از خلوص نیت و فرط همت و پرستش حقیقت و عبودیت درگاه احادیث آن یار وفادار در نهایت روح و ریحانست. و علیک البهاء الأبهی.

عبدالبهاء عباس - ۹ رمضان ۱۳۳۷ ه.ق. ۸ جون ۱۹۱۹ [۳]

و نیز در مکتوبی دیگر از قلم حضرت عبدالبهاء چنین مسطور است:

جناب دبیر مؤید علیه بهاءالله الأبهی  
هوالله

ای دبیر شهری، حضرت حی قدیر امیر مدنیه تدبیر و انشاء را ستایش فرموده این نام و لقب آثار عجیبی در عقب دارد که هر امیر و دبیر واله و حیران ماند، و آن شهری ملاً اعلیٰ چنان جلوه نماید که مه تابان گردد و سرور دو جهان شود، و این موهبت در سلاله مانند گل و لاله جلوه خواهد کرد. حال از قلم میاثق به دبیر مؤید

مخاطب شدی. امیدم چنان است که تو نیز موج آن دریا شوی و اوج اعلیٰ یابی.  
و عليك البهاء الأبهي. ۱۳ ربيع الاول ۱۳۴۰ [۵.ق. / ۱۶ نوامبر ۱۹۲۱ م]<sup>(۴)</sup>  
و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

هوالله

نامه مشکین که بپدر مهربان مرقوم نموده بودید بنهايت روح و ريحان حرفًا به حرف قرائت گردید. از گلشن مضامين و گلبن معاني رايحة معطری استشمام شد. بشارت انتصار امرالله و اعلاه کلمةالله داشت، و همچنین ناطق به ثبوت و استقامت و آرزوی خدمت حضرت احاديث بود. هرچند فسخ عزيمت سفر پاريس نمودی، اميدوارم که مقام ادريس یابی، زیرا در قرآن ميفرماید "و رفعناه مقاماً علينا". عبور و مروری که در قرای اطراف فرمودی اميدوارم که خاتمةالمطاف فاتحۃاللطاف باشد. نفحۃ صوری بدمید تا آن کشور از نفحۃ جانپرور حیات تازه یابد و صیت و آوازه امر بدیع خاور و باخترا به حرکت آرد.

در خصوص قالی‌های روضه مبارکه مرقوم نموده بودید. انشاءالله موفق بر اتمام خواهید شد. باری، نهايت آرزوی عبدالبهاء اينست که منتسبین امير مدینه انشاء و تدبیر، قائم مقام مرحوم، کل بظل حضرت حی قیوم درآيند و سبب اعلاه کلمةالله و نشر نفحاتالله شوند. هر يك شمع انجمنى گردند و گل صدبرگ خندان گلشنی شوند. و نهايت محبت به آن جناب دارم، و از فرستادن عکس مرحوم قائم مقام نهايت سرور حاصل شد، و آن شمائیل در اطاق خواب من آويخته است. هر روز صبح که از خواب بیدار گردم چشمم باآن شمائیل افتاد. ملاحظه نمائید که چقدر تعلق دارم، زیرا جمال قدم روحي لأحبابه الفداء نهايت عنایت در حق آن سرور داشتند و دائمًا ذکر خیر ميفرمودند. و عليك البهاء الأبهي. ع ع<sup>(۵)</sup>

و در اثری دیگر از قلم حضرت عبدالبهاء چنین عز صدور یافته است:

بواسطة آقا سید اسدالله

جناب ميرزا حبيب الله از سلاله قائم مقام فردوس آشيان عليه بهاءالله

ای مشتاق آستان آن دلبر یکتا، آنچه نگاشتی و در ضمیر منیر مضمر داشتی مشهود و مفهوم گردید. جمال قدیم لطفی عمیم و فضلی عظیم به آن خاندان و دودمان داشت. در اکثر اوقات بمناسبتی ذکر حضرت قائم مقام را میفرمودند و در شمائی مبارک آثار بشاشت ظاهر میشد و این دلیل جلیل بر لطف و عنایت آن کوکب منیر بود. حال الحمد لله نتایج آن عنایت روزبروز در ظهور و بروز است. از آن سلاله نفوسي در ظل شجره مبارکه وارد و از عین تسنیم در جنت نعیم حیاتی تازه یافته خلقی جدید میشوند. از فضل عمیم امید چنین است که جمیع آن سلاله و دودمان از پیمانه پیمان سرمست گشته باهنگ بدیع در این فصل ربیع به ستایش و نیایش جمال قدیم پردازند.

اما حضور در این ایام امری است محظوظ. انشاء الله در وقتی اجازت داده میشود. و عليك التحية والثناء.<sup>(۶)</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند:

"ای بندۀ بهاء الله نامه شما رسید و مکتوب قائم مقامی از بدایت تا نهایت به دقّت مطالعه گردید. ... جناب قائم مقامی باید تأسی به جدّ بزرگوار نماید. در وقتی که جمیع اعداء در ایران هجوم بر ایشان داشتند و شاه نیز باطنًا بدخواه و پرغصب، آن مرحوم ابدًا دلتگ نشده بود. مرحوم میرزا روزی به ایشان گفتند که دشمنان شما بی نهایت پاپیند، باید فکری نمود. فرمودند: میدانم در صدد قتل منند و عاقبت یقین که چنین است، قتل من محقق است و من میدانی که مقتدر بر آنم از شاه انتقام کشم، ولی من بی وفا نیستم. تا نفس اخیر به وفا قیام نمایم. این بی وفائی را از برای آنان گذاشتم. ملاحظه کنید که چقدر سلیم و حلیم بود.

امیدواریم که جناب قائم مقامی نیز در این سبیل سلوک فرمایند ...".<sup>(۷)</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی که خطاب به جناب امین ( حاجی میرزا ابوالحسن امین) مرقوم فرموده‌اند چنین میفرمایند:

"ای امین جمال مبارک نامه ۱۵ شهر ذی قعده [۱۳۳۷ ه.ق.] / ۱۲ آگوست ۱۹۱۹ م." رسید. مختصر جواب مرقوم می‌گردد ...  
حضرت میرزا آقا خان قائم مقام جوهر جدّ بزرگوار است و گوهر درخششته در آغوش صدف آن کامکار. در جمیع موارد غیور است و خادم حقیقی حضرت مقصود ...".

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی که به اعزاز آقا میرزا آقا، ولد آقا میرزا بهلول عراقی [اراکی]، نواده قائم مقام، مرقوم فرموده‌اند چنین می‌فرمایند:  
"ای سلیل آن شخص جلیل و حفید آن بزرگوار فرید ... جمال مبارک روحی لأحبابه اللداء نهایت عنایت را در حقّ جدّ بزرگوار داشته و در الواح مقدسه تمجید از او فرموده، همواره به لسان مبارک منعوت و موصوف بود که آن شخص شهیر در قرن ثالث عشر هجری امیر اقلیم تدبیر بود و دبیر بی مثل و نظیر. حتی در وقت ذکر او بشاشت از وجه مبارک ظاهر، که این دلالت بر نهایت عنایت می‌نمود. شکر کن که سراج او را روشن نمودی و سلاله او را شمع انجمن کردی، در جنت ابهی لانه نمودی...".<sup>(۸)</sup>

در محامد و مناقب قائم مقام در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء نیز مطالب عدیده ملاحظه می‌گردد. از جمله جناب میرزا محمود زرقانی در بداعی الآثار خود چنین آورده است که حضرت عبدالبهاء "... چون ذکر ایران به میان آمد بسیار عنایت در باره حضرت قائم مقام مرحوم فرمودند. از جمله بیان مبارک این بود که اگر قائم مقام بود ایران را احیاء می‌نمود". (ج ۲، ص ۲۹۹)

و نیز در موضع دیگری از بداعی الآثار چنین مرقوم فرموده است:  
"... آن شب [حضرت عبدالبهاء] ذکر کفايت و درایت قائم مقام فراهانی و خطای محمدشاه در قتل ایشان و بیانات مفصله در تاریخ ایران می‌فرمودند، و از جمله کلمات مبارکه این بود که «اگر قائم مقام را نکشته بودند ایران ویران نمی‌شد، و اگر نصائح الهیه را شنیده بودند عزّت قدیمه بر باد نمی‌رفت.». بعد فرمودند «ما

که در امور سیاسی ایران ابدآ مداخله نداریم، اما آگر این امر در میان هر یک از ملل و ممالک غرب ظاهر شده بود آن ملت بر عالمیان افتخار می‌نمودند.».  
انتهی". (ج ۲، ص ۱۰۲)

حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خود که به تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۹۱۶ م مورخ می‌باشد در باره قائم مقام چنین می‌فرمایند:

"... میرزا ابوالقاسم قائم مقام اول شخص ایران بود، بسیار باکافیت. همین بس است که میان هفتاد پسر که فتح علی شاه داشت قائم مقام کاری کرد که ولایت عهد را از همه پسرها منع کرد و به محمدشاه که نبیره فتح علی شاه بود داد ... محمدشاه او را کشت و بسیار کار بدی کرد. آگر نکشته بود الان ایران بهتر از این ممالک بود ...". (حقيق مختوم، ج ۲، ص ۶۳۶).

### اقوال قائم مقام در آثار بهائی

غیر از صفات و کمالات قائم مقام که در آثار مبارکه بهائی مذکور شده و شمهای از آنها نقل شد بعضی از اقوال او نیز در آثار بهائی به نحو مستقیم و غیرمستقیم مورد نقل و استشهاد قرار گرفته است. در سطور ذیل ابتدا به نقل عین عبارات قائم مقام می‌پردازد و سپس آثار مبارکه‌ای را که حاوی نقل و یا اشاراتی به آن عبارات است مندرج می‌سازد:

اول - قائم مقام در نامه‌ای که «در مقام ضرب به اهالی تبریز به قائم مقام بزرگ از قول ولی‌عهد مرحوم نوشته است» از جمله چنین می‌نویسد:

"... آگر صحبت ارباب کمال را طالب باشند مثل جناب حاجی فاضلی و حاجی عبدالرزاق بیک کاملی در آن شهر است، پرکار و کم‌خوارک و موافق عقل و معاش و امساك. العباد بالله گوده ملا که لوده خداست و هر قدر هل امتلأت بگوئید هل من مزید می‌گویند مثل یابوهای پرخور کم‌دو، آفت کاه و غارت جو ...". (منشآت قائم مقام، صص ۷۴-۷۵)

«گوده» بنابر ضبط لغت‌نامه مندرج در کتاب فوق (ص ۴۱۰) به معنی "ظرف، در ترکی به معنی بدن و تن است".

عبارت «هل امتلأت» در آیه ۳۰ در سوره «ق» در قرآن مجید است که می‌فرماید: **يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلْ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَرِيدٍ**. ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای آن که: "روزی که جهنم را گوییم آیا امروز مملو از وجود کافران شدی و او گوید آیا دوزخیان بیش از این هم هستند".

«لوده» بنابر ضبط لغت‌نامه دهخدا به معنی مزاح، خوش طبع، و شوخ است. در بیاناتی که از قائم مقام نقل شد در منشآت قائم مقام (طهران: ارسسطو)، صص ۱۱۰ - ۱۱۱ عبارت «طالب باشند» به صورت «طالب باشد»، و «عبدالرزاق بیک کاملی» به صورت «عبدالرزاق بیک ادیب کاملی»، و «گوده ملا» به صورت «کوده ملاء» آمده است. در منشآت قائم مقام طبع ارسسطو در باره «جناب حاجی فاضلی» در پاورقی صفحه ۱۱۰ این توضیح آمده است: "حاجی اشاره به حاجی ملا رضای همدانی است".

چنان که ملاحظه می‌شود در متن منقول از قائم مقام عبارت «العباد بالله» آمده که محتملاً غلط مطبعی است و باید «العياذ بالله» بوده باشد.

حضرت عبدالبهاء در نقل و استشهاد به عبارت قائم مقام در مکتوبی که به جناب آقاعلی نجف‌آبادی مرقوم فرموده‌اند چنین می‌فرمایند:

طهران

جناب آقاعلی نجف‌آبادی عليه بهاء الله الأبهى  
هو الله

ای ثابت بر پیمان مرقوم نموده بودی که حکومت بجهت احقاق حق امر بمرافعه فرموده تا بسبب محکمه ظالم از مظلوم واضح و مشهود شود. این در صورتی است که حکومت مطلع بر حقیقت نباشد و حال آنکه مثل روز روشن و بر ارکان دولت واضح و مبرهن است که یاران الهی مظلوم‌مند و سائرین ظالم و ستمکار.

ابداً شبهه‌ای ندارند تکلیف مرافعه بجهت مدافعته است تا این قضیه فراموش شود، زیرا حکومت مجبور بر اغماض از متعدیان است و از سباع ضاریه و وحش درنده ملاحظه دارد و همچو گمان کند که از این یابوهای پرخور کمدو، به قول قائم مقام فتنه کاه آفت جو، ضرری حاصل گردد و واویلا بلند شود. هیهات، هیهات، سبحان الله به کرات و مرات تجربه شده که این نفوس جز طیلسانی مانند قبة فرعون و تسیبی می‌باشد مثل حبال سحره قوم پرلوم ندارند، و بمثابة مرض کابوس بر این ملت بیچاره مأیوس افتاده و بارگران منحوس گشته، و تا نفوذ این نفوس باقی باید از هر فضائلی چشم پوشید ...".<sup>(۹)</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی که به اعزاز آقا میرزا آقا قائم مقامی عزَّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

"هوالله"

ای ثابت بر پیمان، نامه‌ای که به جناب آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید. مضمون مشحون بمعانی در نهایت ملاحظت بود. سبب ابتسام گردید. علی قول من ادرک لقاء ریه حضرت قائم مقام بزرگوار گوده ملا که لوده خداست چون یابوهای قره‌باغ پرخور، کمدو، فتنه کاه، آفت جو. حال خدا پدر اینان را بی‌امزد که آفت شیرینی شدند. اگر باین قناعت نمایند مستحق رعایتند. فقط این کار مشکل که مظہر و یوم نقول لجهنم هل امتلات فتقول هل من مزید هستند. پس شما باید آنان را گاهی به شیرینی و پلو رهن و گرو بگذارید تا ساکت و صامت مانند. باری، امیدوارم که در جمیع امور مؤید و موفق باشید و نصرت ملکوت ابھی دمِدم برسد ...".<sup>(۱۰)</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوب خود خطاب به میرزا محمدباقر خان شیرازی که به تاریخ ۱۱ محرم سنه ۱۳۳۸ [۱۹۱۹ م.ق. / ۷ اکتبر] مورخ میباشد چنین میفرمایند:

"ای مونس سفر من ... قائم مقام بزرگ میگوید گوده ملا که لوده خداست چون یابوهای دو درغه، پرخور، کمدو، آفت کاه، فتنه جو، قائم مقام چنین میگوید،  
دخلی بمن ندارد، شما باید این نکته را ملحوظ داشته باشید ...".<sup>(۱۱)</sup>

دوم - قائم مقام در نامه‌ای که خطاب «به میرزا بزرگ نوری وزیر امام‌وردی میرزا نوشته است» از جمله چنین مینویسد:

"عرضه داشت تالان زده قدیم. آه ز افشار، آه از این قوم، آه از آن دم، اینها همه سهل است آه از رقم ترجمان و فرمان تالان و محصل قاجار و دادن ناچار. امان از چاقو، امان از مقراض. دو سر خواستند، چار سر دادیم، یکی فرمودند، دو تا فرستادیم ...".<sup>(۱۲)</sup>

کلام قائم مقام، یعنی «محصل قاجار و دادن ناچار» به انحصار گوناگون در آثار حضرت عبدالبهاء مورد نقل و استشهاد و تلمیح و تصريح قرار گرفته است. آن حضرت از جمله در لوح حاجی آقا محمد علاقه‌بند چنین میفرمایند:

"یا من انجذب بنفحات الله ..."

---

باری، این روزها محصل ترک یعنی جناب ابن‌آبهر نیز وارد شدند. در این چند روز چند مرتبه مطالبه نمودند. این محصل را حقیقت مقاومت مشکل است. قائم مقام بزرگ شکایت از «محصل قاجار و دادن ناچار» نمود، ولی خبر از محصل ترکان و مطالب قوی البرهان نداشت. علی‌العجاله باین مکتوب مهلت قدری دادند تا بعد چه شود. این بیان کل بجهت ابتهاج و مزاح بود ...".<sup>(۱۳)</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند:

"مشهد"

بواسطة جناب میرزا احمد

جناب آقا سید آقای حکیم علیه بهاءالله الأبهی

ای ثابت بر پیمان، نامه شما رسید. مناجات طلب مغفرت از برای پدر بزرگوار گردید. طمع نامه تازه فرمودید. هرچند نکته عجیبی است با وجود این امثال فرمایش شما میشود، چاره چه چیز است، پیشتر میگفتند محصل قاجار و دادن ناچار، ما میگوئیم حاکم مجربر و آمر قاهر، لهذا بتحریر نامه پرداختم تا سبب سرور و فرح آن قلب طاهر گردد. شب و روز لابه و زاری و انا به و بیقراری مناجات شام و صحیحگاهی این عبد است تا حضرت رحمان یاران خراسان را شادمان دارد و کامران فرماید و از فضل و عطا و سرور بی منتهی جام سرشار فرماید. هذا غایة رجائی و منتهی آمالی و فرحتی و سروری و فتوحی و حبوری. جناب کربلاشی حسن را از قبل من تحیت ابدع ابهی بنهاست اشتیاق ابلاغ دارید." (۱۴)

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی دیگر چنین مرقوم فرموده‌اند:

بواسطة جناب امین علیه بهاءالله الأبهی

همدان

جناب حکیم هرون علیه بهاءالله الأبهی

هو الله

ای شخص لطیف جلیل، دو روز پیش نامه‌ای بشما نگاشته شد ولی جناب امین مکتبش الان رسید رجای تحریر جدید فرموده است. چه باید کرد، مثلی است مشهور محصل قاجار، دادن ناچار. این مزاح است چون خواهش‌های جناب امین جمیعاً منبعث از خلوص در امر نور مبین است. لهذا من نیز ولو مختصر هم باشد باید پذیرم. و علیک البهاء الأبهی.

عبدالبهاء عباس - حیفا - ۱۳ - ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ [ه.ق. ۸ / دسامبر ۱۹۱۹] (۱۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند:

## کاشان

ابوی جناب آقا مهدی جناب آقا غلامعلی علیه بھاءالله ای ثابت بر پیمان، مدتی است نامه‌نگار نگردیدم. مبادا دلفکار گردی، زیرا فراموش نشدی. همیشه در آغوشی، ولی طوفان چنان جوش و خروشی کرد که ما را از تحریر و تقریر بازداشت. الان سلیل نیل شما جناب آقا مهدی حاضر و بر این مدعای شاهد صادق. البته گواهی و آگاهی دارد و الان بتبسّم میفرماید و شکرخنده مینماید و در دل میگوید که پدر هرچند پیر است ولی پرهنر است و مقتدر بر رکوب و نزول در بحر و بر. گاهی آهنگ کاشان نماید و گهی سر به جوشقان زند، دمی به قمصر رود و با گرز و شمشیر برهان در مصاف ذکر و بیان صادر شود، و گهی به طهران آید و زمانی قم بیاراید. باری، مانند نجوم در بروج دوران کند. لهذا مداد لازم دارد تا بر عدد بیفزاید. اینها همه هیچ. والده آقا مهدی ساده‌دلست و آزاده و بجهت هر خدمتی آماده. لذا سزاوار تحيّت است و لایق الطاف و رافت.

ای آقا غلامعلی، من با این تحصیل‌دار مانند نوروز علی چه کنم. دینی ندارم، اما مديونم. باجی بر من نیست، اما خراج باید بدhem. مثل مشهور است میگویند محصل قاجار و دادن ناچار. باری، هر قسمی بود جمیع کارها را کنار گذاشتم و بکار تو پرداختم. اینها سهل است. جناب آقا مهدی در نهایت ملاحت میفرمایند که دیگران نیز هستند و تازه هدایت یافه‌اند. پدر شفاعت آنان را نماید و از برای ایشان خطاب مخصوص طلب و اگر نگوییم عتاب کند و مرا کباب کند. پس شما استدعای او را مستجاب نمائید و مرا از خطاب و عتاب برهانید. من نیز ناچار نامه‌نگار گشتم و الطاف پروردگار طلبم. امیدوارم که خوش باشی و خورسند و مسرور باشی و هوشمند. در اطراف سبب روح و ریحان یاران شوی و تنبه و تذکر دیگران. والده آقا مهدی را بنوازی و همواره مسرور سازی تا در فراق پسر مکدر نباشد و شکرانه بدرگاه حضرت یگانه بنماید که نور عین او در آستان حضرت

کوکب مشرقین خادم دائم است. جمیع دوستان و اماء رحمان را تحيت فراوان از این خادم عموم مهربان ابلاغ نما.<sup>(۱۶)</sup> و در اثری دیگر چنین مذکور است:

هوالأبهي

يا من ينادي بالمياثق، جناب حاجى چون طلبکار سرهنگ ترك و سرباز آذربایجان حاضر و این عبد چون مدیون پاک باز مقروض مفلس، و متھیر و متفکرم که چگونه این دین تومان یکهزار منفعت را در هر ماهی ادا نمایم، زира حاجی مکاتیب مطلوبه را در هر ماهی منفعتی منضم فرمایند. چندی بود نظر بمشاغل عظیمه این مهلت داده بودند و بسیار معقولی میفرمودند. حال الیوم مثل داین و طلبکار که خوف افلاس مدیون او را بیقرار و مضطرب نماید بغتة حاضر و دفعة پنج سند را تحصیل خواهد و تا نگیرند برنهیزند. فرق میان حاجی و سرباز آذربایجان این است که سرباز طلبکار در خانه بگیرد و در کمین نشیند، ولی جناب حاجی در وثاق داخل شوند و طلبکاری فرمایند. باری، از جمله سندها که مرقوم فرموده‌اند سندی است که باسم شماست. باری، ناچار از ادائی این دین مستوعب شدیم، علىالخصوص که بر این دین مستوعب بی منفعت مرکب نیز محقق است. جناب حاجی سؤال میفرمایند که تکلیف شما چیست. تکلیف این است که در جمیع احوال خود را فدای امرالله نموده در اطراف بنشر نفحات الله و تثییت قلوب على میثاق الله مشغول گرددن. این است ثمرة وجود و مقام آقا میرزا محمود. بلا میرزا مشکل است نوشتن. تکفیر مینمایند. ذرهم فى اوهام الالحاد و الغفلة يهیمون و قل بسم الله مجریها و مرسیها و انش الشّرّاع و اجر السّفينة على بحر العبودية للبهاء، فإنّها المقام المحمود و الظلّ الممدود و الرّفد المرفود و الورد المورود. ع ع (مکاتیب، شماره ۸۸، صص ۲۴۱-۲۴۲)

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی دیگر چنین مرقوم فرموده‌اند:

هوالله

جناب آقا محمد‌هاشم عليه بهاء الله الأبهي

هوالله

جناب آقامحمد‌هاشم، آقا مهدی الآن چون طلبکار بی‌امان و یا محصل دیوان حاضر و واقف و استدعای تحریر این ورقه مینماید. هرچند مرا مشغولیت بی‌پایان است، ولی الأمان الأمان از محصل کاشان نه آذربایجان، چه که آنان یک دو کلمهٔ ترکی شدید گویند و مهلت دهنده، ولی این محصل نرم نرمک طلب نماید. ولکن طلب مستمر و فرصت منقطع. گاهی بزبان راند، گهی بنگاه طلب نماید، گهی روپرو، گهی بگوشة ابرو، گهی بتوجه دل، گهی بحنین روح، گهی بغمزه، گهی بعشه، گهی بناز، گهی بنیاز، گهی براز. باری هر قسم بود ما را بکار واداشت تا این عبد این نامه نگاشت. پس ملاحظه کن که در نزد آقا مهدی چقدر عزیزی و یادت در مذاق این عبد چقدر لذیذ که با وجود عذرهای چند بتحریر این رقعة چون قند پرداختم. پس تو نیز باید همت را در خدمت دوستان بگماری و شب و روز کمر بر خدمتشان بندی. بندگان جمال مبارک روحی لعبد الفداء را خادم کمترین گردی تا فخر جمیع ملوک و سلاطین شوی. ع ع (مکاتیب، شماره ۲۱، صص ۱۷-۱۸)

و نیز در مکتوبی دیگر چنین میفرمایند:

نیریز

همشیرهٔ ضلع جناب آقا سید مهدی امة الله بيگم و بنت عطائیهٔ علیهمما بهاء الله الأبهی

الله ابهی

ای امة الله، شام است و هوا تاریک و این عبد با خامهٔ باریک بنام تو بنگارش این نامه پرداخته. چه چاره، جناب آقا سید مهدی التماس مینماید و قوتش از سطوت محصلهای ترک بیشتر. چه توان نمود. ع ع<sup>(۱۷)</sup>

سوم - قائم مقام در نامه‌ای که "به میرزا بزرگ نوری نوشته است" از جمله چنین می‌نویسد:

"جذا بخت مساعد که پس از چندین گاه پروانه التفات مخدوم مشق مهربان مشعر بر گله‌های دوستانه و نصایح مشفقاته رسید و مزید اعتماد بیقای عهد مودت گردید.

کلک مشکین تو هر دم که زما یاد کند  
ببرد اجر دوصد بند که آزاد کند  
گله فرموده بودید که چرا رقیمات مشفقاته را بعرايض صادقاته جواب نکرده‌ام،  
مگر خود هنوز ندانسته‌اید که فرمایشات سرکار همه عین صواب است و مسئله  
بی‌جواب. اگر شما به بندۀ مخلص رقیمه‌ای نتویسید و رشحات کلک گهریار را از  
مخلصان امیدوار دریغ بفرمائید جای رنجش و گله هست برخلاف من، که هرچه  
زحمت ندهم خوبتر است. خوبرویان را شاهدی سزاوار است و زشت‌رویان را  
مستوری ...".<sup>(۱۸)</sup>

حضرت بهاءالله با توجه به عبارت قائم مقام در متن فوق که می‌گوید "فرمایشات سرکار همه عین صواب است و مسئله بی‌جواب" در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

"هوالله تعالى - اگرچه به قول قائل قبل رسائل این عبد در آن حضرت مسائل بی‌جواب و کلمات ناصواب بوده، چنانچه تا حال الواح عدیده ارسال شده و جواب هیچ یک ملاحظه نشد، البته در امور مصلحت منظور رفته، ولکن انا کنا راضیاً بما قضى الله علينا و نكون متوكلاً عليه و انه خير معين و احسن وكيل. مع ذلك این مسجون متتصدّع شده به این کلمه متذکر است که لازال از آن جناب به خبری قانع بوده‌ایم و حال رسول آن ممنوع و نعمت آن مقطوع گشته. ان شاء الله در جميع احوال در کمال فرج و انبساط و بهجهت و نشاط باقی باشند و از ضرر امکان و اهل آن در کنف حفظ رحمٰن محفوظ. صاحبة والده و اهل بيت را به ذکر متذکریم.<sup>(۱۹)</sup>

و نیز در لوح جناب مصطفی افندی چنین مسطور است:

"الحمد لله الذى انزل من سماء المعانى فواكه البيان ... چندی است که این اطراف هم بعضی حرفها کاذبین و مفترین به میان آورده‌اند، چه که اهل این اطراف به این طریقه علیه آگاه نه، هر جاھلی آنچه گفته پذیرفته و می‌پذیرند و اعدادی این امر هم بسیار و آنچه اعجم در این باب بگویند صواب می‌دانند و مسئله بی‌جواب می‌شمنند، مع آن که کل می‌دانند که اکثر اعجم به کمال تعدد و اعتساف و مکر و حیله بوده و هستند، مگر قلیلی ...".<sup>(۲۰)</sup>

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی که در رجب سنه ۱۲۹۷ [ه.ق. / جون ۱۸۸۰ م] خطاب به جناب طیب عزّ نزول یافته چنین میفرمایند:

"حمد مقدس از السن کائنات بساط اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزاست که کلمه اولی را منبع آب حیوان از برای اهل امکان قرار فرمود ... حضرت غصن الاعظم روحی و ذاتی و کینونتی لتراب قدومه الشریف فدا چندی است به بیروت تشریف برده‌اند، لذا مکتوب مرسله مانده تا تشریف بیاورند، و آنچه آن حضرت در جواب فرموده بودید عین صواب بود و مسئله بی‌جواب ...".<sup>(۲۱)</sup>

و نیز در لوح حضرت بهاءالله خطاب به جناب میرزا مقصود که به تاریخ محرم سنه ۱۳۰۳ [ه.ق. / اکتبر ۱۸۸۵ م] مورخ می‌باشد چنین مذکور است:

"حمد و ثنا مالک اسماء را لایق و سزاست که از بحر حقیقت لؤلؤ معانی بخشدید ... عالم را گفته‌اند به کاف و نون خلق شده و در عرف حقیقت این کاف ذکر دوستان است و نون نون نعمت محبت بی‌پایان. آنچه مرقوم داشتید عین صواب و مسئله بی‌جواب بود ...".<sup>(۲۲)</sup>

و در لوح جناب ابن‌اصدق چنین مسطور است:

"... این که در باره تبلیغ و توجّه بعضی به بعضی از اطراف مرقوم داشتید این فقره عین صواب است و مسئله بی‌جواب، چه که چندی قبل مکرراز لسان عظمت این

فقره استماع شد و این عبد هم حسب‌الامر به بعضی از دوستان نوشته که نفوس مستقیمه راسخه باید به بعضی از جهات توجه نمایند...". (پیک راستان، ص ۱۲۲) چهارم - قائم مقام در نامه‌ای که "علوم نیست بکه نوشته شده" از جمله می‌نویسد:

"... پرسشی از حالم کرده بودی. از جان مبتلای فراق که جسمش اینجا و جان در عراق است چه می‌پرسی. تا نه تصور کنی که بی‌تو صبورم، بخدا که بی‌آن جان عزیز شهر تبریز برای من تبخیز است، بلکه از ملک آذربایجان آذرها بجان دارم و از جان و عمر، بی‌آن جان و عمر بیزارم.

گفت معشوقی بعاشق کای فتی تو بغربت دیده‌ای بس شهرها پس کدامین شهر از آنها خوشتراست گفت آن شهری که در روی دلبر است بلی، فرقت یاران و تفرقی میان جسم و جان بازیچه نیست. لئوس ما بنا لعیب. ایام هجر است و لیالی بی‌فجر. درد دوری هست، تاب صبوری نیست. رنج حرمان موجود است، راه درمان مسدود.

یا رب تو بفضل خویشن باری زین ورطه هولناک برهانم.

همین بهتر که چاره این بلا از حضرت جل علا خواهم تا بفضل خدائی رسم جدائی از میان برافتد و بخت بیدار بار دیگر روزی شود. والسلام" (منشآت، صص ۸-۹).

عبارت "تبریز برای من تبخیز است، بلکه از ملک آذربایجان آذرها بجان دارم"، که در متن فوق مذکور شده به صورت شعر نیز در غزلیات قائم مقام آمده است.

در این باره در مآخذ اشعار، ج ۵، صص ۸۰-۸۱ چنین مذکور است: "در یادداشت‌های خطی خود جناب محمد علی فیضی چنین مرقوم فرموده‌اند که حضرت عبدالبهاء در روز شهادت حضرت اعلیٰ غالباً این بیت را که از اشعار جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است تلاوت می‌فرمودند:

مرا تبریز تب خیز است و لب از غصه خونریز است، چه آذرها بجان از ملک آذربایجان دارم.".

بیت فوق در غزلی است که قائم مقام فراهانی در شکایت از عمال تبریز سروده و در دیوان اشعار او به صورت ذیل مندرج گردیده است:

دلی دیوانه دارم و ندر آن دردی نهان دارم  
که گر پنهان کنم یا آشکارا بیم جان دارم

مرا تبریز تب خیزست و لب از شکوه لبریزست  
چه آذرها بجان از ملک آذربایجان دارم  
چرا از ضابطان ارونق صد طعن و دق بیس  
که قدری آب و ملک آنجا برای آب و نان دارم

ز بیمهران مهران رود دل خون گشت و جان فرسود  
که جزئی مزرعی در کوهسار لیقوان دارم  
چنان منت کشم از عامل سهلان و اسفهلان  
که گوئی کشور کاشان و ملک اصفهان دارم  
ز خوان نعمت شه نعمت آبادی طلب کردم  
که صد آیه غصب در شان جان از شانجان دارم  
ز سربازان آتش باز خصم انداز تبریزی

هزاران عرضچی در هر گذر از هر کران دارم  
همه جراره‌ها در چنگ و آتشباره‌ها در جنگ

که پیش حمله شان پولاد را چون پرنیان دارم  
رسد گر حکم والا کز زمین زی چرخ شو بالا

خداداند که تشویش از بروج آسمان دارم  
جنگ من کند آهنگ آن سرهنگ بیفرهنگ

که هم عارست و هم ننگ آنکه نامش بر زبان دارم

(دیوان قائم مقام، ص ۱۴۸)

در شرح اسامی دهات و آبادی‌هایی که در غزل قائم مقام از آنها یاد شده در پاورقی دیوان او چنین مسطور است:

"ارونق و مهران رود دو بلوکند از بلوکات تبریز. لیقوان و سهلان و اسفهان و نعمت‌آباد و شانجان دهات مرحوم قائم مقام است که پس از شهادت او دولت غصب کرده." (مآخذ اشعار، صص ۸۰ - ۸۱)

## یادداشت‌ها

۱- منشآت قائم مقام از جمله به اهتمام جهانگیر قائم مقامی در طهران بوسیله مؤسسه انتشاراتی «ابن سينا» در سنه ۱۳۳۷.ش. انتشار یافته است. دیوان اشعار قائم مقام نیز به صورت ضمیمه سال دهم مجله ارمغان در طهران به طبع رسیده و در سال ۱۳۸۰.ش. به طور کامل بوسیله انتشارات اوستا فراهانی در طهران انتشار یافته است. مقدمه مفصل این کتاب در شرح احوال و آثار و افکار قائم مقام است.

۲- کلمات فردوسیه در مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی، صص ۴۵ - ۳۰ به طبع رسیده و بیان منقول از این لوح در صفحه ۳۵ این مجموعه مندرج است. جناب جهانگیر قائم مقامی در کتاب نامه‌های پراکنده قائم مقام فراهانی، ص ۳۷۶، در باره «بزرگ نوری (میرزا)» چنین نوشته‌اند:

### بزرگ نوری (میرزا)

نام اصلی او میرزا عباس و از اهالی قریه تاکر نور بوده. او پدر آقا میرزا حسینعلی معروف به بهاء‌الله مؤسس مذهب و طریقت بهائی است. مؤلف اشرف‌التواریخ در باره او می‌نویسد "صاحب جمیع اقلام بوده است".

میرزا بزرگ مدتدی وزارت اماموردی میرزا، سرکشیکچی باشی فتحعلی‌شاه و حکمران قزوین، را داشت، و احتمالاً گاهی نیز وزارت برخی دیگر از شاهزادگان را داشته

است، و به هر صورت میان او و قائم مقام مناسبات دوستانه‌ای وجود داشته و این نکته از چند نامه قائم مقام که خطاب به میرزا بزرگ است، مستفاد می‌شود. و ظاهراً به همین سبب هم بوده است که آقا میرزا حسینعلی بهاءالله، قائم مقام را در کتاب *تجلیات* [مقصود کلمات فردوسیه است]، "سید مدینه تدبیر و انشاء" خوانده است".

۳- ابوالقاسم قائم مقام را فرزندی بنام میرزا محمد بوده که پدر میرزا بهلول قائم مقامی است و از او میرزا آقاخان قائم مقامی، یعنی مخاطب لوح مبارک، به منصبه وجود رسیده است. میرزا آقاخان پدر جناب منوهر خان قائم مقامی است که عضویت محفل روحانی ملی بهائیان ایران را به عهده داشتند و در تاریخ ۲۱ آگوست ۱۹۸۰ میلادی همراه با سایر اعضای آن محفل ربوه شدند و از سرنوشت آنان خبری به دست نیامده است.

شرح احوال و خدمات جناب میرزا آقای قائم مقامی (میرزا آقا خان) در مجله آهنگ بدیع، سال ۲۸، شماره ۹ و ۱۰، آذر و دی ۱۳۵۲.ش.، صص ۱۸ - ۳۹، به قلم جناب حسن نوش‌آبادی به رشتة تحریر درآمده است. نسخه اصل خطی لوح مصدر به عبارت "ای سلیل سید مدینه تدبیر و انشاء..." که در متن مقاله نقل شده در صفحه ۲۳ مجله آهنگ بدیع، مذکور در فوق، عیناً گراور شده است. بعضی دیگر از الواح صادره به اعزاز میرزا آقای قائم مقامی در مأخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۲، ص ۴۳، و مأخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، صص ۱۹۷ و ۱۹۸ نیز به طبع رسیده و گراور نسخ خطی آنها در صفحات ۲۷ و ۳۱ مجله آهنگ بدیع مذکور در فوق انتشار یافته است. و نیز نگاه کنید به لوح دیگر ایشان در مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۶۴.

حضرت عبدالبهاء در باره میرزا آقاخان قائم مقامی در لوح آقا سید محمدرضا ابن جناب سینا چنین میفرمایند:

"ای شمع حضرت سینا، نامه شما رسید ... حضرت آقا میرزا آقاخان، آن یار مهربان، الحمد لله به خدمت قائم و در جمیع موارد موفق و منظور است. جمال قدم روحی لاجبه الفداء نظر عنایت مخصوصی به حضرت قائم مقام مرحوم داشتند. حال الحمد لله آثار آن عنایت و الطاف ظاهر و باهر گردید که در خاندان آن بزرگوار چنین نفس مبارکی مبعوث شده ...".  
متن لوح فوق در مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، صص ۳۹۹ - ۴۰۱ به طبع رسیده است.

۴- مقصود از «جناب دبیر مؤید» میرزا محسن خان نعیمی است. لوح منقول، در مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۸۵، ص ۳۲۰، نیز به طبع رسیده است.  
۵- مقصود از «ادریس»، ادریس مذکور در قرآن است که به داشتن حیات جاوید و اختراع قلم و آگاهی از علوم و حِکم الهیه استهار دارد. در وصف او در آیات ۵۶ - ۵۷ سوره مریم در قرآن چنین نازل شده است: "وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِيقًا نَّبِيًّا وَرَفِعَنَاهُ مَكَانًا عَلَيًّا". برای ملاحظه شرح مطالب در باره ادریس به دانشنامه قرآن، ج ۱، ص ۱۸۲، مراجعه فرمائید.

قضیه «فرستادن عکس مرحوم قائم مقام» ظاهراً راجع به درخواست حضرت عبدالبهاء است که در مکتوب مورخ ۹ شوال ۱۳۳۹ [۵.۶. ۱۶ جون ۱۹۲۱] خود خطاب به «جناب آقا میرزا آقای قائم مقامی» چنین مرقوم فرموده بوده‌اند:  
"ای ثابت بر پیمان، نامه شما که به تاریخ ۱۹ ربیع اول ۱۳۳۹ [۵.۶. ۲۹ مارچ ۱۹۲۱] بود رسید ... اگر چنانچه نقشہ هیکل نورانی جدّ جلیل قائم مقام قدیم کار قلم، و اگر ممکن نه عکس ممتاز به دست آید بفرستید تا در آستان مقدس آویخته گردد. هرچند یک فوتograf در اینجا موجود است، ولی از مرور زمان رنگش کم شده. اگر چنانچه ملوّن باشد و رنگش ثابت و اثر قلم البته بهتر است ...".

متن لوح فوق در کتاب شرح شهادت جناب میرزا یعقوب متحده، صص ۶۱ - ۶۳ به طبع رسیده است. شواهد فوق دال بر آن است که مخاطب لوح مصدر به

عبارت «نامه مشکین ...» که در متن مقاله نقل گردیده نیز آقا میرزا آقای قائم مقامی است.

۶- هویت «جناب میرزا حبیب‌الله» و کیفیت انتساب ایشان به سلاله قائم مقام کاملاً بر حقیر معلوم نشده است، اما محتملاً مقصود حبیب‌الله خان احتشام نظام، عموزاده میرزا آفخان قائم مقامی است.

۷- این مکتوب که به اعزاز «جناب آقا سید اسد‌الله» در پورت‌سعید عزّ صدور یافته در صفحات ۲۲۴ - ۲۲۵ مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاعنیز مندرج است. مقصود از «مرحوم میرزا» میرزا بزرگ نوری والد جمال قدم است.

۸- فقره‌ای از این لوح در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (لندگ: انجمن ادب و هنر، ۱۹۹۰م)، ج ۱، ص ۷۷ به طبع رسیده است.

۹- «طیلسان» بنابر ضبط لغت‌نامه دهخدا نوعی رداء است که عربان و خطیبان و قاضیان می‌پوشند. «قبة فرعون» به معنی دربار و بارگاه پُرتجمل فرعون است.

۱۰- تمام این لوح در کتاب منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶، ص ۳۶۶ به طبع رسیده است.

۱۱- لوح صادره به اعزاز جناب میرزا محمدباقر خان شیرازی در مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، صص ۳۷۱ - ۳۷۶ به طبع رسیده است. کلمه «دودرغه»، که در منشآت قائم مقام (ص ۷۴) به صورت «دودرغه» آمده است، بنابر ضبط لغت‌نامه دهخدا به معنی اسب دورگه و یا اکدش است که از دو نژاد بوجود آمده است.

۱۲- منشآت قائم مقام، صص ۱۱۷ - ۱۱۸، مخاطب این مکتوب پدر حضرت بهاء‌الله هستند.

۱۳- شرح احوال جناب ابن‌أبهر در کتاب مؤسسه ایادی امرالله، صص ۴۰۲ - ۴۴۹ به تفصیل مندرج است.

۱۴- عبارات صدر لوح مبارک یادآور بیت مولوی در دفتر ششم مثنوی (بیت شماره ۵۷۷) است که می‌فرماید:

"جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای در کف شیر نر خون خواره‌ای"

۱۵- مقصود از «جناب امین»، جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی است.

۱۶- «تحصیل‌دار» در اصطلاح دوره قاجاریه به مأمور وصول مطالبات اطلاق می‌شود. اصطلاح نجومی مشرقین به معنی مشرق و غرب و یا مشرق تابستانی و مشرق زمستانی است. نگاه کنید به آیه ۳۸ سوره زخرف؛ و آیه ۱۷ سوره رحمن-۵۵ در قرآن مجید.

۱۷- محتشم کاشانی می‌گوید:

مفلس و باقی‌ستان مال را با هم چه ربط  
شاعر و تحصیل‌دار ترک را با هم چه کار  
الحدر زان ترک یوق بیلمز که گاه بی‌زری  
پیش او هرچند عذر آرند گوید زر بیار...

(دیوان محتشم کاشانی، ص ۵۱۰)

۱۸- منشآت قائم مقام، صص ۱۲۶ - ۱۲۷. برای ملاحظه شرح مطالب در باره "اکلک مشکین تو ..." به مأخذ اشعار، ج ۴، صص ۲۵۸ - ۲۶۰، مراجعه فرمائید.

۱۹- مقصود از «قائل قبل» قائم مقام فراهانی است.

۲۰- مقصود از «اعجم» ایرانیان است. مندرجات این لوح ظاهراً ناظر به اکاذیب و مفتریات منتشره بر علیه امر الهی در نشریات عربی بلاد شام است که نویسنده‌گان آنها بی تأمل شباهات و مفتریات نویسنده‌گان ایرانی را در باره امر مبارک پذیرفته و آنها را صواب دانسته‌اند.

۲۱- برای ملاحظه شرحی در باره سفر حضرت عبدالبهاء به بیروت به یادنامه مصباح منیر، ص ۱۵۱، مراجعه فرمائید.

۲۲- اشاره جمال قدم به خلق عالم به کاف و نون اشاره‌ای به تعبیر قرآنی «کن فیکون» است که به کرّات در قرآن نازل شده و از آن امر و اراده خلاق الهی به ایجاد و ابداع وجود مراد شده است. از آن جمله نگاه کنید به آیه ۸۲ سوره یس-۳۶؛ و آیه ۴۷ سوره آل عمران-۳ در قرآن مجید. و نیز نگاه کنید به توضیحات مربوط به کاف و نون در مواضع متعدده در کتاب بداعی معانی و تفسیر (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۱۲م)، از جمله در صفحات ۱۴۶-۱۴۷.

## صدمین سال جنگ اول جهانی

شاپور راسخ

### مقدمه

در آستانه سال ۲۰۱۴ هیچ موضوع سیاسی آنقدر مورد بحث و فحص جرائد و مجلات و کتب و رسانه‌ها قرار نگرفت که موضوع جنگ اول جهانی و علل و عواقب آن، که نمونه‌اش دو مقاله و کتاب است که در همین ماه انتشار یافته، یکی مقاله مفصلی در مجله فرانسوی Books و دیگری کتاب جنگ بزرگ La Grande Guerre که نوعی تلخیص و استنتاج از همه مطالعات اخیر در مورد جنگ مزبور است که آن را آندره لوئز A. Loez نوشته است. در شرایط بی‌ثباتی اوضاع سیاسی عالم در حال حاضر، این علاقه به تاریخ گذشته قابل توجیه است. جنگ اول جهانی بکلی تاریخ دنیا و شرایط ژئوپلیتیک آن را دگرگون کرد، آغاز انحطاط اروپا و قدرتمندی آمریکا شد، منشأ تحولات عظیمی در خاور میانه از جمله در ترکیه شد و پایان امپراطوری عثمانی را موجب گردید. جنگ مذکور اول قدم بزرگ به سوی جهانی شدن امور عالم بود و منجر به تشکیل «جمعیت اتفاق ملل» به ابتکار رئیس جمهور آمریکا وودرو ویلسون شد. تلفات آن اعم از کشته و زخمی در تاریخ عالم سابقه نداشت. حدود ۸ میلیون نفر کشته داد و ۲۰ میلیون مجروح بجا گذاشت. و از شگفتی‌ها آن که در آستانه جنگ اول همه از احتمال جنگ حرف می‌زدند، اما کسی آماده آن نبود و معذلك بر اثر حادثه‌ای کوچک، نائرة آن نه فقط اروپا بلکه دنیا را فرا گرفت.

جنگ جهانی اول بدون شک با تنظیم و اجرای عهدنامه ورسای، موجبات قدرت‌گرفتن نازیسم را در آلمان و متعاقباً انفجار جنگ دوم جهانی را فراهم کرد و از سوی دیگر روس‌ها هم تجدید حیات سیاسی خود را در سال ۱۹۱۷ در چارچوب کمونیسم بانجام رساندند، نهضتی که در محدوده روسیه باقی نماند، بلکه گسترش جهانی پیدا کرد و تا حدود سال ۱۹۹۰ عامل مؤثری خصوصاً در وقوع جنگ سرد و مسابقه جهانی تسلیحاتی بود، و طبعاً بحران عظیم مالی و اقتصادی سال ۱۹۲۹ را هم بهمین شرائط ناشی از جنگ اول باید منسوب داشت.

جنگ اول چهار امپراطوری را معدوم کرد: امپراطوری رومانف در روسیه را از سال ۱۹۱۷؛ امپراطوری‌های هوهنتزلن و هابسبورگ را در آلمان و اتریش از سال ۱۹۱۸؛ و امپراطوری عثمانی را از سال ۱۹۲۲. و با دگرگونی کارت (نقشه) اروپا، کشورهای نوینی بظهور رسیدند (چون یوگسلاوی و چکوسلواکی).

علت عده‌های جنگ اول جهانی رقابت سخت میان ممالک امپریالیست غرب بود که اروپا را از نیم قرن پیش از آن عملاً تجزیه کرده بودند: در مرتبه اول امپراطوری‌های مرکب از متفقین، یعنی بریتانیا، فرانسه، و روسیه، و هم‌چنین امپراطوری‌های مرکزی اروپا، یعنی آلمان و اتریش و هنگری‌با مجارستان، و در مرتبه بعد امپراطوری‌های بی‌طرف در آغاز جنگ که آنها هم عملاً درگیر جنگ شدند، یعنی هلند، ایطالیا، پرتغال، بلژیک، و اسپانیا. خود وجود این اتحادیه‌ها اشتعال آتش جنگ را تسريع کرد.

### شرح ریشه‌های جنگ

باید مقدمتاً گفته شود که امپراطوری اتریش-مجارستان از سال ۱۸۴۸ گرفتار مسائل خطیر اقلیت‌های ملی درون امپراطوری بود. بیداری این اقلیت‌ها خطر انفجار امپراطوری هابسبورگ را متضمن بود.

حاده‌ای که آتش جنگ را برافروخت قتل (ترور) و لیعهد اطربش و مجارستان، یعنی فرانسوا فردیناند، توسط یک تروریست صربی در ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۴ بود. اطربش از این سوء قصد استفاده کرد تا صربستان را که کانون فعال اغتشاش در بالکان بود منحل کند. امید اطربش بیک جنگ محدود محلی، بعلت طرفداری روس‌ها از اقلیت‌های اسلام در صربستان بر باد رفت. روسیه هم به یک جنگ محدود مایل بود که هم به تعهد خود در حمایت از اسلام‌ها وفادار باشد و هم با اسم «دفاع ملی» عناصر انقلابی را بر سر جای خود نشاند، و ضمناً توجه را از مسائل داخلی خود بدور کند. آلمان هم بدفاع از متحده قدیمی خود، اطربش، به جنگ کشیده شد و چنان که پرسفسور فریتس فیشر مورخ ثابت کرده (۱۹۶۲) آلمان مسئولیت بزرگی در ایجاد جنگ داشت. آلمان که یک امپراطوری نظامی-اقتصادی بود در آن زمان توسط مردی اندکی غیرمتعادل، یعنی کیوم یا ویلهلم دوم، رهبری می‌شد که از بدو سلطنت خود سیاست محتاطانه بیسمارک صدر اعظم را کنار نهاده بود و مرتباً دست باعلامیه‌ها و تظاهرات تحریک‌آمیزی می‌زد. آلمان از اول قرن کوشش خاصی در جهت تهیه تسليحات زمینی و دریائی کرده بود و قدرت کشته‌های جنگی او و گسترش استثنای صنعت و تجارت او، کشور انگلستان را تهدید می‌کرد. از همین رو، انگلستان و فرانسه از سال ۱۹۰۴ اتحادی صمیمی بین خود برای مقابله با آلمان برقرار کردند و از سال ۱۹۰۷ این اتحاد بروسیه هم گسترش یافت و بالمان احساس آن را داد که محاط و تحت محاصره است و خواست قدرت نظامی خود را برای شکستن این حصار نشان دهد. ضعیف شدن روسیه تزاری و بی‌ثباتی رژیم پارلمانی در فرانسه نیز کیوم دوم را تحریک به توسل باسلحه می‌کرد.

فرانسه هم در برانگیختن جنگ بی‌تقصیر نبود. از سال ۱۸۷۱ افکار عمومی در فرانسه خیلی طالب انتقام‌گرفتن از آلمان‌ها بود که ناپلئون سوم را شکست داده بودند و این حس انتقام‌گاه بگاه منشأ یک نوع وطن‌پرستی افراطی می‌شد که در

قضیه دریفوس بخوبی نمایان گردید. می‌توان گفت که خصوصاً از سال ۱۹۰۰ ملیت‌پرستی در فرانسه مدافعان و ثناگویان خود را داشت و باصرار آنها بود که در سال ۱۹۱۳ خدمت نظام وظیفه قانوناً بمدت سه سال مقرر شد. معدلک چنان که مورخ معروف فرانسه Mourre می‌نویسد اکثر مردم مخالف جنگ بودند و انتخابات پارلمانی سال ۱۹۱۴ (ماه مه) که بنفع دست‌چی‌ها تمام شد معلوم می‌داشت که توسل باسلحه و حتی قانون خدمت نظام سه‌ساله از نظر اکثر مردم محکوم است، ولی پوانکاره رئیس جمهور فرانسه از سال ۱۹۱۳ طرفدار جدی انتقام‌گیری از آلمان‌ها شد و در ژوئیه ۱۹۱۴ بروسیه نگفت که از باب احتیاط به اظهار تعهد دفاع و حمایت از ملت کوچک اسلام در صربستان مبادرت ننماید. در نتیجه در ۲۸ ژوئیه، اطربیش و هنگری اعلام جنگ بصریستان دادند. در سی ژوئیه روس‌ها هم سربازان خود را زیر پرچم فرا خواندند. اول اوت آلمان اعلام جنگ با روسیه کرد. در سوم اوت بفرانسه و از چهارم اوت قشون آلمان بی‌طرفی بلژیک را شکست، و همین سبب مداخله انگلستان در جنگ شد، و ژاپون متعدد انگلستان هم در ۲۳ اوت اعلام جنگ با آلمان کرد، و بالاخره در ۲۹ نوامبر ترکیه عثمانی در کنار امپراتوری‌های مرکزی اروپا وارد جنگ شد و آتش این مصیبت همه جا را گرفت.

در مورد اشتعال ناشره جنگ اول جهانی مورخان دو نظریه کاملاً مخالف اظهار کرده‌اند. یکی آن که جنگ هرگز نمی‌باشد وقوع یابد، و دوم آن که جنگ احترازان‌پذیر بود. راست است شاید کسی انتظار جنگ را در آن موقع خاص نداشت، ولی وقتی بخطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء نظر افکنیم می‌بینیم که احترازان‌پذیر بودن جنگ از دیده روشن‌بین آن حضرت قطعی بود بعلت مسابقه سخت تسليحاتی، ناسیونالیسم مفرط، رقابت شدید اقتصادی و کوشش در افزایش متصرفات، کینه‌های انباسته در سینه ملت‌ها. این‌ها همه محیط را برای یک جنگ، ولو بصورت غیرمتربّ، آماده کرده بود. هرچند تزار روسیه در سال ۱۸۹۹

و هم در سال ۱۹۰۷ کوشید که با تشکیل دو کنفرانس صلح لاهه جلوی پیشرفت نظامی آلمان و انگلستان را که بمیزان بی سابقه‌ای داشتند مسلح می‌شدند بگیرد، ولی پیشنهاد خلع سلاح او به نتیجه نرسید و پیشنهاد کاهاش یا متوقف داشتن بودجه و نیروی نظامی هم پذیرفته نشد. معذلک از این دو کنفرانس نتائج مفید دیگری بدبست آمد، چون: (۱) تأسیس دادگاه دائمی لاهه برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین دُول؛ و (۲) الزام بمراجعه به حکمیت پس از شروع جنگ.<sup>۱</sup> در چند مورد هم کاربرد سلاح‌ها محدود شد، مثل پرتاب مواد منفجره از بالون‌های هوایی، کاربرد گاز خفه‌کننده و استعمال تیرهایی که از بدن بیرون نمی‌توان آورد. از دیگر نتائج حاصله تعیین حقوق و وظائف دُول بی‌طرف بود. قرار بود کنفرانس لاهه برای بار سوم در سال ۱۹۱۶ تشکیل شود که متأسفانه جنگ بین‌الملل اول امکان آن را از میان برد.

### نتایج جنگ

قبل‌به تغییرات مهم ژئوپلیتیکی در اروپا اشاره کردیم. جی وینتر Jay Winter استاد تاریخ در آمریکا در کتاب جنگ اول جهانی (جلد اول - سال ۲۰۱۰) می‌نویسد که این جنگ در خاورمیانه لااقل  $2/5$  میلیون مردم عثمانی را بکشتن داد، یعنی ۱۲ درصد جمعیت امپراطوری را، که بیشتر آنها افراد غیرنظامی بودند. عده‌ای احتمال می‌دهند که کشتگان به ۵ میلیون نفر سر زده‌اند. از نتایج جنگ آن بود که بحران غذایی سراسر امپراطوری عثمانی را فرا گرفت، کمی غذا در داخل کشور و در جبهه جنگ مردم عادی و سربازان را مواجه با بیماری‌هایی چون اسهال و تیفوس کرد که از همه بیشتر کشته دادند.

<sup>۱</sup> ر.ک. کتاب Peace: A World History، تألیف Anthony Adolf، ۲۰۰۹.

برشتین S. Milza و برشتین P. Berstein که کتابی در ۴ جلد درباره تاریخ قرن بیستم نوشته‌اند،<sup>۱۰</sup> نوع نتایج اجتماعی و سیاسی و اقتصادی برای جنگ اول برشمرده‌اند که بدون تفصیل در اینجا ذکر می‌شود:

- انحطاط اروپا و پایان تفوق اقتصادی آن قاره.
- کاهش راندمان (بازدۀ) کشاورزی و نیاز بیشتر بواردات محصولات غذائی.
- ارتقاء سیاسی آمریکا و توسعه اقتصادی ژاپن.
- کاهش نفوذ اروپا در مستعمراتش که موجب برانگیختن شوق استقلال در ممالک مستعمره شد، خصوصاً که یکی از اصول چهارده‌گانه ویلسون عبارت بود از حق تسلط ملت‌ها بر سرنشست خود. اولین تظاهرات ملی‌گرایانه در سال ۱۹۱۹ در هندوستان نمودار شد و بعد در مصر و آفریقای شمالی، و هرچند این تظاهرات فوراً به نتیجهٔ مورد نظر نرسید، ولی تغییرات مهمی در روابط میان استعمارگران و مستعمره‌ها بوجود آورد.
- پیشوای آشکار دموکراسی (لیبرال) خصوصاً با پیروزی ممالک دموکراتیک. در مقابل، امپراطوری‌های اتریش-مجارستان، آلمان و روسیه که نمادهای ادامه رفتار مستبدانه بودند فرو ریختند (ولی روسیه باز گرفتار استبداد مارکسیستی گردید).
- تشکیل دولت‌های جدید توسط اقلیت‌های ملی قدیم و پذیرش رژیم پارلمانی توسط آنها، مانند لهستان و چکوسلواکی و رومانی و یوگسلاوی. معدلک دموکراسی در این ممالک هنوز قوت کافی نداشت و شکننده بود. لذا در فردای جنگ، رژیم‌های خودکامه در اروپای مرکزی و شرقی، مثل هنگری و لهستان، مستقر شدند.

- وقوع تحولات مهم اجتماعی مثل افزایش فاصله طبقاتی میان اعیان تازه و فقرای تازه. بعضی از طبقات که از جنگ متعفّع شده بودند چون اصحاب صنایع، بعنوان نو دولتان شروع بنمايش ثروت خود کردند و در مردم حس شدید تنفس

ایجاد نمودند. کسانی که درآمد ثابت داشتند گرفتار فقر شدند، مانند بازنشسته‌ها، کارگران سالخورده و مُزدگیران. و این تزايد فواصل طبقاتی، موجب پدید آمدن جنبش‌های سندیکائی و مانند آن شد.

۸- تأمین پایگاه اجتماعی تازه‌ای برای زنان توسط جنگ. در پایان جنگ زنان در آلمان و انگلستان حدود ۳۵ درصد نیروی کار صنایع را تشکیل می‌دادند. زنان به دفاتر و مشاغل آزاد هم راه یافته‌ند و به مناصب مسئولیت دار رسیدند. در بعضی ممالک هم زنان حق رأی بدهست آوردند، مثلاً در روسیه، انگلستان، و آلمان.

۹- بحران تمدن غرب و بحران ارزش‌های اخلاقی و نوعی هجوم افراطی به سوی لذات در دورهٔ صلح.

۱۰- پیدائی جریان‌های تازهٔ هنری-ادبی مانند دادائیسم و سوررئالیسم و غیره. کتاب «قرن بیستم جنگ‌ها» در سال ۲۰۰۳ در فرانسه توسط ۴۳ تن از استادان تاریخ تألیف شده و کتاب مهمی است و در پشت جلد آن آمده: "قرن بیستم را با دو جنگ جهانی و انواع جنگ‌های دیگر می‌توان سدهٔ جنگ‌ها نامید و در حالی که انتظار می‌رفت که قرن تحقق ترقی و مدرنیته باشد عملًا قرن بی‌رحمی و وحشی‌گری اخلاقی بی‌سابقه از کار درآمد. در این قرن بود که جنگ جنبهٔ صنعتی گرفت و در آن واحد، مدیریت خشونت را همراه با انفعالات و هیجانات درونی در پست‌ترین سطوح معمول کرد. در این قرن بود که «ژنو سید» (کشتار عمومی) بنیانی روی داد، و قتل عام یهودیان و کولیان و خشونت باورنکردنی انبوه مردمان نمونهٔ آن است. ولی در عین حال قرن مذکور قرن شکست کامل آن ایدئولوژی‌های بود که خشونت را بصورت یک سیستم (نظام اجتماعی) درآوردند و قرنی شد که در آن سرانجام فرهنگ صلح بطور مستدام بر کرسی نشانده شد".

پروفسور وینتر رقم ۹ میلیون را در مورد تلفات جنگ اول با احتیاط ذکر می‌کند و می‌نویسد ۷۰ میلیون نفر زیر پرچم آورده شدند و تقریباً یک‌هشتم آنها کشته شدند.

از آلمان‌ها ۱/۸ میلیون نفر و از فرانسوی‌ها ۱/۳ میلیون - آمریکا هم ۱۱۴ هزار نفر کشته داد.

از نظر میزان، یعنی تعداد تلفات ممالک درگیر جنگ، باین ترتیب صورت داده شده‌اند: اول آلمان - دوم روسیه - سوم فرانسه - چهارم اتریش - پنجم ترکیه - ششم انگلستان - هفتم ایطالیا - هشتم صربستان - نهم رومانی - دهم ایالات متحده آمریکا - یازدهم مستعمرات فرانسه -دوازدهم کانادا - سیزدهم استرالیا - چهاردهم هندوستان - پانزدهم بلژیک - شانزدهم یونان - هفدهم زیلاند جدید - هجدهم آفریقای جنوبی - نوزدهم پرتغال؛ که با ملاحظه این صورت، خصوصیت فراگیر این جنگ بخوبی آشکار می‌شود.

### پیش‌بینی جنگ

این جنگ را حضرت عبدالبهاء پیش‌بینی فرموده بودند. پرسور فورل طی نامه‌ای بحضرت عبدالبهاء تعجب خود را از این که آن حضرت چنین پیش‌بینی را صریحاً فرموده بودند اظهار داشت. در جواب لوح فورل صادر شد که موجب ایمان وی با مر مبارک گردید (ر.ک. تحقیق ژان پل وادر). برخی از بیانات آن حضرت را ضمن خطابات مبارکهٔ غرب در اینجا نقل می‌کنیم.

در ۲۸ اکتبر ۱۹۱۱ فرمودند: "جميع ملل در فکر حربند و اعتقادشان این است که یکدیگر را غارت نمایند، فتح ممالک کنند ... از خدا بخواهید که [شما را] اسباب الفت خلق بکند."

در ۱۸ نوامبر ۱۹۱۱ فرمودند: "حال ملاحظه می‌نمایید در کره ارض بعضی از دُول و ملل بهم آویخته از برای خاک، خون یکدیگر را می‌ریزند، بعض یکدیگر را دارند و روزبروز در تزايد است. هر روزی یک آلت قتال جدیدی پیدا می‌شود. جمیع بشر بر قتل یکدیگر قیام نموده‌اند."

بدون تاریخ - در جلد سوم خطابات - ص ۳۷ آمده: "در این وقت دُولَ متصل در تدارک حربیه می‌کوشند و اگرچه بظاهر حرب نیست ولی فی الحقیقہ حرب دائمی مالی است، زیرا این بیچاره‌های فقرا به کدّیمین و عرق جبین چند دانه جمع می‌کنند، آن وقت جمیع صرف جنگ می‌شود. لهذا حرب مستمر است". در همان خطابات جلد ۳ - ص ۴۰ آمده که ظاهراً بعد از مراجعت از سفر غرب فرموده‌اند: "معرکه شده است، دنیا بهم خورده است، درکارند که همه بجان یکدیگر بریزنند. در آمریکا و اروپا، در مجتمع و کنائس و محافل ذکر شد که عاقبت حال حاضره، بسیار بد است. اروپا مانند یک جبهه‌خانه می‌ماند و نائره‌اش موقوف بیک شواره است. بیائید تا ممکن است این آتش را خاموش کنید که این جنگ نشود. گوش ندادند. حالا این نتیجه است.<sup>۷</sup> و حال آن که می‌بینید که جنگ هادم بیان انسانی است، سبب خرابی عالم است و ابداً نتیجه ندارد."

در مجموعه خطابات مبارکه که در آمریکا و کانادا زیر عنوان Promulgation of Universal Peace چاپ شده مکرر پیش‌بینی جنگ را فرموده‌اند. مثلاً در مونترال کانادا - در تاریخ دوم سپتامبر ۱۹۱۲، و در ساکرامنتوی کالیفرنیا در تاریخ ۲۶ اکتبر همان سال صریحاً فرموده‌اند که اروپا جبهه‌خانه شده و محتاج یک جرقه است که آتش بگیرد (چون تکراری است مبادرت به ترجمه نشد). توضیحًا باید گفته شود که حضرت عبدالبهاء با مجتمع صلح طلب و عده‌ای از شخصیت‌های معتبر در اروپا و خصوصاً در آمریکا، حتی پرزیدنت روزولت رئیس جمهور آینده آمریکا، ملاقات فرمودند و علاوه بر خطابات عمومی که در آنها پیش‌بینی جنگ آمده بود دولتمردان و سیاستمداران را حضوراً از مضرات جنگ آگاه کردند. حضرت ولی امرالله در شرح تأثیرات و ثمرات اسفار حضرت عبدالبهاء در کتاب «قرن بدیع» فرموده‌اند: "... و نیز در پرتو این سفر بهجت‌اثر، برخی از اصول و مبادی سامیه این امر اعظم که در بیانات و خطابات مبارک در آن تاریخ تبیین و

<sup>۷</sup> به نظر می‌رسد که در آن موقع جنگ اول شروع شده بود.

تشريح گردیده بود در فکر یکی از رؤسای جمهور ایالات متحدة آمریک حلول نمود و در قوهٔ متخیله اش نفوذ و رسوخ کرد و آن اصول را در برنامهٔ صلح خود مدون ساخت و جامع‌ترین و شریف‌ترین طرحی را که تاکنون بمنظور سعادت و آسایش اقوام و نحل عالم القاء گردیده تقديم جامعهٔ ملل نمود و اساس جمعیت ام نهاد.“؛ که البته مراد پرزیدنت ویلسون است.

### حضرت عبدالبهاء در ایام جنگ

هم جناب بالیوزی و هم جناب محمدعلی فیضی در کتاب‌های خود راجع به حضرت عبدالبهاء، از حیات حضرت عبدالبهاء در زمان جنگ اول جهانی سخن رانده‌اند که خصوصاً به اثر جناب بالیوزی «عبدالبهاء مرکز میثاق بهاءالله» که دقیق‌تر و مبسوط‌تر است باید رجوع کرد. ماحصل کتاب اخیر این است: انگلیسی‌ها بندر بصره را چند هفته بعد از ورود ترکیهٔ عثمانی در جنگ جهانی اول اشغال کردند و خدیو مصر را از مقام خود عزل و مملکت را تحت حمایت و قیمومت خود گرفتند. با اوضاع آشفته‌ای که در ارض اقدس حاکم بود و از جمله بمباران پل‌های راه‌آهن بین عکا و حیفا، عدهٔ کثیری از مردم عکا گریختند و در چنین احوالی حضرت عبدالبهاء تصمیم بر آن گرفتند که بهائیان حیفا و عکا را دور کنند و لذا بطور موقت آنها را در دهکدهٔ «دروز» بنام ابوسینان که در مشرق عکا واقع است اسکان دادند و خود گاه‌گاه یک یا دو شب را در ابوسینان گذراندند. شیخ صالح، رئیس دروزها، خانهٔ شخصی خود را در اختیار حضرت عبدالبهاء و خانوادهٔ ایشان قرار داد و بقیهٔ احباب در منازل ساکنان دهکدهٔ جا داده شدند. ناگفته نماند که حضرت بهاءالله هم سابقاً مدت سه ماه در میان این مردم پر حُسن نیت گذرانده بودند. در پائین جبل گالیله، یا جلیل، به امر مبارک دکتر حبیب مؤید درمانگاهی در ابوسینان ایجاد کرد که برای اکثر مراجعان رایگان بود و بقیهٔ هم فقط به میزان استطاعت خود حق‌الرحمه می‌پرداختند. جناب بدیع

بشروئی که خود فارغ التحصیل کالج پرستستان سوریه بود مدرسه‌ای را در آنجا اداره کرد که در جنب همان درمانگاه قرار داشت. تنها کسی که در مسافرخانه حیفا در کوه کرمل مانده بود حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی بود. یک بهائی عرب بنام حاج رمضان هم بود که توانست با شجاعت طی ۴۵ روز پیاده به طهران برود و لوح يا الواحى را که حضرت عبدالبهاء باو مرحمت فرموده بودند باحیای ایران برساند و در مراجعت عرائض احباء را بیاورد. دفعه دوم که وی برای افتاد بمقصد نرسید و از او دیگر خبری بدست نیامد.

در اوائل سال ۱۹۱۵ جمالپاشا در صحنه پدیدار شد که بعنوان فرمانده چهارمین سپاه عثمانی مأموریت داشت که کانال سوئز را بگیرد و انگلیس‌ها را از مصر بیرون کند. با آمدن او وحشت همه جا را فرا گرفت. تمام سوریه تحت حکومت نظامی او بود. در طول سال ۱۹۱۵ و سال‌های بعد، جمالپاشا اعراب ملیت‌پرست را در دادگاه‌های نظامی تحت محاکمه قرار داد و ۳۴ تن از آنان را اعدام کرد و عده بیشتری را تبعید نمود. میرزا محمدعلی و اعوان و انصار او که مدتی خاموش بودند حال فرصتی برای توطئه بر ضد حضرت عبدالبهاء پیدا کرده بودند و مجdal الدین بجمالپاشا گفته بود که عبدالبهاء مخالف کمیته اتحاد و ترقی است. ناقضان حتی خیمه مورد استفاده حضرت بهاءالله را به جمالپاشا هدیه کردند و شایعه راه انداختند که دولت حضرت عبدالبهاء را به دمشق تبعید کرده است. وقتی جمالپاشا به حوالی عکا رسید به والی گفت که مایل است فوری حضرت عبدالبهاء را ملاقات کند. حضرت عبدالبهاء سوار بر الاغ نزد فرماندار رفتند. جمالپاشا ایشان را با ادب پذیرفت ولی بآن حضرت گفت که ایشان بعنوان یک رئیس مذهبی موجب دردسر و علت اختلاف هستند و به همین علت بود که دولت عثمانی ایشان را تحت مراقبت قرار داده است. در زمان سلطنت عبدالمجید خود جمالپاشا بعنوان رجل سیاسی مسئله‌ساز قلمداد شده بود. لذا حضرت عبدالبهاء باو جواب دادند که رجال موجب دردسر بدو دسته‌اند: سیاسی چون شما و

مذهبی، و چون مزاحمان سیاسی کاری از پیش نبردند پس مزاحمان مذهبی هم انشاء الله زحمتی ایجاد نخواهند کرد!

یک بار دیگر ملاقات حضرت عبدالبهاء با جمال‌پاشا در ناصره روی داد. در فاصله ۱ تا ۴ بعد از ظهر در حالی که جمال‌پاشا دویست تن از رؤسای لشکری را به نهار دعوت کرده بود، حضرت عبدالبهاء بزبان ترکی از مسائل فلسفی و موضوعات علمی و تعالیم آسمانی سخن می‌گفتند با چنان شور و حرارتی که همه دست از طعام کشیده گوش می‌دادند. هنگام ورود، جمال‌پاشا چنان که باید و شاید احترامی بحضرت عبدالبهاء نکرده بود، ولی با استماع بیانات مبارک، ادب نشان داد و وقتی حضرت عبدالبهاء از سر سفره برخاستند بازوی آن حضرت را با احترام گرفت و هنگام وداع آن حضرت را تا بیرون خانه مشایعت کرد، در حالی که جمال‌پاشا از مردانی بود که جلوی احدي برنمی‌خاست. حضرت عبدالبهاء در آن روز بسیار خسته بودند و ناچار شب را در هتل آلمانی ناصره گذراندند. اما در طول زمان، القاثات دشمنان و ناقضان مؤثر افتاد و جمال‌پاشا اظهار کرد که وقتی از مأموریت نظامی خود پیروزمندانه برگرد عبدالبهاء را حلق‌آویز خواهد کرد. ولی چنان که می‌دانیم در جنگ شکست خورد و فرار کرد و شرمنده بازگشت و وعید خود را بانجام نرسانید.

در آن ایام که حضرت عبدالبهاء ناچار به ملاقات زائرین نبودند همت خود را معطوف بکارهای مفید محلی فرمودند: از جمله تأمین غذا برای جامعهٔ بهائی و نیازمندان دیگر، زیرا سوء مدیریت و تحملات حکومت عثمانی، موجب قحط و غلا شده بود. حضرت عبدالبهاء تجرب تلخ آن ایام را با مزاح و اشارات لطیف مقابله می‌فرمودند. کسی بارض اقدس نامه نوشت که حضرت عبدالبهاء کجا هستند؟ فرمودند بگوئید در برابر توب! دیری نگذشت که شهادت شیخ علی اکبر قوچانی که خدمات بسیاری در هند و قفقاز کرده بود واقع شد و هیکل اطهر در تلگرافی فرمودند: که جان من فدای او باد ولی من سلامتم (مضمون).

وقتی اوضاع اجازه داد که احباء از ده ابوسینان بازگردند جلسات هفتگی مجدداً در منزل هیکل مبارک در حیفا برقرار شد و در نتیجه در نیمة دوم سال ۱۹۱۵ حضرتش تقریرات خود بعنوان تذكرةالوفا را با تمام رسانند. در جلسات هفتگی حضرت عبدالبهاء داستان زندگی ۷۹ نفر از احباء را با شور و هیجان بیان فرمودند. این اشخاص خصوصاً کسانی بودند که با حضرت بهاءالله بعکا تبعید شده بودند، ولی عدهٔ دیگری را هم برآنها اضافه کردند، چون وکیل‌الدوله افنان و قرة‌العين و دیگران.<sup>۳</sup>

در همین دوره بود که بدستور آن حضرت، رسالت نوزده نطق در مورد حیات حضرت باب و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی توسط احمد سهراب برای جوانان که در مسافرخانه جبل کرمل جمع می‌شدند تهیه شد و حضرت عبدالبهاء آن را اصلاح فرمودند. این نوزده نطق (رسالت تسع اشعریه) همراه با شرح حال آقا محمد مصطفی بغدادی در سال ۱۹۱۹ توسط شیخ محی‌الدین کردی شاگرد برجسته ابوالفضائل در قاهره نشر شد.<sup>۴</sup>

با توجه باوضاع سختی که بر آن منطقه حاکم بود حضرت عبدالبهاء به تخفیف بليات واردہ بر مردم اقدام نمودند و دستور کشت و تهیه غلات در همه زمین‌ها و املاکی که در اختیار بود صادر فرمودند، از جمله در املاکی در دره اردن و آن سوی آن در سامره و عدسیه و در سواحل مناسب دریای گالیله یا طبریه. قسمتی از این اراضی جزء موقوفات بهائی بودند. پسران میرزا محمدقلی، برادر وفادار حضرت بهاءالله، صاحب مقداری اراضی در نقیبیه و سواحل شمالی دریای گالیله بودند که آن هم مورد استفاده برای کشت غلات قرار گرفت. محصولات منطقه طبریه را به سکینه‌سلطان که مورد اعتماد آن حضرت بود فرستادند که بر طبق صورت مرحومتی تقسیم و توزیع کند. در نامه‌ای بسکینه‌سلطان می‌فرمایند چقدر

<sup>۳</sup> «تذكرةالوفا» در سال ۱۹۲۴ در حیفا بچاپ و نشر رسید.

<sup>۴</sup> آقا محمد مصطفی از کوکی با پدرش شیخ محمد شیبل (شبل) در معیت حضرت طاهره بایران رفته بود.

مشتاق زیارت بیت مبارک هستند، ولی بعلت اشتغالات مربوط به کشت و ذرع از آن محرومند.

حضرت عبدالبهاء در حالی که مهمانان خود را بخوبی پذیرائی می‌فرمودند خوراک خود آن حضرت ساده بود. مرجحاً شیر و پنیر و سبزی و استثنائاً اندکی گوشت و کمی میوه.

در این ایام دشوار بود که حضرت عبدالبهاء الواح ملکوتی را خطاب باحبابی آمریکا صادر فرمودند که یرلیغ تبلیغ بود شامل چهارده لوح که ۸ عدد آن در سال ۱۹۱۶ مرقوم شد و ۶ عدد در سال ۱۹۱۷ و محل صدور آن الواح هم مشخص است و ما قبلاً در باره این الواح در سفينة عرفان توضیحاتی داده‌ایم.<sup>۵</sup>

در این الواح حضرت عبدالبهاء ذکر ۱۲۰ سرزمین و جزائر را می‌فرمایند که باید پیام جمال اقدس ابھی را با آنها رساند. در آن زمان امر بهائی فقط در ۳۵ کشور شناخته شده بود و البته وصول باین مقصود مستلزم تحکیم تشکیلات اداری امر مبارک بود که حضرت ولی امرالله طی ۱۶ سال با آن پرداختند تا سرانجام در سال ۱۹۳۷ اول نقشه اجرای الواح ملکوتی بصورت نقشه هفت ساله توسط بهائیان آمریکا بموقع اجراء درآمد.

در دسامبر ۱۹۱۷ جنرال النبی وارد بیت المقدس شد و البته مُنبعَد دوام امپراطوری عثمانی در آن دیار غیر ممکن بود. معاذالک هنوز حیات حضرت عبدالبهاء در معرض خطر قرار داشت. لذا لیدی بلامفیلد در بهار سال ۱۹۱۸ تلفنی مشعر بر همین موضوع دریافت کرد و ناچار شد نزد لُرد لامینگتون رود و تقاضای اقدام فوری برای حفظ هیکل مبارک نماید. او نامه‌ای بوزارت خارجه نوشت و در نتیجه وزیر امور خارجه لرد بالفور تلگرافی به جنرال النبی فرستاد که از حضرت عبدالبهاء و خانواده و دوستان آن حضرت حمایت و صیانت کند. هنوز حیفا در تصرف ترکان بود که تحت فشار و تحریکات ناقضان عهد و اعداء قرار داشتند.

<sup>۵</sup> در کتاب جناب بالیوزی - ر.ک. صفحات ۴۲۰ تا ۴۲۴

با تصرف حیفا، جنرال النبی بزوی اعلام کرد که بدنا خبر دهید که عبدالبهاء در امن و امان است.

در این اوقات حضرت عبدالبهاء احباب را جمع کردند و از آنها خواستند که بدعا و مناجات پردازنند و اظهار امیدواری فرمودند که مردم حیفا و اطراف آن از هر گونه آسیبی مصون مانند و چنین شد. در ۲۳ سپتامبر قشون انگلیس بدون مواجهه با مقاومت، کوه کرمل را در تصرف خود گرفت و شهردار و بزرگان حیفا اطاعت خود را بفاتحان اعلام داشتند.

حضرت عبدالبهاء در ایام جنگ از عدم ارتباط با احبابی ممالک مختلفه، از جمله ایران، ملوان و افسرده بودند. از جمله الواح صادره در زمان جنگ که این مطلب را حکایت می‌کند صوت سلام عام است و لوحی خطاب به مدیر روزنامه Christian Commonwealth که در مکاتیب مبارکه آمده. در کتاب «یاران پارسی» دو لوح درج شده که در آن از برقراری مجدد مخابره و مکاتبه با احباب اظهار شادی می‌فرمایند (চস ۳۱۴ - ۳۱۵ و نیز شماره ۴۱۱ مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۱۸).

### قیام زنان بر ضد جنگ

زنان از همان آغاز جنگ جهانی اول مخالفت خود را با این خشونت اعلام داشتند، از جمله یکی از انجمن‌های غیردولتی بنام Women's International League for Peace and Freedom یعنی اتحادیه بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی که خود نتیجه یک کنگره بین‌المللی زنان بود که در لاهه هلند بر ضد جنگ اول جهانی تشکیل شده بود (این عنوان WILPF از سال ۱۹۱۹ رسمیت پیدا کرد). اول رئیس این اتحادیه خانم جین آدامز بود که قبلًا حزب صلح زنان Women Peace Party را در آمریکا تأسیس کرده بود (در ژانویه ۱۹۱۵ عنوان یک سازمان غیردولتی غیرانتفاعی برای گرد هم آوردن زنان با دیدهای مختلف سیاسی و

سوابق مختلف فلسفی و مذهبی، بمنظور مطالعه و ارائه علل جنگ و نیز فعالیت برای برقراری صلح پایدار و بالاخره اتحاد زنان جهان جهت مخالفت با سرکوب و استثمار). این سازمان دارای شعب ملی در ۳۷ کشور بود.

اما جین آدامز Jane Adams (۱۸۶۰ - ۱۹۳۵) مذکور دختر یک سناتور ایالت ایلینوی بود متمایل به مکتب کویکر. وی پس از فراغت از تحصیل در یک کالج محلی زنان به اروپا سفر کرد و از دیدن زاغه‌های فقیر لندن متعجب شد و در عین حال تحت تأثیر مدل خدمات اجتماعی و تفریحی که بصورت رایگان در توینی بی‌هال در اختیار خانواده‌های کم‌بضاعت قرار می‌گرفت واقع شد و بعد از مراجعت به آمریکا، بیاری یکی از دوستان خود Hull House را در شیکاگو برای طبقات فقیر که همان کارگران مهاجر از مناطق جنوب بودند تأسیس کرد (سال ۱۸۸۹) که نه فقط به تأمین خدماتی مشابه به آنچه در لندن عرضه شده بود کوشید، بلکه محل پیدایش نهضت‌های مهم اصلاح اجتماعی در آمریکا شد و موجب اشتهرار ملی جین آدامز نیز گردید. سومین کتاب اثر او عنوانش ایدئال‌های تازه‌تر صلح Newer Ideals of Peace بود که در آن بنقد حکومت محلی پرداخت که دست بخشونت بر ضد کارگران و مهاجران فقیر زده بود. بعقیده وی یکی از علل این طرز رفتار، نبودن نمایندگان جامعه زنان در دولت محلی بود. از همان زمان بود که بموضع جهان‌وطنی و قضیه صلح بین‌المللی و شهری برخورد کرد و بفکر ایجاد یک شبکه سراسری از طبقات کارگر مهاجر افتاد که در نتیجه یک جامعه بهم پیوسته با دیدگاه فوق ملی بوجود آورد. او از سال ۱۹۱۱ تا سال ۱۹۱۴ نایب‌رئیس انجمن ملی رأی‌دهی زنان suffrage آمریکا شد و با آغاز جنگ واشینگتون با حضور سه‌هزار همکاران انجمن مذکور تشکیل شد وی توانست اساس حزب صلح زنان Women Peace Party را بگذارد (آوریل ۱۹۱۵) و از آن جا بود که اهتمام برای متوقف کردن جنگ شروع شد. از جمله اقدامات این

حزب صلح خواه مراجعه بماموران عالی رتبه حکومت و فشار وارد کردن بر آنها جهت محدود کردن تسليحات، مخالفت با نظامی‌گری، تربیت جوانان برای آرمان صلح، پیشنهاد کنترل دموکراتیک سیاست خارجی دولتها و جایگزین کردن قشونهای ملی توسط یک پلیس بین‌المللی، انسانی کردن حکومات از طریق اعطای حق رأی بزنان، از میان بردن علل اقتصادی جنگ، و بالاخره ایجاد یک کمیسیون (هیئت) از رجال و نساء برای تأسیس صلح بین‌المللی و حمایت از آن بود.

با هتمام جین آدامز بود که ۲۵ هزار نفر از زنان طی یکسال به حزب صلح زنان WPP پیوستند و بعد در همان سال ۱۹۱۵ وی دعوت زنان فعال در اروپا را پذیرفت و در کنگره صلح زنان در لاهه شرکت جست (۱۹۱۶)، کنگرهای که نمایندگی یکصد و پنجاه جمعیت زنان را داشت و یک کمیته بین‌المللی زنان برای صلح پایدار ICWPP تأسیس کرد که آدامز بریاست آن برگزیده شد. اعلامیه هدفهای این کمیته (هیئت) توسط صدهزار تن از زنان در سراسر عالم بامضاء رسید و تصمیم گرفته شد که در اسرع اوقات سران دولتها در دفاع از آن اعلامیه ملاقات شوند. خود وی بمقابلات رئیس جمهور آمریکا وودرو ویلسون رفت و او با نظر مساعدی افکار زنان را پذیرفت. در سال ۱۹۱۹ جمعیت مذکور بنام تازه‌ای نامیده شد: اتحادیه بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی، چنان که قبلًا مذکور افتاد. همین اتحادیه League در فاصله دو جنگ اول و دوم جهانی توانست اعلامیه‌ای برای دفاع از صلح بامضای میلیونها زنان رساند. این سازمان قدیم‌ترین و وسیع‌ترین سازمان بین‌المللی صلح خواه زنان تاکنون محسوب شده است. در سال ۱۹۳۱ بود که آن سازمان و خانم آدامز جائزه صلح نوبل را دریافت کردند و از طریق او بود که زنان طبقات کارگر و مهاجر در نهضت صلح خواهی شرکت جستند.<sup>۹</sup>

<sup>۹</sup> نقل از کتاب Peace, A World History تألیف آنتونی آدولف Anthony Adolf که ضمناً ۲۰۰۹ نشر سال در صفحات ۱۴۱–۱۴۲ و ۲۴۲ از نقشه صلح بهانی و تعلیمات جمال بهانی و حضرت عبدالبهاء در این مورد سخن رانده است.

از دیگر زنانی که در ترویج فرهنگ صلح و انسان‌دوستی قیام کردند، یکی برتا فن ساتنر (Suttner ۱۸۴۳ – ۱۹۱۴) بود، اول زنی که جایزهٔ صلح نوبل را در سال ۱۹۰۶ برد. و او مؤلف داستانی بود با عنوان «سلاح‌های خود را زمین گذارید» (۱۸۸۹). وی جمعیت صلح اطربیش را تأسیس کرد (یک هفته قبل از جنگ اول جهانی) و مجموعهٔ مقالات او زیر عنوان «مبارزه برای پیشگیری جنگ جهانی» در اطربیش ممنوع اعلام شد. تحت تأثیر فن ساتنرکمیتَ زنان جنوب آفریقا برای ایجاد سازش، و صندوق کمک به زنان و کودکان جنوب آفریقا در لندن بوجود آمد و کوشید که جنگ بوئرها (۱۸۹۹ – ۱۹۰۲) را پایان دهد.

در مورد دیگر زنان صلح‌خواه میتوان بکتاب «صلح، یک تاریخ جهانی» تألیف آنتونی آدولف مراجعه کرد.

### بعضی از مشخصات مشتبه جنگ اول جهانی

- ۱- بوجود آوردن جماعتی بنام معتبرسان وجدانی Objecteurs de Conscience که از جنگ امتناع می‌کردند و دولت‌های چون انگلستان قبول کرد که آنها بجای جنگ خدمات مهم ملی را انجام دهند.
- ۲- آغاز اعتراضات مردم به جنگ و امضای شکایت‌نامه.
- ۳- برتراند راسل فیلسوف از کسانی بود که سعی کرد امضاء برای بی‌طرفی انگلستان در جنگ جمع کند. او بود که گفت کینه، بی‌رحمی، بی‌عدالتی، دروغ، خشونت، و برتری جوئی در زمان صلح صفات ناپسندیده شمرده می‌شوند، ولی همین که جنگ درگرفت همه این صفات بد مطلوبیت پیدا می‌کنند. راسل را مدت ۶ ماه بزندان انداختند. ناگفته نگذاریم که آمریکا هم در سال ۱۹۱۷ علی‌رغم اعتراضات مردمش وارد جنگ شد و از جمله معتبرسان جین آدامز مددکار اجتماعی و مؤسس Interfaith Fellowship of Reconciliation بود که از معتبرسان وجدانی پشتیبانی می‌کرد.

۴- دست یافتن زنان بحقوق حقه خود لااقل در امور سیاسی را تا حدی مدیون جنگ جهانی اول هستیم. جی ویتر می‌نویسد "جایگزینی مردان توسط زنان در کارخانه‌ها آغاز رهائی و آزادی زنان بود." این مطلب در مورد جنگ اول جهانی صادق است، در حالی که طی جنگ دوم جهانی روی ارزش‌های سنتی خانوادگی و جایگاه زن در خانواده تأکید شد. بعبارت دیگر نمی‌توان همه جنگ‌ها را رهائی بخش شمرد.

### دوران جنگ بین‌الملل اول در ایران

مورخان ایران چون دکتر محمدجواد مشکور مؤلف «تاریخ ایران زمین» در مورد سالهای جنگ بین‌الملل اول می‌نویسد:<sup>۷</sup> "در ۲۸ شعبان ۱۳۳۲ مدت نیابت سلطنت ابوالقاسم خان قراگوزلو ملقب بناصرالملک بسرآمد و احمدشاه که برشد رسیده بود تاجگذاری کرد. هنوز چند هفته نگذشته بود که جنگ جهانی اول آغاز شد ... با این که نخست وزیر ایران مستوفی‌الممالک در سال ۱۳۳۳ رسم‌آیان را دولتی بی‌طرف اعلام نمود ولی بعلت ضعف دولت مرکزی، پای تجاوز متخاصمان (انگلیس و روس از یک طرف و عثمانی بیاری آلمان و اتریش از طرف دیگر) بایران کشیده شد ... در سال ۱۹۱۵ (۱۳۳۳) دو دولت انگلیس و روس معاہده ۱۹۱۵ را بین خود منعقد کردند و ایران را بدو منطقه نفوذ بین خود تقسیم ساختند. ولی یک سال پیش از خاتمه جنگ، در روسیه تزاری انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ پیش آمد و با از میان رفتن خانواده رمانف پای مداخله روسیه در ایران قطع شد و دولت جدید شوروی رسم‌آ در ژانویه ۱۹۱۸ قرارداد سال ۱۹۱۵ را ملغی کرد ولی «پلیس جنوب» که انگلستان ایجاد کرده بود تا پایان جنگ بسلطه خود ادامه داد. پس از سقوط کابینه سید ضیاء الدین، عملاً بعلت عدم احتیاج انگلیس‌ها «پلیس جنوب» تعطیل شد ... تمام ایران در سال ۱۹۱۹ تحت نفوذ

<sup>۷</sup> ر.ک. صفحات ۳۷۶-۳۸۱ و ۳۸۶-۳۹۳.

انگلیس قرار گرفت. وثوق الدوله نخست وزیر ضمن عقد قرارداد با انگلیس‌ها امتیازاتی بشرکت نفت ایران و انگلیس داد، ولی مجمع اتفاق ملل تازه‌تأسیس، قرارداد مذکور را تأیید نکرد و پرزیدنت ویلسون هم بانگلستان خبر داد که دولت آمریکا از آن قرارداد پشتیبانی نمی‌کند. ناچار وثوق الدوله مجبور باستعفاء شد و جانشین او حسن پیرنیا قرارداد ۱۹۱۹ را موقف الاجراء کرد. در آن اوقات اوضاع ایران بسیار آشفته بود و منتهی شده به قیام رضا خان (سردار سپه) در اسفند ۱۲۹۹ش - ۱۹۲۰، و بزودی پایان خانواده قاجار، و سلطنت رضاشاه بعد از نخست وزیری او (۱۳۰۳ش) در اواخر سال ۱۳۰۴، یعنی ۱۹۲۵ میلادی.

### كتب عمده در باره جنگ جهانی اول

۱- جی وینتر، یا بنام کاملش James Murray Winter (متولد ۱۹۴۵) از معتبرترین محققان و تحلیلگران جنگ اول جهانی است، صاحب آثار بسیار، که اصلًاً آمریکائی است و استاد در دانشگاه ییل که در آن مطالعات خود را متمرکز بر جنگ اول جهانی و اثرات آن بر روی قرن بیستم کرد، و از جمله آثار اوست: سوسیالیسم و چالش جنگ؛ جنگ بزرگ و ملت بریتانیائی - ترس از انحطاط (کاهش) جمعیت؛ تجربه جنگ اول جهانی؛ میان یادآوری و عزاداری یا جنگ بزرگ در تاریخ فرهنگی اروپا - ۱۹۱۴-۱۹۱۸؛ جنگ بزرگ و شکل‌گرفتن قرن بیستم؛ رؤیای صلح و آزادی (سال ۲۰۰۷)؛ بیاد آوردن جنگ؛ جنگ بزرگ در میان تاریخ و حافظه در قرن بیستم. وی مؤلف ۱۳ کتاب و صاحب مقالات در چهل کتاب دیگر است. از کارهای بدیعی که وی در کتاب خود «منفجر شدن جهان» کرده آن است که نقش و اثر چهار گروه را در جنگ هر بار جداگانه مطرح کرده است، یعنی گروههای سیاستمداران، ژنرال‌ها، سربازان، و مردم عادی و جامعه مدنی را.

David Stevenson: 1914 – 1918: The History of the First World –۲

Penguin, 2004. War,

Larousse de la Grande Guerre, sous la direction de Bruno Cabanes –۳  
et Anne Duménil, 2007.

André Loez: La Grande Guerre, collection repère, 2014 –۴  
مطالعات گذشته در باره جنگ اول است.

## ضمیمه ۱

توضیحی در مورد «دروز» – دائرة المعارف اسلام می‌گوید: "دروز جمعیتی از مردم سوریه دارای مذهبی رمزآمیز از شعب اسماعیلیه هستند که خود را موحدین می‌خوانند و در اواسط قرن بیستم عدد آنها حدود دویست هزار نفر بود که ساکن قسمت‌های مختلف سوریه و خصوصاً جبال لبنان هستند. شغلشان بیشتر کشاورزی و مالکیت اراضی است. این مذهب در اواخر سال‌های حکومت الحکیم خلیفة فاطمیه مصر (۹۹۶ – ۱۰۲۱) ولادت یافت و او بود بنیادگذار مذهب مذکور. بعد از الحکیم مرید او حمزه ابن علی شکل نهائی را بمذهب دروز داده. شرح تعالیم و عقاید دروز در مقاله مذکور نیامده.

## ضمیمه ۲

مناجاتی که باقوی احتمال مربوط به جنگ اول جهانی است:

هوالله

ای خداوند مهربان به فریاد بیچارگان برس. ای پاک یزدان بر این اطفال یتیم رحم فرما. ای خداوند بی‌نیاز این سیل شدید را قطع کن. ای خالق جهانیان این آتش افروخته را خاموش کن. ای دادرس بفریاد یتیمان برس. ای داور حقیقی مادران جگرخون را تسلی ده. ای رحمان رحیم بر چشم گریان و دل سوزان پدران

رحم نما. این طوفان را ساکت کن و این جنگ جهانگیر را بصلاح و آشتی مبدل فرما. توئی بینا و شناوا. ع

(نقل از مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء - نشر آلمان - ۲۰۰۱ - شماره ۰.۵۵)

### ضمیمه ۳

می‌دانیم که در سال ۱۹۰۸ انقلاب ترکان جوان روی داد و پس از شورشی دیگر کمیته مرکزی اتحاد و ترقی توانست زمام امور را تحت ریاست طلعت‌پاشا بعده کمیته مرکزی اتحاد و ترقی توانست زمام امور را تحت ریاست طلعت‌پاشا بعده گیرد. و این کمیته سعی کرد تعصب شدید ملی (ترکی) را بمقدم کشورالقاء کند و حتی برای تقویت این تعصب یک دشمن درونی از ارامنه بسازد. کشتار جمعی ارامنه که عدد آن تا دو میلیون نفر تخمین زده شده در فاصله ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ روی داد و از اشخاص مورد اعتماد طلعت‌پاشا همان جمال‌پاشای معروف بود که حاکم نظامی سوریه شده بود و با او بود که طلعت‌پاشا نوشت که ارامنه را به سوریه شمالی گسیل خواهد داشت.<sup>۸</sup>

چنین سرمشق غیر انسانی بود که بعدها حزب نازی آلمان در مورد یهودیان اعمال کرد.

<sup>۸</sup> برای تفصیل مربوط به کشتار ارامنه رجوع کنید به صفحات: ۶۴۰-۶۵۵ در جلد اول کتاب معتبر: جنگ جهانی اول که زیر نظر جی وینتر محقق بنام امریکانی در سال ۲۰۱۳ نشر شده است.

## سلب نسبت حق با خلق

### فاروق ایزدی‌نیا

از جمله موارد بسیار مهم در هر ظهوری، نسبت یافتن خلق در اثر ایمان بالله با مظاهر ظهور است که مایهٔ فخر و مباهاات او است. حضرت بهاءالله نیز در کلمات مکنونه عربی به این موضوع اشارتی دارند که مایلند افتخار و اتکاء فرد به حق باشد نه به خودش و نه دون حق.<sup>۱</sup> لهذا، برقراری این نسبت که به آن "نسبة‌الله" اطلاق می‌شود مایهٔ مباهاات هر فرد مؤمنی است. اما حفظ آن بسیار دشوار است، زیرا نفس انسان در هر آنی در صدد فریب دادن آدمی است تا او را از حق دور سازد و به مظاهر فریبندۀ این دنیا و فانی نزدیک نماید.<sup>۲</sup> بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله در مواردی که فرد مؤمن، یا مدّعی ایمان، از حدّ و حدود خود تجاوز نماید، هر گونه نسبتی را سلب می‌فرمایند. این سلب نسبت به طرق گوناگون بیان شده است که معروف‌ترین آنها عبارت "ليس مني" و "ليس منا" است که در موارد محدودی از قلم مبارک عزّ نزول یافته است. در این وجیزه اشارتی گذرا به موارد مشاهده شده می‌گردد. بدیهی است احتمال دارد موارد دیگری نیز وجود داشته باشد که نویسنده زیارت نکرده باشد.

### قطع نسبت در ابتدای ظهور و برقراری نسبة‌الله

هر زمان که ظهوری واقع می‌شود، حبل کلّیه نسبت‌ها قطع می‌گردد و فقط نسبة‌الله برقرار می‌گردد. در این حالت همگان در صُقُع واحد خواهند بود. این معنی در کتاب قرآن عزّ نزول یافته است، "فَإِذَا نُفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِدِ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ. فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينَهُ فَأُولَئِكَ هُمْ

**الْمُفْلِحُونَ. وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينَهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ حَالِدُونَ.**\* (مؤمنون (۲۳)، آیات ۱۰۱-۱۰۳).

جمال مبارک این مطلب را در بعضی از آثار مبارکه تصریح فرموده‌اند. در لوح «هفت پرسش» می‌فرمایند، " حين ظهور و بروز انوار خورشید معانی، کل در یک مقام واقف و حق نطق می‌فرماید به آنچه اراده می‌فرماید. هر یک از مردمان که به شنیدن آن فائز شد و قبول نمود، او از اهل جنت مذکور." (دریای دانش، ص ۶۹).

در لوح دیگر می‌فرمایند، "در ایام الله کل ما سواه در صع وحد قائم و نسائم رحمن از رضوان فضل و احسان بر اهل اکوان علی حد سوء مرور می‌فرماید. هر نفسی که از این نسیم خوش روحانی عرف قمیص رحمانی یافت به حیات ابدی فائز و مادون بما اکتسبت آیدیهم به نار راجع و امتحانات و افتتانات ملائک ممیزات حقدکه به تفرقی و تجمعی مشغولند. این است معنی ما نَزَلَ مِنْ قَبْلِ و النَّازِعَاتِ غَرْقاً. مقصود همان ملائکه ممیزاتند که به نزع و انتزاع اثواب وارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل دهند." (حدیقه عرفان، ص ۶۵).

وقتی نسبت از ماسوی الله قطع شود نسبت با خداوند برقرار گردد که همان نسبة الله است. در مناجاتی از قلم اعلیٰ نازل، "قُلْ اللَّهُمَّ يَا الَّهِ احْمَدُكَ بِمَا جعلتَنِي مُقْبلاً إِلَى أَفْقِ جُودِكَ وَسَماءِ فَضْلِكَ وَبَحْرِ عَطَائِكَ. كَيْفَ أَشْكُرُكَ يَا الَّهِ بِمَا نَسَبْتَنِي إِلَى نَفْسِكَ بَعْدَ مَا انْقَطَعَ كُلُّ نَسْبَةٍ فِي أَيَّامِكَ" (نفحات الرَّحْمَن، ص ۲۳۰).

در کلام دیگر به قطع نسبت‌ها و بقای نسبت با خدا تصریح دارند، "قد انقطعَتِ النَّسْبَةُ وَبَقَتِ نِسْبَةُ اللهِ ربِّ الْعَالَمِينَ. إِنَّ مَشِيتَهُ أَبُّ الْعَالَمِ وَإِرَادَتَهُ أُمُّ بَنِي آدَمَ" (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۷۵).

\*مضمون آیه به فارسی چنین است: پس چون دمیده شود در صور، پس نباشد نسبت‌ها بین آنها روز چنین و نبرستند از یکدیگر. پس آن که سنگین است ترازوه‌های او پس آن گروه ایشانند رستگاران و آن که سبک است ترازوه‌های او پس آن گروه آنانند که زیان کرند در نفس‌هایشان در دوز خند جاودانیان. (نقل ترجمه از تفسیر صفوی)

در اینجا به نقل بیان مبارک درباره سلب نسبت از هر غیرمؤمنی مبادرت می‌شود، "فِيَا إِلَهٍ أَنْتَ تَعْلَمُ بِأَنِّي قَطَعْتُ حَبْلَ نِسْبَتِي مِنْ كُلِّ ذِي نِسْبَةٍ إِلَّا مَنْ تَمَسَّكَ بِنِسْبَتِكَ الْكَبْرِيِّ فِي أَيَّامِ ظَهُورِ مَظَاهِرِ نَفْسِكَ الْعُلِيَا بِاسْمِكَ الْأَبْهَى وَعَنْ كُلِّ ذِي قِرَابَةٍ إِلَّا مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ طَلْعَتِكَ التَّوْرَاءِ" (مناجة، ص ۷۷).

### لیس منّی یا لیس منّا در ادیان قبل

روایتی از حضرت رسول اکرم نقل می‌شود که اگر کسی سیلی به گونه‌اش زند یا گریبانش را بدرد یا شیون و زاری جاهلانه سر دهد، هر آینه او از ما نیست: "عن عبد الله مسعود رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم «ليس منا من لطم الخدود و شق الجيوب و دعا بدعوى الجاهلية»" (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۰)؛ البته این حدیث به صورت "من ضرب الخدود و شق الجيوب" نیز دیده شده است.

روایت دیگری که به حضرت رسول اکرم نسبت داده شده است در مورد مذبح سخاوت و ذمّ بخل است به نحوی که "الجنة دار الأسخيا والشات الفاسق السخي أحب إلى الله من الشيطان العابد البخيل" فرموده و می‌فرماید، "لیس منا من وسع الله عليه فلم يوسع على نفسه و عياله" (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۶۲ (پانویس)). این حدیث به نوع دیگر نیز دیده شده است: "لیس منا من وسع عليه ثم قتل على عياله" (مستدرک، ج ۲، ص ۶۴۳).

روایتی را به حضرت امام موسی کاظم نسبت می‌دهند که فرمود، "لیس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم. فإن عمل حسناً إستزاد الله منه وإن عمل سيئاً استغفر الله و تاب إليه". از ما نیست هر کس هر روز محاسبه نفس نکند (و از خود برای کارهایی که در آن روز کرده است، حساب نکشد) تا اگر کار نیکی کرده است بر آن بیفزاید و اگر کار بدی کرده است به درگاه خدا توبه کند (تحف العقول، حدیث ۲۹۲). می‌دانیم که این کلام امام موسی کاظم مبتنی بر بیان حضرت رسول اکرم است. این بیان به دو صورت نقل شده است:

اول حدیثی است که در صفحه ۷۳ جلد ۶۷ بحارالأنوار نقل شده که فرمودند، "حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا وزنوهای قبل ان توزنوا و تجهزوا للعرض الاكبیر." (خویشن را محاسبه کنید پیش از آن که به حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند! (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آن که ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ.)

در حدیث دیگر خطاب به ابوذر می فرمایند: "يا اباذر حاسب نفسك قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابك غدا وزن نفسك قبل ان توزن ..." ای ابوذر، به حساب خویش برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند. (اما لی طوسی، طبق نقل میزان الحکمة، ج ۱، ص ۶۱۹)

روایتی دیگر نیز از امام محمد باقر روایت شده است که حضرت رسول اکرم در مورد تخفیف نماز و شرب شراب عبارت "لیس منی" را به کار برده اند: قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَا تَهَاوُنْ بِصَلَاتِكَ، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَئِسَ مِنِي مَنِ اسْتَحْفَفَ بِصَلَاتِهِ، لَئِسَ مِنِي مَنْ شَرِبَ مَسْكِرًا لَا يَرِدُ عَلَيْهِ الْحَوْضَ، لَا وَاللَّهُ". فرمود: نسبت به نماز بی اعتنا مباش و آن را سبک و ناچیز مشمار، همانا که پیامبر خدا هنگام وفات خود فرمود، هر کس نماز را سبک شمارد و یا مسکرات بنوشد از - امت - من نیست و بر حوض کوثر وارد نخواهد شد.

روایتی از حضرت امام رضا نقل شده است که فرمود، "لَئِسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاً لِدِينَهُ وَ دِينَهُ لِدُنْيَاً" (از ما نیست آن که دنیای خود را برای دینش و دین خود را برای دنیايش ترک گويد. (بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶)).

اما در آئین مسیحی تنها موردی که این عبد مشاهده کرده است، روایتی است که حضرت عبدالبهاء در دو موضع شفاهی و کتبی بیان فرمودند. در

بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۲۱ ذکر شده است که چون آوازه مرکز میثاق در امریکا پیچید، میرزا شاعع، فرزند ناقض اکبر که در امریکا بود، به خیال مطرح کردن نسبت عنصری اش با حضرت بهاءالله افتاد. اما حضرت عبدالبهاء اعتنایی نفرمودند. بعد از آن بود که روزنامه‌نگاری سؤال از نسبت ظاهري او با جمال مبارک کرد و حضرت عبدالبهاء در جوابش فرمودند، "یک کلمه به تو می‌گوییم و این تا آخر کافی است و بیش از این نه تو سؤال کن و نه من جواب می‌دهم؛ و آن کلمه بیان حضرت مسیح است که عرض کردند برادران شما به دیدن شما آمده‌اند؛ فرمودند اینها برادران من نیستند، بلکه برادران و کسان من شمایید. ابدأ به نسبت عنصری آنها حضرت مسیح اهمیت ندادند. با وجود این منزل من چنین است که هر که خواهی گو بیا و هر که گو برو." و اما بیان کتبی آن حضرت در لوحی است (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۲۱) که می‌فرمایند، "این نص انجیل را ملاحظه کنید که برادران حضرت مسیح آمدند نزد حضرت مسیح عرض کردند که اینها برادران شما هستند فرمودند که برادران من نفوosi هستند که مؤمن به خدا هستند و قبول ننمودند که با برادران معاشرت و مجالست نمایند."

این مطلب در انجیل مرقس (باب ۳، آیات ۳۱ الی ۳۵)، انجیل متی (باب ۱۲ آیات ۴۶ الی ۴۸) و انجیل لوقا (باب ۸، آیات ۱۹ الی ۲۱) درج است.

### لیس منی و سایر موارد قطع نسبت در امر مبارک

در بیانات مبارکه موارد معهودی مشاهده شده که با عبارت "لیس منی"، "لیس منا" یا "نحن بريء عنه" قطع نسبت را مطرح می‌فرمایند. ناگفته نگذاریم که جمال مبارک کراراً عنوان فرموده‌اند که آنچه مایه رنج و عذاب ایشان است اعمال ناپسند کسانی است که خود را به ایشان نسبت می‌دهند و

مرتکب می‌شوند آنچه را که سبب بکای قلب و قلم و کبد ایشان می‌گردد. به عنوان مثال به سه مورد از بیانات مبارکه استناد می‌شود: در لوحی از قلم اعلیٰ نازل، "يَا أَيُّهَا النَّاظِرُ إِلَى الْوِجْهِ إِنَّ أَيَّامَ وَارْدَ شَدَ آنچه که سبب حزن اکبر گشت. از بعضی از ظالمین، که خود را به حق نسبت می‌دهند، ظاهر شد آنچه که فرائص صدق و امانت و عدل و انصاف متعدد. مع آن که کمال عنایت و عطا درباره شخص معلوم ظاهر و مجری گشت. عمل نمود آنچه را که عین الله گریست" (مجموعه اشرافات، صص ۱۱۴-۱۱۵). اشاره به اقدامات محمد علی اصفهانی است که در ارض اقدس مرتکب منکرات شد و چون طردش فرمودند به استانبول رفت و به ارتکاب منهيات ادامه داد.<sup>۵</sup>

در لوح مبارک اشرافات نازل، "إِنَّا أَمْرَنَا الْعِبَادَ بِالْمَعْرُوفِ وَهُمْ عَمِلُوا مَا نَاهَ بِهِ قُلُوبُهُ وَقَلْمَانِي اسْمَعُ مَا نَزَّلَ مِنْ سَمَاءٍ مُّشَيَّطِي وَمَلَكُوتَ ارَادَتِي لَيْسَ حَزْنِي سَجْنِي وَمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ أَعْدَائِي، بَلْ مِنَ الَّذِينَ يَنْسِبُونَ أَنفُسَهُمْ إِلَى نَفْسِي وَيَرْتَكِبُونَ مَا تَصْعُدُ بِهِ زَفَرَاتِي وَتَنْزَلَ عَبْرَاتِي" (مجموعه اشرافات، ص ۷۱)

در کلمات فردوسیه از قلم ابهی نازل، "يَا حِيدَرَ قَبْلَ عَلَىٰ عَلِيكَ بَهَائِي وَثَنَائِي نَصَائِحَ وَمَوَاعِظَ عَالَمَ رَا احْاطَهُ نَمُودَه؛ مَعَ ذَلِكَ سَبَبَ احْزَانَ شَدَّهُ نَهَ فَرَحَ وَسَرُورَ. چه که بعضی از مدّعیان محبت طغیان نموده‌اند و وارد آورده‌اند آنچه را که از ملل قبل و علمای ایران وارد نشد. قلنا مِنْ قَبْلِ لَيْسَ بِلَيْتِي سَجْنِي وَمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ أَعْدَائِي بَلْ عَمَلَ احْبَائِي الَّذِينَ يَنْسِبُونَ أَنفُسَهُمْ إِلَى نَفْسِي وَيَرْتَكِبُونَ مَا يَنْوِحُ بِهِ قُلُوبُهُ وَقَلْمَانِي. مَكَرَّ امْثَالَ اِيَّنَ بِيَانَاتِ نَازِلٍ وَلَكِنْ غَافِلِينَ رَا نَفْعِي نَبْخَشِيدَ. چه که اسیر نفس و هوی مشاهده می‌شوند. از حق بطلب کل را تأیید فرماید بر انابه و رجوع تا نفس به مشتهیاتش باقی، جرم و خطأ موجود. امید

آن که ید بخشش الهی و رحمت رحمانی کل را اخذ نماید و به طراز عفو و عطا مزین دارد و همچنین حفظ فرماید از آنچه سبب تضییع امر او است مابین عبادش" (مجموعه اشرافات، ص ۱۲۵).<sup>۹</sup>

اینگونه اعمال در واقع ناصر اعدای امرالله است (اقتدارات، ص ۱۳؛ ثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۳۰). فی الحقیقہ این نسبت ظاهری است و هر نفسی که "قال بغير ما ألهمناك او يقول بغير ما القيناک فهو مجرم ب Finch الكتاب و" حق از آن بری و بیزار است (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۲۵).

**۱-تكلم به غير ما نزل في الألواح** - از موارد مشهور که در کتاب مستطاب اقدس نازل شده نهی از تکلم به مطالبی است که در الواح نازل نشده باشد. یعنی نسبت دادن آنچه که در کتاب نیامده به حق جل جلاله است. این دوگانگی کلام که خلاف اصل وحدت بیان است که در لوح اتحاد نازل شده مایه اختلاف در بین انام خواهد شد. بیان مبارک در کتاب اقدس اینگونه است، "انصروا يا قوم اصفيائي الّذين قاموا على ذكرى بين خلقى و ارتفاع كلمتى فى مملكتى أولئك انجتم سماء عنایتی و مصابيح هدایتی للخلاف اجمعین. و الّذى يتكلم بغير ما نزل فى الواحی انه ليس مني اياكم ان تتبعوا كل مدع اثيم" (بند ۱۱۷).

به نظر می‌رسد جمال مبارک با این کلام از توسل به احادیث و روایات اکیداً ممانعت به عمل آورده‌اند و فقط آنچه را که مکتوب است ملاک اعتبار تعیین فرموده‌اند. هر نفسی که مطلبی را بخواهد بیان کند باید مستند به آثار مبارکه نماید تا مقبول افتاد والا قابل اعتنا نبوده و نیست. حضرت عبدالبهاء در این مقام می‌فرمایند، "در خصوص وارديين از ارض اقدس و روایات موقوم نموده بوديد؛ هر روایتی که سند در دست نباشد، اعتماد نشайд. زيرا

اگر صدق باشد هم باز اسباب پریشانی است. نصوص معمولّ بها است و بس" (گنجینه حدود و احکام، ص ۴۶).

حضرت ولی امرالله نیز خطاب به احبابی امریکا می فرمایند، "بهائیان نباید به خطابات شفاهی که به حضرت عبدالبهاء نسبت داده شده زیاد اهمیت بدهند مگر در صورتی که خطابات مزبور به شرف صحّه مبارکه رسیده باشد. حضرت بهاءالله این مطلب را به حدّ کافی جهت احباء روشن فرموده‌اند که الواح و نصوص الهی معمولّ بها است و بس. ممکن است موضوع روایات بسیار جالب نظر باشد، ولی به هیچ وجه نباید به آن ترتیب اثر داد. این تعلیم مبارک اساسی جمال اقدس ابهی برای این بوده که امر مقدس بهائی مانند اسلام که در آن به جمیع احادیث و روایات منقوله از حضرت محمد ترتیب اثر داده می‌شود، فاسد نگردد" (نقل ترجمه از ص ۴۶ گنجینه حدود و احکام).

در این مقام اشاره به عبارت «مدّع اثیم» که در انتهای بیان جمال مبارک در کتاب اقدس آمده، گویای آن است که هر نفسی که به تکلم به غیر ما نزل فی الالواح مبادرت نماید، مدعی مقامی از برای خویشتن است که بالمرأه مردود است و در مقامی او را «شیطان» می‌نامند. در لوحی از جمال قدم چنین نازل، "هر نفسی الیوم مدعی امری شود و یا ادعای باطن نماید او شیطان فئه حقه بوده ... اهل بهاء نفوosi هستند که هرچه را مخالف ظاهر امرالله بینند او را باطل دانند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴۸).

آنچه را که اراده الهی بوده خداوند در آثار مبارکه بیان کرده است و در واقع، به بیان مبارک، "اگر نفسی به جمیع کتب عالم بباید و به غیر ما اراده‌الله تکلم نماید، او از اهل نار در کتاب الهی مذکور است و از قلم اعلیٰ مسطور" (گنجینه حدود و احکام).

بیان مطالب بدون استناد به آثار مبارکه سبب اختلاف بین جمع احباب است. از آنجا که مقصود خداوند ایجاد وحدت است، همین تکلم به غیر آنچه که در الواح نازل شده، یا تأویل یا بدعت گذاشتن سبب اختلاف و در نتیجه حرکت در خلاف جهت مقصود الهی است. حضرت عبدالبهاء در بیانی می‌فرمایند، "احباء باید بیدار باشند. هر کسی کلمه‌ای بدون نصّ بگوید، اختلاف بین احباب بیندازد. جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند، یعنی احدي از خود کلمه‌ای نگوید، اجتهاد ننماید. والا هر کسی بابی مفتوح نماید و نصّ الهی را تفسیری کند. چون یکی گوید من قوّة روح القدس دارم، خوب می‌فهمم فوراً هر کسی گوید من هم دارای روح القدس" (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۴۹ / گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۵۶).

در این مقام به بیان حضرت بهاءالله در لوح اتحاد باید استناد نمود که یکی از موارد اتحاد را «اتحاد در قول» بیان می‌فرمایند. وقتی جمیع نفوس بر مبنای سند واحد، یعنی آنچه که در کلام الهی نازل شده، استناد نمایند، اختلاف بیان مشاهده نخواهد شد: "اتحاد در مقامی اتحاد در قول است؛ و این بسیار لازم است. مثلاً ملاحظه نما اگر دو نفس از اولیای حق در ارضی وارد شوند و در امری به اختلاف سخن گویند، سبب اختلاف شود و خود و سائرین از نعمت اتحاد، که از قلم مولی‌الایجاد نازل شده، محروم و ممنوع گردند. از جمله ناصر حق بیان بوده و هست" (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۸۹).

در این مقام باید به نهی از تأویل و تفسیر نیز اشاره شود. تأویل در امر بهائی توسط افراد احباء ممنوع است. البته هر نفسی می‌تواند برداشت و استنباط خود را با ذکر این که نظر شخص او است بیان کند، چه که حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "مادامی که شخص صریحاً بگوید که آنچه اظهار

می‌دارد نظریات خصوصی اوست، نباید آزادی او را در اظهار عقیده شخصی محدود نمود. در حقیقت این قبیل توضیحات اغلب مفید واقع می‌شود و بدان وسیله بهتر می‌توان به تعالیم الهی پی برد. خداوند به انسان قوّه عاقله عطا فرموده که از آن استفاده شود نه آن که عاطل و باطل ماند؛ اما در ادامه کلام توضیح می‌فرمایند که "آیات الهیه مُنَزَّلَه واجد مرجعیت مطلقه" است و آحاد احباء باید بکوشند "خود را به آن میزان اعظم نزدیک ساخته و در موقع توضیح و تبیین مطالب با استشهاد از بیانات مبارکه علاقمندی خویش را نسبت به آیات الهی نشان" دهند. لهذا باید بین این دو تعادلی ایجاد کرد، زیرا "انکار مرجعیت آیات مُنَزَّلَه کفری است صریح و جلوگیری کامل از اظهار عقیده شخصی درباره آیات مبارکه امری است قبیح" (نظمات بهائی، یا بهائی پروسیجر، طبع لجنه ملی نشر آثار امری (ایران)، بدون تاریخ طبع، ص ۳۱-۳۲).

اما تأویل بدان معنی که شخصی اظهار دارد که مقصود از بیان مبارک این یا آن است، به کلی ممنوع است. جمال مبارک صریحاً می‌فرمایند، "كلمة الهیه را تأویل نکنید و از ظاهر آن محجوب نمانید. چه که احدی بر تأویل مطلع نه إِلَّا اللَّهُ وَنَفْسُكَ که از ظاهر کلمات غافل‌اند و مدعی عرفان معانی باطنیه، قسم به اسم اعظم که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود. طوبی از برای نفوسي که ظاهر را عامل و باطن را آمل‌اند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۳).

البته حضرت عبدالبهاء تأیید می‌فرمایند که برخی از نصوص نیاز به تأویل دارد، "و اما نصوصی که از کتب مقدسه اخراج نموده بودید، آنچه به علم و عقل و حکمت الهیه مطابق آن نصوص به حسب ظواهر است و اما نصوص دیگر کل تأویل دارد و تأویل مطابق عقل و علم و حکمت

است" (همان مأخذ). اما، به نصّ صريح حضرت بهاءالله در ایقان شریف، "این معلوم است که تأویل کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننماید" (ص ۱۱ طبع آلمان / ص ۱۴ طبع مصر).

در بند ۱۰۶ کتاب اقدس نیز هر نفسی را که به تأویل آیات الهی پردازد از جمله زیانکاران در کتاب الهی بر شمرده‌اند. همچنین در بارهٔ نهی از تأویل نگاه کنید به کتاب اقتدارات، ص ۲۸۲.

- احکام و حدود الهی برای اجرا نازل شده است و این معنی در آثار مبارکه تصریح شده است. در تجلی اول از لوح تجلیات می‌فرمایند، "تجلىٰ اول ... ايمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر به تصديق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل به آنچه امر فرموده و در كتاب از قلم اعلى نازل گشته." عمل به آنچه که در کتاب نازل شده سبب حفظ وحدت بين احباب الهی می‌گردد و اگر هر نفسی به هواي خود به کاري مشغول گردد که خلاف اوامر منزله باشد، البته سبب اختلاف گردد. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "قل يا قوم لاتختلفوا في أمر الله. أن اتبعوا ما أمرتم في كتاب مبين. اياتكم أن يمنعكم اعمال الدين يدعون الإيمان. إن الذي تجاوز عن حدودي إنّه ليس مني إلا بأن يتوب إلى الله الغفور الكريم" (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷). مدعايان ايمان چه بسا که اعمالی را مرتكب می‌شوند که سبب دوری برخی نفوس از ساحت حق گردد. اینگونه افراد به بیان حق، "خود را به حق نسبت می‌دهند و به اجنه نفسم و هوی طائرونده از حق نبوده و نیستند" (همان مأخذ).

در کلام دیگر از اینگونه نفوس اعلام برایت می‌فرمایند، "و أَمَّا مَا سُئِلَتْ فِي أَوْامِرِ اللَّهِ فَاعْلُمْ بِأَنَّ كَلَمًا حَدَّدَ فِي الْكِتَابِ حَقٌّ لَا رَيْبٌ فِيهِ وَ عَلَى الْكُلِّ فَرِضَ بِأَنَّ يَعْمَلُوا بِمَا نَزَّلَ مِنْ لَدُنْ مَنْزِلٍ عَلِيِّمٍ وَ مَنْ يَتَرَكِهِ بَعْدَ عِلْمِهِ بِهِ

إنَّ اللَّهَ بِرِّيَّةٍ عَنْهُ وَ نَحْنُ بَرَاءُ مِنْهُ. لَأَنَّ أَثْمَارَ الشَّجَرَةِ هِيَ أَوْامِرُهُ وَ لَنْ يَتَجَاهِزْ عَنْهُ إِلَّا غَافِلٌ بَعِيدٌ" (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۳۵۶).

نسبت دادن خود به حق و عدول از اوامر او نزد حق البته مقبول واقع نشود. این نسبت ناقص است و دال بر غفلت از حق مگر آن که با عمل اثبات گردد. جمال قدم می فرمایند، "بِسَا نفوسَ كَهْ خودَ رَا بِهِ حَقَ نسْبَتْ مِيْ دَهْنَدْ وَلَكَنْ اَزْ حَقَ بَسِيْ غَافِلَنَدْ. چَهْ كَهْ نسْبَتْ بِهِ قَوْلَ تَمَامَ نَشَوْدَ وَ صَادِقَ نِيَادِ. الْبَتَهْ هَرَ دَعَوِيْ رَا بِرْهَانَ بَايِدَ وَ هَرَ اَدَعَا رَا حَجَّتِيْ شَايِدَ. پَسْ كَسَانِيْ كَهْ خودَ رَا بِهِ حَقَ مَنْسُوبَ مِيْ دَارِنَدَ الْبَتَهْ بَايِدَ آثارَ تَقْدِيسَ اَزْ فَعْلَشَانَ ظَاهِرَ شَوْدَ وَ نَضْرَهْ نَعِيمَ اَزْ وجَهَشَانَ مَشَاهِدَهْ گَرَددَ" (گنجینه حدود و احکام، ص ۵).

۳- سفك دماء. در این ظهور یکی از مصادیق فساد قتل نفس و ریختن خون است. کسی را که حق خلق کرده و عمارت و مصنوع خداوند است، چه کسی به خود حق می دهد که او را از نعمت حیات محروم سازد؟ هر انسانی عالم کبیر محسوب می شود و اگر کسی دست به قتل احدی بزند، گویی اقدام به قتل تمام عالم کرده است. این معنی در قرآن کریم نیز تصریح شده است. جمال قدم می فرمایند، "اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِ اصْلَاحِهَا وَ لَا تَرْتَكِبُوا الْفَحْشَاءَ. طَهَّرُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ كُلِّ مَا حُرِّمَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْعَظِيمِ. اِيَاكُمْ أَنْ تَسْفِكُوا الدَّمَاءَ وَ الَّذِي سَفِكَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِي وَ كَانَ اللَّهُ بِرِّيَّهُ مِنْهُ وَ هَذَا مَا نَزَّلَ فِي أَوَّلِ مِنْ مَلْكُوتِ رَبِّكُمُ الرَّحْمَنِ وَ الرَّحِيمِ. اِيَاكُمْ أَنْ تَرْتَكِبُوا مَا يَكْرُهُهُ عُقُولُكُمْ وَ أَفْئَدُكُمْ اِنْتَقُوا اللَّهُ يَا مَلَأُ الْمُعْرَضِينَ" (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۹۰، به نقل از کتاب بدیع). در بیان دیگر نازل، "قُلْ اِنْتَقُوا اللَّهُ وَ لَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدِ اصْلَاحِهَا وَ لَا تَسْفِكُوا الدَّمَاءَ إِنَّهُ حُرْمَةٌ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ وَ فِي هَذَا الرَّقَّ الْمَنْشُورِ" (آثار قلم اعلى، ج ۶، ص ۱۳۳).

جمال قدم در کتاب اقدس (بند ۷۳) تصریح می‌فرمایند که بنایی را که خداوند ساخته است به دست ظلم و ستم و سرکشی تخریب نکنید. هیکل مبارک در مقام سؤال می‌فرمایند که آیا کسی را که خداوند به روحی از جانب خود حیات بخشیده می‌کشید، و آن را خطای عظیم نزد خداوند تلقی می‌فرمایند. در بیان دیگر خودشان را از چنین شخصی به کلی بری می‌دانند و نسبت را سلب می‌کنند، "إِنَّ الَّذِينَ يُسْفِكُونَ الدَّمَاءَ ... نَحْنُ بُرَآءٌ مِّنْهُمْ وَنَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ لَا يَجْمِعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ لَا فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ" (نقل در توقعات مبارکه، ج ۳ (۱۹۴۸-۱۹۲۲)، ص ۲۵).

در کنار سلب نسبت در هنگام قتل نفس، جمال مبارک به طرق مختلف احباب را هدایت می‌فرمایند که قتل را به کلی از مخلیه خود برانند. فی المثل می‌فرمایند، "بگو ای احبابی الهی فخر شما به کشن نفوس نبوده، بلکه فخر در احیای نفوس پژمرده بوده" (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۶)؛ یا "بگو قتل نفس دلیل مردی و مردانگی نیست؛ اگر قادرید نفوس پژمرده و مرده را به نفحات رحمانیه تازه و زنده نمایید" (همان، ص ۳۶).

نهایتاً کشته شدن را بر کشن ترجیح می‌دهند، "قسم به آفتاب فجر توحید که اگر احبابی الهی کشته شوند نزد این عبد محبوب‌تر از آن است که به نفسی تعرض نمایند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۹۳)؛ و "قسم به جمال که اگر احبابیم کشته شوند بهتر است از سفك دم نفسی" (نقل در توقعات مبارکه، ج ۳ (۱۹۴۸-۱۹۲۲)، ص ۲۵). این نکته در لوح سلطان نیز بیان شده است (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۶۴). در لوح ناپلئون افراد مرتکب سفك دماء را متتجاوز از اوامر الهی می‌دانند (همان، صص ۱۱۰-۱۰۹).

۴- شرب افیون. از جمله مواردی که شدیداً در امر بھائی نهی شده شرب افیون است. بیان حق در کتاب مستطاب اقدس چنین است، "قد حرم عليکم شرب الأفیون إنا نهیناكم عن ذلک نهیاً عظیماً فی الكتاب. و الّذی شرب إنّه لیس منّی. إتّقوا الله يا اولی الألباب" (بند ۱۹۰).

حضرت عبدالبهاء در لوح تنزیه و تقدیس در این باب به تصریح سخن گفته‌اند: "اما مسألة افیون کثیف ملعون نعوذ بالله من عذاب الله به صریح کتاب اقدس محروم و مذموم و شربش عقلاً ضربی از جنون و به تجربه مرتكب آن به کلی از عالم انسانی محروم. پناه به خدا می‌بریم از ارتکاب چنین امر فظیعی که هادم بنیان انسانی است و سبب خسaran ابدی. جان انسان را بگیرد، وجدان بمیرد، شعور زائل شود، ادراک بکاهد، زنده را مرده نماید، حرارت طبیعت را افسرده کند. دیگر نتوان مضرتی اعظم از این تصور نمود" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۲۶).

در مقام دیگر نه تنها مصرف کننده، بلکه خریدار و فروشنده آن را نیز محروم از فیض و عنایت الهی می‌دانند (گنجینه حدود و احکام، ص ۴۲۳) و حتی کشت آن را نیز جز برای معالجه ممنوع می‌دانند (همان، ص ۴۳۵). در مقام حیرت می‌فرمایند، "تریاک نفوس را از خاک پست‌تر کند و از عظم رمیم پوسيده‌تر. سبحان الله چه قدر عجیب است و چه قدر غریب که انسان خود را زنده مرده نماید و افسرده و پژمرده گرداند و جز ضرر ثمر و اثر نبیند. با وجود این چگونه مصرّ بر حصول این ضرر گردد. والله الّذی لا اله الا هو اگر انسان زنده در قبر نشیند بهتر از آن است که مرتكب شرب افیون شود و مظہر الجنون فنون گردد...اليوم در آستان مقدس اعظم محرمات شرب تریاک است. اعادنا الله و ایاکم عن هذا الضرر العظیم والبلایة الّتی هادمة للبینان الجسیم" (همان، ص ۴۳۴).

سلب نسبت را که در بیان جمال مبارک به صراحة بیان شده، حضرت ولی امرالله نیز تکرار می‌فرمایند، "شرب واستعمال افیون از محظمات است و شارب بهائی نه و در زمرة مؤمنین داخل نیست" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴).

۵- امر کردن به معروف و خود عامل نبودن. مصطلح است که می‌گویند کسی که خود به امری عامل نیست نباید دیگران را به آن امر یا از ارتکاب به عمل مکروه نهی کند. این معنی در کلمات مکنونه تصريح شده است، "يا ابن الروح أَيْقِنَ بِأَنَّ الَّذِي يَأْمُرُ النَّاسَ بِالْعَدْلِ وَ يَرْتَكِبُ الْفَحْشَاءَ فِي نَفْسِهِ إِنَّهُ لَيْسَ مَنِّي وَلَوْ كَانَ عَلَى اسْمِي".

جمال قدم کسانی را که واعظ غیرمتعظ باشند، یعنی دیگران را به اعمالی توصیه کنند که خودشان عامل نیستند، به نفوسي تشبيه می‌کنند که رجای ظهور الهی را دارند اما هنگام ظهور او از حضورش روی بر می‌گردانند، "يا قوم إِنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُوْا فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَكُمْ وَ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ فَلَمَّا أَتَى فِي ظُلْلَى الْغَمَامِ أَعْرَضُوا وَ اسْتَكْبَرُوا عَلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ" (لوح ناپلئون سوم، الواح نازل خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۰۹).

در مقام مثال، کسانی را که دیگران را به اعمال حسن دعوت می‌کنند و خود را فراموش می‌نمایند، به چراغی تشبيه می‌کنند که می‌سوزد و دیگران را روشنی می‌بخشد، اما خود او با سوختن نابود می‌شود. اگر احياناً تأثیری در قول چنین نفوسي باشد، در اثر کلمات الهی است، نه در وجود خود او، "إِنَّكُمْ يَا قَوْمًا لَا تَكُونُنَّ مِنَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَرِّ وَ يَنْسُونَ أَنفُسَهُمْ؛ أَوْ لَنْكُمْ يَكْذِبُهُمْ كَلَّمَا يَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ ثُمَّ حَقَائِقُ الْأَشْيَاءِ ثُمَّ مَلَائِكَةُ الْمَقَرَّبِينَ وَ إِنْ يُؤْتَرْ قَوْلُ هُؤُلَاءِ فِي أَحَدٍ هَذَا لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ بَلْ بِمَا قَدَرَ فِي الْكَلْمَاتِ مِنْ لَدْنِ مَقْتَدِرٍ حَكِيمٍ وَ مَثَلُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَمِثْلِ السَّرَاجِ يَسْتَضِيءُ مِنْهُ الْعَبَادُ وَ هُوَ يَحْتَرِقُ فِي نَفْسِهِ وَ يَكُونُ مِنَ الْمُحْتَرَقِينَ". (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱۱۳)

در این فقره از کلمات مکنونه به ارتکاب فحشا اشاره شده است. در بیانی به تبیین آن می‌پردازند، "خافوا عن الله و لاتقعلوا البغى و الفحشاء فى ذواتكم و هما الإعراض من جمالى و الوقوف على امرى بعد الذى أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدس الأطهر الأممن للتميع." (مائدة آسمانی، ج ۴، ردیف ف، باب ۱)

اگر کسی بخواهد دیگران را هدایت کند، اول باید خود عامل باشد، سپس در مورد دیگران اقدام نماید که فرمود، "قد كتب الله لكل نفس تبليغ أمره و الذى أراد ما أمر به ينبغي له أن يتصرف بالصفات الحسنة أولاً ثم يبلغ الناس لتنجذب بقوله قلوب المقربين و من دون ذلك لا يؤثر ذكره في افئدة العباد ... إن الذين يظلمون و يأمرون الناس بالعدل يكذبهم بما يخرج من افواههم أهل الملكوت و الذين يطوفون حول عرش ربكم العزيز الجميل" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۱۰).

در واقع هر نفسی که بخواهد قیام به نصرت امرالله نماید، ابتدا باید قلب خود را در تسخیر کلام حق درآورده و سپس به دیگران بپردازد. این معنی در لوح سلطان تصریح شده است، "هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول به سيف معانی و بيان مدينه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ماسوى الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجه کند" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۶۵).

۶-فساد در ارض بعد از اصلاح. می‌دانیم که هر مظهر ظهوری برای رفع مفاسد و اصلاح عالم مبعوث می‌گردد. این معنی در کلام حضرت بهاءالله که برای اصلاح عالم آمده‌اند و احبابی ایشان نیز مأمور به اصلاح عالمند تصریح شده است. در لوحی از قلم اعلى نازل، "جميع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند. لعمزالله شئونات درنده‌های ارض لایق انسان نبوده و نیست" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، طبع اول، ص ۱۴۰). در آیه ۵۵ سوره اعراف نیز این معنی تصریح شده است. لهذا هر نفسی که دست به فساد بزند البته مخالف اراده الهی عمل کرده و از او سلب نسبت

می شود. بیان حق چنین نازل شده است، "اَيَا كُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا وَمَنْ أَفْسَدَ لِيْسَ مِنْنَا وَنَحْنُ بِرَاءُ مِنْهُ. كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْىِ بِالْحَقِّ مَشْهُودًا" (اقدس، بند ۶۴).

در واقع می توان گفت که از همان لحظهای که مظہر ظهور الهی مبعوث می گردد، جریان اصلاح عالم شروع می شود و هر نفسی که در خلاف جهت اراده الهی و مظہر ظهورش قدم بردارد، در جهت فساد یا ممانعت از اصلاح قدم برداشته است و لهذا نسبتش با خداوند سلب می گردد.

**۲- ارتکاب زنا و لواط و خیانت.** این اعمال شیطانی در شأن انسان نیست. انسان منسوب به رحمن است و باید به صفات رحمانی مزین شود که قابل و لائق دخول در ملکوت الهی گردد. بدین لحظ است که از مرتكبین اینگونه اعمال شنیعه سلب نسبت می گردد. حق می فرماید، "قُلْ قَدْ حُرِمَ عَلَيْكُمُ الزَّنا وَاللَّوَاطُ وَالخِيَانَةُ أَنِ اجْتَنِبُوا يَا مَعْشِرَ الْمُقْبَلِينَ. تَالَّهُ قَدْ خَلَقْتُمُ لِتَطْهِيرِ الْعَالَمِ عَنْ رِجْسِ الْهُوَىٰ هَذَا مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ مَوْلَى الْوَرَى إِنَّكُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ مَنْ يَنْسِبُ نَفْسَهُ إِلَى الرَّحْمَنِ وَيَرْتَكِبُ مَا عَمِلَ بِهِ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْنِي" (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۱۳ / گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۸).

**۸- اعراض از مظہر حق.** نفسی را که خداوند ظاهر می فرماید و به او اقتدار و اختیار عنایت می کند کلامش همان کلام حق است و البته هر نفسی که عصيان نماید و سرکشی کند، نسبتی با حق نتواند داشته باشد. کلام حق (آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۱۳) چنین عز نزول یافته است، "شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالَّذِي ظَهَرَ بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَمَخْزُونٌ قَدْرَتِي وَمَكْمَنٌ اِقْتِدَارِي وَمَظْهَرٌ غَيْبِي لِعَبَادِي وَبَحْرٌ عِلْمِي لِبَرِيَّتِي وَسَمَاءٌ مَشِيتِي الْمَهِيمَنَةُ عَلَى الْعَالَمِينَ مَنْ فازَ بِهِ فازَ بِكُلِّ الْخَيْرِ وَالَّذِي أَعْرَضَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْيَ وَغَفَلَ عَنْنِي وَكَفَرَ بِآيَاتِي الَّتِي نُزِّلَتْ مِنْ أَفْقِ أَمْرِي الْمُبِرْرِ المنیر. طَوْبَى لِمَنْ

فاز اليوم بأنوار وجهى و استظل فى ظل عنايتى و سكن فى جوار رحمتى و سمع ندائى الأبدع الأمتنع العزيز المنبع". اين معنى در لوح ديگرى نيز به گونه ديگر بدون ذكر "ليس مني" نازل شده اما همان معنی از آن مستفاد می شود: "شهد الله أنه لا إله إلا هو والذى ظهر إله لمطلع أمري بين عبادى و مشرق وحى لمن فى السموات والأرضين والذى آمن به آمن بنفسى و قام على ذكرى و نصر امرى و الذى أعرض إله كان مُعرضاً عنى فى أزل الآزال كذلك قضى الأمر من قلم قضائى فى لوح ما اطلع به أحد إلا علمى الذى أحاط الكونين" (آثار قلم اعلى، ج ۵، ص ۵۶).

۹- ارتکاب فحشاء به معنی اعراض از حق. حضرت بهاء الله در معنی بغى و فحشا می فرمایند که "خافوا عن الله و لاتقعلوا البغى و الفحشاء فى ذاتكم و هما الإعراض عن جمالى و الوقوف على امرى بعد الذى أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدس الأظهر الأمتنع اللطيم". (مائدة آسمانی، ج ۴، ردیف ف، باب ۱). با توجه به این معنی می توان پی برد که معنی فحشاء در بیان زیر چیست و چرا مرتكب آن در زمرة اهل بهاء محسوب نمی شود، "قل الذين ارتكبوا الفحشاء و تمسكوا بالدنيا إنهم ليسوا من اهل البهاء هم لو يردون وادياً من الذهب يمررون عنه كمر السحاب و لا يلتفتون إليه أبداً. ألا أنهم مني ليجدر من قميصهم أهل ملا الأعلى عرف التقديس و يشهد بذلك ربک و من عنده علم الكتاب و لو يردن عليهم ذوات الجمال بأحسن الطراز لا يرتد إليهم أبصارهم بالهوى. أولئك خلقوا من التقوى كذلك يعلمكم قلم القدم من لدن ربک العزيز الوهاب" (كتاب مبين، خط جناب زین المقربین، ص ۱۵۳). این معنی در لوح ذبيح نيز عز نزول یافته است، "أهل بهاء نفوسي هستند که اگر بر مدائن ذهب مرور کنند، نظر التفات به آن ننمایند و اگرچه

جميع نساء ارض به احسن طراز و ابدع جمال حاضر شوند، به نظر  
هوى در آنها نظر نکنند." (گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹).

۱۰- تمسک به اسمی از اسماء و اعراض از موحد اسماء. واقفیم که به  
بیان حق بعد از طی کردن دو پلّه از سه پلّه‌ای که انسان را به حق می‌رساند،  
یعنی روی برگ‌گرداندن از این دنیا، اعراض از آخرت و ما قدر فیها، باید از  
اسماء و ملکوتها نیز گذشت.<sup>۷</sup> با توجه به این که اسماء قمیصی هستند که  
خداآوند به هر نفسی که بخواهد اعطاء می‌کند و از هر نفسی که بخواهد  
می‌گیرد، لهذا به تنهایی قابل اعتنا نبوده و نیستند و هر نفسی که به اسمی  
تمسک نماید و از موحد اسماء اعراض کند، البته نسبتی با حق نخواهد  
داشت، بقوله تعالی، "مَنْ تَمْسَكَ بِاسْمٍ مِّنَ الْأَسْمَاءِ مُعْرِضاً عَنْ مُوْجَدَهَا  
إِنَّهُ لَيْسَ مَنِّي وَ كَانَ اللَّهُ بِرِيئًا مِّنْهُ". (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۳)

۱۱- اکل اموال ناس: "اَنَّ الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ يَتَصَرَّفُونَ أَمْوَالَ  
النَّاسِ وَ يَدْخُلُونَ الْبَيْوْتَ مِنْ غَيْرِ اِذْنِ اَنَّى بُرِئُ مِنْهُمْ". (کتاب میمین،  
ص ۱۶۲). و در بیان شناعت این عمل می‌فرمایند، "بعضی اموال ناس را  
حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده علیهم دائرة السوء و عذاب  
الله المقتدر القدير ... بگو ای مدعايان محبت از جمال قدم شرم  
نمایید و از زحمات و مشقاتی که در سبیل الهی حمل نموده پندگیرید  
و متتبه شوید؛ اگر مقصود این اقوال سخیفه و اعمال باطله بوده،  
حمل این زحمات به چه جهت شده؛ هر سارق و فاسقی به این اعمال  
و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده". (لثالی حکمت، ج ۳، صص ۳۷۳-  
۳۷۴).

جالب است که جمال مبارک از خداوند می‌خواهد که ابداً نه در این جهان و  
نه در عالم بعد ارتباطی با اینگونه نفوس نداشته باشد، "إِنَّ الَّذِينَ يَسْفَكُونُ  
الدَّمَاءَ وَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ نَحْنُ نُرَآءُهُمْ وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ

لایجمع بیننا و بینهم لا فی الدّنیا و لا فی الآخرة" (نقل در توقعات مبارکه (۱۹۲۲-۴۸)، ج ۳، ص ۲۵).

۱۲- توجه بدون اجازه به ارض اقدس. اگرچه این مورد شاید مربوط به زمان حضرت بهاءالله بوده باشد، اما بیانات مبارکه نشان می‌دهد که بعدها نیز عزیمت به ارض اقدس همواره موکول و منوط به اجازه مرکز امر بوده و تخطی از آن جائز نبوده و نیست. در لوح مبارک حضرت بهاءالله که این نکته تصريح شده، نکات مرتبط دیگری نیز وجود دارد؛ بدین لحاظ تمام لوح مبارک نقل می‌گردد:

هُوَ اللَّهُ تَعَالَى شَانِهِ الْعَظَمَةُ وَالْاَقْتَدَارُ دُوْسَتْ لِسَانًا دُعَوِيْ دُوْسَتْيِ نَمَايِدْ وَفَعَلًا مُرْتَكِبُ شُوْدَ اَمْرِي رَا كَهْ صُرَّ آنَ بِهِ مُحَبَّوبَ راجِعٌ شُوْدَ. آيَا بُرَّ چَنِينَ نَفْسَ چَهْ لَايِقَ وَ سَزاوارَ اَسْتَ؟ آيَا كَلْمَهْ دُوْسَتْ بِرَ اوْ اَطْلَاقِ مِيْ شُوْدَ وَ يَا بِهِ اَسْمَ حَبِيبَ دِرْ نَزَدَ مُحَبَّوبَ مَذْكُورَ اَسْتَ؟ لَا وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. دُوْسَتْ صَادِقَ آنَ اَسْتَ كَهْ اَزْ كَوْثَرَ مَحْبَّتْ دُوْسَتْ چَنَانَ سَرْمَسْتَ شُوْدَ كَهْ جَزْ رَضَائِ اوْ نَخْواهد. يَعْنِي اَزْ خَوْدَ اَمْلَى وَ خَوْاهَشِي وَ خِيَالِي نَدَاشْتَهْ بَاشَدَ وَ كَلَّ رَا دِرْ رَضَائِ دُوْسَتْ فَانِي مَشَاهِدَهْ نَمَايِدْ. حَرْكَتْ نَكِنَدَ مَكْرَ بِهِ اَذْنَ اوْ وَ نَخْواهدَ مَكْرَ آنْچَهْ رَا كَهْ رَضَائِ اوْ دِرْ اوْسَتْ. قَسْمَ بِهِ آفَتَابَ اَفْقَ تَوْحِيدَ كَهْ اَزْ مَشْرَقَ تَفْرِيدَ مَشْرَقَ اَسْتَ كَهْ تَوْجَهَ اَحْبَاءَ بِهِ اَيْنَ شَطَرَ صُرَّشَ بِرَ اَصْلَ شَجَرَهْ وَارَدَ. إِذَا يَشَهَدُ لِسَانِي بِأَنَّ الَّذِي تَوْجَهَ إِلَى هَذَا الشَّطَرِ بَعْدَ مَا رُقِيمَ فِي هَذَا الْلَّوْحِ إِنَّهُ لَيْسَ مَنِي وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. اَيِ دُوْسَتَانَ تَا چَنَدَ دِرْ غَفْلَتِيَد؟ آخر تَفْكَرَ نَمَايِد؛ عَاقِبَتْ اَمْوَرَ رَا دِرْ اَوْلَ هَرَ اَمْرِي مَشَاهِدَهْ كَنِيد. اَيِنَ مَعْلُومَ وَ مَحْقَقَ اَسْتَ كَهْ كَمَالَ مَحْبَّتْ بِهِ هَرَ يَكَ دَاشْتَهْ وَ دَارِيَمَ وَ اَكْرَ مَصْلَحَتْ اَمْرِ مشَاهِدَهْ مَيِ شَدَ الْبَتَهْ خَوْدَ اَحْضَارَ مَيِ نَمُودِيَم. بشَنُوِيدَ وَصَيَّتَ مَشْفَقَانَهْ رَا. بَيِ رَضَا حَرْكَتْ مَكْنِيدَ وَ اَزْ هَرَ نَفْسِي مَطْمَئَنَ مَبَاشِيد. اَمسَاكَ لِسانَ

لازم. به دو کلمه حرف محبت آمیز فریب مخورید و از مقبلین مشمرید. امر این مقرّ بسیار شدید است، سهل مدانید. نسأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يُؤْفِقَكُمْ عَلَى الصَّالِحِ وَالإِصْلَاحِ وَيَجْعَلَكُمْ مِنَ الَّذِينَ أَخْتَارُوا مَا أَخْتَارَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (مجموعه آثار قلم اعلى، شماره ۶۵، صص ۲۳۱-۲۳۴)

این معنی در دیگر آثار ظهر و مبین آیات نیز مشاهده می شود. فی المثل در بیانی از حضرت بهاءالله شرایط شخص زائر ارض اقدس چنین ذکر شده است، "شرائط نفوسي که به اذن فائزند این است که اوّل صحّت مزاج، صحّت بدن؛ ثانی اسباب سفر از نقل و غیره؛ و شرطی که اعظم شرایط است تحصیل اذن است در محل و مقام. و اگر کل موجود باشد و حکمت اقتضاء نماید، حرکت و توجه جائز نه." (امر و خلق، ج ۴، ص ۱۳۹) یا در بیانی دیگر مذکور، "اگر حکمت اقتضاء نماید و یا مصلحت منافی نباشد، در توجه به شطر سجن بأسی نه" (آثار قلم اعلى، ج ۵، ص ۱۱۳)

حصول اذن منوط است به حکمت. رحمت حق در حدّی است که اگر کسی نیت تشرّف به حضور نماید و حکمت اقتضاء نماید، اجر لقای مظہر ظہور برای او ثبت می گردد: "اذن حضور معلق است به مقتضیات حکمت. اگر اقتضاء نماید توجه نمایند والا نسأَلُ اللَّهَ تعالى أَنْ يَكْتُبَ لَكَ أَجْرًا لِقَائِهِ وَالْحَضُورَ أَمَامًا مُشْرِقِ آيَاتِهِ وَمُطْلِعًا بَيْنَاتِهِ." (آثار قلم اعلى، ج ۵، ص ۲۰۹).

از حضرت عبدالبهاء نیز موارد مشابه مشاهده شده است. فی المثل در بیانی مذکور، "عبدالبهاء نهایت اشتیاق را به ملاقات شما دارد. ولی این ایام حکمت اقتضاء نمی نماید و ما در جمیع الواح مأمور به حکمتیم و نفس خدمت عین شرفیابی است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۱۸۷)

در یکی از آثار حضرت ولی امرالله مشاهده شد که فردی را به این علت از جمع اهل بهاء اخراج فرمودند، "در موضوع ..... فرزند ..... فرمودند بنویس: این شخص بداخلراق و پستفطرت اخیراً مخالف دستور این عبد مسافرت به فلسطین نموده و وارد ارض اقدس گشته. تلغرافیاً راجع به طرد و اخراج او از جامعه به آن محفل مخابره گردید. به والدش صریحاً اظهار و انذار نمایند مخابره با او به هیچ وجه من الوجه جائز نه؛ تمَرَد و مخالفت نتائجش وخیم است." (توقيع موَرَخ ۱۵ شهرالكلمات ۱۰۳ بدیع، منتخبات توقيعات، طبع ۱۰۵ بدیع، ص ۳۹). البته، پدر این شخص چون به انذارات توجه ننمود و با پسرمعاشت مستمر داشت، او نیز به سرنوشت پسر دچار شده از جامعه اخراج گردید. (همان مأخذ، ص ۴۱)

**۱۳- اختلاف:** اگرچه تجاوز از حدود و احکام الهی و آنچه را که برای جامعه بشری صلاح دانسته است به انحصار مختلف نهی شده است، اما، در مواردی ضرر خودداری از اجرای اوامر به قدری شدید است که لطمہ به اصل شجره، یعنی هیکل امرالله، وارد می‌آورد. در خصوص نهی از اختلاف بین احباء این کلام جمال مبارک وارد که به سلب نسبت منجر می‌شود، "قُلْ يَا قَوْمَ لَا تَخْتَلِفُوا فِي أَمْرِ اللَّهِ؛ أَنِ ابْتَغُوا مَا أَمْرَتُمْ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ. إِنَّ اللَّهَى تَجَاوَزَ عَنْ حَدَودِ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي" (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷)

در این باب بیانات لاتحصی از قلم قدم نازل. در سوره الصبر اشارتی ظریف دارند که، "لَا تَخْتَلِفُوا فِي أَمْرِ اللَّهِ ثُمَّ اجْتَمِعُوا عَلَى شَاطِئِ عَزِّ مِنِيعًا" (ایام تسعه، ص ۲۷۶) و به این ترتیب همگان را به وحدت و یگانگی در شاطی بحر اعظم دعوت می‌فرمایند. اجتماع در کمال وحدت بر شاطی بحر اعظم جز با رجوع به فطرت پاک اصلیه میسر نیست: "مقصود، صعود نفس طبیه و جواهر مجرد است که به فطرت اصلیه خود به شاطی

بحر اعظم وارد شوند." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۳۶۸). موضوع فطرت اصلیه مکرراً در آثار مبارکه مطرح شده است و آن خلقت پاک اولیه انسان است. حتی در موردی حضرت بهاءالله انحراف نفوس از فطرت اصلیه را عدم قابلیت آنها در استماع کلام الهی تعبیر می‌فرمایند، "قسم به آفات بلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود، یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد، چه که ناس بالمرء از فطرت اصلیه الهی منحرف شده‌اند." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۸۲)

۱۴- ارتکاب اعمال شیطانی: به عبارتی می‌توان گفت که این مورد در بر گیرنده تمام موارد دیگر است. اما چون به طور اخص بیان شده است به کلام مبارک حضرت بهاءالله استناد می‌گردد. هیکل مبارک نسبت به نفوسی که ادعای ایمان می‌کنند و خود را به حق نسبت می‌دهند و بعد اعمال شیطانی مرتکب می‌شوند حساسیت نشان می‌دهند. در این بیان از قلم قدم جاری، "من ینسب نفسه الى الرحمن و یرتکب ما عمل به الشیطان انه ليس منی" (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۲، ص ۱۵۹)

۱۵- میل به شهوت‌های نفسانیه: در این مقام جمال مبارک از عبارت «لیس منی» استفاده نکرده‌اند، ولی سلب نسبت را به نوعی بیان فرموده‌اند. البته شهوت‌های نفسانیه را به هر گونه عملی که مباینت با آثار مبارکه داشته باشد می‌توان تعبیر نمود. در موضوع شهوت بیان مبارک چنین است، "هر نفسی از او آثار خباثت و شهوت ظاهر شود، او از حق نبوده و نیست." (گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹). این به نوعی سلب نسبت است. البته در مقام دیگر نیز جمال قدم همین سلب نسبت را با بیانی که گستره وسیع‌تر دارد مطرح کرده‌اند: "بعضی از نفوس که خود را به حق نسبت می‌دهند و به اجنحة نفس و هوی طائرند، از حق نبوده و نیستند." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷).

در خاتمه این بیان حضرت بهاءالله زیب این ورق می‌گردد که حکایت از قطع جمیع نسبت‌ها و تحکیم نسبت الهی می‌کند:

"مدعیان محبت بسیار ولکن اهل وفا که فی الحقیقہ به افق اعلیٰ ناظر باشند بسیار کم مشاهده می‌شود، مگر نفوسی که به توفیقات الهیه از عالم تراوییه گذشته‌اند و به شطر رب‌الآرباب توجه نموده‌اند. چه مقدار از نفوس که منتظر ظهور بودند و چون افق عالم به نیر اعظم منور شد کلّ محتجب ماندند إلّا مَن شاءَ اللّهُ . ای امّةَ اللّهِ به حبل محبت الهی متمسک باش به شأنی که احدی قادر بر فصل نباشد. به کمال فرح و سرور به ذکر مالک ظهور مشغول باش. جمیع نسبت‌ها الیوم مقطوع و مردود است، چه که ایام، ایام نسبةَ اللّهِ است. هر که به این نسبت فائز شده، او از اهل فردوس اعلیٰ بوده و خواهد بود. شکر کن محبوب عالم را که به حبس فائز شدی و به ذکرِش مذکور گشته." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۲).

### یادداشت‌ها

- ۱- "يَا أَبْنَ الرَّوْحَ مَا قُدْرَ لَكَ الرَّاحَةُ إِلَّا يَأْعِرَاضُكَ عَنْ نَفْسِكَ وَ إِقْبَالُكَ بِنَفْسِكِي. لَأَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ افْتَخَارُكَ بِاسْمِي لَا بِاسْمِكَ وَ اتِّكَالُكَ عَلَى وَجْهِي لَا عَلَى وَجْهِكَ. لَأَنَّى وَحْدِي أَحِبُّ أَنْ أَكُونَ مَحْبُوبًا فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۱۹).
- ۲- در بیانی از قلم اعلیٰ نازل، "لَمْ يَكُنْ لَكُمْ أَعْدَاءٌ إِلَّا أَنفُسُكُمْ؛ فَاعْرُفُوهَا يَا قَوْمَ إِيَّكُمْ أَنْ تَغْفِلُونَ. إِنَّهَا لَا تَسْكُنُ أَبَدًا. إِذَا تُطْعَمُ يَزِدَادُ لَهِبِّيهَا وَ إِذَا تَمْنَعُ يَشْتَدَّ حَرَصُهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيَهَا بِاسْمِ رَبِّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمَهِيمِنِ الْقَيْوَمِ. قُلْ أَنِّي أَنْهَرُوهَا يَا قَوْمَ فِي سَبِيلِي هَذَا حَقُّ الْقَرْبَانِ فِي حَبَّ

**الرَّحْمَنُ وَ لَا يَعْقِلُهُ إِلَّا الْمُخْلصُونَ.**" (كتاب مبين، خط جناب زين المقربين، ص ۳۹۰).

۳- همچنین نگاه کنید به آثار قلم اعلى، ج ۴، صص ۲۳۰ و ۳۵۴.

۴- مسكن الفؤاد شهید ثانی، ص ۱۰۸؛ و مسند احمد ۳۸۶/۱؛ و الذکری، ص ۷۲؛ و مستدرک ۴۵۲/۲؛ و جواهر الكلام ۳۷۰/۴؛ و مسند احمد بن حنبل ۳۸۶/۱.

۵- جمال مبارک در حق او فرموده‌اند، "قد اشتعل الظالم ب النار الحرص و الهوى و البغي و الفحشاء و ارتكب ما ناحت به الأمانة و بكى عباد مكرمون... سبحان الله نفسی که عنایت کبری بر حسب ظاهر درباره‌اش منظور و اسباب تجارت از هر جهت از برایش موجود، چون دارای زخارف دنیا شد، اول سيف جفا بر معین و ناصر و مؤيد خود وارد آورد و بعد بر اوليا و دوستانش" (آيات بیانات، صص ۳۱۳-۳۱۴). همچنین نگاه کنید به اقتدارات، صص ۱۵ و ۱۲۶ / آيات بیانات، ص ۱۱۶ (لوح ۱۰۸)، ص ۳۱۴.

۶- همچنین نگاه کنید به اقتدارات، صص ۱۱-۱۲، ۳۲۶ / آيات بیانات، ص ۱۷۸ / اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۷۰ / کتاب مبين، خط جناب زین المقربین، ص ۱۵۲، ص ۲۷۳، ص ۱۶۲ / آثار قلم اعلى، ج ۳، ص ۶۷ / ثلاثي الحكمه، ج ۳، ص ۹۳، ۲۳۴.

۷- جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند، "ثُمَّ أَعْلَمَ بِأَنَّ نُصِبَ بَيْنَ النَّاسِ وَ بَيْنَ الْعِبَادِ سُلْطَنًا وَ لَهُ ثَلَاثَ دَرَجَاتٍ: الْأُولَى تَذَكَّرُ بِالدُّنْيَا وَ زِحْرَفَهَا وَ الْثَّانِيَةُ بِالْآخِرَةِ وَ مَا قُدِرَ فِيهَا وَ الْثَّالِثَةُ تَذَكَّرُ بِالْأَسْمَاءِ وَ مَلْكُوتِهَا وَ مَنْ جَازَ عَنْ هَذِهِ الْمَقَامَاتِ يَصِلُّ إِلَى مَلِيكِ الْأَسْمَاءِ وَ الصَّفَاتِ أَقْرَبَ مِنْ حِينِ آتَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَهَاءِ لَا تَعْطَلُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى هَذِهِ الْمَوَاقِفِ ثُمَّ مَرَوَا عَنْهَا كَمَرَ السَّحَابِ كَذَلِكَ يَنْبَغِي لِعِبَادِنَا الْمُقْرَبِينَ." (مائده آسماني، ج ۴، ص ۲۶؛ و ج ۸، ص ۱۲۰).

## زیستن‌شناسی در آئین بهائی

ایرج ایمن

بنا بر نصایح قلم اعلی، تعالیم بهائی باید چنان در شیوه زندگانی فردی و جمعی اهل بهاء بازتاب یابد و جلوه‌گر شود که سبب جذب و اقبال گروه‌گروه نفوس به آئین بهائی گردد و فرهنگ و تمدنی بدیع پدید آورد: "بگو ای دوستان، امروز باید کلّ به شأنی از حرارت محبت الهی مشتعل باشید که اثر حرارت آن از جمیع رگها و اعضاء و اجزای شما ظاهر شود تا جمیع اهل عالم از این حرارت مشتعل شوند و به افق مقصود توجه نمایند." (پیک راستان، صص ۵۸-۵۹) نیل به این مقصود بخودی خود میسر نمی‌گردد و نیازمند کوشش عمدی و آگاهانه و مستمر افراد و اعضای جامعه بهائی است. این موضوعی است که در این مقال مورد بحث و فحص مقدماتی قرار می‌گیرد به این امید که صاحب‌نظران و اهل پژوهش و تحقیق این مبحث را پی‌گیری کنند و برای حصول به این مقصود و تحقق این امر مهم راه‌گشائی نمایند.

### زیستن‌شناسی در آئین بهائی

موضوع محوری در این بحث نحوه رفتار روزانه یعنی چگونه زندگی کردن است که با فلسفه زندگی تفاوت دارد. فلسفه زندگی به بحث در باره هدف یا اهداف زندگی می‌پردازد. به عبارت دیگر به نتایج و حاصل نهائی رفتار توجه دارد و نگرش انسان به عاقبت زندگی را مطرح می‌کند که در این بحث مطرح نیست. برای جدا کردن بحث در فلسفه زندگی از بحث در نحوه رفتار روزانه، واژه «زیستن‌شناسی» را بعنوان اصطلاحی جدید وضع می‌کنیم. در این بحث سر و کار ما با موضوعی است که آن را می‌توانیم مبحثی از «زیستن‌شناسی» یعنی «زیستن‌شناسی در آئین بهائی» بنامیم. این اصطلاح زیستن‌شناسی را در برابر «زیست‌شناسی» (بیولوژی یا علم‌الحیات) بکار می‌بریم. در زیست‌شناسی موضوع

مورد بحث و پژوهش زندگی یا حیات و یا شرایط زنده بودن است. به عبارت دیگر ما چرا و چگونه زنده هستیم و به زنده بودن ادامه می‌دهیم. ولیکن ما علاوه بر زنده بودن زندگانی می‌کنیم، یعنی از زنده بودن بهره می‌بریم. این نحوه و روال استفاده از زنده بودن را «زیستن‌شناسی» می‌نامیم. منظور از «زیستن‌شناسی انسانی» نحوه رفتار انسان یا نحوه زندگانی کردن اوست. زیستن‌شناسی به این معنی از اهداف و مقاصد اساسی و بنیانی امر بهائی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر در اخلاقیات یا رفتارشناسی بهائی بحث فقط این نیست که چگونه زنده و تدرست بمانیم، بلکه زنده و تندرست بودن مقدمه و مبنای است برای نحوه خاصی از درست زندگانی کردن که منطبق بر پیروی از تعالیم و اخلاقیات بهائی باشد. حضرت بهاءالله می‌فرمایند "بگو ای برادران خود را به اعمال بیارایید نه به اقوال" (كلمات مکنونه فارسي، فقره ۵)؛ باید جمیع اقوال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود، چه که در اقوال کل شریکند ولکن افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست. پس به جان سعی نمایید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید". (كلمات مکنونه فارسي، ۷۶). و حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند "بهائي را به صفت شناسند نه به اسم و به خلق پي برنند نه به جسم" (مکاتيب، ج ۱، ص ۱۱۴). افزون بر این در لوح حکمت می‌فرمایند به نحوی زندگانی کنید که بامدادتان بهتر از شامگاه قبل و فردایتان بهتر از دیروزتان باشد: "واجعلوا اشراقكم افضل من عشيكم و غدّكم احسن من امسكم" (مجموعه‌های از الواح، ص ۸۱). و در مقام تأکید برتری عمل بر قول در لوح «اصل کل الخير» کاستن از سخن و افزودن بر عمل و رفتار را شرط اصلی ایمان می‌شمرند و اضافه می‌فرمایند که اگر نفسی قول و سخشن افرونتر از عمل و رفتارش باشد عدمش بهتر از وجود و نیستی او بهتر از هستی اوست: "رأس الإيمان هو التقليل في القول والتكثر في العمل ومن كان أقوله ازيد من اعماله فاعلموا أن عدمه خير من وجوده و فنائه احسن من بقائه (مجموعه‌های از الواح، ص ۹۳). و هشدار می‌دهند که "عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبد جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند". (كلمات مکنونه فارسي، ۶۹)

**نظری اجمالی بر شمّهای از ویژگی‌های اخلاق و رفتار بهائی**

تعالیم اخلاقی و آموزه‌های رفتاری در آئین بهائی فهرستی بس گسترده و طولانی دارد که توصیف یکایک آنان خارج از حوصله این بحث است. برای نمونه، در ضمیمه ۱ فهرست «فضائل اخلاقی و اعمال حسن» از «جزوه تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس» نقل شده که نمونه ایست از اوامر و توصیه‌های اخلاقی و رفتاری در آئین بهائی. مجموعه رفتارهای بهائی که در آثار قلم اعلیٰ نازل شده چندین برابر این دو فهرست است. ضمیمه ۲ تعدادی از خصوصیاتی است که کیفیت رفتار بهائی را ارائه می‌دهد. برای یادآوری اهمیت و ویژگی‌های آموزه‌ها و توصیه‌های مربوط به اخلاق و رفتار بهائی در آثار مبارکه به نمونه‌های ذیل اشاره می‌شود:

بنا بر بیان حضرت بهاءالله عمل کردن به اخلاق و رفتار بهائی از اوامر و احکام الهی است و بر کل لازم است (فضائل اخلاق، ص ۱۵). حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند تخلق به اخلاق و رفتاری که در امر بهائی توصیه شده است اعظم خدمت به امرالله است (فضائل اخلاق، ص ۲۱) و حضرت ولی امرالله در یکی از توقعات خود هدف غائی حضرت بهاءالله را خلق افراد جدیدی عنوان می‌فرمایند که مردمی نیکوکار و مهربان و با فتانت و صدیق و شریف باشند و بر مبنای احکام و موازین امر بهائی، امری که در این مرحله جدید از تکامل عالم انسانی ظاهر شده، عمل نمایند. بعد اضافه می‌فرمایند که خود را بهائی نامیدن کافی نیست. باید در تمام وجود ما آثار حیات بهائی نمودار باشد (نمونه حیات بهائی، ص ۲۵). در ارتباط ایمان و عرفان با اجرای اوامر و رفتار بهائی حضرت بهاءالله می‌فرمایند "اعمال فرع عرفان بوده و خواهد بود و عرفان هم منوط به عرفان مظهر نفس اوست" (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۴). در ادیان و ادوار گذشته اقرار و اعتراف به پذیرفتن امر جدید نشانه ایمان بود. اما حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند در این امر اعظم اعمال و اخلاق پسندیده دلیل بر ایمان افراد است (بدایع، ج ۲، ص ۱۵۷)، زیرا قبول عمل انسان در آستان الهی منوط به عرفان مظهر ظهور الهی در هر دور و زمان است (بدایع، ج ۲، ص ۳۳۷).

در آثار مبارکه کراراً تأکید شده که مؤثرترین طریق تبلیغ امرالله عمل به تعالیم و اخلاق بهائی است. "لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته. یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود. چه که در اقوال کل شریکند ولیکن افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست. پس به جان سعی نمائید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید. کذلک نصحتاكم فی لوح قدس منیر." (كلمات مكونةٌ فارسی، ۷۶) این بیان مبارک اشاره به این نکته نیز دارد که بکار بستن اخلاق و رفتار پسندیده باید پاک و مقدس از هر گونه شایبۃ انتظارات و مقاصد ظاهري و باطنی باشد. یعنی صیرف اقدام به عمل پسندیده کافی نیست و اثر مطلوب را نخواهد داشت مگر آن که از جمیع هوی‌ها و خواهش‌های نفسانی پاک و مبرأ باشد و لله اجرا شود. "اجعلوا اقوالکم مقدسةً عن الزبَّع و الھوی و اعمالکم متزَّھةً عن الرِّیب و الرِّیا" (مجموعه‌ای از الواح، ص ۸۱). وصول به چنین مرتبه‌ای بدون عرفان واقعی مقدور نخواهد بود. نکته دیگری که از این بیان مبارک مستفاد می‌شود آنست که تا مبلغ یا معلم یا مربی به چنین افعال پاک و مقدس عامل نباشد رفتار و سخنانش در تشکل رفتار مطلوب در دیگران مؤثر واقع نمی‌شود. اثر و نفوذ رفتار نیکی که بدون انتظار پاداش و با نیت خالص معمول می‌گردد جاودان و پایدار است. "از هر نفسی عملی ظاهر شود که سبب هدایت خلق گردد، آن عمل لائق اثبات است و به شهادت این مظلوم محو آن را اخذ ننماید و تغییر به آن راه نیابد." (آیات، ج ۲، ص ۴۲)

اعمال و اخلاق پسندیده به سپاهیان امر الهی تشییه شده که ناصر امر الهی و فاتح قلوبند. "امروز جنود حق و ناصرش اعمال و اخلاق است. باید به این جنود افتد و قلوب و صدور را تصرف نمود." (گلزار تعالیم، ص ۵) و علاوه براین چنان رفتار و اعمال، عامل ایجاد و پیشرفت تمدن مادی است. "اگر انسان به اعمال بهائی قیام کند هیچ قول لازم ندارد. اعمال است که مدنیت را ترویج کرده. اعمالست که این صنایع را آشکار کرده. اعمالست که این اکتشافات را ظاهر کرده. اعمالست که عالم مادی را به این درجه رسانده. اگرچنانچه اعمال نبود اقوال بود، آیاممکن بود این مدنیت مادی حاصل شود؟" (خطابات، ج ۱، ص ۱۲۹)

## مراقب و درجات اثر و نتیجه رفتار

حضرت بهاءالله انسان را به درختی میوه‌ای تشبیه فرموده‌اند که ثمرش اخلاق پسندیده است. "انسان بمثابة شجر است. اگر به اثمار مزین گشت لائق مدح و ثنا بوده وهست والا شجر بی‌ثمر لائق نار است. اثمار سدرة انسانی بسیار لطیف و پسندیده و محبوب، اخلاق مرضیه و اعمال حسن و کلمه طیبه از اثمار این شجره محسوب". (فضائل اخلاق، ص ۲۶) این اثمار، یعنی اعمال و رفتار پسندیده، در مراتب و به درجات متفاوت تأثیر گذارند که به نیت و هدف انسان بستگی دارد. حضرت عبدالبهاء توضیح داده‌اند که "از برای اعمال و فضائل انسانی درجات است. یک عملی است که فایده آن راجع به شخص انسان است. عمل دیگر ثمرش راجع به عائله انسان یا به قوم و قبیله او. اما یک عملی است که فایده و ثمرش راجع به عموم اهل عالم است و نتایجش غیرمحدود و اثراتش باقی به بقاء عالم وجود. موفقیت به این گونه عمل، کمال عالم انسانی است". و بعد اضافه فرموده‌اند که حصول این کمال "به تمسک به تعالیم الهیه و قوّه معنویه حاصل شود. اینست که در ادیان الهیه قبول عمل انسان به عرفان مشرق امر رحمن منوط است". (بدایع، ج ۲، ص ۲۲۷)

## لزوم تخلق به اخلاق بهائی

حضرت ولی امرالله تخلق به اخلاق و شیوه رفتار بهائی را امری ضروری محسوب می‌دارند که مستلزم کوششی همه‌گیر و مستمر است. در نامه مورخ ۱۸ فوریه ۱۹۳۲ بیانی به این مضمون می‌فرمایند که برای تشخیص میزان پیشرفت امر بهائی فقط افزایش تعداد نفوosi که امر بهائی را پذیرا می‌شوند کفايت نمی‌کند. بلکه اثر و نتیجه مهم‌تر کوشش‌های ما، روحیه ایست که در حیات جامعه ایجاد و منتشر می‌شود و میزان تأثیر و نفوذ آموزه‌های بهائی در وجود اخلاقی و معتقدات نفوosi است که مخاطب تعالیم مزبور قرار می‌گیرند. زیرا فقط زمانی که روح تعالیم بهائی کاملاً در دنیا نفوذ یابد و تأثیرگذار شود مردم فوج فوج وارد جامعه بهائی می‌شوند. (حیات بهائی، ص ۲۵) و نیز فرموده‌اند "ما همواره باید بخارط داشته باشیم که تعالیم الهی در این دور اعظم، کامل است و تنها علتی که تعداد

بیشتری از هموطنان ما به امر الهی روی نمی‌آورند آنست که ما ادعای بهائی بودن داریم ولی براستی آئینه تمام‌نمای تعالیم حضرت بهاءالله نیستیم. ما باید بطور مداوم بکوشیم که نمونه شاخص تعالیم حضرتش باشیم." (حیات بهائی، ص ۲۵)

### فراگرفتن اعمال و اخلاق بهائی

دانستن و پذیرفتن آموزه‌های بهائی شرط لازم برای بکار بستن و بهینه‌سازی آن آموزه‌ها محسوب می‌شود، اما شرط کافی برای اجرای کامل آنها نیست. عبارت دیگر بهائی زیستن روال یا فرایندی تدریجی است نه واقعه‌ای آنی که یکباره بطور کامل تحقق یابد. جریانی است تکاملی که از موقع پذیرفتن اوامر و آموزه‌های مورد نظر آغاز می‌گردد و بسوی هدف غائی که عملی ساختن کامل تعالیم مزبور است پیش می‌رود. نقطه یا هدف غائی برای اهل بهاء معلوم و مشخص شده است، زیرا اهل بهاء دارای «مثل اعلیٰ» در نحوه رفتار و طرز زیستن مطلوب و مورد نظر هستند. بنابراین اعمال و اخلاق و رفتار ما بالمال باید به نحوه زیستن و الگوی رفتاری حضرت عبدالبهاء نزدیک شود. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند "این عبد عاجز مستمند... شب و روز در حوالی بقاع مقدسه به مناجات و دعا و تبتل مشغول و از یاران الهی استدعا و التماس نماید که به اعمال و اخلاق حضرت عبدالبهاء مقتدائی حقیقی ظاهر شوند و این امر عزیز الهی را نصرت کامل نمایند. امید است که این دعا مستجاب شود و این استدعا قبول گردد." (توقيعات، ج ۱، ص ۱۷۰) گرچه وصول به چنان هدفی بسیار دشوار و ایده‌آلی و دست نیافتی بنظر می‌رسد ولیکن تحول تدریجی و تکاملی بسوی تحقق بخشیدن آن هدف امکان‌پذیر است. مباحث رفتارشناسی و تغییر رفتار در روانشناسی آموزشی و روانشناسی بالینی ناظر به این امکان‌پذیری است.

### تحول از دانستن به توانستن

تحول مطلوب در رفتار، بعد از دانستن و پذیرفتن الگوی رفتاری مورد نظر، مستلزم اقدام به اجرا و عملی ساختن آن شیوه و رفتار است. وگرنه صرف اطلاع داشتن از رفتارهای مطلوب، اجرای آنها را تضمین نمی‌کند. یعنی دانستن به

خودی خود موجب توانستن و عملی ساختن رفتار مورد نظر نمی‌شود. کوشش عمدی برای حصول چنین تحولی از وظائف قطعی هر فرد بهائی است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند "یاران الهی باید بموجب وصایا و نصایح نور حقیقت جمال قدم روحی لعتبرهالفاء قیام کنند و یک یک را به موقع اجرا گذارند نه این که مجرد بخوانند و مودع اوراق و الواح گذارند. باید اوامر روحانیه و جسمانیه اسم اعظم روحی لعتبرهالفاء در حیّ شهد جلوه نماید و در احوال و اطوار یاران الهی مجسم و مصور گردد و الا چه ثمری و چه اثری". (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۷۹)

برای تغییر رفتار به نحو مطلوب باید بینیم در مسیری که بین ما و هدف نهائی ما از عملی ساختن یا تغییر رفتار مورد نظرمان وجود دارد در کدام نقطه یا مرحله قرار گرفته‌ایم و آیا پیوسته در حرکت صعودی بسوی وصول به هدف مذبور هستیم یا ساکن مانده‌ایم و یا احياناً حرکت ما حالت نزولی پیدا کرده است. مشکل دیگر آنست که در عمل کردن به جمیع وصایا و نصایح و تعالیم الهی در وضع یکسانی قرار نگرفته‌ایم. یعنی هر فرد در اجرای هر آموزه در مرحله‌ای خاص در عملی ساختن آن تعلیم است. این است که حضرت بهاء‌الله توصیه اکید می‌فرمایند که شخصاً باید هر روز نحوه اجرای تعالیم الهی را بررسی و محاسبه کنیم: "حاسب نفسکَ فی کلِّ يوْمٍ مِّنْ قَبْلِ انْ تُحَاسَبَ. لَاَنَّ الْمَوْتَ يَأْتِيکَ بَغْتَةً وَ تَقُومُ عَلَى الْحِسَابِ فِي نَفْسِكَ" (کلمات مکونه عربی، ۳۱). باید میزان موفقیت در اجرای هر آموزه‌ای را جداگانه اندازه‌گیری کنیم. این سنجش و بررسی مرتب و روزانه در تخلق به اخلاق و رفتار پاک و مطلوب بسیار مؤثر است و سبب می‌شود که بدین ترتیب در وجود ما عادات مطلوب ایجاد گردد.

در این بیان مبارک نکات ظریف و دقیقی منظور شده است. مثلاً چرا توصیه شده است که این محاسبه بطور روزانه اجرا شود. از نظر روانشناسی آموزشی روشن است که فراغت یا تغییر رفتار و تبدیل شدن آن به عملکرد عادی و خود بخودی امری است که آگاهانه و عمدی و تدریجی تحقق می‌یابد و هرچه زودتر آغاز شود و در فواصل کوتاه‌تری مورد سنجش و اصلاح قرار گیرد موفقیت آسان‌تر و سریع‌تر و پایدارتر خواهد بود. بر عکس سنجش‌هایی که گاه بگاه و تصادفی و نامنظم انجام شود کار تشکل رفتار یا تغییر و تبدیل رفتار را مشکل‌تر و بطئی‌تر می‌سازد.

فراگرفتن یا تغییر رفتاری که بعید و حتی غیرممکن بنظر می‌رسد اگر بصورت تغییرات جزئی و متوالی و تدریجی اجرا شود غالباً موفقیت‌آمیز می‌گردد. حکمت دیگری که در این حکم الهی مستور است اینست که هرچه زمان بیشتری از وقوع رفتاری بگذرد از دقت و شفافیت خاطره انسان از کم و کیف رفتار مزبور کاسته می‌شود و معمولاً جنبه‌های منفی زودتر از ذهن انسان محو می‌گردد. بنا بر این از مؤثر واقع شدن این دستور نیز کاسته می‌شود.

نکته دیگری که در این بیان مبارک ملاحظه می‌شود تذکر و هشداری است که در آن ذکر شده، یعنی توجه‌دادن به این نکته که به قول معروف این حساب پس دادن نهایی امری است قطعی که گریزی از آن نیست. چه بهتر که با آمادگی کامل و اطمینان خاطر نسبی با آن مواجه شویم. مؤثرترین روش تأمین چنان آمادگی اقدام تدریجی و سنجش‌هایی است که در فواصل کوتاه زمانی انجام می‌پذیرد.

### رفتار ارادی و رفتار عادی

رفتار انسان یا ارادی است، یعنی با تصمیم‌گیری آگاهانه شکل می‌گیرد و عملی می‌شود، یا بطور غریزی و یا بحسب عادت و بدون نیازمندی به چنان تصمیم‌گیری آگاهانه تحقق می‌یابد. بسیاری از رفتار روزانه ما از زمانی که از خواب بیدار می‌شویم تا زمانی که به خواب می‌رویم معمولاً رفتارهای عادی است. اگر چنین نبود، یعنی برای هر اقدامی نیازمند تصمیم‌گیری آگاهانه بودیم، تمام مدت بیداری ما مصروف اقدامات اولین ساعت بیداری می‌شد و زندگانی روزانه مختل می‌گشت. بنابراین برای توفیق در پیروی از آموزه‌های رفتاری بهائی باید عادات مطلوب را کسب کنیم. بدون اکتساب عادات مطلوب، عملی ساختن رفتارهای مورد نظر مشکل و وقت‌گیر می‌شود و اجرای بسیاری از اعمال مطلوب به عهده تأخیر و گاه نسیان و فراموشی می‌افتد.

برای آن که تصویری ذهنی از اهمیت و پیچیدگی اجرای این منظور بدست دهیم، چنانچه در ضمیمه ۱ (احراز فضیلت در اثر قیام به اعمال حسن) ملاحظه می‌شود، فقط در مبحث فضیلت‌ها در کتاب اقدس بیست و سه رفتار توصیه شده است. اگر به این فهرست سایر اوامر و وصایا و انتظارات الهی را که در همان کتاب اقدس و

نیز در کلمات مکنونه و همچنین در دیگر آثار قلم اعلیٰ نازل شده و در زمرة رفتارشناسی بهائی قرار می‌گیرند اضافه کنیم تعداد احکام رفتاری در امر بهائی بسی افزون‌تر از مواردی می‌شود که در ضمیمه ۲ ذکر شده است. (رجوع کنید به «تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس»)

### اندازه گیری کمی ویژگی‌های کیفی

لازمه این محاسبه، اندازه گیری امور کیفی است، یعنی تبدیل امور کیفی به مقدارهای کمی. برای سهولت محاسبه مورد نظر در روان‌شناسی از نیم‌رخ رفتاری (ر.ک. یادداشت ۲) استفاده می‌شود که وضع اجرای اعمال مورد نظر را جداگانه برای هر رفتار ارائه می‌دهد و نحوه حرکت یا سکون تحول و تغییر آن را نشان می‌دهد. از نیم‌رخ رفتاری می‌توان بصورت جدولی برای تنظیم اجرای مرتب اعمال مورد نظر هم استفاده کرد تا محاسبه مذکور در کلمات مکنونه به صورت تصویری یا دیداری درآید. ضرورت تهیه جدول‌های مزبور از آن روست که اجرای احکام و تعالیم همگی روال یکسانی ندارند. حتی گاه ناخواسته حرکت نزولی و منفی پیدا می‌کنند که بدان هشیاری و توجه نداریم. بعضی رفتارها باید پیوسته عملی شوند و برخی در فاصله‌های زمانی، مثلاً بطور روزانه یا هفتگی و یا ماهانه و یا سالانه و یا گاه بگاه. بنا بر این می‌توانیم جدول‌های رفتار سنج یا رفتارنگر را مناسب با منظوری که داریم تهیه کنیم و مورد استفاده قرار دهیم.

### خانه‌تکانی روحانی

برای محاسبه رفتار و اعمال که آئین بهائی توصیه می‌کند نوعی «خانه‌تکانی روحانی و اخلاقی» لازم می‌شود. در خانه‌تکانی تمام موجودی خانه مورد بازرگانی و ارزیابی قرار می‌گیرد و آنچه زائد است و قابل نگهداری نیست دور انداخته می‌شود و در ضمن آنچه لازم است و موجود نیست معلوم می‌گردد و برای اکتساب آنها اقدام می‌شود. همین ترتیب برای محاسبه رفتار و اعمال ما و نحوه اجرای احکام و تعالیم نیز ضرورت دارد. ارزیابی روزانه برای حذف و ترک رفتارهای نامطلوب از یک سو و تعیین رفتارهایی که باید مورد اقدام قرار گیرد از

سوی دیگر است. آنچه این اقدام را پیچیده و سنگین می‌سازد شمار کثیر خصوصیات و اوامر و توصیه‌هایی است که باید مورد محاسبه روزانه قرار گیرد. با توجه به محدودیت فرصتی که بطور روزانه برای این امر ضروری وجود دارد لازم است در جستجوی راهکارهای عملی برای اجرای این منظور باشیم.

### راهنمانی در آثار مبارکه

در آثار مبارکه برای تحول رفتار از مرحله دانستن به مرحله توانستن راهنمائی‌ها و توصیه‌های ذکر شده است. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود: در کتاب اقدس، بند ۱۴۹: "اتلوا آیات الله فی کلّ صباح و مسأء ان الذی لم یتل لم یوف بعهد الله و میثاقه و الذی اعرض عنہا الیوم انه ممّن اعرض عن الله فی ازل الازال"

ملاحظه می‌شود که تا چه پایه اجرای این حکم اهمیت و ضرورت دارد که انجام ندادن مرتب و روزانه تلاوت آیات الهی در هر بامداد و هر شامگاه بی‌وفایی به عهد و میثاق الهی است. این اقدام روزانه تغذیه معنوی است که روح و روان ما را از گرسنگی و تشنگی معنوی حفظ می‌کند و علاوه بر تأثیر آموزشی و آشنائی عمیق‌تر با معارف بهائی و استحکام مبانی ایمانی و عرفانی ما را از مخاطره ناخواسته فراموشی و نسیان محفوظ می‌دارد. چه بسا تصور می‌کنیم آنچه را درگذشته فراگرفته‌ایم پایدار مانده است، در حالی که بسیاری در واقع از حیطه توجه و اقدام لازم خارج شده‌اند. رابطه بین وفای به عهد و میثاق الهی و تلاوت روزانه آثار مبارکه مبحث مهم و جداگانه است که طرح آن به فرصتی جداگانه و کافی نیازمند است.

در این حکم الهی رمز دیگری نیز مستور است که باید نادیده گرفته شود و آن تأثیر خلاقیت کلام الهی است زیرا "وجود از کلمة الله موجود" (آیات الهی، ج ۲، ص ۲۸۶). حضرت بهاءالله در مناجات‌هایی که در "ادعیه حضرت محبوب" درج شده به تکرار خلاقیت کلام الهی را متذکر شده‌اند. از جمله می‌فرمایند "یک حرف از کتابت امّالیان و یک کلمه از آن موجود امکان". لذا در تلاوت آیات الهی این

نیروی آفرینشده و سازنده برای تخلق به اخلاق بهائی تأثیرگذار و کارساز می‌شود (ر.ک. یادداشت‌ها).

همچنین می‌فرمایند: "هر نفسی بملکوت ابھی<sup>۱</sup> توجه نماید و منقطعًا عما سوی الله سیر و سلوک فرماید کلمات مکنون بخواند و بموجب آن عمل نماید یقین بداند که منصور و مظفر گردد و مؤید و موفق شود. این کلمات وصایای قطعیه و نصائح کلیة الهیه است بر جمیع احباء، واجب قطعی است، فرضه مبرمه است که بخوانند و بموجب آن عمل نمایند. کلمات الهیه بجهت عمل بموجب آن نازل شده، نه بجهت محض خواندن. بسیاری از نفوس تلاوت نمایند ولی ابداً در فکر عمل به آن نیستند." (امر و خلق، ج ۴، ص ۲۵)

این تداوم مرتب یادآوری اخلاق و رفتاری که باید عملی شود بما کمک می‌کند که اجرای رفتار مزبور تبدیل به عادت گردد و بدون نیاز به تأمل و تصمیم گیری آگاهانه و خاص معمول شود. عادت از نظر روان‌شناسی رفتاریست که در اثر تکرار و مورد پذیرش و تأیید فکری قرار گرفتن تبدیل به رفتاری شده است که ناآگاهانه و خود بخود اجرا می‌شود. مثلاً از خواب بر می‌خیزیم، آماده می‌شویم، صحابه‌ای می‌خوریم و بسوی محل کارمان رهسپار می‌شویم، بدون آن که برای هر عملی که انجام داده‌ایم جداگانه و هشیارانه تصمیم اجرائی گرفته باشیم. اگر لازم بود برای هر قدمی که بر می‌داریم تأمل و اخذ تصمیم کنیم رفتن ما به محل کارمان ساعت‌ها بطول می‌انجامید.

### لزوم کوشش مداوم

تخلق به اخلاق و رفتار بهائی امری است دائمی که باید پیوسته مد نظر و مورد اقدام باشد. به عبارت دیگر اگر عمل به اخلاقیات گاه بگاه صورت پذیرد نتیجهٔ کامل و ثابت بدست نمی‌دهد و ممکن است به عوض سیر صعودی بسوی بهینه‌شدن و وصول به هدف نهائی، سیری معکوس پیدا کند. عمل به این مبانی و تعالیم جربانی است که نباید قطع و وصل شود. بنابراین همانطور که حضرت ولی

امرالله از ما خواستار شده‌اند "ما باید بطور مداوم بکوشیم که نمونه شاخص تعالیم حضرتش باشیم" (نمونه حیات بهائی، ص ۲۵)

### زمان اقدام به تشكیل و تصحیح عادات

تشکیل و تغییر و تبدیل عادات در دوران کودکی سهل‌تر است. با بالا رفتن سنین عمر اکتساب عادت جدید مشکل‌تر و بطيء‌تر می‌شود. به همین نحو تغییر یا ترک عادت نامطلوب هم مشکل و گاه غیرممکن می‌گردد. به همین سبب کار شناسان آموزش و پرورش توصیه می‌کنند که تشكیل اخلاق و رفتار پسندیده و تغییر و یا ترک عادات نامطلوب اگر در دوران رشد کودکان و نوجوانان انجام پذیرد بسیار سهل‌تر و موفقیت‌آمیزتر خواهد بود. بدین ترتیب در وجود انسان وجود اخلاقی رشد می‌کند. این وجود اخلاقی انسان را بطور طبیعی و با اشتیاق وادر به عملی ساختن مرتب و مطلوب رفتار بهائی می‌سازد.

"اليوم يوم عمل است. اگر از نفسی مقدار شعری"اليوم عمل خیری صادر شود جزای آن به دوام ملک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۶۲)

### پایان سخن

بنا بر نصوص قلم اعلیٰ و تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله اهل بهاء موظفند که اعمال و رفتار خود را منطبق با تعالیم و توصیه‌های امر بهائی نمایند و آموزه‌های مزبور را بصورت عملی به دیگران ارائه دهند تا تأثیر و نتیجه مطلوب حاصل شود. توفیق در این اقدام موکول به کوشش مداوم و بررسی و سنجش روزانه است تا عادات و رفتار پسندیده از اوان کودکی در خلق و خوی انسان جای‌گزین گردد و علاوه بر بهره‌مندی روحانی برای انسان سبب هدایت و اقبال گروه‌گروه از نفوس به امر الهی گردد.

شیکاگو : سپتامبر ۲۰۱۴

ضمیمه ۱: فهرستی از برخی رفتار نیک (اعمال حسن)	
احراز فضیلت در اثر قیام به اعمال حسن	
صاداقت	۱-۱۷-۳-۴
امانت	۲-۱۷-۳-۴
وفا	۳-۱۷-۳-۴
تقوی و خشیت الله	۴-۱۷-۳-۴
عدل و انصاف	۵-۱۷-۳-۴
حکمت	۶-۱۷-۳-۴
ادب	۷-۱۷-۳-۴
مهمان نوازی	۸-۱۷-۳-۴
استقامت	۹-۱۷-۳-۴
انقطاع	۱۰-۱۷-۳-۴
تسلیم و رضا به اراده الهی	۱۱-۱۷-۳-۴
احتراز از فتنه و فساد	۱۲-۱۷-۳-۴
اجتناب از ریا	۱۳-۱۷-۳-۴
احتراز از کبر و غرور	۱۴-۱۷-۳-۴
احتراز از حمیت جاهلیه	۱۵-۱۷-۳-۴
احتراز از افتخار بر دیگران	۱۶-۱۷-۳-۴
اجتناب از مجادله در قول	۱۷-۱۷-۳-۴
احتراز از هوای نفس	۱۸-۱۷-۳-۴
شکیبائی در مصائب و بلایا	۱۹-۱۷-۳-۴
عدم تعرّض به اولیای امور	۲۰-۱۷-۳-۴
اجتناب از غیظ	۲۱-۱۷-۳-۴
مقابله به رفق	۲۲-۱۷-۳-۴

## اجتناب از تفرقه و تمسک تام به اتحاد ۴-۳-۱۸

(اقbas از تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس)

**ضمیمه ۲: شمه‌ای از ویژگی‌های رفتار بهائی**  
 تخلق به رفتار پاک هدف غائی امر بهائی است.  
 فرع عرفان است.  
 نشانه ایمان است.

از اوامر الهی است (اخلاق پسندیده بر کل لازم است).  
 اعمال طبیه تجلی صفات الهی است.  
 عمل نیک مبلغ امر الهی است.  
 دارای درجات است.

دارای انواع است: اجباری یا اختیاری.  
 سپاه پیروزی و ناصر حق است.

مرآت ویژگی‌های پنهان است.  
 نشانه صدق یا کذب گفتار است.  
 دارای آثار و نتایج است.

ثمر شجر وجود است.  
 زینت انسان است.

نشانه انسانیت است.  
 نشانه ایمان و بهائی بودن است.

فارق بین حق و باطل است.  
 نیازمند کوشش دائمی است.  
 سبب تعامل حکمت و تبلیغ می‌شود.  
 (اقbas از آثار مبارکه بهائی)

## یادداشت‌ها

۱- رجوع کنید به مقاله نگارنده زیر عنوان «توصیف کلمة الله در آثار قلم اعلی» در دفتر سوم سفینه عرفان، صص ۴۵ تا ۷۶.

۲- نیمرخ رفتارسنگی جدولی است که در ستون طرف راست آن رفتارهای مورد نظر زیر هم نوشته شده و در سمت چپ آنها درجات یا مراحل اجراء درجه‌بندی شده است. میزان اجرای تدریجی رفتارهای مزبور با گذاشتن علامت در درجه یا مرحله‌ای که به آن عامل شده‌ایم مشخص می‌شود.

۳- سرموئی.

## رشحات عرفان



## ظلمات ثلاث

فاروق ایزدی نیا

همواره نور در مقابل ظلمت واقع بوده و مظاهر این دو در تلاشند که نفوس انسانی را به سوی خود جذب نماند. از اساس ادیان این است که "الله نور السموات و الأرض" و تردیدی نیست که هر آن که به سوی او روی آورد، حضرتش از ظلمات نجات داده به سوی نور هدایت کند، "وَاللَّهُ وَلِيَ الَّذِينَ آمَنُوا؛ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلَمَاتِ إِلَى النُّورِ". این هدایت صرفاً به فضل الهی صورت می‌گیرد و آیه "يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلَمَاتِ إِلَى النُّورِ يَا ذَنِي" گویای همین قضیه است.

اما، غرض از این نوشتار کوتاه آن که در آثار حضرت عبدالبهاء به اصطلاح «ظلمات ثلاث» اشاره شده است. فی المثل در لوحی می‌فرمایند، "ایام جمیع انام در نهایت ظلام می‌گذرد؛ در ظلمات ثلاث که در قرآن مذکور است مستغرقند." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۷۷) و در بیان دیگر مسطور، "و غطّت فی ظلمات الثّلَاث علی العقل و النّهی" (همان، ج ۴، ص ۴).

این که معنای آن چیست، و سه ظلمتی که بدان اشاره رفته کدامند، و منشأ آن چیست، مستلزم کند و کاوی مختصر است.

«ظلمات ثلاث» بیان حق است در سوره زمر، آیه ۶ که می‌فرماید: "خَلَقْكُم مِّنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةً أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظلمات ثلاث ذلکم الله ربکم له الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَإِنَّ تُصْرَفُونَ." (معنای تحت اللفظی آن این است که "آفرید شما را از نفسی واحد؛ پس برگردانید از آن جفتش را و فرو فرستاد برای شما از شتر و گاو و گوسفند هشت جفت؛ می‌آفریند شما را در شکم‌های مادرانتان خلقی بعد از خلق دیگر در تاریکی‌های سه‌گانه. این است خدا، پروردگار شما؛ مر او را پادشاهی است. نیست خدایی جز او، پس کجا برگردانید می‌شوید.")

اما، در توضیح تاریکی‌های سه‌گانه بعضًا به ظاهر حکم کرده و این سه تاریکی را (۱) تاریکی مشیمه (بیرونی ترین پرده پوشاننده جنین که جفت از

آن تشکیل می‌شود)، (۲) تاریکی شکم مادر و (۳) تاریکی رحم می‌دانند. اما، بعضی آن را به داستان حضرت یونس مربوط می‌کنند که او را سه تاریکی پیش آمد: (۱) تاریکی شب؛ (۲) تاریکی شکم ماهی؛ (۳) تاریکی قعر دریا. بعضی دیگر آن را به (۱) کدورت طبع انسان؛ (۲) تاریکی هوای نفسانی؛ (۳) تاریکی خاصیت حیوانی تعبیر می‌کنند. گروهی به کدورات طول و عرض و عمق عالم سفلی<sup>۶</sup> تعبیر کرده‌اند.

بعضی‌ها تعبیر ظاهری آن به بطن ام را بالمره مردود می‌دانند و اینگونه توضیح می‌دهند: این که «ظلمات» در آیه مزبور بمعنى تاریکی‌ها است یا بمعنى دیگری، در حال حاضر دلیل قطعی برای آن وجود ندارد. و چیزی که دلیل قطعی ندارد جای بحث و بررسی دارد. اما این که ظلمات ثلث (ظلمتها سه‌گانه) اشاره به ظلمت شکم مادر، و ظلمت رحم، و ظلمت کيسه جنین است، روشن است که این نمی‌تواند درست باشد. چون این فقط زمانی اعتبار دارد که مادر در نور باشد و پوشاشکی روی شکم خود نداشته باشد. در حالیکه مادر گاهی در نور است، گاهی در سایه، گاهی در تاریکی؛ گاهی یک دست لباس پوشیده و گاهی چند دست. و به این ترتیب میان "فضای تاریکی که جنین در آن است" و "نور محیط"، فقط موارد سه‌گانه "شکم مادر، و رحم، و آن کيسه" نیستند.

اما، حضرت عبدالبهاء تلویحاً یا تصریحاً به این موضوع اشاره فرموده‌اند: "الله ابھی ایتها المتوجة الی الملکوت الابھی تالله الحق انّ قبائل الملاّ الأعلیّ يصلّین علی الثابتین علی میثاق الله و ينصرن عباداً لاتأخذهم لومة لائمٍ فی الرسوخ علی عهد الله و انك أنت يا من ذاق حلاوة شهد الميثاق لاتردد بصرک عن نور الاشراق. لعمک انّ شمس الحقيقة من ملکوت غیبها تبذل انوارها و شعاعها علی كلّ الآفاق ولكن المحتجبون لفی حجاب حالک مظللم صیلم ظلمات ثلث بعضها فوق بعض و هم لا يهتدون. ع ع" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۸۶) در بیان فوق تلویحاً به نقض میثاق به طور اعم اشارتی رفه است و این که محتجبان از نور شمس میثاق در ظلمات ثلث قرار دارند.

در بیان دیگر به طور اخص اما به اختصار به این آیه می‌پردازند و تصریح می‌فرمایند که سقوط در درکات جهل و کوری است که ظلمت اندر ظلمت است: "فَاعْلِمُ أَنَّ الرُّوحَ الْأَنْسَانِيَ إِذَا آتَنَّ مِنْ جَانِبِ الطَّوْرِ نَارًا وَتَعْرُضُ لِنَفَحَاتِ اللَّهِ، لَهَا حُكْمُ الْحَيَاةِ وَلِنَحْيِيْنَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَإِنَّهُ فِي النَّشَأَةِ الْأُخْرَى يَتَذَكَّرُ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ فِي النَّشَأَةِ الْأُولَى وَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غُطَائِكُمْ وَبِصُوكِ الْيَوْمِ حَدِيدٌ؛ وَإِنَّمَا إِذَا كَانَ ساقِطًا فِي أَسْفَلِ دَرَكَاتِ الْجَهَلِ وَالْعُمَى لَا يَكَادُ أَنْ يَدْرِكَ شَيْئاً بَلْ هُوَ خَائِصٌ فِي ظُلْمَاتِ ثَلَاثٍ." (همان، صص ۳۹۴-۳۹۵)

در بیان دیگر با صراحة بیشتری تعیین می‌فرمایند که این سه ظلمت کدامند. در واقع جهل و طغیان، و به عبارت دیگر نادانی و استکبار، و سومی نفس و هوی است. می‌فرمایند، "أَقَالِيمُ عَالَمٍ وَمَدُونٍ وَفُرِيٍّ دَرِ شَرْقٍ وَغَربٍ مَحَاطٌ بِهِ ظُلْمَاتٌ جَهَلٌ وَطَغْيَانٌ، ظُلْمَتْ نَادَانِيَّةٌ، ظُلْمَتْ اسْتِكْبَارٌ، ظُلْمَتْ نَفْسٌ وَهُوَ اجْتِمَاعٌ نَمُودَهُ ظُلْمَاتٌ ثَلَاثٌ بَعْضُهَا فَوْقُ بَعْضٍ تَشْكِيلٌ كَرْدَهُ، حَيْرَانٌ وَسَرْگَرْدَانٌ وَغَرِيقٌ دَرِيَّاً غَفْلَتْ وَنَسِيَانِدَهُ مَغْرِبٌ شَهْرِيٌّ كَهْ دَرِ آنَّ نُورَ هَدَائِيَتْ دَرِخَشِيدَهُ وَبَدْرَقَهُ عَنَيَّتْ رَسِيدَهُ وَآيَاتْ تَوْحِيدَ تَرْتِيلٌ گَشْتَهُ؛ آنَّ شَهْرَهَا نُورَانِيَ شَوْدَهُ؛ حَتَّى اَغْرِيَ دَهْكَدَهَايِيَ بِهِ اَيْنَ فَيْضَ عَظِيمٌ مَوْقَقٌ گَرَدَدَهُ، مَدِينَهُ كَبْرَيَ شَوْدَهُ." (همان، ص ۳۹۵)

در بیانی دیگر اینگونه توضیح می‌فرمایند، "أَيَامُ جَمِيعِ اَنَامٍ دَرِ نَهَايَتِ ظَلَامٍ مَيْ گَذَرَدَ دَرِ ظُلْمَاتِ ثَلَاثٍ كَهْ دَرِ قَرْآنَ مَذَكُورَهُ اَسْتَ مَسْتَغْرِقَهُنَدَ لَا يَعْلَمُونَ الْمَبْدَأَ وَالْمَنْتَهَىَ وَلَا يَطْلَعُونَ بِحَقَائِقِ الْأَشْيَاءِ وَالْعَاقِبَةِ يَرْجِعُونَ إِلَى الْحَفْرَةِ الظَّلَمَاءِ وَالدَّرَكَاتِ السَّفْلَىِ قَدْ خَسِرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَاءَ وَحَرَمُوا مِنَ النَّشَأَةِ الْأُخْرَى فِيَا اَسْفَأَ لَهُمْ مِنْ هَذِهِ الْغَفْلَةِ الْعُمَيَاءِ." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۷۷)

به این ترتیب ملاحظه می‌فرمایید که مقصد از ظلمات ثلاث، تاریکی‌های جهالت، استکبار، و نفس است. تاریکی نفس امّاره سبب انهماك شخص در تاریکی دیگر نیز می‌شود و این که بعضی از آنها فوق بعضی دیگر است،

به نظر این عبد اشد این ظلمات باید ظلمت نفس امّاره باشد؛ اما هر یک از دو دیگری می‌تواند مقدم بر آن یکی باشد. کسی که در هر سه این ظلمات ولادت یافته، باید که در این جهان بکوشد تا خود را از ظلمات خارج کند. لهذا کسانی که ایمان بیاورند، خداوند ولی آنها است و آنها را از این ظلمات خارج می‌کند و به نور (الله نور السّموات و الأرض) رهنمون می‌سازد. این است که می‌فرماید "وَاللَّهِ وَلِيَ الَّذِينَ آمَنُوا؛ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ". البته، می‌دانیم که ایمان به فضل الهی صورت می‌گیرد؛ شاید این آیه قرآنی که می‌فرماید، "وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ بِأَذْنِهِ" گویای همین قضیه باشد.

حضرت عبدالبهاء عالم طبیعت را عالم ظلمات می‌داند و خروج از آن را فقط به مدد شمس حقیقت. هدایت می‌فرمایند که، "فِيَضِ هَدَايَتِ مَانِنْدَ شَمْعٌ أَسْتَ كَهْ دَرِ زَجَاجَهُ عَلَمْ وَ حَكْمَتْ روْشَنْ أَسْتَ وَ آنْ زَجَاجَهُ عَلَمْ وَ حَكْمَتْ دَرِ مشْكُوَّةْ قَلْبَ انسانِيْ أَسْتَ. دُهْنَ آنْ سَرَاجَ نورانِيْ از اثْمَارَ شَجَرَهْ مبارکه است و به درجه‌ای آن دُهْنَ لطیف است که بی آتش برافروزد. قوّت نور و صفات زجاج و لطافت مشکاهه چون جمع گردد، نور علی نور شود".

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۸)

جمال مبارک نیز در لوح تفسیر سوره نور اشارتی به این آیه قرآنیه دارند بی آن که تفسیری بر آن بیان فرمایند: "اذاً فَكَرْ فِي مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِ فِي الْفُرْقَانِ فِي حِكْمَ ظُلْمَاتِ الثَّلَاثَ لِتَقْرَ بِهَا عَيْنَاكَ وَ تَصْلِ إِلَى غَايَةِ مَا كَانَ النَّاسُ فِي طَلْبِهِ يَجْحِدونَ" (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۸۱)

و اما فصل الخطاب در این مقام بیان جمال قدم است که می‌فرمایند خروج از ظلمات و ورود به نور، نه نوری است که شب در پی داشته باشد، بلکه نوری دائمی و ابدی که دیگر ظلمت در آن راه نداشته باشد و آن نور ملکوت است:

"شب است، اما آفتاب روشن و پیدا و نور ظاهر و هویدا. سبحان الله هر آیتی از آیاتش کتابی است مبین و دفتری است عظیم. قدر روز به شب ظاهر و مقامش به ظلمت آن باهر. بر مقام سراج، شب ناطق و مدلّ و بر مقام روز، نفس روی مبین و مشعر. ولکن شبِ مقابل روز و روز مقابل شب، هر دو محدود. روزی می‌طلبیم که از پی شب ندارد و از انوار وجه محبوب روشن و منیر است، نه از نور آفتاب و ماه. این روز عالم ملکوت است، بلکه عالم جبروت و فوق آن. بلکه مقدس از هر سه..." (یادنامهٔ مصباح منیر، ص ۴۷۴)

## ذاکر و مذکور

فاروق ایزدی‌نیا

در دعای موقع خواب عبارت "انت الذّاکر و انت المذکور" را می‌گوییم و سپس متن دعا را زیارت می‌کنیم. چرا خداوند هم ذاکر است و هم مذکور، در حالی که ما او را ذکر می‌کنیم. حضرت بهاءالله در یکی از الواح چنین توضیح فرموده اند:

"به نام خداوند یکتا انشاءالله لازال به ذکرالله مشغول باشید و از دونش فارغ؛ و حق جل کبرائه هرگز عباد خود را، از ذکر و انانث، فراموش نفرموده و نخواهد فرمود و ذکر و رحمت و عنایت و رحمتش لازال سبقت داشته و خواهد داشت. اوست ذاکر و مذکور. ذاکر است، چه که قبل از ظهور عباد در عالم مُلکیه، جمیع را ذکر فرموده و ذکر او عباد را علّت ذکر عباد است او را؛ و مذکور است چه کل السنّ به ذکر و ثنای او ناطق. چنانچه جمیع حق را می‌طلبند اگرچه از او محتاجبند. هر وصف و ثنای که از لسان هر واصف ظاهر می‌شود به مبدأ خود راجع است، اگرچه آن مُثنی و واصف موصوف را نشناستند. خوشا به حال نفسی که بشناسد و ذاکر شود. و الرّوح عليك" (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، ص ۷۸، شماره ۳۸)

## عدد «هشت»

فاروق ایزدی نیا

در بعضی از آثار مشاهده شده که به عبارت "و يحمل عرش ربک يومئذٍ ثمانيه" اشاره شده است.

در واقع اصل قضیه مربوط می‌شود به آیه ۱۷ از قرآن کریم، سوره «الحاقة»، که سوره ۶۹ این کتاب مبارک است، که در آن می‌فرماید، "وَالْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يوْمئذٍ ثَمَانِيَّةً." (که معنای تحت اللفظی آن این است: و فرشتگان بر کناره‌ها ایستاده باشند و عرش پروردگاری را در آن روز هشت [نفر] بر فراز خود حمل می‌کنند).

اما شواهد نشان می‌دهد که مقصود از ثمانیه (۸)، تعداد نفرات یا ملائکه نیست. بلکه هشت حامل رقم نه یعنی اسم اعظم است. حضرت عبدالبهاء در تبیین آیه فوق می‌فرمایند، "اما الآية المباركة «و يحمل عرش ربک يومئذٍ ثمانيه» اعلم انَّ الثمانية حاملة للتسعة و هذه اشارة الى انَّ عدد الاسم الاعظم المقدس تسعة لأنَّها جالسة على الثمانية الحاملة لعرشها". [مضمون: و اما آية مباركة و حمل می‌کند هشت در این روز عرش پروردگارت را" بدان که هشت حامل نه است و این اشاره به آن است که عدد اسم اعظم مقدس نه است زیرا بر هشت که حامل عرش آن است، جالس گشته است.] (مکاتيب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۳۵)

جناب ابوالفضائل در شرح آیه فوق مرقوم داشته‌اند، "مثلاً أَكْرَاهُ اهْلَ إِيمَانٍ در تفسیر آیه مبارکه «و يحمل عرش ربک فوقهم يومئذٍ ثمانيَّةً» بگویند مقصود از عرش، قلب مقدس صاحب امر است و تعبیر از ثمانیه اشاره است به این

که در یوم دین انوار فائضه از عرش رب العالمین نسبت به سائر انبیاء و مرسلين بالمضاعف ظاهر گردد و به عبارت اوپح قوای شارع اعظم ضعف قوای رسول اکرم باشد؛ زیرا که انبیاء و مرسلين قوای اربعه تنزيل وحی و تبلیغ ندا و رزق عباد و قهر و امانته اهل عناد را که لازال اعراس ظهور به آن مؤید و منصور بوده‌اند به حمله عرش و ملائكة اربعه تعبیر فرموده‌اند و استعارة لفظ ثمانیه را مُشعر به ظهور موعد به ضعف قوای سایر انبیاء و مرسلين مقرر داشته‌اند. (فرائد، طبع آلمان، ص ۳۰۳)

با توجه به شرح فوق، ثمانیه قوای مظهر ظهور در این یوم بدیع است که دو برابر مظاهر ادوار سابقه است و نشانه عظمت امر و مظهر آن است.

اما جمال مبارک می‌فرمایند که احراف ثمانیه در این یوم به حمل عرش می‌پردازند و آن اتمام و اكمال و ختم هیکل اسم اعظم است: "فلماً أنتَهَى النَّدَاء و تَمَّ الْأَحْرَفُ الْعَزِيزَةُ الْغَيْبِيَّةُ عَلَى هِيَةِ التَّثْلِيثِ فِي هِيَكَلِ التَّرْبِيعِ وَظَهَرَ السَّرُّ الْأَسْرَى وَالْكَتْرُ الْأَخْفَى وَحَمَلَ الْعَرْشَ الْأَحْرَفَ الثَّمَانِيَّةَ النَّوْرَاءِ إِذَا تَمَّ وَكَمُّ وَخَتَمَ هِيَكَلُ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ فِي خَاتَمِ قَدْسٍ حَفِيظٍ". (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۲۳) [مضمون: زمانی که ندا به انتهی رسید و حروف عزیه غیبیه به هیأت تثلیث (۳) (علی) در هیکل تربیع (۴) (حسین)] اتمام یافت، سر معراج [حضرت رسول] ظاهر گشت و کتر اخفی [جمال مبارک] به ظهور رسید و حروفات هشتگانه نورانی عرش [پروردگار] را حمل کردند و در آن موقع هیکل اسم اعظم در خاتم مقدس محفوظ به اتمام و اكمال رسید].

این که بیان فرمودند سر اسری آشکار شد، اشارتی است به معراج حضرت رسول که به سوی عرش عروج فرمود. حضرت عبدالبهاء اشارتی گذرا به جمال مبارک دارند که، "هذا هو العرش الذي عرج اليه رسول الله..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۹)

در بیانی از جمال مبارک به همین نکته اشاره شده است، "هذا يوم فيه نادى محمد رسول الله فى قطب جنة الرضوان «يا اهل الاکوان تالله قد ظهر محظوظ

العالمين و مقصود العارفين. هذا هو الذي سمعتْ ندائَه في المعراج و ما رأيتْ جمالَه» إلى أن بلغت الأیام إلى هذا اليوم الذي به زینت أيام الله الملك العزيز الحميد». (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۴۶) و در مورد معراج می فرماید، "قل انَّ معراج محمدَ؛ قد عرج سبعين الف سنة إلى أنَّ بلغ إلى فناء هذا الباب." (رحيق مختوم، ج ۱، ص ۱۴۹)

برای آن که بدانیم مقصود از ثمانیه نیز خود حضرت بهاءالله است باید به این بیان مبارک جمال قدم توجه داشته باشیم که می فرمایند عرش پروردگار را جز خود او حمل نتواند: "قل فوالله انه اليوم لن يحمل فيه عرش ربک إلا نفسه الحق و إنما بذلك لشاهدين". (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۳۲۷) [مضمون: بگو قسم به خداوند که امروز روزی است که عرش پروردگارت را ابدآ کسی حمل نکند مگر خود او که حق است و ما بر آن گواهیم.]

جمال قدم در کتاب بدیع اشارتی دیگر به عدد هشت به نقل از حضرت رب اعلی دارند که، "هناك يحمل عرش الله ملائكة العما في الأنفس الثمان و قد كان الحكم في أم الكتاب مشهودا" (كتاب بدیع، ص ۲۲۴) بعد در توضیح آن می فرمایند، "بعد كه می فرماید حمل می نماید عرش پروردگار را ملائكة عما در انفس ثمانیه؛ همان برهانی است واضح که اهل بیان موقن به این ظهور نشوند الا قليل؛ چنانچه به ثمانیه ذکر فرموده. چه که در اول هر ظهور چنین بوده تخصیص به این ظهور نداشته و ندارد. و مقصود از عرش در این مقام امرالله بوده و خواهد بود و كلمة الله بوده و خواهد بود و اول ما يتقوه به لسان الله بوده و خواهد بود و آن کلمه‌ای است که به فزع آیند از او كل من في السموات والأرض ومنصعقة شوند كل من في جبروت الأمر والخلق و آن کلمه‌ای است که به ثقل اکبر نامیده شده در الواح الله..." (ص ۲۲۵)

ملاحظه می شود که مقصود از کلمة الله که ظهورش سبب انصاع سکان هر دو عالم امر و خلق است، جز اول من خلق الله، بهاء الله، قلم اعلی، مشیت اولیه، کتر اخفی، نتواند بود.

به هر تقدیر، این حاملان عرش باید آنقدر مهم باشند که حضرت بهاء الله خداوند را به آنها قسم می دهند که ابواب برکت بر احباب مفتوح گردد: "يا رب الجنود و الله الوجود اسألك بِحَمْلة عرشك و ارتفاع سماء عنایتك بأن تُنزلَ من سحاب فضلك برکةً على احبابك." (یادنامه مصباح منیر، ص ۳۰۵)

## عمّه کیست

### فاروق ایزدی‌نیا

در مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۳، صفحات ۷۷ به بعد چندین لوح خطاب به خانمی در کاشان است که او را «عمّه» خطاب فرموده‌اند و ظاهراً دختری به نام خدیجه هم دارد. در میان عّمه‌های طلعت ابھی خانمی ندیدم که ساکن کاشان بوده و دختری به این نام داشته باشد.

محتوای الواح گویای آن است که این خانم به امر مبارک ایمان آورده و صبیه او نیز به همچنین. عّمه از ابتدای امر مبارک ایمان آورده و مورد عنایت جمال قدم بوده و حتی او را در زمرة رجال قلمداد فرموده‌اند، «طوبی از برای تو که از اول امر، که آفتاب ظهور از افق اراده حق جل جلاله اشراق نمود، اقبال نمودی و به محبت و موبد تمام به خدمت مولی الانام قیام کردی. از رجال نزد غنی متعال مذکوری. اولیای حق ذکر خدمت تو را نموده‌اند.» (ص ۸۰)

اشاره‌ای نیز در یکی از الواح موجود که این خانم موفق به لقای هیکل مبارک شده است: "سلسیل لقای مالک اسماء را از قبح فضل نوشیدی." (ص ۷۸) بعضاً این الواح به مناجاتی نیز مزین است.

در یکی از این الواح، به عّمه می‌فرمایند که به خدیجه بگوید، "العمرالله احزنتنى حُزْنُك" و از برای او شادمانی می‌طلبند که نشان می‌دهد به بلایی دچار شده است. در یکی از الواح خطاب به خدیجه، او را «خدیجه‌سلطان» خطاب می‌فرمایند و در دیگر الواح «بنت عّمه» نیز عنوان شده است.

طبق مدرجات نسخه خطی ظهورالحق، ج ۶، صص ۶۵۲ الی ۶۵۴، مقصود از عّمه در این الواح، صاحبه خانم، عّمه گوهر خانم، حرم ثالث جمال مبارک، است. با تشکر از جناب معینی که در این باره تحقیق و بنده را رهین متن خویش فرمودند، مجلملی درباره ایشان نقل می‌گردد:

"از عائلات مؤمنین شهر کاشان، خاندان حاجی ملا محمد روضه‌خوان پنج پسر و دو دختر بودند. نخست میرزا احمد روضه‌خوان که از وی دو پسر و دو دختر بر جای ماند و پسر ارشد میرزا مهدی ... فاضل و شاعر و کاتب و خوش خط بود و

در ریحان جوانی فائز به ایمان بدیع گشته به علت تعرّض معاندین هجرت به بغداد کرد چندی در جوار ابھی بماند. آنگاه اذن رجوع به وطن یافته ایامی اقامت با خویشان کرده پس با خواهر عودت نمود و شرف استقرار در بیت ابھی حاصل نموده ظلّ عنایت کبریٰ قرار گرفتند و بعداً از اسرای موصل شدند. آنگاه حسب الاذن به عکا شتافته اقامت نمودند و با خواهر ناصر ( حاجی عباس بغدادی) پس از فوت شوهرش میرزامهدی کاشی ازدواج نموده عائله بر جای گذاشت و در عکا درگذشته مدفون گشت و او اول مؤمن این خاندان بوده موجب هدایت دیگران گردید و شرح حیات خواهرش گوهر خانم حرم ابھی را در بخش سابق نگاشتیم.

و پسر و دختر دیگر میرزا احمد به نام میرزا علینقی و نظاره خانم مقیم کاشان بودند. میرزا علینقی بی ازدواج درگذشت و از نظاره خانم خاندانی در این امر بر جای ماند و یکی از بنات حاجی ملا محمد صاحبه خانم، که زوجه حاجی ملا علی اکبر روضه‌خوان شد؛ به قوت ایمان و اخلاص در امر ابھی مشهور و مورد تعرّض جمهور اهالی گردید و از او دو دختر به نام خدیجه‌سلطان و بگوم‌سلطان و چهار پسر به نام میرزا مهدی و میرزا جعفر و حاجی محمد و آقا محمدحسن به عرصه ظهور آمدند و خاندان مهتدی در امر ابھی تأسیس گردید.

و خدیجه‌سلطان مذکور از لسان گوهر خانم به نام عمه قزی خانم شهرت یافت و میرزا جعفر مذکور روضه‌خوانی خوش‌آهنگ بوده در اظهار ایمان مراعات احتیاط و حکمت نمود. ولی مادرش را که به عزم زیارت عکا رفت تا اصفهان بدرقه کرد و همین که برگشت صیت و صوتی بدین نام بین‌الانام یافت و ملاها و روضه‌خوان‌ها به تعرّض برخاسته در مسجدی اجتماع نموده وی را حاضر ساختند که تبری از ایمان کند و او با صوت رفیع مليحش ... " (ادامه در صفحه ۶۵۴ است که در نسخه خطی موجود افتد).

این الواح اکثراً به خط مبارک است. این مجموعه توسط محفل روحانی بهائیان طهران مقابله و به مهر محفل روحانی ممهور گشته است. تعداد الواح خطاب به عمه و بنت عمه در این مجموعه ۱۲ فقره است.

## ک عَمَّهُ عَلَيْهَا بِهَاءُ اللَّهِ

بسمِ المغَرَّدِ عَلَى الْأَغْصَانِ كِتَابٌ أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ الَّتِي سَمِعَتْ وَأَجَابَتْ وَفَازَتْ  
بِأَيَّامِ رَبِّهَا الْمَهِينِ الْقَيْوَمِ. اَيْ وَرْقَهُ، نَدَائِي مَالِكٌ اَحْدِيهِ رَا اَزْگُوشُ جَانَ بَشْنُو.  
قَسْمٌ بِهِ جَانَ مَحْبُوبٌ اَكْفَرَ نَفْسِي اَزِيْنَ كَأْسَ بَنْوَشَدِ، يَعْنِي بِهِ لَذَّتِ بِيَانِ رَحْمَنَ فَاثِرَ  
شَوْدِ، درِ جَمِيعِ اِيَّامِ وَلِيَالِي بِهِ ذَكْرَ دُوْسْتِ يِكْتا مشغولٌ گَرَددِ. اَمْرُوزِ رُوزِي اَسْتِ  
كَهْ ذَكْرُشِ لَمِيزِلِ وَلَايِزَالِ بُودِهِ وَجَمِيعِ اَهْلِ عَالَمِ بِهِ آنَ وَعْدِهِ دَادَهَانِدِ وَچَونِ  
اَنْوَارِ فَجَرِ يَوْمِ الْهَى طَالَعَ شَدَّ كَلَّ اَعْرَاضِ نَمُودَنِدِ وَبِهِ اَمْرَهُمُ الشَّيْطَانُ عَامِلٌ گَشْتَنِدِ؛  
مَكْرُ نَفْسِي كَهْ اَزِ مَاسُوِيَ اللَّهِ فَارِغٌ وَآزَادِ بُودَنِدِ. اِيشَانِدِ نَفْسِي كَهْ ذَكْرُشَانِ درِ  
كِتَبِ الْهَى اَزِ قَبْلِ وَبَعْدِ بُودِهِ؛ نَعِيْمَاً لَهُمُ وَطَوْبِي لَهُمُ. اِنشَاءُ اللَّهِ آنَ وَرْقَهُ درِ جَمِيعِ  
اَحْوَالِ بِهِ سَدِرَهِ مَتْمَسِكِ باَشَدِ بِهِ شَائِنِي كَهْ اَرِيَاحِ مَخْتَلِفِهِ اوْ رَا سَاقِطِ نَمَایِدِ. اِيَّنِ  
اَسْتِ وَصِيتِ مَحْبُوبِ عَالَمِ تُورَا وَسَائِرِ كَنِيَّانِ رَا. درِ جَمِيعِ اَوَانِ حَمْدِ كَنِ مَحْبُوبِ  
اَمْكَانِ رَا؛ چَهْ كَهْ تو رَا فَاثِرَ فَرَمَودِ بِهِ اَمْرِي كَهْ عَلَمَائِي اَرْضِ اَزِ آنَ مَحْجَبِنِدِ. إِنَّ  
رَبِّكِ لَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. الْبَهَاءُ عَلَيْكِ وَعَلَى اَمَائِي فِي هُنَاكِ مِنْ لَدْنِ مَشْفَقِ  
كَرِيمِ.

## ک وَرْقَهُ عَمَّهُ عَلَيْهَا بِهَاءُ اللَّهِ

هُوَالَّذِي كَرِ وَالْمَذْكُورُ يَا وَرْقَتِي نَذْكُرُكِ النَّبَأُ الْعَظِيمُ وَيَسْلُكُ هَلْ عَرَفْتَ مَا أَنْزَلَنَا  
فِي الْفَرْقَانِ فِي هَذَا الذَّكْرِ الْحَكِيمِ. قَلْمَ اَعْلَى شَهَادَتِ مَى دَهَدَ كَهْ بِهِ نَبَأُ عَظِيمِ اَقْبَالِ  
نَمُودِي وَبِهِ اَفْقَ اَعْلَى، كَهْ مَقَامِ اَشْرَاقِ آنَ نَيْرَ اَعْظَمِ اَسْتِ، مَتَوْجَهِي. اَمْرُوزِ آفَاتِ  
حَقِيقَةِ مُشَرِّقٍ؛ اوْسَتِ آنَ نَبَأِي كَهْ جَمِيعِ اَنْبِيَاءِ عَبَادِ رَا بِهِ آنَ بَشَارَتِ دَادَهَانِدِ وَكَتَبَ  
وَصَحْفَ وَزَيْرَ الْهَى بِهِ ذَكْرُشِ مَزِينِ وَمَعْطَرَنِدِ. قَدْ تَعَطَّرَ بِرَ الشَّامِ بِقَدْوَمِهِ وَفَازَ  
الْطَّوْرُ بِظَهُورِهِ وَالْقَوْمُ فِي حَجَابِ عَظِيمِ. عَنْقَرِيبُ شَأنَ مَقْبِلِينَ اَزِ عَبَادِ وَامَاءِ بَرِ  
مَنَ عَلَى الْأَرْضِ ظَاهِرٌ شَوْدِ. إِنَّ الْغَافِلِينَ فِي ذَاكِ الْيَوْمِ فِي حَزَنِ عَظِيمِ. كَذَلِكَ  
يُخْبِرُكِ الْعَلِيمُ لِتَشْكُرُ رَبِّكِ الْخَيْرِ. الْبَهَاءُ الْمُشَرِّقُ مِنْ اَفْقِ الْوَحْيِ عَلَيْكِ وَعَلَى كُلِّ  
عَبْدِ فَاثِرِ وَعَلَى كُلِّ اُمَّةٍ فَازَتْ بِهَذَا الْأَمْرِ الْمُبِينِ.

### مهر مبارک (بهاءالله) عمه الٰی حضرت و فازت

به نام خداوند پاینده مهربان لله الحمد به عنایت کبری فائز گشتی و سلسبیل لقای مالک اسماء را از قدر فضل نوشیدی. حق جل جلاله از برای هدایت و تهدیب نفوس آمده و کل را به تقدیس و تنزیه و معروف امر فرموده تا جمیع من علی الارض به طراز اتحاد و اتفاق فائز گردند و به ماینبغی للإنسان عامل شوند. اماء الله آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به عنایتش بشارت ده و بگو دزدان در کمین بوده و هستند. لآلی محبت رحمانی را به اسمش حفظ نمایند مخصوص خدیجه عليها بھائی را تکبیر برسان؛ بگو لعمرالله أحزننی حزنک نسله تعالی ان ینزل لک ما یسرک و یقدر لک الخیر فی کل عالم من عوالمه. إله على کل شيء قادر. همچنین صاحب الٰی فازت و بنت او را از قبل مظلوم تکبیر برسان. از حق می طلبیم کل را مؤید فرماید و به ما یحب و یرضی موفق دارد. البهاء المُشْرِقُ مِنْ افق سماء فضلی عليك و على إمائی هنّاك اللائی أقبلنَ و سمعنَ نداء الله رب العالمين.

### ک ورقه عمه عليها بھاءالله

اوست بینا و اوست شنوا یا عمه لآلی بیان از عمان رحمت رحمن اخذ نمودیم و به سوی تو فرستادیم. قسم به آفتاب حقیقت این لآلی کلمات را آنچه در عالم خلق است معادله ننماید. أشکری ربک بِهذا الفضل العظیم و قولی لک الحمد يا ایها المظلوم و لک الشّاء یا ایها المسجون بین ایدی الغافلین.

### ک ورقه بنت عمه عليهمما بھاءالله

بسی الناطق الأمین یا ورقه عليك بھائی در دریای کرم محبوب عالمیان تفکر کن. در سجن اعظم، در حینی که احزان او را احاطه نموده، تو را ذکر می نماید به ذکری که جمیع عالم به یک حرف آن معادله نمی نماید. أَنْ أَفْرَحِي بِفضلِ ربِّكِ إِنَّهُ لَهُ الْفَرْدُ الْوَاحِدُ الْمُشْفَقُ الْكَرِيمُ جمیع خزانی ارض و ما عند الملوك به کلمة مبارکه یا ورقی عليك بھائی که به آن فائز شدی معادله نموده و نخواهد نمود. إِنَّهُ يَشْكُرُ نفْسَهُ مِنْ قِبَلِ عباده و إِمَائِه و إِنَّهُ لَا يوصَفُ بِوصَفِ غَيْرِهِ و لا يذکر بذکر ما

سواه، اگر جمیع عالم إلى آخر الذی لا آخر له به شکر حق قیام نمایند در  
جب کلمه‌ای از کلماتش و نعمتی از نعمایش معدوم و مفقود. كذلك ذکرک  
المظلوم من شطر سجنه العظیم و ارسل اليك ما لا یفni بدوان اسمی الباقي  
القديم.

ک ورقه عمهٔ علیها بهاءالله هو الشاهدُ الخبرِ يا ورقتی علیک بھائی طوبی از برای تو چه که از اول امر که آفتاب ظهور از افق ارادهٔ حقَّ جلَّ جلاله اشراق نمود اقبال نمودی و به محبت و مودت تمام به خدمت مولیٰ الأنام قیام کردی. از رجال نزد غنیٰ متعال مذکوری. اولیای حق ذکر خدمت تو را نموده‌اند. یشهدُ بذلك مَنْ عَنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ وَ نَذَرَ  
بِنَتَكِ الَّتِي فازَتْ بِأَيَّامِ رَبِّهَا. لازال ذکرشن لدی المظلوم بوده و شهادت می دهد بر اقبال و توجه و خضوع و خشوع و خدمت او لله و فی سبیله المستقیم و نذکر  
بنتک الآخری و نبشرُها برحمتی و عنایتی و فضلی الَّذِي أحاطَ الْمُلْكَ و

الملکوت. جمیع متسبین که به افق اعلیٰ ناظرند و به عُروة وُثقی متمسک، لدی الوجه مذکور بوده و هستند. حمد کنید محبوب عالم را شما را مؤید فرمود بر اقبال به امری که مَن عَلَى الْأَرْضِ إِذَا وَجَدَهُ مَحْجُوبٌ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. البهاء علیکن و عَلَى الْلَّائِي آمِنَ بالفرد الخیر.

ورقه خدیجه، بنت عمّه، علیهمما بهاء الله  
هو المقتدر على ما يشاء قد ظهر المكتون و نطق المخزون و نادت السدرة قد أتى  
يوم الله الملك الفرد الخیر. يا ملأ الأرض اتقوا الله ولا تتبعوا أهوائكم أن اتبعوا  
من يدعوكم إلى الصراط المستقيم. تالله لا ينفعكم شتونات الأرض و زخرفها ولا  
ما عند الملوك والسلطانين. سوف يأخذهم الله أمراً من عنده. انه لا يعجزه جنود  
العالم يفعل ما يشاء بسلطان من عنده. انه لهو المقتدر القدير. يا أمته إذ فزت  
بكتابي و وجدت منه عرفة بيان ربكم الرحمن. ضعية على عينيك و قولى لك  
الحمد يا الله بما ذكرتني وأيدتني على عرفانك إذ أعرض عنك أكثر الخلق.  
اسئلك بأنوار وجهك بأن توفقني على الإستقامة على أمرك إنك أنت المقتدر  
الغالب القدير.

ورقه خدیجه بنت عمّه علیهمما بهاء الله  
به نام مقصود عالمیان یا ورقی یا خدیجه از اول ایام الی حين به اشراقات انوار  
آفتاب حقیقت مزینی و از رحیق بیانش مرزوق. لازال ذکرت و خدمت نزد مظلوم  
مذکور و در صحیفه حمراء از قلم اعلیٰ مسطور. لله الحمد به سلسیل حبس فائز  
شدی و از کوثر عنایتش نوشیدی. لعمر الله در فردوس اعلیٰ ذکرت مذکور. هذا ما  
شهد به لسانی فی سجنی الأعظم.

ک بنت عمّه علیهمما بهاء الله  
به نام یکتا خداوند دانا الحمد لله موفق شدی بر اقبال در ایامی که عرفاء و علماء  
و ادباء و امراء ارض از حق اعراض نمودند إلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ. این مقام بسیار بزرگ  
است و نفسی الحق جمیع مَن عَلَى الْأَرْضِ به او معادله نمی نماید. به فضل حق

متمسک و مسرور باش و از دونش فارغ و آزاد. از قبل قلم اعلیٰ کل را به نعیب ناعب و نعیق ناعق اخبار فرموده. انشاء الله حق منیع کل را حفظ فرماید و از کوثر استقامت بنوشاند. امروز به حق منسوب است. چه که در کتب قبل به یوم الله مذکور و مسطور. بلند است مقام کسی که به استقامت کبریٰ فائز و بر امر الهی ثابت و راسخ مشاهده گشت. خدمات و زحمات شما لدی الحق معلوم و مذکور است. انشاء الله به فیوضات نامتناهیه فائز شوید. اجر احدی در نزد حق ضائع نشده و نخواهد شد. طوبی از برای نفسی که او را شناخت و قلب از غیر او بپرداخت. البهاء عليك و على اللائئى سمعن و اجبن نداء الله الفرد الخير.

امة الله عمّه عليها بهاء الله

بسم الأقدس لك أن تقولي يا ورقتى، يا الله الجبروت و سلطان الملوك  
استلک بالذى به اخذ الفزعُ الأكبير كُلَّ البشر و ظهر كُلُّ أمرٍ مستتر بأن تُنزلِّ من  
سماء فضلک ما يُقرِّبُ أمائک و ورقاتک إلى بحر قُربِك و سدرة ظهورک. أى  
ربَّ أنا التي سرعتُ إلى مقر عرشك بالقلب و الفؤاد و اجبتُ ندائک و أقبلتُ إلى  
أُفقِكَ و نقطتُ بثنايک. أى ربَّ أيد ورقتک على ذكرک بين أمائک و قدر لها ما  
تقرَّ بِه عينها و يشرحُ صدرها. أى ربَّ أنتَ الكريمُ و أنتَ قائمَةُ على بايک.  
استلک بأن تُقدَّرَ لها ما يجعلُها طائفة حول أرادتك و ناطقة باسمک في كل عالمٍ  
مِن عوالمک. إنَّك أنتَ المقتدرُ المتعالِي العليمُ الحكيم.

خدیجه سلطان، بنت عمّه، علیهمَا بهاء الله

هو الناطقُ العليم يا أميَّتى يا ورقتى ندای شما را شنیدیم. حق شاهد و هم او گواه  
است لازال ذکر شما در ساحت مظلوم بوده و هست. عریضه شما رسید و به این  
جواب که از سماء عنایت مقصود عالمیان جاری شده جواب عنایت شد، فضلاً  
مِن عنده و هو الفضالُ الکريم. اماء و اوراق آن ارض را تکبیر می‌رسانیم و  
وصیت می‌نماییم به آنچه که سزاوار ایام الله است. متسبَّین طُرُّا را به فضل و عنایت  
حق جل جلاله بشارت ده و از قبل مظلوم ذکر نما. البهاء مِن لدُنَا عليكِ و على

إمائي اللائي آمن بالله الفرد الخير. جناب محمد على عليه بهائي را ذكر مى نمائيم و به عنایت حق جل جلاله بشارت مى دهیم.

## یوم جمعه یوم ظهور

فاروق ایزدی نیا

### مقدمه

در قرآن مجید آیه‌ای است در باب یوم جمعه: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَنَا إِذَا نُودِي لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ." (سوره جمعه (۶۲)، آية ۹ - مضمون: ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی در روز جمعه ندای صلوٰه بلند شد، بشتابید به سوی ذکر الهی و خرید و فروش را رها کنید.)

برداشت امت سلف آن بود که مقصود از این آیه نماز جماعت است و از برای آن احادیث بسیار نقل کنند و اهمیت صلوٰه جماعت را بیان کنند. اما علت اهمیت آن را ذکر نکنند.

در آثار مبارکه این ظهور نیز به یوم جمعه اشاره شده و حتی تعریف «جمعه» آورده شده است. بیان مبارک گویای آن است که حدود زمانی ابداً مطرح نیست، بلکه «جمعه» صفتی است که به یوم خاصی داده شده است.

اگر به تمامی سوره جمعه که بیش از یازده آیه نیست توجه تام داشته باشیم، ملاحظه می‌کنیم که اشاراتی به ظهور مبارک است. ابتدا نگاهی به آیات این سوره داشته باشیم و سپس به بعضی تبیینات حضرت عبدالبهاء در خصوص برخی آیات این سوره توجه کنیم و در نهایت توصیف یوم جمعه از قلم حضرت بهاءالله را مد نظر قرار دهیم.

### آیه قرآنی

در آیه مبارکه، بعد از آیه فوق آمده است که بعد از اتمام صلوٰه در پهنه زمین منتشر شوید و در طلب فضل و بخشش الهی برآید و خداوند را بسیار یاد کنید؛ شاید رستگار شوید. معمولاً به کسی که در طلب علوٰ و سموٰ باشد، راهنمایی می‌کنند که چه باید بکند تا به مقصود واصل شود و اگر از ابتدا به آن نائل شده باشد، دیگر لزومی ندارد که بگویند چه باید بکند تا برسد. در آیه مبارکه، پس از رها

کردن امور دنیوی و فدا کردن جیفه این عالم و رسیدن به «ذکر الهی» باید در سراسر زمین منتشر شوند و به ذکر الهی بپردازند و در جستجوی فضل الهی برآیند. دیگر رجوع به امور دنیوی صلاح نیست. و حتی در آیه بعد می‌فرماید کسانی که تا چشمشان به تجارت و لهو و لعب می‌افتد و خدا را ترک گویند و به سوی آن شتابند، باید گفت که آنچه نزد خداوند است بهتر از هر تجارتی است. جالب است که در آیه دیگر قرآن در شأن مؤمنین حقیقی می‌فرماید، "رِجَالٌ لَا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةً وَلَا يَبْعُثُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ". (سورة النور (۲۴)، آیه ۳۷). مضمون: کسانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنها را از ذکر الهی باز نمی‌دارد.

در آثار حضرت اعلیٰ مشاهده می‌شود که یکی از القاب آن حضرت «ذکر» است. در واقع وقتی ندای الهی بلند می‌شود، رها کردن امور دنیوی و شتافتن به سوی «ذکر» واجب می‌شود و پس از آن باید به جستجوی فضل الهی پرداخت. فقط کسانی موفق به عرفان به «ذکر» الهی می‌شوند، که امور دنیوی، که تجارت و خرید و فروش مظہر آن است، آنها را از مجاهده جهت رسیدن به حضرتش باز ندارد.

### تبیین حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در باب تجارت دنیوی به شخصی که در تجارت دنیوی متضرر شده است، می‌فرمایند، "... با ما همداستان گشتی و به راه راستان درآمدی. لکن شرطش این است که دوباره خویش را آلوده ننمائی و در بحر تجارت، که عاقبتیش رسوائی و خسارت است، باز خویش را مستغرق ننمائی. بلکه فراغت طلبی و انقطاع جویی و در فکر ربع عظیم و نفع جلیل و تجارت در بازار حضرت سلطان احادیث افتی ... این تجارت‌ها را تجربه نمودی و امتحان کردی. ثروت قدیم خسaran مبین شد و منفعت کلیه مضرت عظیمه گشت؛ ربع عظیم ضر شدید گردید و سود و نفع جسمی نقص پدید شد؛ سود زیان گشت و گنج حسرت بی‌پایان گردید." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۳۹۷)

در ادامه کلام مبارک است که به یوم جمعه اشاراتی دارند و استناد به آیه قرآن می‌کنند: «یک چند خدمت معشوق و می‌کنیم. در قرآن می‌فرماید، «بِاَيْهَا الَّذِينَ آمُّنَا إِذَا نُودِي لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعُوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوْا الْبَيْعَ».» پس در این یوم اکبر باید به اعظم صلوٰة که تبلیغ امرالله است پرداخت. تعالیٰ الحق انها لتجارة رابحة و ثروة كاملة و سلطنة قاهرة و عزة باهرة و ملک دائم و سریر قائم و شأن عظیم عند كل ذی حظ عظیم ...» (همان)

ملاحظه می‌شود که حضرت عبدالبهاء یوم جمعه را یوم خاصی نمی‌داند، بلکه این یوم الهی می‌داند و تلویحاً اشاراتی دارند که یوم جمعه، یوم ظهور الهی است و باید که اوقات را صرف تبلیغ امرالله نمود و البته باید در وجه ارض منتشر شد و به اشاعه پیام الهی پرداخت.

### لوح مبارک حضرت بهاءالله

لوح مبارک که در مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۷۳، صفحات ۱۷۹ الى ۱۸۶ طبع شده، بخشی فارسی و بخشی عربی و خطاب به جواد تبریزی، که طالب کشف امر شده، نازل شده است. در این لوح (ص ۱۸۳ مأخذ فوق) به توضیح معنای جمعه می‌پردازند.

بیان مبارک حاکی از آن است که مقصود از جمعه روزی است که مردم در حضور خداوند اجتماع می‌کنند و حضرتش در مظهر نفسش تجلی می‌کند و ورقاء الهی و خروس عرشی به نغمه و ترانه می‌پردازند؛ آسمان عدل و داد خداوند مرتفع می‌گردد و جمیع خلائق محشور می‌شوند و همراه با آنها اعمال و افعالشان نیز معلوم و مشهود است و همانطور که در قرآن کریم حکم‌ش نازل شده، مجازات و مكافات اعمال می‌گردد. هیکل مبارک تأکید دارند که جمعه ابداً اختصاص به یوم خاصی ندارد و محدود به حدود زمان نیست؛ بلکه هر یومی که خداوند در آن قیام فرماید، به جمعه تسمیه می‌شود. در مقام مثل می‌فرمایند زمانی که حضرت

محمد قیام فرمود، آن روز به جموعه تسمیه شد و این همان یومی است که به تغابن، قارعه، حاقه، و واهیه نامیده شده است.

می‌دانیم که در همان سوره جموعه، آیه ۲ به ظهور حضرت رسول اکرم اشاره دارد و آن را با عبارت "ذلِكَ فَضْلُّ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ" می‌ستاید. حضرت عبدالبهاء این آیه را با ظهور حضرت بهاءالله انطباق می‌دهند، "... به صرف بخشايش الهی شمی حقیقت از ایران اشراق فرمود و پرتو عنایت بر آفاق مبذول داشت و این از خصائص «یختص برحمته مَنْ يَشَاء» و «ذلِكَ فضل الله يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاء»" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، صص ۹-۸).

و در لوحی دیگر نیز به همین شهادت می‌دهند، "ای بندۀ پروردگار حضرت رب مختار جمیع مَنْ عَلَى الْأَرْضِ را به مطلع انوار دعوت نمود ولکن نفوس مقدس را به هدایت کُبریٰ موفق و از بین طائفه بشر منتخب فرمود. زیرا هدایت از آثار و لوازم فضل است نه عدل و از خصائص و موهبت خداوند جزیل النعم؛ «یختص برحمته مَنْ يَشَاء و یهدی مَنْ يَشَاء» و «ذلِكَ مِنْ فضل الله و يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاء و الله ذُو فضل عظیم.» (همان، ص ۹)

به این ترتیب مشهود می‌گردد با قیام مظہر خداوند در هر دوری، یوم ظهورش «جمعه» نامیده می‌شود. همانطور که حضرت عبدالبهاء اشاره می‌فرمایند که هدایت کبری از آثار فضل است، در همان سوره جموعه هم تصريح شده، "وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ".

جمال مبارک در ادامه کلام اطهر به وقوع قیامت و مضی آن اشاره دارند و از فراق آن محزون هستند. بعد به انسداد ابواب فضل و احتجاب انوار وجه اشاره دارند که چون جمال الهی وجه خود را پوشاند و رجوع فرمود این اتفاق رخ داد. به نظر می‌رسد به وقوع لیل، که به تصريح حضرت عبدالبهاء ایام بطنون بین دو ظهور است، اشاره دارند: "ایام ظهور مظاہر مقدسه یوم اشراق است، یوم وصال است، یوم سطوع انوار جمال است. پس از افول شمس حقیقت یوم فراق است،

وقت غیاب است، لیل هجران است تا ظهور ثانی و طلوع دیگر." (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۲).

به اغلب احتمال، لوح مبارک باید قبل از اظهار امر علنی هیکل مبارک نازل شده باشد. زیرا تصريح می فرمایند که اهل ارض از آنچه که در اثر اعراض از جمال الهی مرتکب شده و از آنچه که از آنها فوت شده آگاهی ندارند، مگر آنکه کسی در «زمن المستغاث» آن را درک کند. «مستغاث» از القاب الهی و مرتبط با ظهور آن حضرت طبق بشارات حضرت رب اعلی است.

در پایان این لوح مبارک حضرت بهاءالله به صراحة به اهل عالم می فرمایند که اگر بدانند در زمان ظهور الهی چه امری را مرتکب شده‌اند ابداً آرام نگیرند و آسایش نپذیرند و بر گل جالس شوند و مانند فرزند مرده‌ها، بل شدیدتر از آن، بگریند و بزارند؛ شدت آن به قدری است که قلم آن را مکشوف نسازد، اما هنگای که روح از ابدان مفارق نماید، "سيظهر عليهم".

### مضمون لوح مبارک

پس بدان که مقصود از «جمعه» روزی است که مردم در حضور خداوند جمع می شوند و خداوند به واسطه مظهر خود بر امرش قیام می کند و این حقیقتی است معلوم و در آن روز کبوتر [بهشتی] می خواند و خروس عرشی بانگ برمی آورد و آسمان عدل مرتفع می گردد و جمیع آفریدگان گرد می آیند و آنچه را که در زندگی باطل خود انجام داده‌اند آنها را همراهی می کند و به هر آنچه که انجام داده‌اند جزا داده می شوند و این همان «یوم جمع» است که حکم آن در قرآن نازل شده همانطور که می خوانید؛ و بدین لحاظ به هیچ حد محدود نشده و به هیچ روز خاصی اختصاص نیافه؛ بلکه هر روزی که خداوند در آن قیامت فرماید، به جمعه تسمیه می گردد، اگر بدانید. و زمانی که [حضرت] محمد در آن روز بر امر قیام فرمود، بنابر این به این اسم تسمیه شد و به آن اختصاص یافت، آنچنان که شما به

حساب می‌آورید و این از روزی است که به اسم‌هایی از قبیل «تغابن» و «قارعه» و «حاقه» و «واهیه» و غیر آن نامیده شده. زیرا در آن روز تمام آنها ظاهر شد و تمامی آنچه شما نمی‌دانید و به قیامت نامیده شده، زیرا در آن یوم بقای الهی قائم شد و به کلمه‌ای ظهر فرمود که آسمان‌ها شکافته گشت و زمین‌ها لرزید و هر آنچه که بین آسمان و زمین بود مگر کسانی که بردباری پیشه کردند و به آیات الهی یقین داشتند؛ قیامت به قیام الهی واقع شد و غیر از نفوس مخلصه احدی آن را درک نکرد.

آیا نشینیدی راجع به ایام الهی چگونه بر کسانی که ایمان آورند مائده قدسی نازل شد و همه از آن روزی گرفتند و در هر جمیع عنايت الهی از هر سوئی آنها را اخذ می‌کند و این عنایت عبارت از میوه‌های قربیت و وصال است که همواره از آن روزی می‌گیرند؛ بلکه در هر آنی به فضلی از سوی خداوند مفتخر می‌شوند و در هر حینی به دست سفرای خداوند بر آنها آیات خداوند توانای قیوم نازل می‌شود. پس خوشابه حال کسی که در روز قیامت به ایام او فائز گردد و در فضل پیشی گیرد و از کسانی باشد که از اثمار روح لذت می‌برند.

تمام اینها گذشت و قیامت سپری شد و ما با دیده باطن از فراقش گریانیم. پس شما، ای گروه محبین، اینک بگریید. حزن از آن که قیامت سپری شد و جمالش را پوشاند و بازگشت و ورقا ترنم کرد و ابواب فضل بسته شد بعد از آن که باز شده بود و پرده بر انوار وجه فرو افتاد و مائده آسمانی ممنوع شد و علت آن کارهایی بود که کافران مرتکب شدند و به این علت قلوب کسانی که در سراپرهای اسماء ساکن هستند محترق شد.

ای حسرت و افسوس بر شما ای اهل زمین و به کسانی که شما را در اعمال و رفتارتان پیروی کردند. شما از جمال الهی، که به حق ظهر فرمود و از افق قدس محبوب بر شما اشراق کرد، روی برگرداندید و نمی‌فهمید که چه امری از شما فوت شد؛ حالا نمی‌فهمید و کسی ابداً درک نمی‌کند مگر در زمان مستغاث. این

را خداوند به دست قدرت بر الواح عز محفوظ نوشته است و این سنت الهی است که از قبل به حق جاری شده و تبدیلی هم از برای آن نیست.

خواشا به حال کسی که در روزی که کلمه در محضر خداوند مقدس متعالی قدوس اجتماع کند، از مرقد قلبش مبعوث شود. بگو ای اهل عالم، برخیزید از قبورتان و آنچه را که از شما فوت شده جبران نمایید؛ بر خودتان رحم کنید و سپس از جمال الهی محتجب نمانید. پس قسم به خداوند که هیچ چیز در این عالم شما را نفع نمی بخشد مگر این، اگر کمتر از آنی در پیش خود به اندیشه بپردازید.

بگو ای مردم، قسم به خداوند اگر متوجه باشید که در زمان ظهور الهی به چه عملی دست زده اید، بر جایگاه خود ابداً آرام نخواهید گرفت و در خانه هایتان نخواهید ماند؛ بر روی خاک خواهید نشست و خواهید گریست؛ همچون کسی که بر فرزندش می گرید بلکه شدیدتر از آن به نحوی که حکم آن و مقدار آن ابداً از قلم جاری نخواهد شد و به زودی، زمانی که روح از بدن شان خارج می شود و به خاک برمی گرددند، بر آنها ظاهر خواهد شد.

### متن لوح مبارک

"فَاعْلَمْ بِأَنَّ الْمَقْصُودَ مِنَ الْجَمْعَةِ يَوْمَ الَّذِي فِيهِ يَجْتَمِعُ النَّاسُ بَيْنَ يَدِي اللَّهِ وَ فِيهِ يَقُولُ اللَّهُ عَلَى أَمْرِهِ بِمَظَاهِرِ نُفُسِهِ وَ هَذَا لَحْقٌ مَعْلُومٌ وَ فِيهِ تَغْرِيدُ الْوَرْقَاءِ وَ تَدْلِعُ دِيكَ الْعَرْشِ وَ تَرْفَعُ سَمَوَاتُ الْعَدْلِ وَ يَحْسِرُ فِيهِ كُلُّ الْخَلَائِقَ اجْمَعِينَ وَ بِكُلِّ مَا عَمِلُوا فِي الْحَيَاةِ الْبَاطِلَةِ وَ يَجْزُونُ بِكُلِّ مَا كَانُوا أَنْ يَفْعَلُونَ وَ هَذَا مِنْ يَوْمِ الْجَمْعِ قَدْ نَزَّلَ حُكْمُهُ فِي الْفَرْقَانِ كَمَا أَنْتُمْ تَقْرَئُونَ وَ لَذَا لَنْ يَحْدَدَ بِحِدِّ وَ لَنْ يَخْتَصَ بِيَوْمٍ؛ بَلْ، كُلُّ يَوْمٍ قَامَ فِيهِ اللَّهُ يُسَمَّى بِالْجَمْعَةِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ وَ لَمَّا قَامَ مُحَمَّدٌ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى الْأَمْرِ لِهَذَا سُمَى بِهَذَا الْإِسْمِ وَ صَارَ مُخْتَصًا بِهِ كَمَا أَنْتُمْ تَعْدُونَ وَ هَذَا مِنْ يَوْمِ الَّذِي سُمِّيَ بِالتَّغَابِنِ وَ الْقَارِعَةِ وَ الْحَاقَّةِ وَ الْوَاهِيَةِ وَ غَيْرِهَا مِنَ الْأَسْمَاءِ. لَأَنَّ فِيهِ ظَهَرَ كُلُّ ذَلِكَ وَ كُلُّ مَا أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ يُسَمَّى بِالْقِيَامَةِ لِأَنَّ فِيهِ قَامَ اللَّهُ بِقَائِهِ وَ ظَهَرَ بِكُلِّمَةٍ

تفطرت عنها السّموات و ترزلت الأرضين و ما بينهما إلّا الذينهم صبروا و كانوا  
بآيات الله هم موقنون و قضى القيمة بقيام الله و ما ادركتها إلّا المخلصون.  
أما سمعت من ايام الله كيف نزل على الذين هم آمنوا من سماء العزة مائدة القدس  
و كلّ كانوا بها لمتعمّون و في كلّ جمعة يأخذُهم عنایت الله من كلّ شطرين هم  
عن فواكهِ القربِ و الوصل في كلّ يوم يُرزقون بل في كلّ آنٍ افتخروا بفضلِ منَ  
الله و في كلّ حينٍ نزلت عليهم آيات الله المقتدر القيّوم بأيدي من سفرائه فهنيئاً  
لمن فاز بأيامه في يوم القيمة واستيق في الفضلِ ئ كان من الذينهم كانوا بأثمار  
الروح أن يتلذّذون.

قضت كل ذلك و مضت القيمة و إنّا نبكى بعيون سرنا لفراقها و أنت، يا عشر  
الحب، حينئذٍ فابكون. فوا حُرناه بما طوت القيمة و غطّ الجمال و رجعت و غنت  
الورقاء و سدت ابواب الفضل بعد افتتاحها و احتجبت انوار الوجه و منعت مائدة  
السماء فيما اكتسبت ايدي ذين كفروا و بذلك احرقت افندة الذينهم في سرادق  
الأسماء أن يسكنون.

فأفِ لكم يا ملأ الأرض و بالذين اتبعوكم في افعالكم و اعمالكم فانكم أعرضتم  
عن جمال الله بعد الذي أظهر بالحق و أشرق عليكم من افق قدس محظوظ و  
لاتشعرون بما فات عنكم أنت حينئذٍ لاتشعرون و لن يدركها أحدٌ إلّا في زمن  
المستغاث و هذا ما كتب الله بأيدي القدرة على الواح عزٌ محفوظ و هذه من  
سنة الله التي قضت بالحق و لا تبدل لها.

قطبي لمن يبعث عن مرقد فؤاده في يوم الذي يجتمع الكلمة في محضر الله  
المقدس المتعالي القدس. قل يا ملأ الأرض قوموا عن مراقدكم و تداركوا عما  
فات عنكم؛ فارحموا على أنفسكم ثم عن جمال الله لاتحتجبون. فوالله لن ينفعكم  
 شيئاً في الملوك إلّا هذا إن أنتم أقل من آنٍ في أنفسكم تتفكرُون.

قل يا قوم، فوالله لو تلتفتون بما اكتسبت أيديكم في زمن الله لن تستريحوا على  
مقاعدكم و لن تسكنوا في البيوت و تقعدون على الرماد و تنوخون كُباء الذينهم

على أبنائهم ييكون بل اشدَّ من ذلك بحيث لن يجري حُكمه و لا مقداره من القلم و سيظهر عليهم حين الّذى يخرج الرّوح عن ابدانهم و إلى التّراب هُم يرجعون ..."

### بعضی اصطلاحات مذکور در لوح

**ورقا** = مؤنث أورق به معنی خاکستری رنگ و نیز کبوتر و به تشییه بر نفس ناطقه و روح قدسی اطلاق گردید. (اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۲۹۳)

**دیک العرش** = به معنی خروس عرشی آسمانی ملکوتی که در قصص قدیم بود و چنین نوشتند که چون به آواز آید همهٔ خروسان زمین بخوانند. در شرح کوثر ... قوله، "بما صاح دیک البهاء على قبة الزَّمان" ... اهل بهاء آن را هم مانند ورقاء عرشی رمز و تشییه روح القدس و الہام و وحی و قوّة قدسیة مظاهر الهی تفسیر و تأویل کنند. (اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، ص ۲۶۰)

**یوم الجمع** قد نزَّل حکمُه فی الفرقان = یوم الجمع در سورة شوری (۴۲)، آیه ۷ ("... تُنذِّرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ"); و نیز سورة تغابن (۶۴)، آیه ۹ ("يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ") در این آیه مؤمنین و نیکوکاران را به بهشت و عده داده است) نازل شده است.

**تغابن** = علاوه بر آن که سوره‌ای (شماره ۶۴) به این نام وجود دارد، یوم الجمع را یوم تغابن نامیده است.

**قارعه** = نام سورة ۱۰۱ قرآن کریم و از القاب قیامت و مذکور در سورة مزبور و نیز سورة رعد (۱۳)، آیه ۳۱؛ و سورة الحاقة (۶۴)، آیه ۴، ذکر شده است.

**حافّه** = سورة ۶۹ قرآن کریم است و در آیات ۱، ۲ و ۳ نیز این اصطلاح آمده که از القاب قیامت است.

**واهیه** = در سورة حافّه ذکر شده و به معنی سستی است که برای آسمان به کار رفته است. زیرا در آن یوم آسمان شکافته می‌شود، زیرا سست‌پیوند است. نزد

اهل بهاء مقصود از آسمان، آسمان دین گذشته است که شکافته می‌شود، یعنی منسخ می‌گردد.

**قیوم** = از القاب جمال مبارک است.

**تفطرت عنها السّموات** = انفطار سماء از اصطلاحات قرآن است و در سوره انفطار (۸۲)، آیات ۱ و ۲ مذکور است: "إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَ إِذَا الْكَوَافِكُ انْتَرَتْ...".

**زلزلت الأرضين** = اصطلاح قرآنی مذکور در سوره زلزله (۹۹)، آیه ۱ است: "إِذَا زُلْزَلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَلَهَا...". حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "شمس حقیقت در منطقه البروج دور زد تا در قلب الاسد اشراق فرمود و نور به آفاق بخشید و چنان حرارت و سورتی مبذول داشت و بر کائنات بتافت که حقائق اشیاء را بتمامها از حیز کمون بر عرصه وجود مشهود و ظاهر نمود و حقیقت «زلزلت الأرض زلزالها و اخرجت الأرض اثقاله و قال الإنسان ما لها يومئذ تحدث اخبارها بأن ربک اوحی لها» تحقق یافت و سرّ منون و روز مصون که در اراضی قابلیات مستور بود واضح و آشکار شد." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶، صص ۴۴۲-۴۴۳)

**انوار وجه** = وجه به بیان حضرت عبدالبهاء دارای مفاهیم بی‌شمار است. اما سه معنایی که هیکل مبارک با استناد به آیات قرآن بیان فرموده‌اند، اول ذات الهی است با استناد به "أَكُلَّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهُ اللَّهِ"; دوم، تجلی الهی است با استناد به "فَأَيْنَمَا تُولِوا فَشَّمْ وَجْهُ اللَّهِ"; و سوم رضای الهی است با استناد به "إِنَّا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ". در این لوح مبارک به نظر می‌رسد معنای دوم مقصود باشد؛ یعنی انوار تجلی خداوند. (نگاه کنید به مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۹۶)

**زمن المستغاث** = مستغاث از اسمی خداوند، یعنی مظہر ظھور او است. زمان مستغاث زمان ظھور آن حضرت است. در واقع مستغاث به معنی نفس مقدسی است که آدمیان از او یاری می‌خواهند و بدین لحاظ عنوان مظہر ظھور الهی قرار گرفته است و به زمان خاصی اشاره ندارد. جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند،

"امروز غیث رحمت از وجود مستغاث نازل و هاطل. هر نفسی به آن اقبال نمود از مقرئین محسوب؛ والا از معرضین در کتاب الهی مسطور." (اسرارالآثار، ج ۴، ص ۴۲۷). در لوح دیگر از قلم جمال قدم نازل، "با آن که در مستغاث اشراق شمس حقیقت را به اسم من يظهر عزّ اسمه و عده فرموده‌اند، معذلك می‌فرمایند که اگر در ساعت دیگر ظاهر شود، احدی را نمی‌رسد که لمَ و بِمَ بگوید. چه که آن سلطان امکان لمیزل مختار بوده و خواهد بود." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۱) برای بحث تفصیلی راجع به مستغاث نگاه کنید به سفینه عرفان، دفتر دوم، صص ۱۹۵ الی ۲۰۴).

## کَدَر آشام

حسن ممتاز

به یاد پرویز حمرائی عزیز و تقدیم به او  
چند روز پیش پس از تلاوت یکی از آثار حضرت عبدالبهاء در مراسم خاک  
سپاری یکی از عزیزان، دوستس محترم پرسیدند که معنای ترکیب «کدرآشام»  
چیست. چون حضور ذهن نداشت و فرصت کافی هم نبود و قبلًا هم در باره  
آن فکر نکرده بودم؛ عرض کردم در باره آن بررسی می‌کنم و نظرم را  
می‌گویم.

وقتی به منزل رسیدم نخست به «لغتنامه فارسی دهخدا» مراجعه و ذیل  
مدخل‌های «کدر» و «آشام»، اجزای این ترکیب را جداگانه بررسی کردم.  
سپس با مراجعه به کتابخانه الکترونیکی بهائی این ترکیب را در آثار بهائی  
جستجو نمودم که نتیجه آن دو فقره در آثار حضرت عبدالبهاء و دو فقره هم  
در آثار حضرت ولی امرالله است. همینجا ملاحظه‌ای روش‌شناختی را  
عرض می‌کنم که این جستجو نمی‌تواند مطمئن و قطعی باشد؛ چه که نه همه  
آثار بهائی در این کتابخانه الکترونیکی است و نه جستجویی که در آن انجام  
می‌شود، به نتیجه مطمئنی ختم می‌شود. به تجربه دریافت‌هایم که برای اطمینان  
از نتیجه جستجو باید در هر کتاب به صورت جداگانه گشت تا از نتیجه آن  
مطمئن شد. بنابر این محتمل است فقرات دیگری در آثار حضرت بهاءالله یا  
در آثار حضرت عبدالبهاء و یا در آثار حضرت ولی امرالله هم باشد. در عین  
حال برای مقصودی که ما در اینجا داریم همین چهار فقره هم راهگشاست و  
نتیجه بررسی خود را با توجه به همین چهار مورد بیان می‌کنیم. اگر بعداً

موارد دیگری یافت شد که مفهوماً یا لفظاً به نتایج دیگری ما را رساند، خود به خود سخن ما ردّ یا اصلاح می‌شود.

۱- "هوالبهی؛ ای مبتلای بلا در سبیل خدا، اگرچه این کأس در مذاق عاقلان، کَدَرآشام و در کام تن پروران تلخ و ناگوار است؛ اما در کام عاشقان، شهد و شکر است و قند مکرر. نیشش، نوش جان است و زهرش، دریاق اعظم. روح و ریحان عنایت همیشه مختص به انبیاء و اولیاء بوده که اسیر راه خدا بودند و مقید زنجیر در محبت الله و اوقات را در سجن زندان گذراندند، از راحت و آسایش گذشتند و در جهان بی سر و سامان شدند. عنقریب این ایام شدید و اوقات شداد بگذرد و جمال تمکین از افق میین کشف نقاب نماید و تَرَى الظَّالِمِينَ فِي خُسْرَانٍ مُّبِينٍ وَالْبَاهِئُ عَلَيْكَ. عَع" (بشرة النور، ص ۴۱)

۲- "هوالله؛ ای یاران پارسی من، دوستان قدیمند و هموطنان عزیز؛ ... پس باید که قدر این نعمت بدانیم و ایزد دانا را بستاییم و از شدت محبت او بگریم و بزاریم و بهملکوت ربانی بنالیم. و به الطاف رحمانی ببالیم. هزار آفرین ای یاران دلنیشین که پی به این پیام بردید و صبحی نورانی پس از آن شام کَدَرآشام یافتید! خوش با حال شما! جانتان خوش باد! عَع . همه مهرجویان خوشخو درخشندرو مشکبو را به جان، جویانم و پیام می‌فرستم. عَع" (یاران پارسی، ص ۳۱۰)

۳- "... مدت حیات پُرتلاطمتش این لطیفة رباینه دمی نیاسود و آنی فراغت و آرامی نجست و نخواست. در بد و حیاتش از حین طفولیت از کأس کَدَرآشام بلیات و رزایایسین اولیه ظهور امر اعظم الهی بنوشید و در فته سنه حین در اثر تالان و تاراج اموال اب بزرگوارش تلخی فقر و پریشانی بچشید. در اسارت و کربت و غربت جمال ابهی سهیم و شریک گشت و در فتن و

انقلابات ارض عراق که از تدلیس و تزویر قطب شاقق و مرکز نفاق  
..."(توقیعات مبارکه ۱۹۲۷ - ۱۹۳۹، ص ۲۰۷)

- "... آن غصن زیبا و ورقه علیا در بحبوحه بلا رخ برافروختند و چون  
پروانه حول شمع بهاء بسوختند و بساختند. ساغر کَدْرَآشَام را أُسَوَّةً وَ حَبَّاً  
لِجَمَالِهِ وَ طَلَّاً لِرِضَايَهِ ملامال نوشیدند و سود بیکران بردن و اکلیل موهبت  
کبری بر سر نهادند ..." (توقیعات مبارکه ۱۹۲۷ - ۱۹۳۹، ص ۲۹۹)

نتایجی که از بررسی این چهار مورد به دست آورده‌ایم به شرح ذیل است:  
الف - این ترکیب در دو مورد با «کأس» (فقرات ۱ و ۳)، یک مورد با  
«شام» (شب/فقره) و یک مورد نیز با «ساغر» (فقره ۴) همراه شده است.  
حضور جزء «آشام» در این ترکیب با «کأس» و «ساغر»، هماهنگی معنایی  
دارد و نشان‌دهنده این است که به لحاظ معنا با چیزی سر و کار داریم که در  
حقیقت یا مجاز، از آشامیدنی‌هاست. همراهی با «شام»، هم نشان‌دهنده  
توازن لفظی است و هم هماهنگی معنایی؛ چه که خواهیم دید که این ترکیب  
در معنا برای اشاره به مفاهیمی به کار رفته است که سختی و ناگواری را  
می‌رساند که «شام» با آنها تناسب مفهومی دارد.

ب - در هر چهار مورد، «کَدْرَآشَام» معادل مفهومی بلا و سختی است و به  
همین علت نیز در دو مورد، معادل «تلخ و ناگوار» برای آن به کار رفته است.  
پ - به همین علت، در مقابل یک مورد، «شهد و شکر» و «قند مکرر»  
آمده است.

ت - به لحاظ ساختار نحوی در سه مورد، در نقش مضاد<sup>۱</sup> الیه «شام، کأس  
و ساغر» (فقرات ۲ الی ۴) آمده است و در یک مورد هم اسمی است که به  
«کأس» استناد داده شده است (فقره ۱). در مواردی که به ظرفی نسبت داده  
شده محترای آن را مشخص کرده است.

ث - با مراجعه به لغت‌نامه فارسی دهخدا برای ماده «کدر»، چند مورد آمده است که به نظر می‌رسد ماده «کدر» بیشتر از بقیه با معانی استنباط شده از متن این چهار فقره مناسب است. هرچند که به نظر می‌آید بیشتر افراد - از جمله نگارنده - تا پیش از مراجعه به کتاب لغت و از روی عادت و آشنایی با واژه «کدر»، آن را «کدرآشام» تلفظ می‌کنند؛ ولی خواهیم دید که در ترکیب مورد بحث، چندان قابل توجیه نیست و دست کم احتمال قبول آن از معنای دیگر آن کمتر است. چون یا به معنای «نوشیدنی تیره» خواهد بود و یا به معنای «کسی است که تیره می‌آشامد». «نوشیدنی تیره»، غرابت معنایی و ابهام دارد و معلوم نیست اشاره به چیست و «کسی است که تیره می‌آشامد» هم نمی‌تواند با «شام، کأس و ساغر» نسبت زبانی معناداری بسازد. ضمن اینکه با تلفظ «کدر»، در معنای هم‌خانواده با «کدر»، چون مصدر است نمی‌تواند ترکیب معناداری با «آشام» بسازد.

کدر: [کَدَرْ] (۱) رستنی باشد بسیار خوشبوی و آن را کادی گویند. شراب آن حصبه و جَدری [نوعی از آبله که بر اقدام اطفال پدید آید، به فارسی چیچک گویند] را نافع است، تا به حدی که کسی را که آبله بیرون می‌آید قدری شراب کادی بیاشامد اگر عدد آن پنج باشد به شش نرسد. (برهان) (آندراج). و آن را به هندی کیورا گویند که گلی است تنبو برگش دندانه‌های تیز دارد چون اره و در دکن و گوالیار بسیار می‌باشد. (آندراج) : و اگر آب گذر نکند و حرارت همی فروزد به شربت‌های دیگر چون شراب کدر و قرص کافور بازگردد. (ذخیره خوارزمشاهی).

باس تو شهابی است که در کام شیاطین

با حرقتش آتش چون شراب کدر آید.

(انوری)

بهر دفع ت بش آبله را مصلحت است

از طبییان که شراب کدر آمیخته اند.

(خاقانی)

از برون آبله را چاره شراب کدرست  
چون درون آبله دارید کدر باز دهید.

(خاقانی)

کدر [کَ دَ] (ع مص) کَدَارَةٌ. کدور. کُدْرَةٌ. (منتھی الارب) (از اقرب الموارد). تیره شدن. (آندراج) (از منتھی الارب) (تاج المصادر بیهقی). نقیض صفا. (از اقرب الموارد). تیره گشتن و زایل شدن صفاتی چیزی. (از نظام الاطباء). و منه خذ ما صفا و دع ماکدر. (منتھی الارب). و گفته‌اند کدره در لون و کدوره در ماء و عین و کَدَر در همه موارد به کار رود. (اقرب الموارد). رجوع به کداره و کدور و کدوره و کُدْرَة شود.

ج - در باره جزء دوم ترکیب «کدرآشام» نیز به نظر می‌آید که معنای نخست که در ادامه از لغتاتمه فارسی دهخدا نقل کرده‌ایم مناسب‌تر باشد و بهتر است به معنای نوشیدنی و شربت بگیریم که با معنای «کَدَر»، که نوعی داروست متناسب است.

آشام . (!) نوشیدنی . مشروب . شربت :

همه زَرَ و پیروزه بد جامشان  
به روشن گلاب اندر آشامشان.

(فردوسی)

حضرت فرو خورم چو به سینه فرو شود  
آشام خون دل کنم آن را فرو برم.

(خاقانی)

چون نتوانم که نفس را رام کنم  
خود را چه به هرزه شهره عام کنم  
زایل نشود تیرگی خاطر من

گر چشمء نور فی المثل آشام کنم.

(امیرخسرو)

آشام خود به زخم زبان می خورد عوان

آری درندگان همه آب از زبان خورند.

آشام . (نف مرخم) مخفف آشامنده، در کلمات مرکب خونآشام، دردآشام،

غمآشام، میآشام، و جزان :

شب عنبرین هندوی بام اوی

شفق دردآشام از جام اوی.

(فردوسي)

اصطناعت چو آب جان پرور

انتقامت چو خاک خونآشام

(انوری)

درا در بزم رندان غمآشام

ز شادی صاف شو دردِ غمآشام

(سراج راجی)

ای ترک میآشام که گفتت میآشام

در خانه من باده بیاشام بیا شام

خوف است به طاعتگه زهاد ریاکیش

امن است بر سرمتل رندان میآشام

؟

|| (ا) به اندازه یک بار آشامیدن . شربه . جرعه : یک اشام شیر. || آبچلو.

آشاب و آبریس . || و فرهنگ جهانگیری به کلمه معنی قوت (و هو ما یقوم

به بدن الانسان من الطعام . صراح) داده و از شاعری مجھول به نام استاد

بیت ذیل را شاهد آورده است:

به مُلک شام نَدْهم تار مويت

گرچه گاه شام آشام.

|| (امص) در بعضی فرهنگ‌ها به معنی آشامیدن و چیز کم خوردن و شرب و تجرّع نیز آمده است.

می‌آشام . [م / م] (نف مرکب) میخواره. میگسار. شرابخوار. که باده خورد :  
می‌آشام غمت پیمانه و ساغر نمی‌دارد  
به جز تبخانه بر لب ساغر دیگر نمی‌دارد.  
دردی‌آشام . [ذ] (نف مرکب) دردی آشامنده . آشامندهٔ دردی . دردآشام .  
دردنش . دردی نوش :

برنیامد از تمنای لبت کامم هنوز  
بر امید جام لعلت دردی‌آشام هنوز.

### نتیجهٔ بحث

از آنچه آمد می‌توان چنین نتیجه گرفت که ترکیب «کَدَرآشام» به معنای شربی که از گیاه کَدَر گرفته شده است و داروست و احتمالاً بظاهر تلخ و ناگوار است ولی بنا به طبیعت هر دارویی در نهایت مفید و رافع امراض است. به همین علت هم در چارچوب اندیشهٔ بهائی دربارهٔ بلا و حوادث ناگوار زندگی؛ که بظاهر تلخ و ناگوار هستند ولی نتیجهٔ آنها پسندیده و نافع خواهد بود؛ پذیرفتی است.

## شاخص‌ساز عرفان

## شمه‌ای در انقلابات عالم\*

### خسرو دهقانی

ظهور جریان‌های خشونت بار مستولی بر عالم انسانی و نتایج و ثمرات حاصل از آن را فقط در پرتو این وعود الهی می‌توان به درستی تعبیر و تفسیر کرد:

#### الف) از آثار حضرت بهاءالله

۱- «انقلاب عالم هر یوم در ازدیاد است؛ ولکن اهل آن، سبب و علت را ادراک ننموده‌اند.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، ص ۷۷)

۲- «عالمنقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً (روزبه‌روز) در تزايد.» (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، فقره ۶۱)

۳- «فی الحقيقة اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزايد.» (دریای دانش، ص ۲۵)

۴- «عالمنقلب و احدی سبب آن را ندانسته. بأسا و ضرّاء (بیچارگی و بدبخشی) احاطه نموده. ارض آرام نخواهد گرفت، مگر به ندای اُسکنی (فرمان آرام شو)؛ ولکن نظر به اُس اساس سیاست الهی و اصول احکام ربیانی، در القای کلمه توقف رفته و می‌رود... تفکر در انقلابات دنیا نما؛ لعمری لاتسکنُ بل تَزدادُ فی کل یوم. هذا ما يُخْبِرُكَ بِالْخَيْرِ.» (آیات الهی، ج ۱، ص ۱۸۶) (مضمون بخش عربی: قسم به جانم، ساکن نخواهد

شد، بلکه در هر روز زیادتر خواهد گشت. اینست آنچه آنکه آگاه است به تو خبر می‌دهد.)

۵- «آثار هرج و مرج مشاهده می‌شود؛ چه که اسبابی که حال موجود است، به نظر موافق نمی‌آید. از حق جل جلاله می‌طلبم که اهل ارض را آگاه نماید و عاقبت را به خیر متهی فرماید و به آنچه سزاوار است مؤید دارد.» (دریای دانش، ص ۲۵)

### ب) از آثار حضرت عبدالبهاء

۶- «حضرت بهاءالله همیشه ذکر می‌فرمودند زمانی خواهد آمد (که) بی‌دینی منجر به هرج و مرج شود و عالم را فراگیرد و این اغتشاش، جهتش اعطای حریت فاحش است به طوائفی که هنوز استعداد آن را ندارند.» (بهاءالله و عصر جدید، ص ۲۸۳)

۷- «روز به روز هرج و مرج در دنیا در ازدیاد است. عاقبت به درجه‌ای رسد که بینه انسانی را تحمل نماند؛ آن وقت انتبا رخ دهد و نفوس، آگاه گردد که دین، حصن حصین است و آیین، نور مبین و احکام و نصح و تعالیم الهی مُحیی روی زمین.» (امر و خلق، ج ۴، ص ۴۷۹)

### ج) از آثار حضرت ولی امرالله

۸- «همان گونه که حضرت عبدالبهاء پیش‌بینی فرموده‌اند، آینده نزدیک... عالم انسانی، الزاماً بسیار تاریک خواهد بود.» (ترجمه) (توقيع منیع مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۴۰ - کتاب «سرنوشت رو به ظهور جامعه بهائی انگلستان» (انگلیسی)، ص ۳۵۴)

۹- «حضرت عبدالبهاء در الواح قدسیه... تصریح فرموده که... تعصبات جاھلیّه از دیاد یابد و مفاسد قویه شدّت نماید و حرکت‌های تازه عمومی بر هیجان و انقلاب بیفزاید.» (مجموعه توقيعات، ص ۶۸)

۱۰- «حضرت عبدالبهاء در الواح قدسیه... تصریح فرموده که... آفات و بلیات من کلّ الجهات (از هر سو) هیأت اجتماعیه را احاطه نماید و عاقبة الامر، طغیان این طوفان منتهی به انقلابی گردد که شبه آن را چشم عالم ندیده و در هیچ تاریخی ثبت و مدون نگشته (است).» (توقيعات، ص ۶۸)

۱۱- «انقلابات جهان... متابعاً مترايداً از پس پردهٔ قضا ظاهر و پدیدار می‌گردد.» (توقيعات ، ص ۵۰۰)

۱۲- «مقدمات حدوث انقلاب عظیم اعظم... در عالم فراهم (است).» (توقيعات، ص ۱۶۲)

#### د) از آثار بیت‌العدل اعظم

۱۳- «به عقیده ما این انقلابات مدهشه‌ای که عالم انسانی به سرعت با آن رو به رومی شود، سبب نابودی تمدن بشری نمی‌گردد؛ بلکه باعث بروز قوای مکنونه در حقیقت انسان می‌شود.» ( وعدهٔ صلح جهانی، مقدمه، ص ۵)

۱۴- «چنان که در الواح مبارکه مصوح است، این امر (تشنجات و ابتلائات و آلام و مشکلات جامعهٔ کنونی) روزبه روزشدّت خواهد نمود تا آن که اهل عالم را چاره‌ای دیگر نماند مگر آن که به مشیّت غالبهٔ الهیه گردن نهند و آنچه را که جمال قدم جهت نجات عالم نازل فرموده، متابعت نمایند.» (دست‌خط‌های معهد اعلیٰ، ج ۲، صص ۱۶۴ - ۱۷۶)

۱۵- «حضرت عبدالبهاء هم در خطابات عمومی و هم در گفتگوهای خصوصی... به خطرات فوری و حتمی... که هم در افق امر بهائی و هم در جهان پدیدار بود، به تأکید تمام اشاره فرمود و به تعبیر حضرت ولی امرالله زمستانی را که در شدت بی سابقه بود، پیش‌بینی نمود.» (قرن انوار، ص ۲۳)

۱۶- «حضرت ولی امرالله در تبیین منظر جهانی انقلابات و ابتلاءاتی که در اثر و خامت روزافزون امور جامعه بشری در زمانی که استقرار ملکوت الهی بر روی زمین نزدیک می‌شود، رخ خواهد داد؛ با این بیانات بصیرت‌بخش و تشویق‌آمیز خطاب به احبابی امریکای شمالی می‌فرمایند: "یاران الهی و حامیان شریعت ربّانی باید بدون آن که ادنی خللی در عزم و اراده آنان راه یابد و یا در کمترین لحظه، وظیفه خطیر و متعالی خویش را به دست فراموشی و نسیان سپارند، این لطیفة دقیقه را هر قدر اوضاع و حوادث عالم تیره و شدید گردد و زوابع افتتان ارکان وجود را متزلزل سازد، از خاطر محوننمایند که تقارن چنین بحران و تحول عظیم که عالم وجود را مندهش و مرتعش نموده با علو و امتناع امرالله و سمو و اعتلاء کلمة الله و اقتطاف (چیدن) اثمار رسالتی که از جانب حی قدیر به رافعان امر الهی اعطاء شده، بنفسه لنفسه، منبعث از مشیت نافذۀ رحمانی و حکمت بالغه سبحانی و اراده غالبه محیطۀ بزرگ‌تر است.» (پیام ۱۹ می ۱۹۹۴)

\* مطالب داخل پرانتز توسط گردآورنده این منتخبات اضافه شده است.

## توضیحاتی در باره کتاب بدیع (بخش سوم)

عبدالحمید اشراق‌خاوری  
به اهتمام وحید رأفتی

در دفتر پانزدهم «سفینه عرفان» (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۱۲م، صص ۴۹۰ - ۵۱۸) پس از درج شرحی مختصر در باره کتاب بدیع و کیفیت نزول آن از قلم جمال اقدس ابھی بخشی از توضیحات جناب اشراق‌خاوری در باره بعضی از اسماء، اصطلاحات، و اشارات مندرجہ در صد صفحه اول آن کتاب منبع به طبع رسید و نسبت به نشر بقیة یادداشت‌های آن جناب در شماره‌های بعدی «سفینه عرفان» اظهار امیدواری شد. سپس در سال ۲۰۱۴م در دفتر هفدهم نشریه «سفینه عرفان» (сс ۳۸۳ - ۴۴۵) دنباله توضیحات جناب اشراق‌خاوری در باره مندرجات صد صفحه دوم کتاب بدیع به طبع رسید و حال در سطور ذیل بقیة توضیحات آن جناب در باره مندرجات صد صفحه سوم (сс ۲۰۰ - ۲۹۹) کتاب بدیع را مندرج می‌سازد و نکات ذیل را در باره توضیحات مزبور به استحضار خوانندگان گرامی می‌رساند:

همه اسماء، اصطلاحات، و اشارات مندرج در کتاب بدیع به وسیله جناب اشراق‌خاوری شرح و بسط نیافته و توضیحات ایشان عمدهً منحصر به موارد و مطالب مهم‌تر مندرج در کتاب است.

نحوه عرضه توضیحات در سطور ذیل آن است که ابتدا شماره صفحه کتاب بدیع - طبع آلمان (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار - ۲۰۰۸م) را مندرج می‌سازد و بعد از خطی موزب شماره صفحه کتاب بدیع به خط جناب زین‌المقربین را که در ۴۱۲ صفحه به سال ۱۲۸۶هـ.ق - ۱۸۷۰م کتابت شده و

به سال ۱۹۹۲ م عیناً در پرآگ (طبع Zero Palm) تجدید طبع گشته عرضه می‌دارد و بعد از این ارقام فقره مندرج در کتاب بدیع را نقل نموده و سپس توضیحات جناب اشرف خاوری را در ذیل هر فقره مرقوم می‌دارد. همه مطالبی که در پرانتز بعد از توضیحات ایشان درج شده و نکاتی که در کروشه به متن توضیحات آن جناب اضافه گشته از این عبد است تا عمدۀ مأخذ و مطالبی مفصل‌تر را در اختیار خوانندگان گرامی قرار دهد.

مشخصات جامع همه کتاب‌هایی که فقط عنوان آنها در این توضیحات مذکور شده در پایان مطالب در بخش کتاب‌شناسی عرضه گردیده است.

امید وطید چنان است که نشر این توضیحات به درک روشن‌تر مندرجات کتاب مستطاب بدیع مساعدت نماید و انتشار بقیه آنها در شماره‌های بعدی «سفینه عرفان» امکان پذیر شود. همین طور جای امیدواری است که انتشار این توضیحات به متزلّه مقدمه‌ای برای مطالعات و تحقیقات دقیق‌تر و وسیع تر در باره مندرجات کتاب بدیع محسوب شود و به انتشار کتابی مستقل در شرح و توضیح مطالب آن سفر منبع در آینده ایام منجر گردد.

وحید رأفتی

## ۲۰۶/۱۰۱ - مظاهر اثبات

مظاهر اثبات مؤمنین به مظهر امرالله هستند و معاندین مظاهر نفی هستند.  
(حضرت رب اعلی در باب عاشر از واحد دوم کتاب بیان فارسی، ص ۴۵  
چنین می‌فرمایند:

"ملحّص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین بمن يظهره الله از مردم سؤال می‌کنند که آیا دین شما به چه چیز ثابت است. جواب می‌گوئید به حجیت بیان. و اگر آن روز مؤمن هستند به آیات الله جواب ملائکه را به حجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده میدهند و الا حجۃ الله بر ایشان

بالغ میشود. و چون ایمان نیاورده کلمه نقمت در حق ایشان ثابت میگردد. بعد ملائکه رجوع نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان را نموده. بعد خداوند عالم اگر جواب داده از ایمان باو آیات رحمت در حق او نازل میفرماید و الا کلمات نقمت. و آنچه خداوند نازل فرماید در آن روز در حق او جاری میشود، بمثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هر کس الى يوم القيمة ثابت میماند، مظاهر نفی در نار و مظاهر نور در اثبات. و اول در دون حروف علین معذب و ثانی در رحمت خداوند که در حروف علین نازل فرموده مخلد، و این است فضلی که از برای او مثل نیست الى يوم القيمة ...".

و نیز حضرت رب اعلی در توقيع ملابقر حرف حی که شرحی در باره آن در ذیل مطالب صفحه ۲۰۷/۱۰۱ کتاب بدیع در سطور ذیل مندرج گشته چنین میفرمایند:

"... لأن مشية الله لن يظهر إلا بمشيته و اراده الله لم يظهر إلا بارادته وأنه لهو القاهر المقتدر المنبع و الظاهر المرتفع الرفيع الذي باقiale يصير العبد من حروف الا ثبات و باحتاجبه يصير من حروف النفي ...".

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

اوست ذاکر و مذکور

حمد محبوی راست که بكلمة لا جميع مظاهر نفی را فانی فرمود و بكلمة مبارکة الا مظاهر اثبات را به مقر باقی هدایت نمود. مشرکین لم یزل از منظر اکبر محروم بوده‌اند و از کوثر اظهر ممنوع ...".

حضرت بهاءالله در لوح سلمان نیز چنین میفرمایند:

"ای سلمان، این ایام مظہر کلمہ محکمہ ثابتہ لا اله الا هو است چه که حرف نفی به اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظہر آن مقدم شده و سبقت گرفته و احدی از اهل ابداع تا حال به این لطیفة ربانیه ملتفت نشده و آنچه مشاهده

نموده که لم یزل حروفات علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده‌اند از تأثیر این کلمه بود که مُنزل آن نظر به حکمت‌های مستوره در این کلمه جامعه نفی را مقدم داشته. و اگر ذکر حکمت‌های مقنعةً مغطّه نمایم البته ناس را منصعک بل میت مشاهده خواهی نمود ...

ای سلمان، قلم رحمٰن میفرماید در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشت و حکم آن لوشاء الله از سماء مشیت نازل خواهد شد ...» (مجموعه الواح، صص ۱۲۸ - ۱۳۱)

برای ملاحظه شرحی در باره لوح سلمان و مندرجات آن به نفحات ظهور حضرت بهاء الله، ج ۲، صص ۳۰۱ - ۳۰۹ مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به مقاله «حروف نفی و اثبات»، در «سفينة عرفان»، دفتر چهاردهم، صص ۳۵۶ - ۳۸۷.

## ۲۰۷/۱۰۱ - حرف حی و وحید اکبر

مقصود از حرف حی ملا باقر و مقصود از وحید اکبر سید یحیی دارابی پسر سید جعفر کشفی است که هر دو از حضرت رب اعلی در باره من يظهره الله سؤال کرده بودند و یک توقيع مفصل و مهیمن ابتدا بنام ملا باقر و بعداً همان توقيع در جواب سؤال سید یحیی دارابی ارسال شد.

(فقراتی از توقيع نازله به اعزاز جناب ملا باقر حرف حی در کتاب ظهور الحق، ج ۳، صص ۲۱ - ۱۸) انتشار یافته است. و نیز نگاه کنید به «صورت توقيع مبارک حضرت نقطه اولی حل ذکره الاعلى در جواب ملا باقر حرف حی» در ضمائم کتاب کشف الغطاء، اثر جناب ابوالفضائل گلپایگانی. حضرت بهاء الله فقراتی از توقيع مذبور را از جمله در کتاب بدیع، صص ۱۱۴ و ۲۰۸ - ۲۰۹ و در لوح مندرج در آثار قلم اعلی، ج ۷، صص

- ۱۵۴ نقل فرموده‌اند. در این لوح در باره ملا باقر حرف حی چنین می‌فرمایند:

"... یکی از حروف حی از من يظهره الله جلت عظمته و عظم كبرياته سؤال نموده ... سائل جناب ملا باقر حرف حی عليه بهاء الله بوده که به او می‌فرمایند شاید در سنّه هشت به لقاء الله فائز شوی و اگر اول هشت این مقام اعز ارفع اعلى را درک ننمودی در آخر آن که منتهی به اول تسع می‌شود به لقاء فائز می‌شوی و همین حرف حی در سنّه تسع لقاء الله را ادراک نمود و دو مرتبه هم به شطر سجن توجه نمود و به لقاء الله فائز گشت و در این ایام به رفیق اعلى صعود نمود. عليه بهاء الله و بهاء الملائكة المقربین ...". (آثار قلم

اعلی، ج ۷، صص ۱۴۵ - ۱۴۶)

و نیز جمال قدم در لوح شیخ، ص ۱۲۹، چنین می‌فرمایند:

"... همچنین [حضرت رب اعلی] به جناب حرف حی، یعنی ملا باقر عليه بهاء الله و عنایته می‌فرماید: "لعلک فی ثمانیة سنة یوم ظهوره تدرک لقائه". انتهی ...".

عین بیان حضرت رب اعلی در توقيع ملا باقر حرف حی که در ضمائم کتاب کشف الغطاء به طبع رسیده چنین است:

"... لعلک فی ثمانیة سنة یوم ظهوره تدرک لقاء الله ان لم تدرك اولاً تدرك آخره ولكن ایقن بان الامر اعظم فوق كل عظيم ...").

۲۰۷/۱۰۱ - ذرع

خلق کرد - آفرید.

(کلمه ذرع در کتاب بدیع در بیانی آمده است که جمال قدم آن را از توقيع حضرت رب اعلی خطاب به «حرف حی و وحید اکبر» نقل فرموده‌اند. برای ملاحظه منابع این توقيع به توضیحات مربوط به صفحه ۲۰۷/۱۰۱ کتاب

بدیع در سطور فوق مراجعه فرمائید. حضرت رب اعلی در فقره‌ای از توقعیع مذبور چنین می‌فرمایند: "... فو الَّذِي تَفَرَّدَ بِالْعَزَّ وَالْجَلَالِ وَذُرَءِ الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ بِالْمَثَالِ ...".

غیر از کتاب بدیع حضرت بهاءالله در نقل و استدلال به بیان حضرت رب اعلی در توقعیع «حرف حی و وحید اکبر» در یکی دیگر از الواح مبارکه که به تاریخ رجب سنه ۱۲۹۳ه.ق. / جولای ۱۸۷۶ مورخ می‌باشد چنین می‌فرمایند: "الحمد لله الَّذِي أَظْهَرَ الْمَكْنُونَ وَابْرَزَ الْمَخْزُونَ ... مَقَامُ اعْزَّ ارْفَعَ امْنَعَ اقْدَسَى رَاكَه يقین حیا مینماید که در ساحت مقدّش مذکور آید چه نسبتها داده‌اند و چه اختلافات نموده‌اند، ان استمعوا ما هدرت به ورقاء الرَّحْمَنِ عَلَى افنان سدرة البيان، قوله جل و عز: فو الَّذِي تَفَرَّدَ بِالْعَزَّ وَالْجَلَالِ وَذُرَءِ الْأَشْيَاءِ لَا من شَيْءٍ بِالْمَثَالِ يَسْتَحِيَ الْيَقِينُ أَنْ يُوقَنَ فِيهِ أَوْ يُسْجَدَ لَهُ وَيَسْتَحِيَ الدَّلِيلُ أَنْ يَدْلِيَ عَلَيْهِ لِغَيْرِهِ تَرْى لَا عَرْفَنَكَ أَوْ عَلَى دُونِهِ تَشَهِّدَ لَا سَدِيلَنَّ بِهِ عَلَيْهِ فَاعْرَفْ بِالْيَقِينِ الْأَقْطَعِ وَالْأَمْرِ المُبْتَدَأِ بِأَنَّهُ جَلَّ اجْلَالَهُ وَعَزَّ اعْزَازَهُ وَقَدْسَ اقْدَاسَهُ وَكَبْرَ كَبْرِيَاهُ وَمَجْدَ شَوَّنَاتِهِ يَعْرَفُ كُلَّ شَيْءٍ نَفْسَهُ بِنَفْسِهِ فَمَنْ يَقْدِرُ أَنْ يَعْرَفَهُ بِغَيْرِهِ. انتهى ...").

## ۲۰۸/۱۰۲ - قرطاس

به معنی کاغذ است.

(کلمه قرطاس به معنی کاغذ، صحیفه، نامه، و نوشته که در کتاب بدیع مذکور شده در متن بیان حضرت رب اعلی در توقعیع ملا باقر حرف حی است که در ذیل مطالب مربوط به صفحه ۲۰۷/۱۰۱ کتاب بدیع در سطور فوق مآخذ آن عرضه گردیده است.

حضرت بهاءالله فقراتی از این توقعیع را در یکی از الواح مبارکه نیز نقل فرموده‌اند و آن لوح در آثار قلم اعلی، ج ۷، صص ۱۱۴ – ۱۵۴ به طبع رسیده

و به تاریخ ۱۱ ربیع الاولی سنّة ۹۸ [۱۲۹۸ هـ ق. / ۱۱ فوریه ۱۸۸۱ م] مورّخ می باشد. فقرات منقول از توقيع «ملا باقر حرف حی» در صفحات ۱۴۵ - ۱۴۶ کتاب آثار قلم اعلی، مذکور در فوق مندرج است.

فقره‌ای از توقيع «ملا باقر حرف حی» که با عبارت "فقد سمعت كتابك ..." آغاز می شود و در کتاب بدیع، ص ۲۰۸/۱۰۲ نقل شده در لوح مصدر به عبارت "الحمد لله الذي تجلى باثر قلمه الاعلى على من في الملكوت الانشاء ..." نیز مورد نقل و استشهاد قرار گرفته و این لوح در کتاب پیک راستان، صص ۶۰ - ۷۱ به طبع رسیده است).

## ۲۰۹/۱۰۲ - واحد الاول

حضرت اعلی و هیجده حروف حی که جمعاً واحد اول را تشکیل می دهند.  
 (جناب اشرف خاوری در ذیل «واحد اول» نیز چنین مرقوم فرموده‌اند:  
 کلمه «واحد» عدد حروف نوزده است و مقصود از واحد اول وجود مقدس  
 حضرت رب اعلی جل ذکر و هیجده نفر حروف حی دوره بیان است که  
 جمعاً واحد اول نامیده می‌شوند. حضرت اعلی فرموده‌اند: ایاک ایاک ان  
 تحتجب بالواحد البیانیه. مقصود همین واحد اول است ... .

اسامی حروف حی در تاریخ نبیل مسطور است و حضرت ابوالفضائل نیز در  
 کشف الغطاء از قول نبیل زرندی اسامی آنان را ذکر فرموده‌اند و من در اینجا  
 بیانات ایشان را نقل می‌کنم، قوله ره:

"... اما اسامی حروف حی نقطه اولی از قراری که نبیل اعظم مرحوم میرزا  
 محمد زرندی نوشته و این عبد جمیع را از مرحوم حاجی سید جواد شنیده  
 اینهاست: اول حضرت حاجی میرزا محمد علی بارفروشی بود که به لقب  
 قدوس شهرت یافت و در حروب قلعه طبرسی رئیس مطاع قوم بود و پس از  
 انقضاء امر قلعه به دست ملا سعید بارفروشی ملقب به سعیدالعلماء و طبله

علم در آن بلد به رتبه شهادت نائل شد. دوّم حضرت ملا حسین از اهل بشرویه که به لقب باب‌الباب بین الاحباب اشتهر دارد و در اثناء حُروب قلعه شیخ طبرسی رتبه شهادت یافت و ایشان به لقب «اول من آمن» نیز معروفند. سوم برادر جناب باب‌الباب، جناب آقا محمدحسن، چهارم جناب آقا میرزا محمد باقر، خالو زاده جناب باب‌الباب، معروف به آقا میرزا محمد باقر کوچک، پنجم جناب ملا علی بسطامی که به امر حضرت اعلیٰ عازم کربلا و سایر بلاد عراق گشت و در بغداد حبس شد و به امر سلطان ایشان را به قسطنطینیه فرستادند و در اثناء طریق رتبه شهادت یافت، ششم ملا خدا بخش قوچانی که در اواخر به اسم ملا علی رازی مشهور شد و او را فرزندی بود مشیة الله نام. این جوان مستقیم در قاین به امر امیرعلم خان رتبه شهادت یافت. هفتم ملا حسن بجستانی. این مرد پس از شهادت حضرت نقطه اولی متحیر شد و در امر مبارک توقف نمود و چون نمیتوانست از تعرّض علماء در وطن خود بماند عازم کربلا شد و در بغداد به حضور مبارک مشرف گشت. از وی استفسار نمودند که سبب توقف شما در امر نقطه اولی چه شد؟ عرض کرد مراتبی را که آن حضرت در حق حروف حی بیان فرموده‌اند من خود را قابل آن اوصاف و دارای اهلیت آن مراتب و مقامات ندیدم. فرمودند جمیع اوصاف نقطه اولی راجع است به «اول من آمن» و معدودی دیگران بالتابع بیان و اوصاف رحمٰن فائز شده‌اند. مثل اینکه زارع مقصودش سقایه گندم است، زوان هم بالتابع مشروب میشود، و از این گذشته اوصاف نقطه بیان نظر به این بود که این نقوص بر حسب ظاهر به کلمه بلی فائز شدند و سبقت در اقبال و ایمان جستند ... . هشتم، آقا سید حسین بزدی، نهم میرزا محمد روضه‌خوان بزدی، دهم سعید هندی، یازدهم ملا محمد خوئی، دوازدهم ملا جلیل ارومی، سیزدهم ملا احمد ابدال، چهاردهم ملا باقر تبریزی. این ملا باقر تا دوره ثانیه حیات یافت و به حضور مبارک

مشرف شد و من لوحی زیارت کردم که از قلم نقطه اولی جلّ ذکره در جواب او که سؤال از «من يظره الله» نموده نازل شده، میفرمایند تو به لقاء حضرتش و تصدیق به ظهورش مشرف خواهی شد. پانزدهم، ملا یوسف اردبیلی، شانزدهم، میرزا هادی قزوینی، هفدهم میرزا محمدعلی قزوینی، هیجدهم جناب طاهره که به لقب قرة العین بین العموم اشتهر یافته ...". حضرت عبدالبهاء در لوحی که متن آن در منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۱۴۵، به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

"... و از جمله واحد بیان خود آن حضرت است، هیجده حروف حی و نوزدهم خود حضرت است ...".

مطالبی که جناب اشراق خاوری از کشف الغطاء نقل فرموده‌اند در صص ۹۰ - ۹۲ آن کتاب مندرج است. عبارت "ایاک ایاک ان تتحجب ..." که در صدر مطالب فوق نقل شده از حضرت ربّ اعلی در توقيع «ملا باقر حرف حی» می‌باشد که چنین می‌فرمایند: "... و انتظروا من يذكّركم الله وجهه فانكم ما خلقتم الا للقاءه و هو الّذى يخلق كلّ شئی بامرہ ایاک ایاک یوم ظهوره ان تتحجب بالواحد البیانیة فانَ ذلک الواحد خلق عنده و ایاک ایاک ان تتحجب بكلمات ما نزلت فی البیان ...".

برای ملاحظه مآخذ این توقيع به توضیحات مربوط به صفحه ۲۰۷/۱۰۱ کتاب بدیع در سطور فوق مراجعه فرمائید).

#### ۲۱۲/۱۰۴ - ارض تحدید که مقام ذکر و اشارات است.

مقصود مقام جسمانی و شئون بشریه و حدود جسمانیّه مظهر امرالله است. (حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه می‌فرمایند: "ای بهمن از خدا بخواه که چون ابر بهمن گوهرفشن گردی ... از برای مظاهر مقدسه دو مقام است، مقام توحید و مقام تحدید. در مقام توحید

حقیقت واحده هستند. در این مقام می‌فرماید لا نُفَرِقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رَسُلِهِ. مثلش مثل شمس است. هرچند مطالع و مشارق متعدد است ولکن شمس واحد است که مشرق و لائح از کل است. در این مقام ذکر هر یک از انبیاء ذکر کل است. نام احمد نام جمله انبیاست. و مقام دیگر مقام تحدید است و آن به حسب مراتب و شئون مظاہر مقدسه است. در این مقام می‌فرماید تلک الرّسل فضّلنا بعضهم على بعض. مثل این مقام مثل بروج است که آفتاب را در هر یک از آن تأثیری خاص و درجهاتی از حرارت مختلف است، چنانکه آفتاب را در برج اسد نهایت حرارت حاصل و در برج دلو و حوت حرارت معتدل ...").

## ۲۱۶/۱۰۶ - اول معرض

مقصود میرزا یحیی ازل، اول من اعرض جمال قدم است. (همان طور که در صفحات بعد ملاحظه خواهد شد، جمال قدم در کتاب بدیع از میرزا یحیی ازل با عناوین و اوصافی نظیر نفس معروف و هیکل فساد نیز یاد فرموده‌اند. شرح اعمال و افکار و دعاوی میرزا یحیی را به تفصیل می‌توان در آثاری نظیر مآخذ زیر مطالعه نمود:

کتاب قرن بدیع، فصل ۱۰.

کتاب ظهور الحق، ج ۴، فصل ۱۴.

کتاب بهاء‌الله شمس حقیقت، فصل ۲۷.

کتاب نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، ج ۲، فصل ۱۴.

و نیز نگاه کنید به ذیل "یحیی" در کتاب اسرار الآثار، جلد پنجم).

### ۲۲۲/۱۰۹ - به یکی از حروفات که سؤال ...

مقصود ملا باقر حرف حی است که به او بشارت تشرّف به حضور من يظهره الله را داده‌اند.

(شرحی از احوال جناب ملا باقر حرف حی در کتاب حضرت باب، ص ۳۹۱، مندرج است. و نیز نگاه کنید به کتاب ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۸ - ۲۱. در این مأخذ فقراتی از توقيع منیع حضرت رب اعلی خطاب به جناب ملا باقر حرف حی نیز به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به توضیحات مربوط به صفحه ۲۰۷/۱۰۱ کتاب بدیع در سطور فوق. یکی از الواح جمال قدم خطاب به ملا باقر حرف حی با مطلع "ان یا حرف الحی ..." در کتاب منتخباتی از آثار، صص ۱۱۴ - ۱۱۶ تحت شماره ۱۳۵ به طبع رسیده، و دو اثر دیگر جمال قدم خطاب به ایشان با مطالع "ان یا حرف الاولی ..." و "ان یا حرف الحی اسمع ..." در مجموعه آثار قلم اعلی (طهران: لجنة ملی محفظة آثار، ۱۳۳ بدیع)، شماره ۷۴، صفحات ۶۹ - ۷۱ و ۸۳ - ۹۱ منتشر گردیده است.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح نازله به اعزاز جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی که به تاریخ ۲۲ شوال سنّه ۱۳۰۲ هـ. ق. / ۴ آگوست ۱۸۸۵ مورخ می‌باشد در باره جناب ملا باقر حرف حی چنین می‌فرمایند:

"الحمد والمنة والذكر والثناء ..."

امروز ذکر وصایت و ولایت و نقابت و نجابت و امثال آن مذکور نه. حضرت مبشر یعنی نقطه اولی روح ما سواه فداء می‌فرماید، قوله تعالی: کل از برای اینست که در یوم ظهور به اسماء محتاج نمانی بلکه نظر کنی بما یقوم به الأسماء من کل شیء حتی ذکر النبی فان ذلك الاسم يخلق به بما ینزل الله. انتهی.

و این فقرات در جواب جناب ملا باقر حرف حی علیه بهاءالله الأبهی که از من يظهره الله سؤال نموده نازل و مخاطباً ایاًه می‌فرماید، قوله عز و جل: قل و

کفى بالله قادرًا و قدیراً الى قوله تعالى لعلك في ثمانية سنة يوم ظهوره تدرك لقاء الله ان لم تدرك اولاً تدرك آخره ولكن ايقن بأنَّ الأمر عظيم فوق كلَّ عظيم و انَّ الذِّكر اكبر فوق كلَّ كبير. انتهى.

چنانچه مشاهده مینماید عظمتش را فرائص عالم از این ظهور مرتعد و قلوب ام مضرطب، مگر نفوسي که از ما سوی الله فارغ و آزادند و جناب مذکور يعني حرف حیٰ عليه ۶۶ [بهاء الله] و سنائه دوبار در آخر ایامش در سجن اعظم وارد و به لقاء فائز و کرّة اخري بعد از مرخصی در مدینه کبیره روح مقدسش صعود نمود، طوبی له طوبی له چه که به مقصود فائز گشت و به ذکر قلم اعلىٰ مفتخر، شئونات بشر او را از منظر اکبر منع ننمود و ضوضاء ناعقین از مالک یوم الدین محروم نساخت هنینا له و مرینا له. گویا از عنصر استقامت خلق شده بود و از تراب تمکین سرشه، نه مثل بعضی از سست عنصرها که مع ادعای استقامت به اندک ریحی هبا گشتند و مفقود شدند. تا کی در بیدای ضلالت هائمند و در تیه اوهام سائر. بگوئید نفوسي که هزار و دویست سال و ازيد عمر را به ذکر وصایت و امثال آن صرف نمودند حاصلشان چه بود و ثمرة اعمال و اقوالشان چه. چرا بصر را مستور میدارید و بر خود مشتبه مینماید؟ خود را بهترین عالم میدانستید و پست ترین خلق مشاهده گشید، چه که سر وجود را شهید نمودند و مالک غیب و شهود را آویختند. بگوئید حال هم در امثال خود ملاحظه نمائید که چگونه به مجادله و منازعه با یکدیگر مشغولند. در مساجد و مجالس و منابر به سب و لعن سلطان غیب و شهود ناطق. باري، اى برادران در ثمرات اعمال قبل ملاحظه نمائید و پند گیريد. نار کذب و مفتریات عالم را سوخت. عجبتر آنکه اهل سعیر بودند و خود را از خیره خلق میشمردند، چنانچه نور امتحان اعمال را روشن و واضح نمود و کلَّ دیده‌اند، يعني صاحبان بصر و سمع، الأمر بيد الله المقتدر المهيمن القيوم ...).

### ٢٢٣/١٠٩ - فلك القدم - سفينة القدس

مقصود شریعت الله است که راکبین آن سفینه، اهل بهاء هستند و شرح آن در تفسیر یوسف از قلم حضرت نقطه اولی نازل شده است.

(حضرت رب اعلی در قیوم الاسماء، یعنی تفسیر سوره یوسف، چنین می فرمایند:

"... لقد خلق الله في حول ذلك الباب بحوراً من ماء الاكسير محمراً بالدهن الوجود و حيواناً بالثمرة المقصود وقدر الله له سفناً من ياقوته الرطبة الحمراء ولا يركب فيها إلا أهل البهاء باذن الله العلي و هو الله قد كان عزيزاً و حكيمـاً...".

(منتخبات آيات، ص ٣٨)

حضرت بهاء الله در لوح شیخ، ص ١٠٣، چنین می فرمایند:  
"... يا شيخ قصد شاطئ بحر اعظم فrama ثم ادخل فى السفينة الحمراء التي  
قدّرها الله لا هل البهاء فى قيوم الاسماء ...".

و نیز حضرت بهاء الله در لوح شیخ، ص ٩٩، چنین می فرمایند:  
"طوبی لمن دخل فى ظل رایته النوراء و تمسک به انه من اصحاب السفينة  
الحمراء التي نزل ذكرها فى قيوم الاسماء ...".

و نیز جمال قدم در اثری دیگر چنین می فرمایند:  
بسم ربنا الأقدس الأعظم العلي الأبهى

لک الحمد يا الهی بما ایدت اولیائک على خدمة امرک و جعلتهم من اهل  
البهاء فى قيوم الاسماء و عینت لهم سفناً من ياقوته الرطبة الحمراء بجودک  
و فضلك. طوبی لمن فاز بها و تمسک بها و ويل لکل معرض اعرض عنها  
في ايامک. ای رب ترى من اخذه رحیق الوحی الى ان اقبل الى افقک  
منقطعاً عن الظنون والأوهام و اراد ان يدخل في خباء اوامرک و احكامک

ان عمل ما امرته به فی کتابک. ای ربّ قادر له ما يجعل ذکره باقیاً ببقاء ملکک و ملکوتک. انک انت المقتدر العلیم الحکیم. و نیز نگاه کنید به ذیل «سفینه حمراء بر بحر احمر جاری» در قاموس توقعیع ۱۰۵ بدیع، جلد اول).

### ۲۲۴/۱۱۰ - قیوم کتب

مقصود تفسیر سوره یوسف است که از قلم حضرت نقطه اولی جلّ و عزّ شرف صدور یافته و نازل شده است.

(در باره این اثر منیع حضرت ربّ اعلیٰ به کتاب حضرت باب، صص ۷۳۹ - ۷۵۳ مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به ذیل "قیوم الاسماء" در رحیق مختوم، جلد دوم. فقراتی از قیوم الاسماء در کتاب منتخبات آیات، صص ۲۵ - ۵۰ به طبع رسیده و در مقاله "کلیات مقدماتی در باره کتاب قیوم الاسماء" در کتاب مجموعه مقالات صص ۵۰۳ - ۵۰۶، مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. حضرت عبدالبهاء در لوحی که در کتاب منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، صص

۱۴۵ - ۱۵۰، به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

"ای بندۀ حقّ، صبح هدی چون از افق اعلیٰ طلوع نمود پرتوش بشارت کبری بود و مژده‌اش ظهور جمال ابهی و در احسن القصص قیوم اسماء واضح مِن دون خفا در جمیع بیان جمیع امور منتهی باین ذکر ابداع احلی انّ یوم القيامة من اول ما یطلع شمس البهاء الى ان یغرب و ایاک ایاک ان تتحجب بالواحد البیانیه و ایاک ایاک ان تتحجب بما نزل فی البیان و از جمله واحد بیان خود آن حضرت است، هیجده حروف حقّ و نوزدهم خود حضرت است. ....").

### ۲۲۷/۱۱۱ - مستسر عماء

همه اینها از القاب مهیمنه سماویه حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکره است.

(اشارة جناب اشرف خاوری به "همه اینها"، اشاره به القابی است که جمال قدم برای حضرت رب اعلی در کتاب بدیع، ص ۲۲۷/۱۱۱ ذکر نموده‌اند که می‌فرمایند: "اگر قدری به شعور آئی و به همین فضل و عنایتی که به ذکر اول و کلمه اولیه و دره اولی و رکن قضا و مستسر عماء عنایت شده بر عنایت و رحمت و کرم و فضل حق فی الجمله مطلع می‌شوی ...".

جمال قدم در لوح مصدر به عبارت "جوهر حمد و ساذج ثنا بساط قدس حضرت محبوبی را لائق و سزاست ..."، نیز چنین می‌فرمایند: "اوست باب اعظم و صراط اقوم و دره اولی و کلمه علیا و سدرهٔ منتهی و غایت قصوی. لولا ما عرف الله احد و ما اطلع به نفس ...".

تمام این لوح منیع در مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۵، صص ۱۶۱ - ۱۶۸ به طبع رسیده است.

برای ملاحظه نصوص مبارکه در شرح و تفسیر "عماء" به اسرار الآثار، ج ۴، صص ۳۹۱ - ۳۹۴ مراجعه فرمائید. در این مأخذ از آثار حضرت باب چنین نقل شده است که: "... انَّ العماء و كُلَّ الاسماء خلق فی مملكته و سمة لسلطان قدرته و صفة لمليک عزَّته ...".

مطلوب مربوط به "عماء" در یاد نامه مصباح منیر (صفحه ۳۲۲ - ۳۱۹) و نیز در نشریه «سفينة عرفان»، دفتر ۲، صص ۵۰ - ۸۶ نیز به تفصیل آمده است).

### ۲۲۸/۱۱۲ - شیخ احمد مرفوع

مقصود جناب شیخ احمد احسائی است که در سال ۱۲۴۲هـ ق. در راه مدینه صعود فرمود و در مدینه در قبرستان بقیع مدفون شد و تا مدتی آثار مزارش معلوم بود و سنگی بزرگ با کتیبه مفصل روی قبرش بوده ولی در دورهٔ تسلط وهابیه به کلی آن آثار محظوظ نابود گردید و امروز اثری از آن مزار و سنگ و کتیبه نیست.

(شرح احوال، آثار و افکار شیخ احمد احسائی در کتبی نظری مطالعه‌الانوار، یعنی تاریخ نبیل زرندی، و کتاب حضرت باب و کتاب حضرت نقطه اولی به تفصیل مندرج گشته و جناب اشرف خاوری نیز در ذیل "نورین نیرین: احمد و کاظم" در کتاب قاموس ایقان، مجلد چهارم، به شرح و توضیح مطالب لازمه در باره شیخ احمد احسائی پرداخته‌اند. شرح مطالب مفصله در باره شیخ احمد احسائی را در ذیل "احسائی" در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، صص ۶۶۲ - ۶۶۷ نیز می‌توان مطالعه نمود. پایان این مقاله مشتمل بر ارائه مآخذ و منابع مهمه در باره شیخ احمد احسائی و احوال و افکار و آثار اوست).

### ۲۲۹/۱۱۲ - حاجی محمد اسماعیل نامی ساکن در ارض صاد

یکی از تجار اصفهان و از پیروان حضرت شیخ اکبر [احمد] احسائی بود و در سفر حج به حضور شیخ رسید و شیخ به او فرمودند، جناب حاجی سلام مرا به حضرت باب برسان و حاجی مزبور مقصود شیخ را درک نمیکرد، تا وقتی که ندای حضرت باب مرتفع شد و حاجی مقصود شیخ را فهمید و به ایمان و عرفان فائز شد و شرح آن در کتاب بدیع از قلم الهی نازل شده است.

### ۲۳۳/۱۱۴ - یکتب کل نفس فی کل واحد کتابا

حضرت اعلیٰ جلّ ذکرہ در بیان عربی باین مضمون فرموده‌اند که بر اهل بیان فرض است که در هر ماه بیانی یک نامه در اثبات امر من يظہرہ اللہ بنویسند و برای یکدیگر بفرستند تا وقتی که آن حضرت ظاهر شود از او محتجب نمانند، قوله تعالیٰ: "وَإِنْتُمْ فِي كُلِّ وَاحِدٍ كِتَابٍ أَثْبَاتُ لِمَنْ نَظَهَرَهُ بَعْضَكُمْ إِلَى بَعْضٍ تَكْتَبُونَ لِعَلَكُمْ يَوْمَ ظَهُورِهِ بِمَا تَكْتَبُونَ لَتَعْلَمُونَ". انتهی

(بیان حضرت رب اعلی در واحد هفتم کتاب بیان عربی است. جناب نعیم در اشعار خود می فرماید: گفتم اثبات امرش بنویسید - رأس هر نوزده بیکدیگر" (جنات نعیم، ج ۱، ص ۳۰۵).

جناب اشرف خاوری در شرح بیت جناب نعیم چنین نوشتهداند: "یکی از مطالبی که حضرت اعلی جل جلاله به اهل بیان سفارش فرموده آن است که در هر واحد (۱۹) افراد مؤمنین به بیان راجع به اثبات و ظهور من يظهره الله به يكديگر مطالبی بنگارند و هر يك ماه يك مرتبه يكديگر را تذکر دهند تا چون ظهور واقع گردد محتاج نمانند، چنانچه در ضمن واحد سایع «كتاب الجزاء» می فرماید: "و انتم فى كل واحد كتاب اثبات لمن نظمه بعضكم الى بعض تكتبون لعلکم يوم ظهوره بما تكتبون لتعملون". (جنات نعیم، ج ۱، صص ۳۰۸ - ۳۰۹)

و نیز نگاه کنید به سایر ابیات جناب نعیم و شروح آن در صفحات ۳۷۵ - ۳۷۸ کتاب جنات نعیم، جلد اول.

حضرت رب اعلی در اثری که با عنوان "لوح هيكل الدين" بوسیله ازلیه در تهران انتشار یافته (ص ۲۸) نیز چنین می فرمایند: "... و انتم فى كل شهر يوم آخره و اوّله كتاب اثبات بعضكم وبعضهمn بعض يكتب بالحجّة و البرهان و الدليل و البينة و الميزان من البيان لعلکم بذلك يوم القيمة بمظاهر ربکم تؤمنون و توافقون".).

## ٢٣٤/١١٥ - حوت المتبلبل على التراب

ماهی که چون از آب خارج کنند و بر روی خاک اندازند چگونه مضطرب می شود و خود را بلند می کنند و باز به خاک می غلطند.

(حضرت بهاءالله در شرح بليات و مصنيفات واردہ بر خود در يکی از الواح چنین می فرمایند: "ای ذبیح وفا، اگر از مذبوح بهاء اطلاع خواهی تالله

مطروح تحت سیوف اولی الغل و البغضاء ... يا حیتان البحر انتم تغمدون  
على الماء و حوت البهاء متبلل على التراب مما ورد عليه من اولى الالباب  
الذین کان احسن من هم واحد من الذیاب ... فاخبرهم بهذا الحوت  
المتبلل على التراب لعلهم يکشفون ضرراً من هذا الغريب ...").

### ٢٣٦/١١٦ - کتاب سجین آن نفس غافل

مقصود کتاب‌های ردیه‌ای است که معرضین بیان در آغاز ظهور جمال رحمٰن  
بر علیه حضرت موعود بیان میتوشتند و انتشار میدادند، مانند نوشته‌های  
مهدی قاضی که کتاب بدیع در سال ١٢٨٣هـ در ادرنه در جواب او نازل  
شد و مانند نوشته‌های علی محمد سراج و ملا جعفر اعرج و امثاله.

(پس از اظهار امر حضرت بهاءالله و اشتئار دعا وی آن حضرت بعضی از  
اهل بیان و طرفداران میرزا یحیی ازل به انتشار مکاتیب و رسالاتی پرداختند  
که جناب اشرف خاوری در سطور فوق به چند نمونه از آنها اشاره نموده‌اند.  
از جمله مراسله میرزا مهدی قاضی گیلانی است که فقرات آن عیناً در کتاب  
بدیع نقل شده و جمال قدم در آن کتاب به رد و پاسخگوئی به آن اعتراضات  
و شباهات و ایرادات پرداخته‌اند. دیگر رساله علی محمد سراج‌الذکرین  
اصفهانی به تاریخ ١٦ ربیع‌الاول ١٢٨٤هـ. ق. / ٦ جولای ١٨٦٨ است.  
علی محمد سراج مخاطب لوح مفصلی از قلم جمال قدم قرار گرفته که در  
مائده آسمانی، ج ٧، صص ٤ - ١١٨ به طبع رسیده است. در باره تسمیه او به  
سراج یا سرّاج (با تشدید راء) به مجموعه مقالات، صص ٩٣٨ - ٩٣٩  
مراجعة فرمائید.

دیگر رساله ملا رجب علی قهیر اصفهانی برادر بزرگتر سراج‌الذکرین است.  
رساله ملا جعفر اعرج نراقی تذکرة الغافلين نام دارد که در ذی‌الحجۃ سنہ  
١٢٨٤هـ. ق. / آپریل ١٨٦٨ م تألیف شده است. دیگر آثار آن نقوص از جمله

شامل مکاتیب سید محمد اصفهانی و میرزا محمد حسین متولی باشی قمی و میرزا احمد کرمانی و میرزا مصطفی کاتب و رساله تبیه النائمین منسوب به عزیزه خانم خواهر بزرگ تر میرزا یحیی ازل است که در مقدمه رساله خود به شرح مکاتیب و آثار فوق پرداخته است.

شرحی در باره علی محمد سراج در ذیل مطالب مربوط به صفحه ۲۸۲/۱۳۸ کتاب بدیع در صفحات بعد نیز آمده است).

### ۲۳۸/۱۱۶ - قدیم این بیان

در اینجا کلمه "تدبیر" معنی چاره جوئی است، فی المثل اگر دو بیان و دو عبارت از یک گوینده صادر شود که در ظاهر حال با هم متناقض باشد در صدد بر می‌آیند که راهی بیابند تا بین آن دو سخن را با هم ارتباط دهند، و این عمل را "تدبیر" گویند. و برای "تدبیر" معانی مصطلحه نیز هست. از جمله، تصرفات نفس ناطقه را در بدن جسمانی "تدبیر" خوانند و کسی که با فکر روشن موافع و مشکلات را از میان بردارد اهل تدبیرش نامند. و نیز "تدبیرالمترزل" از اقسام فلسفه عملی باصطلاح حکماء قدیم است.

(همان طور که نوشته‌اند "تدبیر" از جمله به معانی چاره جوئی، معالجه، جستن راه علاج، و نحوه راه بردن به رفع مشکلات و حل مسائل است).

### ۲۵۲/۱۲۳ - عقبه اسماء

سخت ترین مراحل عبور از صراط است، و آن عبارت از تعلق به اسماء است. فی المثل در قرآن مجید اصطلاح خاتم النبیین [آیه ۴۰ سوره احزاب] سبب حجاب خلق از عرفان حق در ظهور بعد گردیده و آنان که تعلق به این اسم دارند از عرفان مسمی غافل مانده‌اند و در عقبه اسماء گرفتار شده‌اند و از عقبه اسماء محسوبند. همچنین نفوosi که در دوره بیان به حجاب اسمائی

مانند "ازل" و "مرآت" و غیره از عرفان شمس ظهور موعود بیان محتجب شدند در عقبه اسماء ماندند، اسم را پرستیدند و از مسمی غافل شدند. (اصطلاح "عقبه اسماء" در صفحه ۵۸/۲۸ کتاب بدیع نیز مذکور شده و شرحی در باره آن در «سفینه عرفان» (ج ۱۵، صص ۵۰۸ - ۵۰۹) آمده است. جمال قدم در لوحی که در اشرافات، ص ۷، به طبع رسیده چنین می‌فرمایند: "حال جمعی بمثابة حزب شیعه ترتیب داده و به اغوای آن نفوس غافله مشغول و بر اصنام اسماء معتکف. سبحان الله حزب قبل از تجارت اسماء چه ریحی تحصیل نمودند و به چه فوزی فائز گشتد؟ در یوم جزاء کل از حفیف سدرهٔ منتهی محروم مشاهده شدند ...".

حضرت بهاءالله مفاهیم و معانی "عقبه اسماء" را با الفاظ "خلیج اسماء" نیز در آثار خود به کرّات به کار برده‌اند. از جمله در لوح مندرج در مائدهٔ آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۰، می‌فرمایند: "یا عبد حاضر، امروز تا از خلیج اسماء عبور ننمایند به بحر اعظم وارد نشوند و فائز نگردند. هذا حق لا ريب فيه".

و نیز در لوح شیخ، ص ۵۵، می‌فرمایند: "... یا شیخ این حزب از خلیج اسماء گذشته‌اند و بر شاطئی بحر انقطاع خرگاه برافراشته‌اند. ایشان صدهزار جان رایگان نثار ننمایند و بما اراده الاعداء تکلم ننمایند ...".

برای مطالعه نصوص مبارکه در باره اسم و اسماء به اسرارالآثار، ج ۱، صص ۱۲۲ - ۱۲۸ و یادنامه مصباح منیر، صص ۱۶۹ - ۱۸۰ مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به مقاله «خلیج اسماء» در «مجموعه مقالات»، صص ۷۱۷ - ۷۱۹.

### ۲۵۳/۱۲۴ - انفس معدودات قبل از سید باب

در آغاز ظهور حضرت نقطه اولی و ارتفاع ندای قائمیت آن حضرت معاندین میگفتند که دیگران هم قبل از باب همین ادعاء را کرده و محو شدند و ادعای باب هم بر همین قیاس است و این سخن را در کتابهای خود هم نوشته‌اند. اسمی مدعیان مزبور در مقدمه کتاب مفتاح باب‌الابواب، اثر زعیم‌الدوله و کتاب مدعیان مهدویت، اثر اعتضاد‌السلطنه، و کتاب المهدی اثر دارمستر [Darmesteter]، مستشرق معروف، مندرج است.

(کتاب مفتاح باب‌الابواب، اثر دکتر محمد مهدی خان تبریزی، معروف به زعیم‌الدوله، در سال ۱۳۲۱ ه.ق. / ۱۹۰۳ م در مصر در ۴۴۰ صفحه به زبان عربی به طبع رسیده و ترجمه فارسی آن نیز چند بار در طهران و تبریز انتشار یافته است. متن عربی این کتاب در سال ۲۰۰۷ م در دمشق بوسیله مؤسسه دارالکتاب العربی در ۳۳۶ صفحه تجدید طبع شده است. فصل نهم این اثر به شرح قیام مدعیان مهدویت اختصاص دارد. برای ملاحظه آثار مبارکه و شرحی در باره این کتاب به مجلد سوم مآخذ اشعار، صص ۳۶۱ – ۳۶۲ مراجعه فرمائید).

کتاب مدعیان مهدویت از صدر اسلام تا عصر حاضر اثر احمد سروش است که بوسیله مؤسسه مطبوعاتی افشین در ۱۶۰ صفحه بدون قید تاریخ نشر در طهران انتشار یافته است.

کتاب مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری شامل ترجمه احوال مدعیان مهدویت تأليف خاورشناس معروف دارمستر (James Darmesteter) است که آن را محسن جهانسوز به فارسی ترجمه و تحشیه نموده و بوسیله شرکت کتابفروشی ادب در سال ۱۳۱۷ ه.ش. / ۱۹۳۸ م در ۲۱۲ صفحه در طهران انتشار یافته است.

کتاب اعتضادالسلطنه که جناب اشراق خاوری از آن بنام مدعیان مهدویت یاد نموده‌اند المتنبیین نام دارد که در باره مدعیان نبوت و مهدویت به رشتة تحریر درآمده و فصلی از آن تحت عنوان فتنة باب با توضیحات عبدالحسین نوائی و به ضمیمه سه مقاله که به آن مزید شده بوسیله چاپخانه مسعود سعد در طهران به سال ۱۳۳۳ ه.ش. / ۱۹۵۴ م در ۱۲۲ صفحه انتشار یافته است).

### ۲۵۶/۱۲۵ - ابوالدواهی

مقصود سید ابراهیم خلیل است که حضرت اعلی او را به لقب خلیل ملقب فرمودند و او به جمال اقدس ابھی مؤمن بود و لهذا مورد عداوت یحیی ازل قرار گرفت و در کتاب المستيقظ او را به ابوالدواهی ملقب ساخت و از جناب دیان، حرف الثالث، به ابوالشروع تعبیر نمود و فرمان قتل آنها را صادر کرد.

(جمال قدم در لوح مندرج در کتاب اشرافت، ص ۹۰، چنین می‌فرمایند: "... عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود، حضرت دیان را ابوالشروع نامیدید و خلیل الرحمن را ابوالدواهی گفتید و بر جمعی از مظلومهای عالم فتوی دادید ...".

ذکر جناب دیان و جناب سید ابراهیم خلیل در صفحه ۲۹۴/۱۴۴ کتاب بدیع نیز به عمل آمده است. جمال قدم همچنین در لوح شیخ، ص ۱۳۱ چنین می‌فرمایند: "... آقا سید ابراهیم که در باره‌اش از قلم نقطه اولی این کلمات جاری، قوله تعالی، 'ان یا خلیلی فی الصّحّف و ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصّحّف و ان یا اسمی فی الْبَيَان' (انتهی) او و دیان را ابوالشروع و ابوالدواهی نامیده ...".

جناب اشراق خاوری در یادداشت دیگری در توضیح عبارات فوق چنین نوشته‌اند: )

جناب سید ابراهیم ملقب به خلیل، اهل تبریز، از اصحاب حضرت اعلیٰ جل ذکرہ و با میرزا اسدالله دیان همفکر و معاشر بود. در دوره‌ای که یحییٰ ازل در بغداد مدعی خلافت مجعلویه بود، جناب خلیل او را قبول نداشت و لهذا ازل کتاب مستيقظ را تألیف کرد و به ردّ جناب خلیل و دیان پرداخت و در آن کتاب عجیب جناب سید ابراهیم خلیل را ابوالدواهی نامیده و جناب دیان را به ابوالشروع مسمی ساخته است.

(حضرت بهاءالله در اشاره به جناب دیان و مندرجات کتاب بدیع در باره ایشان، در لوحی که قسمتی از آن در ذیل «حرف حی و وحید اکبر» در سطور فوق نقل گردید چنین می‌فرمایند:

"همچنین [حضرت نقطه اولی] جناب میرزا اسدالله علیه بهاءالله را بشارت فرموده‌اند که به لقاء من يظهره الله فائز می‌شوند و این خطاب مستطاب در باره او نازل که می‌فرمایند و انک انت یا ایها الحرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله، و در ایامی که نیز اعظم از افق عراق طالع بود بین یدی العرش حاضر و به شرف ایمان فائز گشت و بعد وارد شد بر او آنچه وارد شد. الا لعنة الله على القوم الظالمين و تفصیل آن مظلوم در کتاب بدیع نازل و مسطور است. ..." («آثار قلم اعلیٰ»، ج ۷، صص ۱۴۶ - ۱۴۷)

برای ملاحظه شرحی در باره "حرف سوم مؤمن به من يظهره الله" به کتاب مجموعه مقالات، صص ۸۳۷ - ۸۴۲ مراجعه فرمائید.

در باره ابوالدواهی و ابوالشروع شرحی در کتاب شرح الزیاره جناب شیخ احمد احسائی آمده است که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد. در آن کتاب (ج ۴، ص ۸۶) در باره سابقه اسلامی این اصطلاحات چنین مسطور است:

"... قال [رسول الله] (ص) أنا و علي أبوا هذه الأمة والأصل في هذه الأبوة هذا، و ذلك لأنَّ كُلَّ مولود فله ستة آباءٍ أبوان لعقله و هما محمدٌ و عليٌ صلَّى الله عليهما وآلِه، محمدٌ (ص) أب العقل أى مادته فإنَّ مادته من صفة

نوره (ص) و علی (ع) الأب الثاني، فإنَّ صورة العقل من صفة نوره (ع) و الصورة هي الأب الثاني أي الأم و له أبوان لنفسه الامارة بالسوء و هما الاعرابيان أبو الدواهی أب النفس الامارة بالسوء، و أبو الشرور الأب الثاني و هو أمُّها و له أبوان لجسده فأشار تعالى إلى أبيي العقل بقوله : 'وَ وَصَبَّنَا إِنْسَانَ بَوْالِدِيهِ حَسَنًا' و إلى أبيي الامارة بالسوء بقوله : 'وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِّي شَيْئًا فَلَا تُطِعْهُمَا' و إلى أبيي الجسد بقوله : 'وَ صَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا' ...').

### ۲۵۹/۱۲۶ - ملا على حکیم نوری

مردی بود از پیروان حکمت یونان و در فلسفه مشاء و اشراق دست داشت. او در دوره فتحعلی‌شاه قاجار در اصفهان میزیست و برای خود مقامی قائل بود و مجلس درس داشت. از جمله شاگردان معروف او مرحوم ملا هادی اسرار سبزواری است که در الواح مبارکه از او به حکیم سبزواری تعبیر فرموده‌اند.

(شرحی از احوال ملا على حکیم نوری مشهور به آخوند ملا على نوری در کتاب حکیم سبزواری، صص ۶۵ - ۶۹ به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به ذیل "آخوند نوری" در دایرة المعارف تشیع، ج ۱، صص ۱۹ - ۲۰. مختصری از حیات آخوند نوری به نقل از فرهنگ اعلام سخن، ج ۱، ص ۹، به شرح ذیل است:

"آخوند نوری، ملا على بن جمشید ... (? - ۱۲۴۶ه.ق.) حکیم، فیلسوف، و مدرس؛ پیرو مکتب ملاصدرا بود. پس از تحصیلات مقدماتی در مازندران و قزوین به اصفهان رفت. پس از تکمیل تحصیلات، حوزهٔ فلسفی تأسیس کرد. از شاگردان وی حاج ملا هادی سبزواری، آقا سید رضی لاریجی، و آخوند ملا آقا حکمی قزوینی را می‌توان نام برد.").

**۲۶۳/۱۲۸ - نفس معروف**

مقصود یحیی ازل است.

(نگاه کنید به توضیحات مربوط به صفحه ۲۱۶/۱۰۶ کتاب بدیع در سطور فوق.)

**۲۶۶/۱۳۰ - حصاة**

به معنی ریگ ریزه است.

(بیان جمال قدم در کتاب بدیع دال بر مقایسه ارزش یاقوت در مقابل حصاة است، چه می فرمایند: "...اگر نزد نفسی یک قطعه از یاقوت باشد و نزد نفسی صدهزار خروار حصاة، حال کدام را غنی می دانی و بی نیاز می شمری؟...". در لوحی دیگر همین مقایسه بین "لؤلؤ و حصاة" و "یاقوت و حجر" صورت گرفته است، آنجا که در آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۸۸ می فرمایند: "لأنَّ احبايَ هم لثالي الامر و من دونهم حصاة الارض و لابد ان يكون الحصاة ازيد عن لؤلؤ قدس ثمين و واحد من هؤلاء عند الله خيرٌ من الف الف نفس من دونهم، كما انَّ قطعة من الياقوت خيرٌ من الف جبال من حجر متين ...").

**۲۶۶/۱۳۰ - یکی از حروفات حی**

مقصود ملا باقر حرف حی است که از محضر مبارک حضرت نقطه اولی در باره حضرت من یظهره الله سؤال کرد و لوحی مفصل در جواب او صادر شد که عظمت من یظهره الله را بیان می فرمایند.

(فقراتی از توقيع حضرت رب اعلی خطاب به ملا باقر حرف حی در ظهور الحق، ج ۳، صص ۲۱ - ۱۹ به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به

توضیحات مربوط به صفحه ۲۰۷/۱۰۱ و صفحه ۲۲۲/۱۰۹ کتاب بدیع در سطور فوق.)

### ۲۷۱/۱۳۲ - طفلى از اطفال بيت

مقصود میرزا محمدعلی غصن اکبر است که بعد از صعود جمال قدم جل جلاله بواسطه نقض عهد و پیمان الهی از شجره الهیه مقطوع و به حطب اکبر تبدیل شد.

(برای ملاحظه مطالب مفصل در باره محمدعلی غصن اکبر به ذیل "سالار نقض" در رحیق مختوم، جلد اول، مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به ذیل "انتشار رائحة دفراء" در صفحات ۱۴۳ - ۱۴۷ کتاب قاموس توقيع منیع نوروز ۱۰۸ بدیع و مطالب مربوط به "لوح خلیل" در نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۲، صص ۲۷۲ - ۲۷۵).

جمال قدم در یکی از الواحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله خطاب به آقا محمد جواد [قزوینی] عزّ نزول یافته چنین می‌فرمایند: "ای جواد آیا سکون اختیار نموده ... در این ایام اطفال حرم به آیاتی تکلم می‌نماید که افتدۀ مقربین مجدوب و متحیر مانده‌اند و لیس ذلک علی الله بعزيز ..." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۷۴، صص ۱۶ - ۲۲).

### ۲۷۸/۱۳۶ - کحل

سرمه که به چشم کشند.

(کحل عبارت از سرمه یا هر چیزی است که برای شفای درد چشم به چشم کشند. عین عبارت جمال قدم در کتاب بدیع چنین است که: "از خدا می‌طلیم که بصرت را به کحل عرفان موفق فرماید که شاید از رمد اوهام فارغ شده به کلمات ملیک علام ناظر شود ...".

چنان که ملاحظه می شود در بیان فوق کحل عبارت از وسیله شفایی است که سبب درمان رمد، یعنی درد چشم می شود. اصطلاح کحل در آثار عرفانی و مذهبی ناظر به یکی از معجزات منسوب به حضرت مسیح، یعنی کحل مسیحائی، است و آن کنایه از شفا دادن مردم کور است که به عنوان یکی از معجزات حضرت مسیح تلقی شده است. همین طور کحل یعقوب عبارت از دوای روشن شدن چشم و رهیدن از نایینائی است.).

### ۲۸۱/۱۳۷ - هیکل فساد

مقصود میرزا یحیی ازل است.

(نگاه کنید به توضیحات مربوط به صفحه ۲۱۶/۱۰۶ کتاب بدیع در سطور فوق.).

### ۲۸۲/۱۳۸ - علی محمد سراج

مشاّرالیه پسر ملاحسین روضه‌خوان اصفهانی و برادر فاطمه، حرم منقطعه اصفهانیه هیکل مبارک حضرت رب اعلیٰ جلّ ذکره در اصفهان است، که از پیروان یحیی ازل بود و با امر مبارک جمال قدم جلّ جلاله معاندت داشت. لوح مفصل و مبسوط معروف به لوح سراج در جواب شباهات او از قلم حضرت کبریاء نازل شده که در جلد هفتم مائدۀ آسمانی مندرج است. علی محمد سراج هم ردیه بر جمال قدم جلّ جلاله نوشته و در روز ۱۶ ربیع الاول سال ۱۲۸۴ه.ق. به ساحت اقدس به ادرنه فرستاد و لوح مزبور در جواب او صادر شد و بالاخره در سال ۱۲۸۵ه.ق. در بغداد بقتل رسید.

("لوح مفصل و مبسوط معروف به لوح سراج" که جناب اشراق‌خاوری به طبع آن در جلد هفتم مائدۀ آسمانی اشاره نموده‌اند در صدر کتاب مزبور، صص ۴ - ۱۱۸ به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به توضیحات صفحه ۲۳۶/۱۱۶

کتاب بدیع در سطور فوق و مطالب مربوط به "لوح سراج" در صفحات ۲۷۵ - ۲۸۳ در کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد دوم).

### ۲۸۳/۱۳۸ - منات

از بتهای اعراب در دوره جاهلیت که نامش در قرآن مجید نازل شده است. (در باره منات در دانشنامه قرآن، ج ۲، ص ۲۱۵۷، چنین آمده است:

"منات، منات یا منوّه نام یکی از بتها یا ایزدان و الهگان از طوایف پیش از اسلام. منوّه (منات) همراه با لات و عزّی پرستیده می‌شده است. نام این سه بت در سوره نجم، آیات ۱۹ و ۲۰ مذکور است. به روایت کلبی، اعراب منات را بر بستان دیگر مقدم می‌داشتند و تشریفات آن از تشریفات اصنام دیگر بیشتر بوده است. نیز گفته‌اند منات بتی از سنگ بوده که در جوف کعبه قرار داشته است، و آن را خدای قسمت و سرنوشت می‌دانستند. این بت یا اله بیشتر به قبیله هذیل و خزاعه اختصاص داشته است. دو قبیله عمدة مدینه، یعنی اوس و خزرج نیز آن را می‌پرستیدند و به همین مناسبت قبیله 'اوسم' گاه خود را 'اوسم منات' می‌نامیدند. ولی هنگامی که پیامبر اسلام (ص) به مدینه هجرت کرد، اوی و خزرج اسلام آوردنده و به یاری او و حمایت از اسلام پرداختند. و در سال هشتم هجرت پس از فتح مکه پیغمبر اکرم (ص) حضرت علی (ع) را مأمور ویران کردن معبد منات فرمود. و بعضی هدم معبد منات را به ابوسفیان نسبت می‌دهند."

و نیز نگاه کنید به ذیل "بت" در دانشنامه قرآن، ج ۱، صص ۳۵۲ - ۳۵۳).

### ۲۸۳/۱۳۸ - عزّی

نام یکی از بتهای اعراب در دوره جاهلیت. نامش در قرآن مجید نازل شده است.

(نگاه کنید به شرح فوق و نیز به ذیل "عَزَّی" در دانشنامه قرآن، ج ۲، ص ۱۴۵۴).

### ۲۸۳/۱۳۸ - لات

نام یکی از بتهای اعراب در دورهٔ جاهلیت که نامش در قرآن مجید موجود است.

"نگاه کنید به شرح مندرج در ذیل "منات" در سطور فوق و نیز به ذیل "لات" در دانشنامه قرآن، ج ۲، ص ۱۹۲۹).

### ۲۸۷/۱۴۰ - ثمره

مقصود میرزا یحیی ازل است که خود را ملقب به "ثمرةالبيان" کرده بود.  
(جناب اشرف خاوری در ذیل "ثمرة بیان" نیز چنین نوشته‌اند:)

حضرت اعلیٰ جلَّ اسمه الاعلیٰ فرموده‌اند که ثمرة و نتیجهٔ شریعت بیان همانا نصیب کسی است که به ظهور حضرت من يظہرہ اللہ مؤمن شود و به عرفان آن حضرت فائز گردد، قوله تعالیٰ: "اگر به ظهور او فائز شدی و اطاعت نمودی ثمرة بیان را ظاهر کردی والا لایق ذکر نیستی نزد خداوند. ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمیکنی مظہر ربویت را محزون نکرده ..." انتهی (لوح ابن ذئب)

و در خطبهٔ آغاز کتاب بیان در بارهٔ ثمرة بیان میفرمایند قوله تعالیٰ:  
"و هر گاه بعدد کلّ شئی (۳۶۱) از نفوس ممتنعه راجع باو شوند ثمرة کلّ شئی نزد او ظاهر گشته. فطوبی لمن يحشر يوم القيمة بين يدی الله ...".  
مقصود آن است که اگر در ظهور من يظہرہ اللہ از اهل بیان ۳۶۱ نفر به آن حضرت مؤمن شوند ثمرة شریعت بیان و نتیجهٔ قیام حضرت اعلیٰ ظاهر و آشکار شود. با این همه صراحت و نصوص واضحه میرزا یحیی ازل بعد از

شهادت حضرت اعلیٰ سالیان دراز خود را ثمرهٔ بیان لقب داد و مقصد او این بود که بیان حضرت اعلیٰ که فرموده ثمرهٔ بیان، فقط به پیروی و اطاعت یعنی ازل صورت خواهد گرفت و از این جهت خود را ثمرهٔ البیان و ثمره و گاهی هم خود را "الثاء"، که حرف اول کلمهٔ "ثمره" است نامیده. و این تعبیرات در کتب و تأیفات او به کثرت موجود است.

(بیانی از حضرت ربّ اعلیٰ که جناب اشراق‌خاوری آن را از لوح ابن ذئب نقل فرموده‌اند در صفحهٔ ۱۲۸ آن لوح مندرج است. حضرت ربّ اعلیٰ در باب سایع از واحد ثانی کتاب بیان فارسی، ص ۳۲، می‌فرمایند:

"... و به آنچه بر او هستید اطاعت او کردید ثمرهٔ بیان را ظاهر کرده‌اید، والا لایق ذکر نیستید نزد خداوند. ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی‌کنید مظہر ربویت را محزون نکرده که ظاهر می‌شود به مثل آن که من ظاهر شدم ...".  
حضرت بهاء‌الله بیان فوق را در لوح مندرج در مائدهٔ آسمانی، ج ۷، ص ۲۵۲، نیز نقل فرموده‌اند. بیان حضرت ربّ اعلیٰ که جناب اشراق‌خاوری از "خطبهٔ آغاز کتاب بیان" نقل فرموده‌اند در صفحهٔ سوم آن کتاب مندرج است.).

## ۲۸۷/۱۴۰ - والدشان

مقصود جناب میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ است که والد جمال قدم جلّ ذکرہ بودند.

(جناب اشراق‌خاوری در ذیل "والد جمال قدم" نیز چنین نوشته‌اند:)

جناب میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ وزیر امام‌وردی میرزا، پسر فتحعلی‌شاه قاجار مقصود است. جناب وزیر نوری فرزند مرحوم رضاقلی بیگ، ابن کربلائی عباس خان، ابن حاجی محمد‌رضا بیگ، ابن آقا فخر، ابن شهریارحسن است، که از معاريف دورهٔ صفویه بوده است. جناب وزیر به حسن خط و انشاء و کیاست و سیاست معروف و در نزد خاقان مغفور و

پرسش اعتباری تمام داشته است. از جناب وزیر فرزندان متعدد از زوجات متعدد بوجود آمده که اسمی آنان در نسب نامه عائله نوری به قرار ذیل ثبت شده است:

- ۱- حضرت بهاءالله - میرزا حسینعلی
- ۲- میرزا محمدحسن
- ۳- میرزا موسی کلیم
- ۴- مهدی
- ۵- ساره
- ۶- نساء؛ ۷- میرزا رضاقلی شوهر جناب مریم؛ ۸- فاطمه؛ ۹- حاجیه؛ ۱۰- میرزا تقی معروف به پریشان؛ ۱۱- ابراهیم؛ ۱۲- میرزا یحیی ازل - وحید؛ ۱۳- میرزا محمد قلی؛ ۱۴- حسنیه؛ ۱۵- میرزا آقا.

بطوری که در مجلد اول این کتاب مندرج گردید در حاشیه دیوان میرزا ابوالحسن یغمای جندقی در مثنوی *صکوک الدلیل* فرزند دیگری هم به نام میرزا هدایت الله نوشته شده است، ولی این اسم در نسب نامه‌ای که هیکل مبارک حضرت ولی امرالله به انگلیسی منتظم ساخته‌اند، و اصل فارسی آن موجود است، ذکر نشده است.

در کتاب *ظهور الحق*، جلد ثانی، چنین مسطور است: "... والد ماجدشان میرزا عباس نوری مشهور به میرزا بزرگ از اهل قریة تاکر از محال نور مازندران و ساکن در مدینة طهران، صاحب کمال و جمال و عظمت و اجلال و دارای نام و مقام و ثروت و احتشام و مشهور بجودت خط و قدرت قلم بین خاص و عام و از رجال دولت و در عصر فتحعلی‌شاه و محمدشاوه در زی وزیران و دییران عظیم الشأن آن ایام بود و سلسله نسب این خاندان اصالت و نبالت بنیان خلفا عن سلف متنهی به ساسانیان و از ایرانیان باستان میگردد ... والد ماجد مذکور و والدۀ معظمه‌اش (والدۀ جمال قدم) خدیجه محترمه نسبت به

آن فرزند ارجمند کمال دلبستگی داشتند و وی را حسینعلی نام گذاشتند ... . در سال ۱۲۵۶ ه.ق. والد معظم در طهران از این جهان درگذشت ... . (در ذیل "نوری، میرزا عباس (؟ - ۱۲۵۵ ه.ق.)" در فرهنگ اعلام سخن (ج ۳، صص ۲۲۱۰ - ۲۲۱۱) چنین مذکور است:

"خوشنویس ایرانی؛ منشی دستگاه امام ویردی میرزا، فرزند فتحعلی شاه قاجار بود. خوشنویسی را بدون استاد و با تمرین از روی خط میرعماد فراگرفت. علاوه بر مشق و کتابت، در کتبیه نویسی هم ماهر بود. فتحعلی شاه لقب میرزا بزرگ به او داد".

همان طور که ملاحظه می شود سنه درگذشت جناب میرزا بزرگ در منابع مختلف یکسان ثبت نشده است).

### ۲۸۸/۱۴۱ - ملا مهدی کندی

یکی از اصحاب حضرت قدوس که در قلعه [شیخ] طبرسی شهید شد و به جمال اقدس ابهی محبت و ارادت داشت.

(شرحی از احوال جناب ملا مهدی کندی [کنی] در کتاب تاریخ شهدای امر - وقایع قلعه شیخ طبرسی، ج ۲، صص ۲۹۷ - ۳۰۰ مندرج است.).

### ۲۸۹/۱۴۱ - ارض شین

مقصود شیراز است.

(بیان حضرت بهاءالله در این موضع از کتاب بدیع در باره شباهات اهل بغضاء مبني بر این مطلب است که حضرت رب اعلى در ارض شین تحصیل علوم ظاهره فرموده‌اند و یا آنچه نوشته‌اند از آثار شیخ احمد احسائی اخذ نموده‌اند.

مسئله تحصیلات مقدماتی حضرت ربّ اعلیٰ در شیراز و شرکت در حوزه درس سید کاظم رشتی در کربلا اگرچه در آثاری نظیر تاریخ نبیل زرندی مذکور و مسطور است اما علوم الهیه و فیوضات و کمالات ربانیه آن حضرت به اعتقاد اهل بهاء جنبهٔ کسبی نداشته و در ورای هر نوع تحصیلات مدرسی بوده است. حضرت ربّ اعلیٰ و حضرت بهاءالله در آثار مبارکهٔ خود، خود را امّی دانسته‌اند چنان که حضرت ربّ اعلیٰ در «دلائل السبعه» می‌فرمایند: "... و از نفس امّی بیست و پنج ساله از این شان آیات خود را ظاهر فرموده ..." (منتخبات آیات، ص ۸۴)

جناب فاضل مازندرانی نیز در ذیل کلمهٔ "امّی" در اسرار الآثار، ج ۱، صص ۱۸۹ - ۱۹۳، به آیاتی استشهاد فرموده‌اند، از جمله آن که:

"... در صحیفه العدل است قوله:

'در اعجمیین نشو و نما نموده و در بین آثار حقه نزد احدی تعلم نگرفته بل امّی صرف بوده.'

و در تفسیر هاء است قوله:

'و ائمّی کنت من قبل بشأن لا اعلم حرفاً ممّا انا عالم به في ذلك اليوم وقد جعل الله الحجّة لن يقدر الناس ان يعرضوا عنها الا ان يسلّمها.' ... در کتاب اقدس است:

'اَنَا مَا دخلنا المدارس و مَا طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا الامّی الى الله الابدی.' ...".

برای ملاحظهٔ شرح و توضیح جناب فاضل در بارهٔ امّی بودن مظاہر مقدسه به مأخذ فوق مراجعه فرمائید.

مطلوب و توضیحات جناب اشرف خاوری در بارهٔ مدینهٔ مقدسه شیراز در ذیل "مدینهٔ طیّهٔ شیراز" در رحیق مختوم، جلد دوم، و در ذیل "شیراز" در قاموس توقيع سنّه ۱۰۵ بدیع، جلد دوم به طبع رسیده است).

## ۲۹۲/۱۴۳ - سید مفسد

مقصود سید محمد دجال اصفهانی است که ازل را فریب داد و به معاندت با حق تحریص نمود و فته‌ها برپا کرد.

(جناب اشراق‌خاوری شرحی در باره سید محمد اصفهانی و اغوای ازل در ذیل "مشارک بالله را اغوا نمود" در مجلد دوم رحیق مختوم مرقوم داشته‌اند. و نیز نگاه کنید به ذیل "سید لئیم اصفهانی" در مجلد اول همان کتاب.).

## ۲۹۵/۱۴۴ - حرم یزدانی

مقصود مریم [فاطمه] اصفهانی دختر ملاحسین روضه خوان است که حرم منقطعه حضرت اعلی در اصفهان بوده و بعداً به ازل پیوست.

(شرحی در باره حرم منقطعه حضرت رب اعلی در ذیل "پرده عصمت اعلی را بدرید" در مجلد اول کتاب رحیق مختوم مندرج است. و نیز نگاه کنید به کتاب حضرت باب، صص ۲۹۹ - ۳۰۰. حضرت بهاءالله در موضع دیگری از کتاب بدیع (ص ۳۷۹/۱۸۶) نیز چنین می‌فرمایند:

"... علت و سبب اعظم کدورت جمال ابهی از میرزا یحیی، والله الذی لا إله إلا هو، این بوده که در حرم نقطه اولی - روح ما سواه فداء - تصرف نمود، با این که در کل کتب سماوی حرام است. و بی‌شرمی او به مقامی رسیده که مخصوص زوجات خود را در مکتوبات خود حرام نموده، مع ذلک دست تعدی و خیانت به حرم مظہر ملیک علام گشوده. فأف له ولو فائه! و کاش به نفس خود قناعت می‌نمود، بلکه او را بعد از ارتکاب خود وقف مشرکین نمود، و جمیع اهل بیان شنیده و می‌دانند، سیئات او را باید از معاشرین او سوال نمود. ....".

حضرت عبدالبهاء در لوحی که در منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۱۴۹، به طبع رسیده چنین می‌فرمایند: "... بگو ای اهل انصاف بالله بعد از سفك خون مطهر حضرت اعلیٰ این میرزا یحییٰ چه کرد جز آنکه دمام بفکر عروسی افتاد، هر روز حرمی دربر گرفت، حتی تجاوز به حرم محترم نمود که ام المؤمنین بود و به نصّ جمیع شرایع الهی این بی حرمتی قطعیّاً جائز نه. با وجود این ابدأ مراعات ظاهری نیز ننمود. خود تصرف نمود و به این کفایت نکرد به دیگری بخشید. جز این فعل فظیع چه نصرتی در امرالله نمود، کدام نفسی را تبلیغ کرد، و کدام مسئله را تشریح نمود و در چه موقعی به جانفشنانی برخاست و در چه موردی نفس رحمانی اظهار کرد؟ ...").

#### ۲۹۵/۱۴۴ - هفت نفر شهادای ناریه

یحییٰ ازل هفت نفر از پیروان خود را به عنوان شهیدالبیان انتخاب کرد که هر یک در بلدی از کشور ایران بودند و برای او خدمت می‌کردند و تبلیغ می‌نمودند، مانند سید محمد گلپایگانی، ملقب به فتی‌الملیح، و میرزا موسی قمی، که بعداً ثابت شد، و غیرهما.

(اصطلاح شهادای بیان در آثار حضرت رب اعلیٰ آمده است. از جمله در باب سوم در واحد دوم کتاب بیان فارسی می‌فرمایند: "... و از برای او از حین غروب شهدائی هست که ادلاء هستند بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان به قول او که الان نازل می‌کند حجت می‌شوند تا یوم ظهور او ...". حضرت عبدالبهاء در باره اقدامات میرزا یحییٰ از جمله چنین می‌فرمایند: "... به هفت شهید به اصطلاح توقیع مرقوم گشت، از جمله ملا جعفر در کاشان و سید محمد ملیح در طهران و دیگران ...". برای ملاحظه این لوح و سایر الواح مبارکه به ذیل "اول من اعرض عن الله" در مجلد اول رحیق مختوم مراجعه فرمائید.

جناب فاضل مازندرانی در باره عمال و دستیاران میرزا یحیی در ظهور الحق، ج ۴، ص ۳۷۰، چنین نوشتند: "... مکاتیب میرزا یحیی به مضادت جمال ابهی به عراق و ایران به تواتر رفت. و دست‌هایش در عراق ملا رجب علی و میرزا علی محمد سراج، و حاجی میرزا احمد، و ملا جعفر نراقی، و در ایران ملا جعفر کرمانی، و ملا هادی قزوینی، و حاجی میرزا هادی اصفهانی، و امثال‌هم، و در اسلامبول و ادرنه سید محمد اصفهانی مذکور به تحریر و تقریر در اضلال اذهان بایان همی کوشیدند. و برای میرزا یحیی و ریاستش بر باییه به پاره‌ای از آثار و دلائل لفظیه تمسک همی جستند و در ایجاد ضر و تعرض بر هیکل ابهی و احباب جد و سعی همی نمودند و ادای افتراق و اختلاف برکشیدند. و این امور در نزد دوست و دشمن این طائفه سمر شد. ..." .

### ۲۹۵/۱۴۵ - میرزا موسی قمی

یکی از مؤمنین به بیان که در اول پیرو ازل بود و ازل او را از جمله شهدای هفتگانه بیان انتخاب کرد، ولی او بعداً تائب شد و به محضر جمال ابهی جل و عز رسید و توبه کرد و با کمال ثبوت و رسوخ صعود فرمود.

(جناب بالیوزی در باره حاجی میرزا موسی قمی در بهاءالله شمس حقیقت، صص ۱۷۱ - ۱۷۲، چنین نوشتند: "یکی از کسانی که خود را رهبر روحانی میدانست و با ندامت به درگه حضرت بهاءالله روی آورد حاجی میرزا موسی قمی نام داشت. او نیز یکی از مؤمنین اولیه دیانت بابی بود که به عجز و ناتوانی میرزا یحیی پی برده و از وی روی گردان شده بود، و از آنجائی که خود را تواناتر، فاضل‌تر، جسورتر، و بی‌نیازتر از میرزا یحیی میدید و با حضرت به قدرت و اعتبار جامعه بابی در گذشته مینگریست، بخود جرأت داد که مقام رهبری را قبول کند. ولی هنگامی که آوازه شهرت حضرت بهاءالله

بگوشش رسید بزودی به خطای بزرگ خود پی برد و با عجله بسوی بغداد روان شد تا سر بر درگاه آن منجی حقیقی بنهد. حاجی چنان پاکدل و عاری از خودپسندی بود که حضرت بهاءالله فرمودند در صورتی که حاجی در ادعای خود اصرار میورزید 'ما آن را تصویب نمینمودیم'. حاجی میرزا موسی برای تلافی اشتباه خود تصمیم گرفت تا پای جان روزه بگیرد، ولی حضرت بهاءالله او را از این کار منع فرمودند. حاجی میرزا موسی در بغداد رحل افاقت افکند و سه روز پس از حرکت حضرت بهاءالله به استانبول چشم از "جهان فرو بست".

جناب فاضل مازندرانی نیز در اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۷۹، ذکر مختصری از حاجی میرزا موسی قمی نموده و عبارتی از لوح سید ابوطالب فرزند او را که حاوی محامد و نعوت حاجی میرزا موسی میباشد نقل فرموده‌اند. ذیلاً متن تمام لوح مذبور را مندرج می‌سازد:

### باسمی البهی الأبهی

ان يا ابوطالب اسمع نداء ربک عن شطر البقاء ثم استمع لما يوحى اليك من هذه السدرة المقدس الأبهی لتكون ثابتًا في نفسك ان اتبّع ملة الروح في امری ولا تلتفت الى الذينهم كفروا و اشكروا ثم اتبّع ما ينزل عليك من قلم ربک ثم اعلم بأنَّ ابيك قد وفي بعده و ما نقض ميثاق الله و اتبّع هذا الجمال الذي ما عرفه احد من الخلق و بذلك يشهد لسان ربک ثم ارتقى الى مقام الذي لن يعرفه احد من العرفاء و لن يبلغه نفس من البلغاء و كذلك قدّرنا له في كتاب ربک و أنا ارفعناه الى هذا المقام لأنَّ ما استكبر حين الذي استشرف شمس القدس عن افق هذا القميس الذي جعله المشركون محمراً بدم البغضاء وكذلك نلقى عليك من قصص ربک و اذا اشرق عليه جمال الله عن افق هذا الجبين اذا خرّ بوجهه على التراب و ما توقف في اقل

من آن و كذلك سبقته رحمة ربک المنان و فضلاً من بدايع فضل ربک و انک ان ترید ان تطیر فی هذا الھوآء الّذی ما حرّک فیھ قوادم طیور العمااء قدس نفسک عمماً سوی الله ربک ل تستطیع بالطیران فی هذا الرّضوان ل تطلع بأسرار ما كان و ما يكون قبل ان يرتد بصره الى صنع ربک و كذلك قصصنا لک قصة الرّضوان لثلا تجعل نفسک محروماً عنه و عن نفحات الرّحمٰن و لعل تقصدہ فی نفسک و تكون من الّذین هم قصدوا بیت ربک ولكن انا اكتفينا فی حقک بارادتك فی القلب لا بالرّجل لأنّ فی ذلك لفتنة ولا یعلم ذلك الا نفس ربک، كذلك القیناک و اختصصناک بین عبادنا و ارسلنا اليک هذا القمیص لتجد منه رایحة ربک).

## ۲۹۶/۱۴۵ - سه نفر از آن نفوس باقی و در آن جزوه این نفوس را شهید نموده

مقصود از شهید شهیدالبيان است که یکی از مراتب روحانی شریعت بیان است و یعنی ازل از طرف خود جمعی را بنام شهیدالبيان انتخاب کرد و در بلاد ایران متفرق بودند، و ازل از قبرس و سایر نقاط که بوده در ضمن اوراق و کلمات ناریه خود که برای آنها میفرستاد آنان را امر میکرد که برای او دختران باکره بفرستند و مینوشت: ارسلوا اليـنا بـکراً فـانـ الله يـقول اـنـی اـحـبـ  
ان اـرـاـکـ یـاـ ثـمـرـتـیـ بـیـنـ الـفـینـ مـنـ الـحـورـیـاتـ ...

و حضرت عبدالبهاء جل شناه این مطلب را در لوحی بتفصیل بیان فرموده‌اند و در رحیق مختوم مندرج است. و از جمله شهدای بیان که ازل انتخاب کرده بود یکی سید محمد گلپایگانی ملقب به فتی‌المليح و جمعی دیگر نیز که در مستيقظ و سایر کتب ازل نام آنها ضبط شده است.

(حضرت عبدالبهاء در لوح مورد اشاره جناب اشراف‌خاوری که در رحیق مختوم، ج ۱، ص ۱۴۹، به طبع رسیده چنین می‌فرمایند: "... به هفت شهید به

اصطلاح توقع مرموم گشت ... و در آخر هر یک توقعی 'ارسلوا لنا بکرا' مرموم بود و هیچ یک هم نیز الحمد لله ارسال نمود و در لوح مستور مرموم گشت 'ان الله يحب ان يراك بين الفین من الحوریات'. و هرچه ممکن بود تزیید نساء شد. ..."

برای ملاحظه شرح مطالب در باره "کلمات ناریه خود که برای آنها می فرستاد" به ذیل "الواح ناریه" در رحیق مختوم، جلد اول، مراجعه فرمائید.).

### ۲۹۶/۱۴۵ - هیكل

معبد اورشلیم، معبد سلیمان نبی که متعلق به یهود بوده است.  
(جناب اشراف خاوری در ذیل "هیكل - عربی" نیز چنین نوشته‌اند:)  
به فتح اول و سکون دوم و فتح کاف، اندام، قد و قامت، معبد، پرستشگاه، بنای عظیم، درخت بلند، تنومند، انسان یا حیوان فربه، مجسمه انسان یا حیوان، بتخانه ...

هیكل سلیمان معبدی بود که داود نبی در اورشلیم شروع به ساختن آن کرد و سلیمان پرسش آن را تمام نمود و به نام هیكل سلیمان و معبد سلیمان و هیكل اورشلیم معروف شد.

(برای مطالعه مطالب مفصل در باره هیكل به ذیل این عنوان در کتاب قاموس کتاب مقدس، صص ۹۳۱ - ۹۳۵ مراجعه فرمائید).

### ۲۹۷/۱۴۵ - حناس، قیافا

از پیشوایان یهود و از علماء و رؤسای کهنه یهود بودند که به قتل مسیح فتوی دادند.

(حضرت عبدالبهاء در رساله سیاسیه، ص ۹۲، در باره حناس و قیافا چنین می‌فرمایند:

"... در زمانی که نفس روح بخش مسیحائی جسم عالم را جان بخشد و نفحات قدس عیسوی عالم امکان را روان مبذول داشت، علمای بنی اسرائیل مثل حنا و قیافا بر آن جوهر وجود و جمال مشهود و روح محمود زبان اعتراض گشودند و احتراز نمودند و تکفیر کردند و تدمیر خواستند. اذیت نمودند و مضرّت روا داشتند. حواریون را عقوبت نمودند و اشدّ نقمت وارد آوردند. فتوای قتل دادند و طرد و حبس کردند. شکنجه و عقاب نمودند و به اشدّ عذاب شهید و دم اطهرشان را سبیل کردند. این تعرّض و تشدد و نقمت و عقوبت کلّ از جهت علمای امت بود...".

برای مطالعه مطالب مربوط به حنا و قیافا به صفحات ۳۳۴ و ۷۰۵ – ۷۰۶ کتاب قاموس کتاب مقدس مراجعه فرمائید. جناب فاضل مازندرانی در ذیل "حنا" در اسرار الآثار، ج ۳، صص ۱۳۰ – ۱۳۱ چنین آورده‌اند:

"(حنا) بفتح حاء و شدّ نون و قصر آخر که در عرف مسیحیان سوریه و اعراب حرف سین باخر ملحق کرده حناس خوانند، نامی عبری و اسم قاضی سابق یهود که به هنگام فتوی بر عیسای مسیح امضاء قتل نمود. و در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است، قوله:

'كما اتَّعَّ قومٌ قِبْلَهُمْ مِنْ سَمَّيَ بِحَنَانَ الَّذِي افْتَى عَلَى الرُّوحِ مِنْ دُونِ بَيْنَةٍ وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ'.

و در لوحی دیگر است قوله:

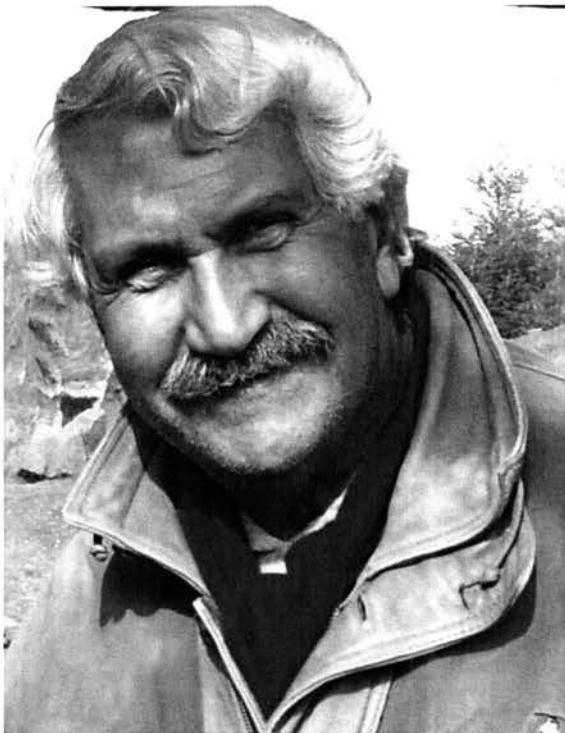
'وَ حَنَانَ كَهْ أَعْلَمَ عَلَمَيِ عَصْرٍ بُودَهُ وَ هَمْجِنِينَ قِيَافَا كَهْ اقْضَى الْقَضَايَا بُودَهُ حَكْمَ بِرَكْفَرَ نَمُودَنَدَهُ'.

و در لوح به ناصرالدین شاه و غیرها نیز چنین مذکور و در نسخه‌ها در آخر نام حرف نون میباشد و شاید در آن حدود و آن ایام چنین تلفظ میشد.").

### ۲۹۷/۱۴۵ - ارید ان اموت مسمراً فيك

مسمر به معنی میخ کوبیده. در قدیم دست و پای مصلوب را با میخ به تخته‌های صلیب می‌کوبیدند.

# پادنامه عرفان



## کامران اقبال\*

(۲۰۱۴-۱۹۴۶)

دکتر کامران اقبال از همکاران صمیمی و پایدار مجمع عرفان بود و از آغاز تشکیل دوره‌های مجمع عرفان با علاقمندی در جلسات مجمع در اروپا و نیز در برخی سال‌ها در آمریکای شمالی شرکت می‌کرد و مطالبی را که تفحص و تحقیق کرده بود به زبان‌های فارسی و انگلیسی و آلمانی ارائه می‌داد. کامران پژوهشگری دقیق و پرشور بود و مطالبی که ارائه می‌داد غالباً بی‌سابقه و بحث‌انگیز بود.

\*این یادنامه کوتاه برگرفته از زندگی‌نامه ایست که رامز اقبال تهیه و ارسال نموده است.

فکر تشکیل مجمع عرفان و تعیین هدف و خط مشی آن حاصل مذاکره‌ای دوستانه بود که روزی دکتر ایرج ایمن در تابستان سال ۱۹۹۲ در آکادمی لندگ در سوئیس با دکتر یودو شیفر و دکتر کامران اقبال داشت. فقدان نابهنجام دکتر کامران اقبال مایه تأسف و اندوه خادمان و شرکت‌کنندگان در مجمع عرفان است. کامران اقبال در ۱۹ مارس ۱۹۴۶ در بیروت متولد شد. از جانب پدر منسوب به خاندان محمد‌مصطفی بغدادی بود. جناب محمد‌مصطفی از جمله نوزده نفری است که حضرت ولی امرالله ایشان را حواریون حضرت بهاءالله نامیده‌اند. والدۀ کامران، خانم مکرم الملوك سربندی‌اقبال، یکی از شاهزادگان قاجار بود که تبارش به فتح علی شاه می‌رسید. این خانم کوشش فراوان نمود که زبان فارسی در خانواده‌ای که مقیم مملکت عربی زبان لبنان بود، پایدار بماند. به این ترتیب کامران از کودکی به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی مأنس و علاقمند شد و این میراث را در خانواده خود محفوظ و مرسوم داشت.

کامران در سال ۱۹۶۳ بعد از دریافت دیپلم مدرسه متوسطه، هنگامی که فقط ۱۷ سال داشت، برای تحصیل به آلمان رفت. دو خواهر بزرگتر وی قبلًا به این مملکت آمده و مشغول تحصیل بودند. وی تحصیلاتش را در رشته روانشناسی در گراتز اتریش نیمه‌تمام گذاشت و به هامبورگ رفت و در دانشگاه هامبورگ به تحصیل در رشته اسلام‌شناسی و تاریخ پرداخت و به علت آشنایی با زبان‌های فارسی و عربی توانست به عنوان دانشیار زبان عربی به تدریس مشغول شود.

در دانشگاه هامبورگ، کامران اقبال، به نوشتن تز دکترای خود درباره دو مین جنگ ایران و روس در سال‌های ۱۸۲۸-۱۸۲۶ پرداخت و قسمتی از تحقیقات خود را در دانشگاه کامبریج انجام داد و بالآخره در سال ۱۹۷۸ موفق به اخذ درجه دکترا از دانشگاه کیل گردید و توانست در همان دانشگاه به عنوان دانشیار رشته زبان فارسی و عربی مشغول تدریس شود. در سال ۱۹۷۹ عضویت علمی و آموزشی بخش تاریخ دانشگاه شهر بوخوم شد و تا زمان بازنشستگی در سال ۲۰۱۰ سمت

استادی تاریخ و ریاست انسستیوی مطالعات خاورمیانه و خاورنزدیک را داشت. وی در این دوران چندین بار از طرف دانشگاه اسِن به عنوان استاد میهمان دعوت شد. دکتر اقبال به ایراد سخنرانی و انتشار مقالات تحقیقی و علمی در آلمان و کشورهای دیگر می‌پرداخت. فعالیت‌های اجتماعی او در این زمان هم به شدت ادامه داشت و به عضویت اتحادیه اعضای هیئت علمی دانشگاه انتخاب شده بود و بیش از ده سال عهده‌دار این سمت بود و برای دفاع از حقوق همکاران خود در دانشگاه بخوبی فعالیت می‌نمود.

دکتر اقبال در سال ۲۰۰۶ دچار بیماری سرطان شد و چندین بار تحت عمل جراحی و شیمی‌درمانی قرار گرفت. اما با عزمی جزم و اشتیاقی تأم به پژوهش‌های علمی و نگارش مقالات و ایراد سخنرانی در داخل و خارج آلمان ادامه داد. و در اثر پشتیبانی و تشویق و محیط گرم خانوادگی که همسر و فادرش هدی خانم بغدادی-اقبال و سه پسرانش باسل و رلمز و سیروس برایش فراهم آورده بودند توانست با روحیه قوی در دانشگاه تدریس کند و در کنفرانس‌ها مقالات جدیدی ارائه دهد. حتی هنگامی که معلوم بود بهبودی حاصل نخواهد شد، دکتر اقبال پروژه‌های جدیدی را به عهده می‌گرفت، سخنرانی‌هایی در داخل و خارج از کشور می‌کرد که آخرین آن در سال ۲۰۱۱، زمانی کوتاه بعد از عمل جراحی مجدد، در دانشگاه تورنتو انجام گرفت. دکتر اقبال تا آخرین لحظه حیات با تمرکز شدید و با قوایی که برایش باقی بود، در تکمیل کتابی کار می‌کرد که شامل ۱۶۰ لوح از الواح حضرت بهاءالله به اعزاز جناب محمدمصطفی بغدادی است و مطالب جدیدی و اطلاعات بدیعی را در دسترس می‌گذارد. علاوه براین دکتر اقبال کتاب خاطرات دکتر ضیاء بغدادی را نیز برای چاپ و انتشار آماده می‌ساخت که امید است هر دو کتاب بزودی طبع و نشر شود.

در همین اوقات توان‌فرسای زندگی، دکتر اقبال درباره همه این مطالب و دانستنی‌ها که برای او منبع کسب انرژی بود، می‌نوشت و نوشته‌هایش را منتشر

می‌کرد. و بعد از مبارزة طولانی با بیماری جان‌گزاریش در ششم اکتبر ۲۰۱۴ به ملکوت ابهی صعود نمود.  
روحش شاد و یادش جاوید باد.

ضمان

## کتابشناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری

### آثار امری

آثار قلم اعلیٰ

حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، ( مؤسسه معارف بهائی،  
چاپ سوم، ۱۵۳ بدیع، ۱۹۹۶ میلادی )

ادعیه حضرت محبوب حضرت بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، چاپ مصر، سنّة  
۱۳۳۹ هـ ق.

ادعیه مبارکه

دارالنشرالبهائیه، ۲۰۰۳م)

فاضل مازندرانی، اسرارالآثار ( مؤسسه ملی مطبوعات  
امری، ۱۲۹ بدیع )

اسرارالآثار

حضرت بهاءالله، اشرافات و چند لوح دیگر ( بدون تاریخ  
و محل طبع و نام ناشر )

اشرافات

حضرت بهاءالله، اقتدارات و چند لوح دیگر ( بدون تاریخ  
و محل طبع و نام ناشر )

اقتدارات

حضرت بهاءالله، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای  
ارض ( مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع )

الواح ملوک

اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق، در ۴ جلد ( مؤسسه  
ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع )

امر و خلق

Lights of Guidance: A Bahá'í  
Reference File Compiled by Helen Bassett Hornby,  
5<sup>th</sup> ed., 1997, Bahá'í Publishing Trust, India

انوار هدایت

حضرت بهاءالله، کتاب ایقان، ( لانگنهاین: لجنة نشر آثار،  
۱۹۹۸م )

ایقان

میرزا محمود زرقانی، بداعی‌الآثار، در ۲ جلد (چاپ مجدد، لانگنهاين، آلمان، ۱۹۸۲)	بداعی‌الآثار
حضرت نقطه اولی، بیان فارسی وحید رأفتی، پیک راستان، عصر جدید، دارمشتات، آلمان، ۲۰۰۵	بیان فارسی پیک راستان
حضرت ولی عزیز امرالله، توقعیات مبارکه (لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاين، آلمان، ۱۹۹۲)	توقعیات
حضرت ولی عزیز امرالله، تولد مدنیت جهانی (مندرج در توقعیات) محمد نعیم، جنات نعیم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بداعی	تولد مدنیت جهانی جنات نعیم
نصرت الله محمد حسینی، حضرت باب، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۹۹۵	حضرت باب
محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق ( مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸ بداعی)	حضرت عبدالبهاء
حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء (لجنة ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی، لانگنهاين، آلمان، ۱۹۸۴)	خطابات
حضرت بهاء الله، دریایی دانش (مجموعهای مختصر مرکب از بعضی از الواح فارسی حضرت بهاء الله، مؤسسه مطبوعاتی بهائی هند، ۱۹۸۵)	دریایی دانش
بیانیه رفاه عالم انسانی، ترجمه بیانیه دفتر روابط عمومی جامعه بین‌المللی بهائی (از انتشارات محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده امریکا، ویلمنت ایلینوی، ۱۹۹۶)	رفاه عالم انسانی
قد ظهر یوم المیعاد ترجمه توقيع Come The Promised Day is	روز موعود فرا رسید

عبدالحمید اشراق‌خاوری، رحیق مختوم (در ۲ جلد)، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع	رحیق مختوم
حضرت ولی امرالله، ظهور عدل الهی (تجدید چاپ و تغیرات توسط لجنة امور احباب ایرانی - امریکائی، دارالانشاء محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده، ویلمت ایلینوی، چاپ دوم، ۱۹۸۷م)	ظهور عدل الهی
اسدالله فاضل مازندرانی، ظهور الحق (در ۹ جلد)، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۱ - ۱۳۲ بدیع	ظهور الحق
حضرت ولی عزیز امرالله (ترجمه جناب نصرالله مودت)، کتاب "قرن بدیع" (مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۴۹ بدیع)	قرن بدیع
حضرت بهاءالله، کتاب اقدس، (مرکز جهانی بهائی، حیفا، ۱۹۹۵م)	کتاب اقدس
کتاب بدیع، لجنة ملی نشر آثار، لانگنهاین، آلمان، ۲۰۰۸م حضرت بهاءالله، کلمات فردوسیه (مندرج در مجموعه‌ای از الواح)	کتاب بدیع کلمات فردوسیه
عبدالحمید اشراق‌خاوری، گنج شایگان (مؤسسۀ ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع)	گنج شایگان
آمة‌البهاء روحیه خانم (ترجمه از انگلیسی: ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی)، گوهر یکتا (بدون تاریخ و محل طبع) ثالثی‌الحكمة، در ۳ جلد (طبع بربزیل: ج ۱، ۱۹۸۶م؛ ج ۲، ۱۹۹۰م؛ ج ۳، ۱۹۹۱م)	گوهر یکتا ثالثی‌الحكمة
حضرت بهاءالله، لوح اشرافات (مندرج در مجموعه‌ای از الواح)	لوح اشرافات
حضرت بهاءالله، لوح دنیا (مندرج در مجموعه‌ای از الواح)	لوح دنیا

- لوح شیخ حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی، معروف به نجفی ( مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۱۹ بدیع)
- لوح مقصود حضرت بهاءالله، لوح مقصود ( مندرج در مجموعه‌ای از الواح )
- ماخذ اشعار وحید رأفتی، مأخذ اشعار در آثار بهائی، مؤسسه معارف بهائی، دانداس، کانادا، ۱۹۹۰-۲۰۰۹ م، در ۵ جلد
- مائده آسمانی عبدالحمید اشراق‌خاوری، مائدۀ آسمانی، در ۹ جلد ( مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸ و ۱۲۹ بدیع )
- مجموعه‌ای از الواح حضرت بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده ( هوفهایم: لجنۀ ملی نشر آثار به لسان فارسی و عربی، ۱۵۶ بدیع، ۲۰۰۰ م )
- مجموعه الواح حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، چاپ مجدد، ۱۹۷۸، ویلمت، ایلینوی
- مجموعه آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء، لجنۀ ملی محفظة آثار، طهران، ۱۳۳ بدیع
- محاضرات عبدالحمید اشراق‌خاوری، محاضرات، لجنۀ ملی نشر آثار، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۴ م
- مفاضات حضرت عبدالبهاء ( گردآوری خانم کلیفورد بارنی ) مفاضات ( قاهره، مصر، ۱۹۲۰ م )
- مکاتيب حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۹ جلد
- منتخبات آیات حضرت نقطۀ اولی، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطۀ اولی عزّ اسمه الاعلی ( مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، ۱۳۴ بدیع، ۱۹۷۸ م )
- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ( لجنۀ ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۴۱ بدیع )

- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۶ جلد (ج۱، مؤسسه مطبوعات امری، ویلت، ایلینوی، ۱۹۷۹م؛ ج۲، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴م؛ ج۳، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۲م؛ ج۴، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۰م؛ ج۵، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۳م؛ ج۶، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۵م) نظم جهانی بهائی، منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت ولی امرالله، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم (مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، کانادا، ۱۹۸۹م) نمونه حیات بهائی (نشر سوم)، (طهران، ایران) باهر فرقانی، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ترجمه‌ای از Revelation of Bahá'u'lláh تأليف اديب طاهرزاده محمد رسول دریاگشت، قائم مقام نامه، تهران، مؤسسه انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ یاران پارسی، مجموعه الواح مباركة حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، به افتخار بهائیان پارسی، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۱۵۵ بدیع وحید رأفتی، یادنامه مصباح منیر، لانگنهاین، لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۶م. دور بهائی، حضرت ولی امرالله، لانگنهاین آلمان، ۱۹۹۸م.
- منتخبات مکاتیب  
نظم جهانی بهائی  
نمونه حیات بهائی  
نفحات ظهور  
قائم مقام نامه  
یاران پارسی  
یادنامه مصباح منیر  
دور بهائی

## ساير مآخذ

قرن بیستم جنگ‌ها

*Le XXe siècle des guerres*

Les Éditions de l'Atelier / Éditions Ouvrieres, Paris 2004	جنگ اول جهانی
<i>The Cambridge History of the First World War</i> (Volume 1) by Jay Winter	آینین مطالعه
مرتضی نصرت، آینین مطالعه و یادگیری (جهاد دانشگاهی، طهران، ۱۳۷۱)	اندیشه ترقی
فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار	تاریخ بیداری
(انتشارات خوارزمی، طهران، ۱۳۵۱)	میرزا ملکم خان
نظام‌الاسلام کرمانی (به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی)، تاریخ بیداری ایرانیان (چاپ سوم) (انتشارات آگاه، طهران، ۱۳۶۱)	فرهنگ بزرگ
اسماعیل رائین، میرزا ملکم خان (چاپ دوم) (بنگاه مطبوعاتی صفوی‌علی‌شاه، طهران، ۱۳۵۳)	فرهنگ علوم عقلی
احمد سیّاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین (مجلد ۳ و ۴) (كتابفروشی اسلام)	تاریخ ایران زمین
دکتر سید جعفر سجادی، فرهنگ علوم عقلی (انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۱)	دانشنامه قرآن
دکتر محمدمجود مشکور، تاریخ‌خایران‌زمین / از روزگار باستان تا انقراض قاجاریه (چاپ سوم) (انتشارات اشراقی، ۱۳۶۶)	منشآت
<i>Encyclopedia of the Qur'an</i> , edited by Jane Dammen McAullife, Brill Publications, 2001 – 2005	فرهنگ سخنوران
به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، منشآت قائم مقام، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۷ ه.ش.	
دکتر عبدالرسول خیامپور، فرهنگ سخنوران، انتشارات طایله، ۱۳۶۸ – ۱۳۷۲	

دایرةالمعارف تشیع دایرةالمعارف تشیع، بنیاد اسلامی طهر، ۱۳۶۶ – امروز

فهرست مقالات فارسی به اهتمام ایرج افشار، فهرست مقالات فارسی، ۱۳۴۸ – امروز

نامه‌های پراکنده جهانگیر قائم مقامی، نامه‌های پراکنده قائم مقام فراهانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، طهران، ۲۵۳۷ شاهنشاهی

دیوان محتشم کاشانی کمال الدین محتشم کاشانی، دیوان محتشم کاشانی، کتاب فروشی محمودی، طهران  
دیوان قائم مقام قائم مقام فراهانی، دیوان قائم مقام فراهانی، تهران، انتشارات اوستا فراهانی، ۱۳۸۰

## فهرست مقالات سفينة عرفان

### دفتر اول

منوچهر سلمان پور	رساله حضرت رب اعلى در شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربها»
وحید بهمرדי	صحیفه بین الحرمین
محمد افنان	در باره احکام بیان و خطابات به اهل بیان در کتاب مستطاب اقدس
وحید رأفتی	مراتب سبعه و حدیث مشیت
شاپور راسخ	کتاب عهدی
کامران اقبال	انگیزه «حوریه» یا «دئینا» و «دین» و رد پای فکر مزدیسنا در لوح ملاح القدس
منوچهر مفیدی	اسرار علم و حکمت الهی
ایرج ایمن	احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند

### دفتر دوم

عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص و الواح مبارکه	امر بهائي
شاپور راسخ	مقاصد دین و مأموریت آیین بهائي
ایرج ایمن	مفاهیم نار در آثار حضرت بهاءالله
منوچهر سلمان پور	

آثار متزله از قلم اعلى در ایران - قصيدة رشح عما	وحید رأفتى
فرق متصوّفةٌ كردستان در دورهٔ بغداد	داريوش معاني
هفت وادی	فريidalدّين رادمهر
از مسكن خاکى - مآخذ مطالب منقول در هفت وادی رأفتى	از مسكن خاکى - مآخذ مطالب منقول در هفت وادی رأفتى
لوح مبارك جواهراً لاسرار	وحيد بهمردى
كتاب مستطاب ايقان	شاپور راسخ
مستغاث	محمد افنان
روش تشخيص و تعين مواضع الواح مباركه	حبيب رياضتى
آثار قلم اعلى، دوران طهران - بغداد (۱۸۵۳) - (۱۸۶۳)	

## دفتر سوم

مباحث ايام در ادرنه - ملاحظاتى در لوح نازله	وحید رأفتى
به اعزاز ملا عبد الرحيم	
توصيف الكلمة الله در آثار قلم اعلى	ایرج ايمن
ذيلى درباره مبانى احكام	محمد افنان
بررسی مضامين قصيدة تائیه کبری و	معین افنانى
قصيدة عز ورقايه	
لوح كل الطعام نازل از قلم اعلى در دارالسلام	وحيد بهمردى
گلگشته در رساله چهار وادی	محمدقاسم بيات
مثنوى مبارك	شاپور راسخ
مرورى بر لوح مبارك سلطان ايران	منوچهر سلمان پور

نادر سعیدی نظر اجمالی به آثار قلم اعلی در اسلامبول و ادرنه  
حبیب ریاضتی رشحات عرفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلی  
کتاب بدیع و مسئله تکمیل بیان دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳-۱۸۶۸)

دفتر چهارم

شاپور راسخ	مضرامین عمدۀ در الواح مبارکه جمال ابھی خطاب به ملوک و رؤسا و زعماء دنیا
شاپور راسخ	سوره غصن و عهد و ميثاق بهائي
محمد افنان	زمينه تاریخی لوح احتراق
روح الله خوش بین	مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت
منوچهر سلمان پور	سوابق تاریخی و مضرامین لوح اشرف
مونا علیزاده	برخی از خطابات قهریه به زعماء عثمانی -
سیامک ذبیحی مقدم	لوح رئيس و لوح فؤاد
ایرج ایمن	شأن و لزوم اجزاء احکام الهی
معین افنانی	ملاحظاتی در باره لوح و حدیث کنت کثر
وحید رأفتی	نظری بر لوح قناع
کامران اقبال	مروری بر الواح حضرت بهاء الله خطاب به محمد مصطفی بغدادی
تنظيم و تدوین:	الف. از آثار عبدالحمید اشراق خاوری
وحید رأفتی	
محمد افنان	ب. نقطه و حرف در معارف بیانی

- ج. سراج و سراج  
د. نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم به ذبیح وحید بهمردی کاشانی
- شرح تشریف میرزا محمد باقر هائی به حضور حضرت بهاءالله جل جلاله
- فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ نازله در اوایل دوره عکا (۱۲۸۵-۱۳۰۰ه. ق.)

### دفتر پنجم

- مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره «بسیط الحقيقة» وحید رأفتی راهنمایی برای مطالعه «بسیط الحقيقة»
- مجملی در باره «کلمات فردوسیه» شاپور راسخ
- سه لوح از آثار استدلالی جمال اقدس ابھی و دلیل حکمت محمد افنان
- مروری بر مواضیع زیارت‌نامه حضرت سید الشهداء منوچهر سلمان پور مضامین «لوح دنیا» شاپور راسخ
- مروری بر سوره‌الزیاره «زیارت‌نامه جناب مونا علی‌زاده باب‌الباب»
- ارتباط میان کتاب اقدس و الواح متمم آن شاپور راسخ
- نگاهی به ادعیه شفا و ادعیه مخصوصه در امر کیان سعادت بهائی
- مروری بر دو زیارت‌نامه از آثار قلم اعلیٰ آرمین اشراقی
- شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم فتحیه رشیدی
- چهار نکته مختصر راجع به رساله ابن ذئب وحید بهمردی

- موسيقى کلام در بزخی از آثار حضرت بهاء الله  
اصول و اهداف تعليم و تربیت در  
منتخباتی از آثار قلم اعلى  
رشحات عرفان از آثار عبدالحمید اشراق خاوری  
(بخش سوم)
- چهل بیت از یک مشنون تاریخی نا تمام از نبیل  
زرندی
- نامه ای تاریخی از میرزا ابوالفضل گلپایگانی به  
آقا محمد مصطفی بغدادی
- فهرست مراجع منتخبی از آثار قلم اعلى نازله در  
عکا(بخش دوم)

### دفتر ششم

- كلیات مقدماتی در باره «قيوم الاسماء»  
نظری بر مندرجات رساله دلایل سبعه  
از مدنیه تا سیاسیه: ۱. رساله مدنیه  
۲. رساله سیاسیه
- مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی  
و سوابق تاریخی پارسیان در ایران
- مروری بر تفسیر بسمله  
لوحی در شرح «لا يسعني...»
- ماء الحقيقة
- مقاله شخصی سیاح
- مرکز میثاق و عرفان

سیمای حضرت مسیح در آثار حضرت عبدالبهاء  
پاسخی به چند پرسش: نامه‌ای از جناب  
آقا شیخ محمدعلی نبیل اکبر

### دفتر هفتم

فریدالدین رادمهر	منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولی
مهری افنان	نظری اجمالی بر مندرجات «صحیفه عدلیه»
محمد افنان	نظری بر محتوای لوح مبارک «افلاکیه»
وحید رأفتی	تشريع و تبیین
شاپور راسخ	علم و علما از منظر حضرت عبدالبهاء
مونا علیزاده	تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد برخی از آیات قرآن و احادیث اسلامی
جلوه‌هایی از حضرت بهاءالله در آثار حضرت فاروق ایزدی‌نیا عبدالبهاء	برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء
فلاور سامی (کاویانی)	تأملی در باره علم تعلّی
محمد افنان	

### دفتر هشتم

وحید رأفتی	مروری بر سوره غصن
سناء روحانی	مروری بر مضامین لوح هودج
مهری افنان	برخی از خطابات قلم اعلیٰ به علمای معاند

محمد افنان	سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولی
شاپور راسخ	پیام‌های حضرت نقطه اولی به حکام زمان
محمد افنان	معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت نقطه اولی
بحثی در باره توقيع حضرت نقطه اولی در معرفت فریدالدین رادمهر الهی	فریدالدین رادمهر
تورج امینی	نظریه هنر در دو آیین بابی و بهائی
شاپور راسخ	دو ندای نجاح و فلاح
علاءالدین قدس جورابچی	سوابق و مضامین لوح عمه
فاروق ایزدی نیا	نقطه بیان در آثار طلعت پیمان
فرانک نیکوکار	عالیم ملک و جهان ملکوت
شراره تاج ترقی	محبت در آثار حضرت عبدالبهاء
فتحیه شیرازی	پاسخ به چند پرسش: پژوهشی در آثار حضرت عبدالبهاء

### دفتر نهم

شیوا الهیون	روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء با افراد
آرمین اشراقی	ارتباط کریم خان کرمانی با ادیان بابی و بهائی
محمد افنان	مقدمه‌ای در باره مناجات در آثار بهائی
فاروق ایزدی نیا	جلوه‌هایی از سیمای حضرت عبدالبهاء
محمدقاسم بیات	در مروری بر آثار ایشان
واساطع بیات	مروری بر حقیقت روح و موضوع تناسخ
لادن پاکدامن	مرحبا! مرحبا!
فریدالدین رادمهر	تحلیل بر مبانی تاریخی و اجتماعی لوح احتراق

شایپور راسخ	لوح لاهه و الواح دیگر مربوط به صلح عمومی
شایپور راسخ	ابطال خرافات در آثار حضرت عبدالبهاء
وحید رأفتی	سیری در آثار مبارکه بهائی

## دفتر دهم

محمد افنان	نظری اجمالی بر مضامین لوح رضوان العدل
محمد افنان	شرحی در باره کتاب الاسماء
فریدالدین رادمهر	شرح حدیث کنت کتر از حضرت اعلیٰ
توقیعات حضرت نقطه اولی نازله به افتخار خال مهری افنان	اکبر
وحید رأفتی	ما آخذ چند حدیث در کتاب «بیان فارسی»
فاروق ایزدی نیا	کلمات مکنونه: سیر از نقص به سوی کمال
سنا علی زاده روحانی	مروری بر مضامین سورۂالبيان
مینا یزدانی	کلامی چند در باره یکی از الواح جمال ابهی
علی نخجوانی	صلح اصغر و صلح اعظم
شایپور راسخ	مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی
شایپور راسخ	دستور تعديل معیشت در آثار حضرت عبدالبهاء
محمد افنان	آیات: معیار سنجش حقائیت ظهور الهی
یولی ایوانسیان	مجموعه اسناد روزن در آرشیو فرهنگستان
حفظ استقلال اطفال در تحری حقیقت و تربیت شراره ذبیحان	علوم روسیه در سن پترزبورگ
بهائی	

## دفتر یازدهم

محمد افنان	لوح هرتیک «از آثار قلم اعلیٰ» مروری بر مضامین لوح هرتیک
مهری افنان	معرفی کتاب «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ»
فریدالدین رادمهر	تفسیر آیه نور از آثار حضرت نقطه اولیٰ
علاءالدین قدس جورابچی	سخنی در باره لوح ملا عبدالرزاق
مونا علیزاده	مروری بر لوح ظهور از آثار قلم اعلیٰ
فاروق ایزدی نیا	عدالت سلاطین در کلام رب العالمین
علی نخجوانی	عهد و میثاق در امر بهائی
شاپور راسخ	نقشهٔ ملکوتی حضرت عبدالبهاء
شاپور راسخ	سوابق فرامین ملکوتی در ادیان قبل و در عهد اعلیٰ و عهد ابھی
شاپور راسخ	مفهوم و نقش برنامه‌ریزی در امر بهائی
محمد افنان	اخلاق بهائی
شاراه ذبیحیان	وحدت در کثرت
ژیلا شهریاری	راه و روش‌های تفکر و تعمق در آثار الهی
فریدالدین رادمهر	از راهزنی تا رهرویی
وحید رأفتی	حروف اختصاری در آثار مبارکه بهائی
محمد افنان	ارکان اربعهٔ بیت توحید
محمد افنان	جنّ و اجنه
وحید رأفتی	یک نامهٔ تاریخی از جناب محب السلطان

وحيد رأفتی

مسّمط مسعود قزوینی

## دفتردوازدهم

محمد افنان	مختصری در باره لوح رحمت
مونا علیزاده	مروری بر الواح شعرات
علاءالدین قدس جورابچی	سخنی در باره لوح فناع
فاروق ایزدی‌نیا	مقام الوهیّت و عبودیّت مظہر ظہور
شاپور راسخ	کیفیّت تقریر و تحریر کتاب مفاوضات
شاپور راسخ	جایگاه فلسفه در دیانت بهائی
فریدالدین رادمهر	آفتاب عرفانی در آسمان عقلانی
ناصر نبیلی	ادرادات عالم انسانی در پرتو مفاوضات عبدالبهاء
فاروق ایزدی‌نیا	تبیین رموز مندرج در «کتاب مقدس»
فاروق ایزدی‌نیا	تبیین بشارات در کلام مرکز میثاق رب‌البینات
علاءالدین	موضوع «جرائم، مجرم، و مجازات» در کتاب
قدس جورابچی	مفاوضات
فریدالدین رادمهر	صفیر سیمرغ
مونا خادمی	نگاهی به زندگی لورا دریفوس - بارنی
شاپور راسخ	هیپولیت دریفوس: بزرگ مردی از مبشرین میثاق
علی نخجوانی	نظری به دامنه خدمات بیت‌العدل اعظم الهی -
محمد افنان	ترویج و توسعه مطالعات بهائی
	دیانت اسلام - مذهب شیعه - امر بهائی

## دفتر سیزدهم

محمد افنان	نظری بر سوابق و متون سوره‌الامر و لوح‌الامر
فاروق ایزدی‌نیا	خطاب رب‌الارباب به پاپ
مهری افنان	سوابق و مضامین تفسیر سوره کوثر
محمد قاسم بیات	مروری بر عناوین و مقام حضرت نقطه اولی
فرید الدین رادمهر	یک نکته از هزاران: دفاع از مرکز عهد و میثاق
علاء‌الدین	عهد و میثاق در مسیر تاریخ
قدس جورابچی	بررسی تطبیقی تعالیم و احکام بابی و بهائی
شاپور راسخ	وجود شناسی در مفاوضات
مهرداد نبیلی	دین و عقل و علم: تطابق یا توافق
محمد افنان	تأثیر امر بهائی بر ادب و فرهنگ ایران
شاپور راسخ	آزادی فکر و بیان در آئین بهائی
ایرج ایمن	تکمله بر «سخنی در باره لوح قناع»
فاروق ایزدی‌نیا	
و علاء‌الدین	
قدس جورابچی	

## دفتر چهاردهم

محمد افنان	مقدمه‌ای درباره سوره‌القلم از آثار قلم اعلیٰ
شاپور راسخ	نگاهی به خطوط کلی مدنیت جهانی
مهرنوش فیروزمندی	اسرار و رموز حروف مقطوعه قرآن در
	تفسیر حضرت بهاء‌الله

مهری افنان	نظری کوتاه بر الواح اعیاد از آثار قلم اعلیٰ
فاروق ایزدی‌نیا	چونان شعله‌آتش از برای دشمنان
فریدالدین رادمهر	دفتر معرفت در مناجات مرکز عبودیت
فاروق ایزدی‌نیا	خطابات مرکز میثاق در اقطار غریبیه
ناصر نیلی	حیطه‌های اختیار در زندگی انسان
مهیادرهنمایی	در منظر حضرت عبدالبهاء
مژگان ملکان	ریاضیات و روحانیات
بهاریه روحانی معانی	برخی مفاهیم مشترک کتاب اصول آموزش و پرورش و کتاب مفاوضات
رامین وصلی	آماده‌کردن جوامع بهائی شرق و غرب
از بیانات شفاهی	برای تساوی حقوق رجال و نسا
حضرت عبدالبهاء	مفهوم نوی از خدا در دیانت بهائی
از توقعیات	انسان باید قوّه تعمق و تفکر داشته باشد
حضرت ولی‌امرالله	اعطای حق انتخاب‌شدن و عضویت بانوان در
دارالانشاء	محافل روحانی
بیت‌العدل اعظم	اظهار نظر در مورد مسائل اجتماعی
هوشمند فتح اعظم	ظهور بدیع
فاروق ایزدی‌نیا	حرروف نفی و اثبات
فاروق ایزدی‌نیا	بحثی در باب برخی عبارات لوح هزار بیتی
فاروق ایزدی‌نیا	درک کلام الهی؛ نظری گذرا به برداشت
	مخاطب لوح هرتیک

## دفتر پانزدهم

رسالة فی تشخيص الغناء از آثار حضرت باب	مهری افنان
مروری بر لوح غوغا از آثار قلم اعلیٰ	علاءالدین
جهانی به رنگ زعفران در شرح "ارض زعفران"	قدس جورابچی
در لوح حکمت	فریدالدین رادمهر
ارض الکاف و الراء در کتاب اقدس و در مسیر ناصر نبیلی	تاریخ
مراحل تدریجی دعوت حضرت باب	محمد افنان
انتخاب غرب برای سفر سرنوشت‌ساز	بهاریه روحانی معانی
حضرت عبدالبهاء	حشمت شهریاری
سفرهای حضرت عبدالبهاء به اروپا و آمریکا	شاپور راسخ
سبک سخن حضرت عبدالبهاء در خطابات مبارکه	خاصع فناناپذیر و
نگرش بهائی نسبت به ادعای خاتمیت در اسلام	سینا فاضل
بدیع اول در امر بابی (بهمناسبت دویستمین سالگرد فاروق ایزدی‌نیا	تولد جناب باب (باب)
عقل و ایمان از نظر دیانت بهائی	رامین وصلی
جایگاه نیایش در ادب فارسی و ادبیات بهائی	شاپور راسخ
معرفی نسخه‌ای خطی از آثار حضرت باب	محمد افنان
حروف علیین و حروف سجين	محمد افنان
عالی وجود و مراتب آن در آثار مبارکه بهائی	محمد افنان

فاروق ایزدی‌نیا	وفای خدا و بی‌وفایی اهل دنیا
فاروق ایزدی‌نیا	لنترانی و انظرترانی

## دفتر شانزدهم

فریدالدین	لوح اقدس و مسیحیت
رادمهر	
ژیلا شهریاری	تعبیری از لوح حوریه در لوح مبارک حوریه
مهرنوش	آیه نور در تفسیر حضرت بهاءالله
فیروزمندی	
فاروق ایزدی‌نیا	مروری بر مضامین لوح خطاب به ملکه ویکتوریا
ماشاءالله	مروری بر مندرجات لوح طبّ از آثار قلم اعلیٰ
مشرفزاده	
نمونه‌ای از اندیشه کلامی در لوحی از حضرت فریدالدین	
عبدالبهاء	
رادمهر	
فاروق ایزدی‌نیا	سکوت قلم
شاپور راسخ	اثرات روانی و درمانی دعا و مناجات
ولی الله کفاشی	مفهوم واژه «بیان» در آثار حضرت باب
ناصر نبیلی	مفهوم سعادت از دیدگاه حضرت عبدالبهاء
رامین وصلی	نقش دین در رشد و ترقی تمدن در آثار حضرت عبدالبهاء
مقایسه رساله «هفت وادی» و زبان عرفان اسلامی	آرین یزدانی
(و غنّ عندلیب البهاء ...)	تأملی بر آیات به امید نیکویی
	احسن اللاحان

بیت العدل اعظم	بالاترین وظیفه هر فرد بهائی
محمد افنان	کاربرد واژه «بهاء» در آثار مبارکه بهائی
محمد افنان	لفظ غمام و غیوم در آثار مبارکه بهائی
محمد افنان	قیامت - قائم - قیوم
فاروق ایزدی نیا	امانت عظمای الهی
فاروق ایزدی نیا	رجوع نور به شمس

## دفتر هفدهم

فؤاد صدیق	بررسی تحلیلی برخی مفاهیم در لوح مدینة الصبر
مهرنوش	جعد محبوب سرچشمہ عيون حیوان
فیروزمندی	سخنی در باره لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز
علاءالدین	میرزا محمد ملقب به عبدالبهاء
قدس جورابچی	مفهوم خوارق عادات در ظهور اعظم
فاروق ایزدی نیا	مفهوم محبت در آثار حضرت عبدالبهاء
ناصر نبیلی	روش‌های استدلال در آثار حضرت عبدالبهاء
ناصر نبیلی	آثار مبارک حضرت شوقي افندی در دوره نخستین شاپور راسخ ولایت
برخی از تأثیرات و نتایج سفر حضرت عبدالبهاء به رامین وصلی غرب	
فاروق ایزدی نیا	کاربرد نماد حیوان در کتب مقدسه
فرزانه ثابتان	وجوه فردی و روان‌شناسختی انتخابات
محمد افنان	«یا صاحبی السجن»

- |             |                                     |
|-------------|-------------------------------------|
| محمد افنان  | نگاهی به یک واژه «خوف»              |
| محمد افنان  | «فعززنا هما بثالث»                  |
| محمد افنان  | «تَغْنُ» در لوح احمد                |
| عبدالحمید   | توضیحاتی درباره کتاب بدیع (بخش دوم) |
| اشراق خاوری |                                     |
| با هتمام    |                                     |
| وحید رأفتی  |                                     |

## انتشارات مجمع عرفان

ایرج ایمن، سفینه عرفان، مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی، دفتر اول تا  
دفتر هفدهم، ۲۰۱۴-۱۹۹۸

وحید رأفتی، آفتاب آمد دلیل آفتاب: استمرار مأثر کمیل بن زیاد نخعی، عصر جدید، ۲۰۱۰  
وحید رأفتی، بداعی معانی و تفسیر: مجموعه‌ای از آثار حضرت عبدالبهاء در تفسیر  
آیات قرآنی و احادیث اسلامی، عصر جدید، ۲۰۱۳

Moojan Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

Moojan Momen (ed.), *The Bahá'í Faith and the World Religions* (Oxford: George Ronald, 2005)

Iraj Ayman (ed.), *The Lights of 'Irfán*, Books One to Fifteen, 1999–2014

Farah Dustdar (ed.), *Beiträge des 'Irfán – Kolloquiums: Compilations of Papers Presented at 'Irfán Colloquia* (in German) Books one to Five, 2004–2009

Maryam Afshar, *Images of Christ in the Writings of 'Abdu'l-Bahá*, 2004

Wolfgang Klebel, *Revelation of Unity, Unity of Revelation*, (Reyhani Verlag, 2009)

Shahbaz Fatheazam, *The Last Refuge*, (Reyhani Verlag, 2015)

## فروشنده‌گان انتشارات مجمع عرفان

### Bahá'í Distribution Service (BDS)

415 Linden Ave., Wilmette, IL 60091-2886, USA

Tel.: (847)425-7950                      Fax: (847)425-7951

E-mail: BDS@usbnc.org

### ReyhaniVerlag

Benzweg 4, 64293 Darmstadt, Germany

Tel: 49-6151-95170                      Fax: 49-6151-9517299,

E-Mail: druck@reyhani.de

### Bahá'í Verlag (برای انتشارات عرفان به زبان آلمانی)

Eppsteiner Str. 89, D-65719, Hofheim, Germany

Tel.: (49) 6192-22921                      Fax: (49) 6192-22936

E-mail: office@bahai-verlag.de

## آرمان و هدف‌های چوکنگی مجتمع عرفان

تشکیل مجتمع عرفان به منظور ترویج و تقویت مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه ادیان الهی و اصول معتقدات بهائی توسط صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند در سال ۱۹۹۳ آغاز شد. حاج مهدی ارجمند از دانشوران و مروجان امر بهائی بود که در تسلط در استدلال از کتب مقدسه ادیان و اتیان دلیل و برهان بر حقانیت امر بهائی شهرت داشت. در سال ۲۰۱۲ با استفاده از هدایت بیت‌العدل اعظم اداره امور صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند به هیئت مدیره‌ای تحت توجهات محفل روحانی ملی امریکا و گذار گردید. این مجتمع همه ساله بطور جداگانه به زبان‌های فارسی، انگلیسی، و آلمانی در اروپا (ایتالیا و آلمان) و در آمریکای شمالی (میشیگان و کالیفرنیا) برگزار می‌شود. برنامه جلسات مجتمع عرفان شامل سخنرانی‌ها و ارائه مقالات تحقیقی در و مطالعات تفصیلی و تحلیلی در اصول معتقدات و آثار مبارکه امر بهائی و مطالعات تطبیقی در نحله‌های مذهبی و مکاتب فکری و فلسفی و مسائل و مشکلات اجتماعی از دیدگاه امر بهائی و بخش ویژه بزم عرفان است. مجتمع عرفان محیطی است دوستانه برای بحث و مشورت، برنامه‌ریزی و همکاری در مطالعات امری، و استفاده از نغمات موسیقی و آواز و نمایش فیلم. مقالات تحقیقی که در مجتمع عرفان (به فارسی) ارائه می‌گردد، در دفترهای **سفینه عرفان** درج و نشر می‌شود. سفینه عرفان همچنین محتوى الواحى است که قبلًا طبع و نشر نشده و منابع و مراجعی است برای مطالعات امری. به هریک از شرکت‌کنندگان در مجتمع عرفان یک جلد **سفینه عرفان** و دفترچه شامل خلاصه سخنرانی‌ها اهدا می‌شود.

برای اطلاع در باره هدف‌ها، برنامه‌ها و انتشارات مجتمع عرفان به [www.irfancolloquia.org](http://www.irfancolloquia.org) رجوع کنید.

## PART THREE

### *Rashahát-i 'Irfán (Elucidations)*

" <u>Zulamát-i Thalath</u> "	Faruq Izadinia	358
" <u>Dhákir va Madhkúr</u> "	Faruq Izadinia	363
" <u>Adad-i Hasht</u> "	Faruq Izadinia	364
" <u>Ammeh Kist</u> "	Faruq Izadinia	368
" <u>Yawm-i Jum'ha Yawm-i Zuhúr</u> "	Faruq Izadinia	376
" <u>Kadar Áshám</u> "	Hassan Mumtaz	387

## PART FOUR

### *Shakhsar-i 'Irfán*

<i>A Brief Account of World Upheavals</i>	Khosrow Dehghani	395
<i>Explanatory Notes on Kitáb-i-Bádi` (Part Three)</i>	'Abdu'l-Hamid Ishraq-Khavari, edited by Vahid Rafati	399

## PART FIVE

### *In Memoriam*

Kamran Iqbal	441
--------------	-----

## PART SIX

### *Appendices*

Bibliography and References	446
Tables of Contents of Safini-yi-'Irfán, Books One to Seventeen	453
'Irfán Publications and Distributors	469
'Irfán Colloquia – Aims and Activities	Iraj Ayman
English Pages	471
	472

## CONTENTS

Sweetness of the Words of God	5
Preface	7

### PART ONE

#### *La’ály-yi ‘Irfán (Pearls of Knowledge)*

Writings of the Supreme Pen	12
Writings of ‘Abdu’l-Bahá	15

### PART TWO

#### *Gulchín-‘Irfán (Research Papers)*

A Review of the Contents of Kitáb-i Badi’ (Part One)	
Brief Survey of the Manner in Which the Errors of Some Bábís Were Formed	<i>Massoud Keshavars Rahbar</i> 24
A Review of the Contents of Kitáb-i Badi’ (Part Two)	
Brief Survey of the Manner in Which the Errors of Some Bábís Were Formed	<i>Massoud Keshavars Rahbar</i> 61
The Use of Metaphores and Allegories	<i>Suheyl Kamali</i> 103
An Attempt at Deciphering the Symbols in the Tablet of Huriyyih and Kalimát-i ‘Áliyyat	<i>Suheyl Kamali</i> 143
The Inner Essence of the Holy Books in the garment of Brevity	<i>Ruhollah Taefi</i> 200
A Brief Review of Messages of Shoghi Effendi:	
Second Period of Guardianship (1929-1941)	<i>Shapour Rassekh</i> 217
Divine Blessings Resulted from Enduring Tribulations	
Qáem-Maqám-e Farahani in Bahá’í Writings	<i>Vahid Rafati</i> 268
Centenary of World War I	<i>ShapourRassekh</i> 294
Disconnection of the Created from the Creator	<i>Faruq Izadinia</i> 316
How to Live the Bahá’í Life	<i>Iraj Ayman</i> 341

*Safíniy-i-‘Irfán* is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá’í Faith, particularly papers presented at ‘Irfán Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English, Persian and German languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861–1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá’í Faith in Persia. ‘Irfán is a Persian–Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. ‘Irfán Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world’s religions from a Bahá’í perspective.

‘Irfán Colloquium  
c/o Bahá’í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, IL 60201-1611  
USA  
Phone: 1 (847) 733-3501  
Fax: 1(847) 733-3527  
E-mail: [contact@irfancolloquium.org](mailto:contact@irfancolloquium.org)

*Safíniy-i-‘Irfán*  
A Collection of Papers Presented at ‘Irfán Colloquia  
Book Eighteen  
Copyright © 2015 by ‘Irfán Colloquium  
ISBN 978-3-942426-02-2

'Irfán Colloquium Publications

# SĀFÍNIY-I `IRFÁN

Studies in Principal Beliefs  
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

*Book Eighteen*



'Asr-i-Jadíd Publisher  
Darmstadt, Germany